



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

شرح ودرجہ صحیح طبرستان

بیت علم نظام الدین احمد غفرلہ

المجلد الثالث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# احتجاج طبرسی ترجمه غفاری مازندرانی

نویسنده:

نظام الدین احمد غفاری مازندرانی

ناشر چاپی:

مرتضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	احتجاج طبرسی ترجمه غفاری مازندرانی جلد ۳
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	جواب حضرت مجتبی فرزند علی مرتضی علیهما السلام از
۱۷	جواب حسن بن علی علیه السلام از مسائلی که اهل شام
۲۴	احتجاج امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
۶۷	ذکر بیان مفاخرت حضرت امام حسن بن علی علیه السلام
۶۷	اشاره
۷۴	خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و بزرگان اهل شام در بیان فضل اهل بیت
۷۷	خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و عامه مردم در فضیلت امیر المؤمنین ع
۷۸	خطبه حسن بن علی ع در مسجد کوفه در حضور معاویه و عامه مردم در بیان فضیلت اهل بیت
۸۱	ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسن علیه السلام بر معاویه
۹۸	ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسن علیه السلام بر
۱۰۹	ذکر بیان احتجاج امام الشّهِید الأَمین ابی عبد اللّٰه
۱۱۶	ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسین بن علی علیه السلام
۱۱۶	اشاره
۱۲۲	علت کثرت احادیث موضوعه در زمان معاویه و کشتار شیعه به دست زیاد
۱۳۱	ذکر بیان احتجاج امام حسین علیه السلام بر معاویه
۱۴۰	ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسین علیه السلام به
۱۴۵	ذکر در بیان احتجاج امام الشّهِید ابی عبد اللّٰه الحسین
۱۵۵	«ذکر در بیان احتجاج فاطمَةُ الصّغری بر اهل کوفه بعد
۱۶۲	«ذکر در بیان احتجاج زینب بنت علی بن ابی طالب(ع)
۱۶۹	«ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه

- ۱۷۴ ..... ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه
- ۱۷۷ ..... ذکر در بیان احتجاج زینب بنت أمير المؤمنين علی علیه
- ۱۸۷ ..... ذکر در بیان احتجاج علی بن الحسین (ع) بر یزید
- ۱۹۲ ..... ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین (ع)
- ۱۹۲ ..... اشاره
- ۱۹۷ ..... احتجاج علی بن الحسین ع بر عموم بر حسن بصری در منی
- ۱۹۹ ..... احتجاج علی بن الحسین ع بر مرد قرشی
- ۲۰۲ ..... احتجاج علی بن الحسین ع بر شخصی در باره سکوت و تکلم
- ۲۰۴ ..... احتجاج علی بن الحسین ع بر محمد بن الحنفیه در مورد امامت خویش
- ۲۰۶ ..... احتجاج علی بن الحسین ع بر عده ای و طلب باران او و باریدن ابر
- ۲۰۹ ..... بیان امام زین العابدین در خالی نبودن زمین از حجت
- ۲۱۳ ..... بیان امام سجاد ع در مورد هدایت و ایمان و قصاص
- ۲۱۶ ..... احتجاج علی بن الحسین ع بر شهاب زهری
- ۲۲۳ ..... ذکر در بیان احتجاج ابي جعفر محمد بن علی الباقر علیهما
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۵ ..... احتجاج امام باقر ع در معرفت خدا
- ۲۲۵ ..... احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در رضا و غضب
- ۲۲۶ ..... بیان امام ع در صورت آدم و خلقت او
- ۲۲۸ ..... احتجاج امام ع بر سالم غلام هشام در احوال قیامت
- ۲۲۹ ..... احتجاج امام باقر ع بر گروهی از خوارج
- ۲۳۱ ..... احتجاج امام باقر ع بر منکرین حسنین بر رسول الله ص
- ۲۳۲ ..... احتجاج امام باقر ع بر نافع عمر بن خطاب در مسائلی چند
- ۲۳۸ ..... احتجاج امام باقر ع بر طلوس یمانی
- ۲۳۹ ..... احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در امور مختلفه
- ۲۴۰ ..... احتجاج امام باقر ع بر حسن بصری
- ۲۴۴ ..... احتجاج امام باقر ع بر سالم در امر امیر المؤمنین ع

- ۲۴۶ ..... احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی در مسائل متفرقه
- ۲۵۰ ..... احتجاج امام باقر(ع) بر شخصی در امامت و فضیلت امیر المؤمنین ع
- ۲۵۷ ..... ذکر در بیان احتجاج امام الخلائق ابی عبد الله □
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۶۱ ..... احتجاج امام صادق ع بر ابو شاکر دیصانی
- ۲۶۲ ..... احتجاج امام صادق ع بر هشام بن الحکم در معنی اسماء الله
- ۲۶۴ ..... احتجاج امام صادق ع بر عبد الملک زندیق
- ۲۶۸ ..... احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء
- ۲۷۲ ..... احتجاج امام صادق ع بر زندیق
- ۳۳۱ ..... احتجاج امام صادق ع بر سعد یمانی
- ۳۳۴ ..... احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی لیلی
- ۳۳۷ ..... احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء
- ۳۳۸ ..... احتجاج امام صادق ع بر قوم در معنی آیات قرآن
- ۳۳۹ ..... احتجاج امام صادق ع بر عبد المؤمن انصاری در معنی اختلاف امت
- ۳۴۰ ..... بیان امام صادق ع اختلاف احادیث و اختلاف حکام را
- ۳۴۸ ..... احتجاج امام صادق ع بر ابی حنیفه
- ۳۵۸ ..... احتجاج امام ع بر عمرو بن عبید در امر امامت
- ۳۶۵ ..... احتجاج امام صادق ع بر شامی در امر خلافت و احتجاج اصحاب آن حضرت با او
- ۳۷۳ ..... بیان مکالمه هشام با عمرو بن عبید در پیشگاه امام صادق ع
- ۳۷۹ ..... احتجاج امام صادق ع بر مردیکه ظاهرش فریبنده و باطنش خراب بود
- ۳۸۳ ..... احتجاج امام صادق ع بر بعضی از اصحاب در مورد مرد مؤمن که توریه کرد
- ۳۸۹ ..... احتجاج امام صادق ع بر جماعت زبیده و بیان ودائع انبیاء
- ۳۹۱ ..... بیان امام صادق ع در مورد علم غابری و مزبور و جفر و جامعه و مصحف فاطمه
- ۳۹۲ ..... احتجاج امام صادق ع بر زید بن علی بن الحسین ع در امر امامت
- ۴۰۰ ..... احتجاج محمد بن نعمان الاحول بر زید بن علی بن الحسین در خروج
- ۴۰۴ ..... ذکر در بیان احتجاج و الزام ابی حذره از ابی جعفر

- ۴۱۵ ..... ذکر در بیان مقامات که میان اَبی جعفر مؤمن الطّاق
- ۴۱۵ ..... اشاره
- ۴۱۷ ..... احتجاج فضال بن حسن فضال بر اَبی حنیفه
- ۴۲۰ ..... احتجاج مرد شیعی بر اَبی الهذیل العلاف در امامت
- ۴۲۹ ..... فهرست مطالب کتاب
- ۴۳۴ ..... درباره مرکز



## احتجاج طبرسی ترجمه غفاری مازندرانی جلد 3

### مشخصات کتاب

سرشناسه : غفاری مازندرانی ، احمد، توشیحگر، مترجم

عنوان قراردادی : الاحتجاج. فارسی. شرح

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه و شرح احتجاج طبرسی / تالیف نظام الدین احمد غفاری مازندرانی. ؛ ترجمه نظام الدین احمد غفاری مازندرانی.

مشخصات نشر : تهران: مرتضوی ، [ 13]-

مشخصات ظاهری : 4ج.

یادداشت : کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : طبرسی ، احمد بن علی ، قرن 6ق . . الاحتجاج علی اهل اللجاج-- نقد و تفسیر

موضوع : اسلام -- ردیه ها

شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : طبرسی ، احمد بن علی ، قرن 6ق . . الاحتجاج علی اهل اللجاج . شرح

رده بندی کنگره : BP228/4 / طالف 722403 0031 2ی

رده بندی دیویی : 297/479

شماره کتابشناسی ملی : 3594548

تنظیم متن دیجیتال توسط میثم حیدری

ص: 1

اشاره



## جواب حضرت مجتبیٰ فرزند علی مرتضیٰ علیهما السلام از

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسائل خضر علیه السلام که در حضور پدر بزرگوارش سؤال نمود

ابی هاشم داود بن القاسم الجعفری از ابی جعفر بن علی الثانی علیه السلام روایت کند که:

روزی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روی توجّه و اقبال بمسجد حضرت ذوالجلال آورد امام حسن علیه السلام و سلمان فارسی رضی الله عنه با آن حضرت رفیق بودند و خود بسعادت تکیه بر دست سلمان نموده بودند و چون داخل مسجد الحرام گردید و نشست در آن اثر مردی نیکو محضر با لباس فاخر در نزد امیر المؤمنین حیدر حاضر شد و سلام کرد آن حضرت (ع) ردّ سلام نمود پس آنگاه آن برگزیده حضرت آله نزدیک حضرت ولیّ الله بنشست و گفت:

یا ابا الحسن من ترا از سه مسأله سؤال مینمایم اگر مرا بآن مخبر گردانی

ص: 3

بر من معلوم و ظاهر گردد که این قوم در امر تو مرتکب فعل و شغلی گشتند که در دنیا و آخرت باعث رسوائی و فضیحت ایشان است، و آن طایفه مأمون در دنیا و عقبی نیستند و اگر چیزی دیگر شود خواهم دانست که تو و سایر ایشان در آن مقدمه یکسان اند.

در آن حال حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: آنچه در خاطر داری بپرس که بتوفیق الله و تعالی و تقدس و تعلیم حضرت نبی الأقدس جواب و سؤال تو از هر کس باشد کما هو حقّه خواهند شنید.

آن شخص گفت: یا امیر المؤمنین علی (ع) مرا خبر ده از کسی که بخوابد روح او بامر قادر سبوح بکجا رود، و خبر ده مرا از حال مردی که پیوسته متذکر باشد یا همیشه نسیان برو غالب و عیان بود، و ایضا مرا مخبر و مطلع گردان از حال مردی که فرزندش چگونه گاه شباهت بأعمام و گاه مماثلت به أحوال دارد؟ در آن وقت حضرت ولیّ ایزد باری ملتفت بسوی اُبی محمّد حسن بن - علی علیه السلام گردید و گفت: یا با محمّد جواب سؤال این مرد بگوی.

في الفور آن نوباوه بوستان نبوت و آن نوگل گلستان ولایت زبان معجز نشان باین مقالات صدق سمات جاری و ساری گردانید که:

أما آنچه سؤال نمودی از حقیقت أحوال خواب ایشان که چون در هنگام که استراحت و خواب کنند روح ایشان بکجا میرود و مقرّ و مکان گیرد بدرستی که روح بحکم ایزد سبوح متعلّق است بیاد و باد متعلّق به هوا است تا آن وقت که صاحب نوم بامر و حکم حیّ قیوم حرکت بجهت تعطیت کند پس باذن قدّوس سبوح متعلّق برّ روح در بدن صاحب روح گشته پس

روح باد را جذب کند و باد هوا را جذب نماید تا او را ببدن مراجعت- فرماید پس در بدن صاحب روح ساکن و ممکن گرداند، و اگر اذن حضرت عزّ و جلّ برّ روح بمحلّ بدن صاحب او متعلّق نگردد و بحکم و أمر تبارک و تعالی هوا جذب باد و باد جذب روح نماید و نگذارد که روح مراجعت به بدن صاحب روح کند و روح بحکم قادر سبوح از بدن مخفی و مستور تا وقت بعثت و نشور ماند.

و اما آنچه در باب ذکر و نسیان انسان مذکور و عیان نمودی بدرستی و راستی حقیقت این مقدمه چنانست که دل مرد در حقّه است و هر حقّه بالای طبق است پس اگر آن کس در هنگام اراده بذكر شیء صلوات تامّه بر محمّد و آل محمّد علیهم السلام و التّحیّه فرستد بحکم حضرت خالق آن طبق از سر آن حقّه منکشف گشته برخیزد در همان دم بحکم حضرت واهب نور و روشنائی به قلب رسد و آن مرد متذکّر گردد بآنچه فراموش نموده بود، و اگر آن کس صلوات به حضرت محمّد رسول ایزد تعالی و تقدّس و آل او نفرستد یا آنکه صلوات فرستد لیکن صلاّه تامّه نباشد بنوعی که چیزی از صلاّه آن حضرت یا آل او کم و نقصان گرداند بحکم پروردگار خلاق آن طبق بر بالای آن حقّه منطبق ماند پس دل در ظلمت باقیماند و أصلاً نور و ضیاء او را مستضیء و مستتیر نگرداند پس آن مرد آنچه در سابق در خاطر متذکّر بود فراموش گرداند.

و اما آنچه در باب مولود مذکور نمودی که گاه ولد مشابه اعمام و گاه مماثل احوال است حقیقت این امر آنست که چون مرد با اهل خود جمع شود با دل ساکن و خاطر جمع که بدن مضطرب نماید و رگهای بدن هادی و ممکن باشد چون حال مرد و زن بدین منوال باشد بحکم حضرت قادر عالم چون نطفه

از صلب پدر جدا گردد و در جوف رحم مادر قرار گیرد و چون فرزند متولد گردد فرزند مشابهت پدر و مادر دارد، و اگر مرد در هنگامی که نزدیک زن آمد دل او جمع و ساکن و عروقتش هادئه و مطمئن نبودند و بدن ایشان به غایت مضطرب باشد نطفه نیز مضطرب گردد پس در حالت اضطراب نطفه او واقع بر بعض عروق گردد اگر آحیانا بر عرقی از عروق اعمام واقع گردد، فرزند مشابه باعمام خود باشد و اگر نطفه در هنگام انفصال واقع بر عرقی از عروق احوال گردد فرزند مشابهت و مماثلت باحوال خود پیدا کند.

سائل چون این أجوبه شافیه از حضرت ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام استماع نمود در ساعت فرمود که:

أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله و تا در آن مکان ساکن بود پیوسته زبان شهادت بکلمه طیبیه أشهد أن لا اله الا الله و کلمه شهادت أشهد أن محمدا رسول الله جاری میداشت.

و بعد از بیان کلمه شهادتین اشاره بحضرت امیر المؤمنین (ع) نموده گفت: شهادت میدهم بر آنکه وصی رسول الله و قایم بحجّت خدا و رسول مجتبی تو خواهی بود، پس آنگاه اشارت بحسن بن علی علیه السلام نمود و گفت: گواهی میدهم که تو وصی پدر و قایم بحجّت بعد آن سرور خواهی بود، و نیز شهادت میدهم که حسین بن علی (ع) وصی پدر تو و قایم به حجّت اوست بعد از تو، و شهادت میدهم که علی بن الحسین بن علی (ع) وصی حسین علیه السلام و قایم بحجّت اوست بعد از او، و شهادت میدهم بر محمد بن علی الباقر که وصی پدر خود و قایم بحجّت اوست بعد از او.

و شهادت میدهم بر جعفر بن محمد الصادق که وصی پدر خود و قایم

بحجّت اوست بعد از او، و شهادت می‌دهم بر موسی الکاظم بن جعفر که وصی پدر خود و قائم بامر اوست بعد از او، و شهادت می‌دهم بر علی الرضا بن موسی که وصی پدر خود و قائم بحجّت او است بعد از او.

و شهادت می‌دهم بر محمد الجواد ابن الرضا که وصی پدر خود و قائم به حجّت اوست بعد از او.

و شهادت می‌دهم بر علی بن محمد الهادی که وصی پدر خود و قائم به حجّت او است بعد از او.

و شهادت می‌دهم بر حسن بن علی العسکری (ع) که وصی پدر خود و قائم بامر اوست بعد از او.

و شهادت می‌دهم بر ولد حسن بن العسکری که کنیت و اسم او هیچ کدام ظاهر نگردد تا آنکه او خود ظاهر گردد، و زمین را مملوّ گرداند از عدل بعد از آن که از جور و ظلم و تعدی و ستم پر شده باشد.

پس آنگاه آن مرد خدا گفت: السّلام عليك يا أمير المؤمنين عليه السّلام ورحمة الله وبركاته و برخاست و روان شد.

حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه السّلام روی مبارک به حسن بن علی علیه السّلام آورده گفت: در عقب این مرد مؤمن بیرون رو و نگاه کن که قصد کدام طرف دارد.

حضرت حسن علیه السّلام در اثر آن مؤمن روان گردید چون از مسجد بیرون آمد آن مرد را دید که یک پای خود در خارج مسجد گذاشت و چون پای دوّم برداشت معلوم نشد که پای خود در کدام زمین گذاشت.

حسن بن علی علیه السّلام بعد از مراجعت حقیقت آنچه در باب

آن مرد مؤمن مرئی و مشاهد او گردید به خدمت پدر بزرگوار خود معروض داشت.

أمیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که: یا با محمد هیچ دانستی که آن شخص که بود؟ حسن علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علی علیه السلام بهتر می دانند.

أمیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: آن خضر پیغمبر علیه السلام بود.

ص: 8



## جواب حسن بن علی علیه السلام از مسائلی که أهل شام

و روم فرستاده بودند که جاری مجرای احتجاج بود در

محضر مقدّس امیر المؤمنین علیه السلام

روایت میکند محمّد بن قیس از ابی جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیهم - السلام گفت که: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی در رجبه مسجد بود و مردم کثرت و ازدحام بسیار بر آن ولیّ حضرت پروردگار آوردند بعضی فتوی و گروهی استمداد از آن امام الوری میخواستند در آن اثنا شخصی برخاست و گفت:

السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته.

آن حضرت فرمودند:

و عليك السلام ورحمة الله وبركاته کیستی تو ای مرد؟ گفت: من یکی از رعیت توام و از أهل شهر تو.

حضرت ولیّ ربّ العزّه فرمود: تو از رعیت من و از أهل بلاد من

نیستی اگر تو در مدّت عمر خود يك روز بمن سلام می‌کردی بر من مخفی نبودى و ترا میشناختم که از چه قومى اگر چه الحال مرا نیز کمال معرفت بحال تست و کمانت آنست که من ترا نمى شناسم.

چون آن مرد این سخن از آن ولّی ایزد مهیمن شنید گفت: الأمان یا امیر المؤمنین.

علی علیه السّلام حضرت ولّی الله تعالی فرمود که: آیا از روزی که داخل این شهر شدی هیچ گونه ضرر بتو رسید؟ گفت: نه امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: که ظاهراً تو از اهل حرب خواهی بود؟ آن مرد گفت: یا علی بلی در کلام شما خلاف نیست.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر گاه مقدمات حرب و جدال و جنگ و قتال منتهی گردد در تردّد تو و سایر اهل حرب باین صوب باک نیست.

آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین علیه السّلام الحال من جاسوس معاویه ام مرا فرستاد که خبری چندی که ابن الأصغر در خاطر خود مضمّن داشت از تو سؤال و استعلام نمایم بنوعی که تو مرا نشناسی و ندانی که من فرستاده و جاسوس ایشانم و حقیقت حال آنست که چون معاویه دعوی خلافت امت نمود من بامر ابن الأصغر نزد او رفتم و گفتم: اگر تو بامر ولایت امت و خلافت أصحاب ملّت أحقّ بعد از حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهی بود پس من ترا بهر چه سؤال کنم جواب گوی و چون جواب و سؤال بر وفق صواب

بشنوم بی شبهه و گمان بطریق سایر مردم تابع تو گردم و جایزه نیز دهم.

معاویه گفت: هر چه خواهی سؤال نمای چون اسئله خود را بمعایه عرض کردم جواب نداشت و آن مسائل برو بغایت مغلق و مشکل بود، بعد از آن مرا بخدمت شما فرستاد تا از شما سؤال کنم.

حضرت أمير المؤمنين علی علیه السلام فرمود حضرت جبار العباد این آکله الأکباد را مقتول گرداناد او با تبعه کور و گمراه و مایوس از رحمت- حضرت اله اند رب العزت میان من و این امت حکم بعدالت کناد که این طایفه قطع رحم من و تضييع ایام من و دفع حق من و تصغیر منزلت من و اجماع بر منازعت و مخالفت من نمودند.

آنگاه حضرت ولی الله فرمود: که حسن و حسین و محمد را بخوانید چون آن جوانان اهل جنت با محمد بن الحنفیه بخدمت حضرت امیر- المؤمنین علیه السلام و التّحیة حاضر شدند روی توجّه و اقبال بآن مرد آورده گفت:

یا شامی این دو پسران حضرت رسول آخر الزّمان اند و اشاره به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نمود و اشاره بمحمد بن- الحنفیه کرد و گفت: این پسر منست از هر کدام این سه نفر که بخاطر تو رسد سؤال مسایل خود نمای و جواب آن را کما ینبغی و یلیق استماع فرمای.

چون شامی در جمال جهان آرای آن اعیان واله و حیران بود حضرت ولی ملک المعبود گفت: از این پسر که موی سرش بیشتر است پرس و امام الأنام از آن کلام حضرت حسن بن علی علیه السلام اراده نمود زیرا که موی سر مبارك آن فرزند رسول ایزد تعالی و تبارك تا بشحمه گوش آن منیع معرفت و

و در آن وقت حسن بن علی (ع) روی مبارك بجانب آن شامی آورده و فرمود: از هر چه خواهی سؤال کن.

شامی گفت: مسافت میان حق و باطل، مسافت میان زمین و آسمان و مسافت میان مشرق و مغرب چه مقدار است؟ و قوس قزح چیست؟ و چشمه که ارواح مشرکین در آن مأوای و مکین گردد کدام است؟ و نیز چشمه که مقرّ و مکان مؤمنان است در چه محلّ و مکان واقع است؟ و کدام مؤنث است که حکم بذکورت و انوثة آن نمیتوان نمود؟ و کدام است آن ده چیز که بعضی آن سخت ترست از بعضی دیگر.

حضرت حسن بن علی علیه السلام بعد از استماع اسئله شامی بلبل زبان را در جواب بترتم بیان در آورده گفت: یا شامی مسافت میان حق و باطل مقدار چهار انگشت است پس آنچه بچشم مرئی و مشاهده تو گردد حق است و بسیار است که آنچه بگوش می شنوی باطل است.

شامی گفت: راست گفتی.

آنگاه حضرت حسن بن علی (ع) فرمود: مسافت میان زمین و آسمان بقدر مدّ بصر و دعوت مظلوم مضطرّ است، و اگر برای تو کسی سوای آنچه من بیان کردم گوید بیقین آن دروغ است.

شامی گفت: راست گفتی یا ابن رسول الله.

بعد از آن امام حسن علیه السلام فرمود که: مسافت میان مشرق و مغرب بقدر سیر يك روز آفتاب است نظر کن در آفتاب هنگام که از مشرق طلوع کند و نیز نظر بجانب آفتاب کن در حین که در مغرب غروب و غیبت نماید.

شامی گفت: راست گفتمی.

بگوی که: قوس قزح چیست که ظاهر میگردد؟ حضرت حسن بن علی علیه السلام فرمود: و یحک مگوی قوس قزح زیرا که قزح اسم شیطان علیه اللعنة و النیرانست و آن قوس اله منانست و چون قوس ظاهر و عیان گردد آن امان اهل زمین و نشانی ارزانی و فراوان بودن اشیاء در جهان است و قوس الله تعالی علامت و نشان امان و صیانت خلائق از غرق و هلاکت است.

و اما چشمه که ارواح مشرکین در آن مکان مکین است آن چشمه را برهوت گویند و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم احقر رسیده که برهوت چاه است در حضرموت و آن جزیره ای است از جزایر بحر عمان گویند که ارواح کفار در آن چاه گرفتارست، و در حدیث آمده که بهترین چاه در دنیا چاه زمزم است، و زبونترین چاه در زمین چاه برهوتست.

و اما چشمه که ارواح مؤمنان در آن مکان مکین و شادمان باشند آن چشمه را سلمی گویند زیرا که ارواح مؤمنین در آن عین از عنایت رب العالمین بسلامت و صحت با کمال بهجت و مسرتند.

و اما مؤنث که انوثت و ذکورتش معلوم نباشد باید تا هنگام بلوغ او انتظار کشند اگر مرد باشد محتلم گردد و اگر زن بود حائض شود و پستان او ظاهر گردد و الا باو گویند که بر بالای دیوار بول کند و بول را بلند گرداند اگر بول را بیالای دیوار رساند پس آن مرد است و اگر بول او مانند شاش شتر - مراجعت بعقب کند و نتواند که بیالای دیوار رساند آن زن است.

ص: 13

و اما آن ده چیز که بعضی آن سختتر از بعضی دیگر است سخت ترین چیزها که خدای تعالی آن را خلق کرد سنگ است، و سخت تر از سنگ بحکم و خلقت حضرت مهیمن آهن است که سنگ بآن شکافته و قطع گردد، و سخت تر از حدید نار است که بامر واحد قهار آن را میگذارد، و سخت تر از آتش آبست که بحکم ایزد وهاب او را فرومی نشاند، و سخت تر از آب سحاب است که متحمل نقل آن میگردد، و سخت تر از سحاب با دست که او را متحرک گرداند، و سخت تر از او آن فرشته ایست که باد بامر او متحرک میگردد، و سخت تر از آن ملك ملك الموت است که آن ملك را می میراند، و سخت تر از ملك الموت موتست که ملك الموت را میمیراند، و اشد از موت امر خدای تعالی و تقدس است که موترا میراند پس امر و حکم ایزد اقدس از همه چیز و همه کس سخت تر است.

شامی گفت: راست گفتمی من گواهی میدهم که تو پسر رسول خدائی حقا و پدر بزرگوارت امیر المؤمنین علی علیه السلام از سایر انام بامر خلافت امت حضرت نبی اکرم خصوصا بر معاویه تیره سرانجام اولی و احق و سزاوار و الباقی است.

بعد از آن شامی جوابات را کتابت نموده مراجعت فرمود چون نزد معاویه آمد و حقایق آنچه مرئی و مسموع او شد باو رسانید معاویه او را با- أجوبه بجانب ابن الأصغر روانه گردانید.

اما چون أجوبه باین الأصغر رسید و حقایق گذشته را کما ینبغی و یلیق بر خود معلوم و تحقیق گردانید بمعاویه کتابت باین خطاب و عتاب مکتوب فرمود که:

چرا بمن متکلم بکلام و جواب غیر گشتی و جواب سؤال از روی علم و

فراست و فهم و کیاست خود ندادی؟ مرا قسم بحضرت مسیح بن مریم علیه السلام است که این جواب مقرون صدق و صواب بیشبیه و ارتیاب از تو نیست، و این جواب از معدن نبوت و موضع رسالت است و اگر تو سؤال يك فلوس از روی تصریح و افسوس از من نمائی محال است که بتو اعطا نمایم زیرا که تو کذابی.

ص: 15

## احتجاج امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

بر جماعتی از معاندین و منکرین فضلش و فضل پدر بزرگوارش

در حضور معاویه علیه اللعنة و الهاویه

از شعبی و ابن مخنف و یزید بن ابی حبیب المصری روایت کنند که ایشان هر سه متفق اللفظ و المعنی گفتند در اسلام هیچ ایام منازعه و مشاجره قوم سخت تر از مثل روز اجتماع ایشان در محلّ نزاع از کثرت فریاد و از ارتفاع صوت در هنگام بیان کلام و از شدت مبالغه در قول و ابرام در نزد معاویه بن ابی سفیان نبود و حقایق این احوال علی سبیل الاجمال آنست که:

روزی عمرو بن عثمان بن عفّان و عمرو بن العاص و عتبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه ابی معیط و مغیره بن شعبه همگی اتفاق بر يك امر نمودند و نزد معاویه حاضر شدند در آن اثر عمرو بن العاص گفت:

ای معاویه التماس این اعیان از شما آنست که حسن بن علی (ع) را که متعل بنعلین پدرش امیر المؤمنین علی (ع) گشته احیای سیرت پدر خود مینماید چنانچه هر چه امر کند مردم اطاعت مینمایند، و آنچه بگوید-

ص: 16



خلایق تصدیق او فرمایند، و هر گاه چنین باشد پس امر و قول او روز به روز مرتفع و کارش بجائی از این بزرگتر منتهی و مقرّر گردد و اگر در این وقت کسی به نزد او فرستی و او را پیش خود حاضر گردانی و او را از آن دعوتی که او و پدرش بآن بودند و هستند فرود آری تا ما سبّ او و سبّ پدرش نمائیم و قدر او و قدر والدش را در نظرها صغیر و حقیر گردانیم و او را از آن دعوی متقاعد نموده باز داریم تا آنکه تصدیق تو در امر خلافت کند و من بعد دعوی خلافت و گزاف با تو نکند بهتر است.

معاویه گفت: ای یاران من از آن میترسم که حسن بن علی علیه السلام قلاّدها در گردن شما اندازد که عار آن و ننگ و نار آن تا هنگام دخول قبر شما مستدام و برقرار ماند، و الله بخدای عالم قسم است که من هیچ وقت او را ندیدم الاّ آنکه از دیدنش کراهیت داشته آزار کشیدم و آنچه در عیب من مذکور گردانیده ازو در گذشته بخشیدم و اگر من کسی پیش او فرستم و او را حاضر گردانم آنچه او در حقّ ما و شما مذکور گرداند بر من لازم است آنچه شیوه عدل و انصاف او باشد از شما ممضی و مجری گردانم و حقیقت احوال او و پدرش بر ما و شما ظاهرست از این مقدمه بگذرید و باعث رسوائی ما و خود مشوید.

عمرو بن العاص گفت: آیا میترسی که باطل حسن بن علی علیه السلام زیادتى را بر حقّ واضح جلیّ ما، و مرض او زیاده بر صحّت ما گردد.

معاویه گفت: ما از این نمیترسیم لیکن بر حقایق احوال این سلسله مّطّلعیم.

عمرو بن العاص گفت: البتّه همین ساعت کسی پیش حسن بن علی

علیه السّلام فرستاده او را طلب کنید.

عتبه گفت: این رأی شما را صحیح نمیدانم و اصلاً طرف خوبی آن را نمیشناسم.

و الله بخدای عالم مراقب است که هیچ احدی شما را قدرت، و استطاعت ملاقات منازعه و مشاجره بأكبر و أعظم از آنچه از فضل و علم که با شما است مقابله با او نیست و آنچه در نزد حسن بن علی علیهما السّلام است از فضل و حال و علم و کمال بهمان با شما ملاقات مینماید و بدعوای چیزی که در نزد حسن موجود نباشد هرگز بآن بشما بلکه بهیچ احدی ملاقات ننماید و حقیقت احوال او و پدر و جدش بر همگنان أظهر من السّمس و این من الأمس است و آن طایفه اهل بیت خصومت و جدال و ارباب سیف و أصحاب حالند.

أمّا چون عمرو بن العاص و جمعی دیگر در باب احضار حضرت حسن علیه السّلام سعی بیحدّ و مرّ داشتند معاویه رسول بخدمت آن نور دیده زهراء بتول مرسل داشت و چون رسول معاویه بخدمت آن سلاله دودمان نبوت و ولایت آمده معروض رأی بیضاء صبای حسن المجتبی گردانید که معاویه شما را طلب داشته اند.

حضرت حسن علیه السّلام از رسول پرسید که: در نزد معاویه از أصحاب او که حاضر است؟ رسول گفت: فلان، و فلان و نام یکان یکان بیان نمود.

پس حسن بن علی علیه السّلام فرمود: ایشان را چه بر آن داشت که مرا بطلبند و در آن وقت این آیه مبارکه قرآن تلاوت نمود که:

فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ .

ص: 18

ظاهراً حضرت امام المجتبی از این آیه (وَ اللَّهُ أَعْلَمُ) اراده آن نموده باشد که آن طایفه اگر چه الحال در طلب من سعی و استعجال دارند، اما رفتن من بآن مکان باعث نزول عذاب و اتیان عقاب برایشان است بلکه سخن بجائی خواهد رسید که گمان کنند که سقف مسکن آنها بر بالای ایشان فرود آید.

آنگاه فرزند رسول الله (ص) روی مبارك بخادمه که عتبه رخت آن ولی ایزد تعالی و تبارك در نزد او بود آورده آواز داد که جاریه ثیاب مرا حاضر گردان حسب الأمر آن جاریه رخت حاضر گردانید آن سرور در آن اثر فرمود که:

اللّٰهُمَّ اِنِّي اُذْرَا بِكَ فِي نَحْوِهِمْ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِهِمْ وَاَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيْهِمْ فَافْكُنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ وَاِنِّي شِئْتُ مِنْ حَوْلِكَ وَقَوْلِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

بعد از آن روی بجانب رسول معاویه آورد و گفت: این کلام الفرج است و متوجه منزل معاویه گردید و چون داخل مجلس ایشان شد معاویه از جای برجست و استقبال کرد و تحیت و مرحبا گفت و بآن حضرت مصافحه نمود.

حسن بن علی علیه السلام گفت: آنچه من بواسطه آن آمدم گویا سلامتی است چه مصافحه امن است.

معاویه گفت: بلی چنین است این جماعت بیرخصت من کسی بخدمت شما فرستادند و شما را طلب داشتند که شما افتراء ایشان را استماع نمائی، که عثمان از روی جور و ظلم و تعدی و ستم مقتول مظلوم است و قاتل او پدر شما است از ایشان بشنو که چه میگویند بر وفق سؤال این جماعت جواب گوئی و شأن و علو مکان من باید که ترا از جواب ایشان مانع نگردد و خاطر خود را در هر باب جمع و مطمئن گردان.

حسن بن علی علیه السلام فرمود: سبحان الله خانه خانه تست و اذن و رخصت هر کس در نزد شما است و الله بخدای عالم مراقب است که اگر آنچه ایشان گویند و اراده نمایند من متوجه جواب گردم از تو حیا است مرا از آنکه فحش در مجلس شما مذکور گردد و اگر ایشان بر شما غالب باشند بر آنچه تو اراده نمائی و نتوانی که اجرا و امضای آن فرمائی هر آینه مرا از آن حیا است که ضعف شما از آن طایفه بر سایر برایا ظاهر و هویدا گردد و نمیدانم ازین دو امر مقرّ کدام و اعتذار ازین دو کار بچه کیفیت و انجام است و من اگر عالم با اجتماع و اتفاق ارباب نفاق درین مکان میبودم و من نیز بعدت تمام از بنی هاشم می آمدم با آنکه در تنهائی من وحشت و خوف ایشان از من به مراتب بسیار زیاده از وحشت جمعیت آن طایفه است نسبت بمن چه مرا أصلاً ترس از آن جماعت نیست زیرا که حضرت ایزد باری ولی من است امروز بعد از امروز من بدان وسیله بر خصم غالب و فیروزم باید که آنچه گویند بگویند و جواب بر وفق صدق و صواب بشنوند لیکن شما سامع باشید و ممیز میان ما و ایشان گردید، آنگاه آن پسندیده آله گفت:

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم.

چون کلام صدق التیام آن امام باین مقام اختتام و انصرام یافت عمر بن عثمان بنطق و بیان در آمد و گفت: من بعد از امروز راضی نمیشوم که از بنی عبد المطلب احدی در روی زمین باشد بعد از قتل عثمان بن عفان که خلیفه سید المرسلین بود و حال آنکه خلیفه مظلوم خواهرزاده شما بنی عبد المطلب و در اسلام بحسب منزلت فاضل و باکرام و باثر و اقتدای رسول ایزد علام مخصوص بود و در اهتمام امر امت سعی تمام و در تبلیغ شرایع، و

احکام نبی الاکرام جهد لا کلام مینمود پس شما با این همه اکرام و احترام ملک العلام نسبت باو در صدد دفع او از روی حسد و عداوت بواسطه نفاست ذات او و طلب فتنه از جهت حکومت دنیا نمودید تا آنکه خون آن مظلوم را به ناحق ریختند بواسطه چیزی که شما بنی عبد المطلب اصلاً اهل آن نبودید با آنکه شما عالم بسوابق او در اسلام و رفعت منزلت او در نزد ایزد علام و رسول علیه الصلوة و السلام بودید فیا ذلّاه یعنی وای بر ذلیللی و بی گناهی او در تحت خاک باشد و آن در نزد حضرت الله تعالی نیکو باشد و شما با سایر بنی عبد المطلب که قاتلان عثمان بودید زنده و در روی زمین مسرور و شادمان و او در زیر زمین بخون خود رنگین و دفین باشد، ایزد تعالی هرگز چنین ظلم روا ندارد و ما دعوی نوزده خون دیگر از اعیان بنی امیه از قتلی بدر بر شما بنی عبد المطلب داریم.

بعد از عمرو بن العاص بتکلم در آمد پس بعد از حمد خدای و ثنای واجب تعالی گفت: ای ابن ابی تراب ما کسی پیش شما فرستاده بواسطه آن طلب کردیم تا بر تو ثابت و مقّر گردانیم که پدرت ابا بکر صدیق را زهر داد و در خون عمر الفاروق با اهل نفاق و شقاق اتفاق کرده با آن جماعت شریک و سهیم بود و عثمان ذی النورین را مظلوما مقتول گردانید، و بعد از آن دعوی چیزی نمود که در آن دعوی صادق و مستحق آن امر حق نبود و چندان سعی نمود که بر سر آن رفت و تا در حیات بود و مهیج و محرک فتنه بود.

آنگاه عمرو بن العاص شروع در سرزنش و توبیخ حضرت ولی الله نمود و سخنان دور از طرق ثواب را نسبت بان ولایت مآب صواب دانسته مذکور گردانیده گفت: یا بنی عبد المطلب حضرت ایزد تعالی و تبارک ملک دنیا را مطیع شما

بگردانید تا آنکه شما درین دارد دنیا مرتکب چیزی چندی که حلال نیست بگردید زیرا که حقیقت احوال بر حضرت واجب تعالی ظاهر و هویدا است.

و تو ای حسن با نفس خود میگوئی که من پسر امیر المؤمنین هستم و حال آنکه ترا عقل و رأی نیست بلکه عقل از تو مسلوب و تو در میان قریش احمق و معیوب ماندی و این از شومی عمل پدر توست و ما ترا بواسطه آن طلبیدیم که حقایق احوال واقعۀ تو و پدرت را گاهی بر تو ظاهر گردانیم و من بعد در محافل و مجالس سبّ تو و سبّ پدرت نمائیم و ترا قدرت و استطاعت ذکر عیب و کذب ما نیست زیرا که ما بنی امیه را حضرت حق سبحانه و تعالی از تمامی عیوب خلقیه و خلقیه منزّه و مبرا گردانید.

اما آنچه در حقّ تو و پدرت بیان کردیم و قول شما را نسبت به دروغ و باطل نمودیم اگر ما را در آن دعوی بر شما خلاف حقّ و بر شیوه عدل و صدق ندانید متکلم شوید و الاً بیقین دانید که تو و پدرت شرّ خلق خدای تعالی و زبونترین همه برایا خواهید بود.

اما پدرت که در پی آزار ما بود خدای تعالی او را مقتول گردانید و شرّ او را از ما کفایت نمود و تو الحال در دست ما گرفتاری اگر خواهیم ترا به قتل آریم مختاریم و در کشتن تو در نزد خدا گناه و در پیش خلق الله عیب و تباه نیست.

بعد از آن عتبه بن ابی سفیان بتکلم در آمد و آنچه در اول سخنان خود مذکور و بیان نمود اینست که بگفت:

یا حسن(ع) پدرت شریرترین قریش از برای اصناف قریش بود قطع ارحام این انام و سفک دماء این اقوام نمود و تو نیز در سلك قاتلان مرتبط

و

منخرط بودی حقّ و انصاف و عدل و انتصاف آنست که چون خون عثمان در ذمّه تو و پدر تست و بحکمّ خدای عزّ و جلّ قصاص و قتل بر تو لازم است ما ترا در عوض آن قصاص کنیم.

و اما خدای تعالی و تقدّس در قتل پدرت متفرد است شرّ او را از ما کفایه نمود.

و اما آنکه تو آرزوی خلافت امت داری تونه مرد این کاری زیرا که ترا در میز- ان بزرگی و اعتبار طرف رجحان بر سایر مردمان نیست و چون لایق و سزاوار آن کار نیستی جز باعث هیجان فتنه در میان اُخیار اُبرار نمیگردی.

بعد از آن ولید بن عقبه بن ابی معیط بتکلّم در آمد و او نیز به مثل سخنان اصحاب سابقین و یاران پیشین خون سخنان چند مذکور کرد.

آنگاه گفت: یا معشر بنی هاشم اوّل کسی که در صدد اظهار عیب به عثمان و تحریص مردمان و وسیله اجتماع ایشان بر قتل عثمان بود شما بودید و او را بر حرص ملک دنیا بقتل رسانیدید و همه امت را برو شورانیده بفریاد آوردید و قطع رحم که اعظم ارکان اسلام بلکه پسندیده تمامی اهل عالم است برای حبّ و طلب دنیای خسیسه و حرص حکومت ردیه نمودید و حال آنکه عثمان خال شما و نعم الخال و صهر شما و نعم الصهر بود و شما بیشتر از سایر بشر برو حسد برده طعن میزدید بعد از آن متولّی قتل عثمان شدید الحال صنع خدا و قدرت او را در باب خود چون می بینید که پدرت مقتول شد و خود نیز در سلك کشتگان منخرط خواهی شد.

بعد از آن مغیره بن شعبه بتکلّم در آمد و کلام او بالتّمام در حقّ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام بود و از گفتن سخنان لا یعنی سعی تمام نمود

آنگاه گفت: یا حسن بدان که عثمان مظلوما مقتول شد و قاتلش پدر تست و او را در این باب بی شبهه و ارتیاب عذر برائت ذمه و اعتذار گناهکاری عثمان نیست بغیر آنکه ما را گمان چنان بود.

یا حسن که پدرت خود را منضمّ در سلك قاتلان عثمان نگرداند و راضی بقتل عثمان نباشد بلکه بقدر الوسع و الامکان رفع و دفع قتل عثمان نماید و حال آنکه خلاف آن ظاهر و عیان گردانید.

و الله مرا بخدای عالم قسم است که پدرت را شمشیر و زبان به غایت دراز بود زندگان قریش بشمشیر جان می ربود و مرده گان ایشان به لسان تعداد عیوب مینمود و پیوسته بنو امیه برای بنی هاشم بخوبی و خیر بودند و همیشه بنو هاشم در پی بدی و ضرر بنی امیه بودند چنانچه الحال معاویه برای تو یا حسن بسیار بسیار بهتر است از تو نسبت بمعاویه چه معاویه را نسبت بتو مودّت و محبّت است و ترا نسبت بمعاویه دشمنی و عداوت است و پدرت در ایام حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بآن حضرت در دل بد بود و پیش از فوت حضرت رسول (ص) ایزد معبود جلب نفع برای خود مینمود و اراده قتل حضرت رسول کرد آن حضرت از اراده او مطلع گردید، و از او گذرانیده.

و چون حضرت سیّد البریّات وفات نمود و خلائق بر أبو بکر بیعت کردند پدرت از بیعت و اتّفاق امت کراهیت ظاهر کرد بخوف آنکه مبادا او را قصاص کند و پیوسته در فکر قتل أبو بکر بود تا آنکه او را زهر خورانید و مقتول گردانید، و چون عمر بن الخطّاب خلیفه شد پدرت با او منازعه نمود و در آن باب سعی و اهتمام بسیار نمودند تا آنکه عمر خواست که گردن پدرت را بزند باز عفو کرد



لیکن پدرت در عمل قتل عمر ساعی بود تا آنکه بشرکت بعضی قوم او را بقتل رسانید، و چون خلافت بعثمان رسید باز پدرت شروع در طعن او نمود و چندان سعی در آن مقدمه بحیث ظهور رسانید که او را نیز مقتول گردانید.

خلاصه کلام آنکه پدرت شریک خون خلفای ثلاثه بلکه خود ساعی، و جاهد در آن بودند پس پدرت امیر المؤمنین علی را در نزد رب العزت چه قدر منزلت باشد.

یا حسن این معنی بر همگنان ظاهر و بین و لایح و روشن است حضرت ایزد مهیمن ولایت و سلطنت خون را از برای ولی مقتول در کتاب که منزل به خاتم الرسل است مقرر و معین گردانید ولی مقتول بغیر حق یعنی عثمان معاویه است، پس اگر او تورا و برادرت را در عوض خون عثمان به قتل رساند از روی حق میتواند.

و الله بخدای عالم مراقب است که خون عثمان کمتر از خون علی نیست و خون علی را مزیدی بر خون عثمان بی شبهه و گمان نیست و خدای تبارک و تعالی در این عالم برای شما بنی هاشم نبوت و ملک را جمع با هم نمود بعد از آن ساکت ماند.

و چون ولی حضرت ذوالمنن و امام المؤمنین ابی محمد الحسن علیه السلام کلام نافرجام ارباب لثام استماع نمود و بتکلم در آمد، نخست زبان معجز نشان به حمد و ستایش و شکر بی اعداد و احصایش ایزد متان گشوده گفت:

سپاس بی قیاس و ستایش فوق از حد احساس خداوندی را سزا و در خور است که اول شما را بأول هادی ما مهتدی گردانید، و گمراه آخر شما را

بمرشد آخر ما هدایت خواهد نمود، و درود و تحیت از حضرت ایزد احد به روح و روان نبی الامجد محمد و آل او ممتد باد.

و آنگاه آن ولی الله روی بآن طایفه گمراه آورد و گفت: از من بشنوید، و فهم و علم خود را تا هنگام اتمام این کلام در نزد من بعاریت گذارید، این سخن آن ولی مهیمن کنایه بل تصریح است بآن که چون شما اصلاً در استماع کلام حق رغبت نمی‌نمائید و بمضمون صدق مشحون «الحق مر» بهیچ وجه من الوجوه مثل شنیدن سخنان حق نداشتید و نظر بر فساد و همت بر افساد از روی تمرد و عناد داشتید، لهذا آن حضرت فرمود که از روی علم و فهم کلام صدق التیام ما را گوش کنید و اگر خلاف حق و واقع باشد فراموش نمائید.

آنگاه ولی الله تبارک و تعالی روی مبارک بمعایه آورد و گفت: یا معاویه من در جواب کلام این قوم که خارج از طریقه ثوابست اول ابتداء بتو مینمایم بدرستی و تحقیق و بعمر الله و بقاء ذات فایض البرکات قسم است یا ازرق مرا غیر از تو کسی دشنام نداد و این جماعت سبب شتم و سب من نشدند و دشنام ندادند لیکن تو بمن سب و فحش گفتی و این از بدی رأی و بغی و حسدست نسبت بما و عداوت و دشمنی با حضرت محمد رسول مجتبی است بغض قدیم و جدید که تو را با نبی ایزد مجید است.

ای ازرق و الله که اگر من باین جمعی مناققی در مسجد حضرت رسول واهب خالق می بودیم و این جماعت با من منازعت و مواثبت مینمودند و در اطراف ما مهاجر و انصار حاضر میبودند بیقین که قدرت تکلم باین کلام نافرجام که در حضور تو از روی تشدد و ابرام بما سب و دشنام دادند نبودند و هرگز بمن نوعی که در مجلس تو روبرو گفتگو کردند قدرت و استطاعت روبروی

شدن و گفتگو کردن نداشتند.

آنگاه روی بآن جماعت آورد و گفت: ای جماعت که اجتماع بر عتوّ و عناد و بر تمرد و فساد بر سر من نمودید بشنوید از من و حقّ را نپوشانید آنچه- میدانید و اگر سخن باطل از من بشنوید تصدیق آن نکنید لیکن حق را کتمان منمائید چون ادّعیای اسلام مینمائید.

بعد از آن خطاب بمعاوله نمود و گفت: اول ابتداء بتو مینمایم اما از عیوب آنچه از بعضی در تو ظاهر و بعضی محجوب است هر چه بیان کنم کمتر از آن عیب و نقصان که در تو عیانست مذکور گردانم.

شما را بخدای عالم قسم است که آیا آن کسی که شما او را دشنام دادید میدانید که نماز بد و قبله با حضرت رسول بی نیاز گذارد، و آن دو کس با سایر اهل ضلالت همگی بعبادت و بندگی لات و عزّی مداومت داشتند و آن کسی را سبّ و شتم کردید که دو بیعت بیعة الرضوان و بیعة الفتح با حضرت سیّد البریّة نمود و تو ای معاویه در بیعت اولی هنوز کافر و در بیعة الأخری ناکث و شکننده عهد اسلام بودی.

پس از آن گفت: شما را بخدای عالم قسم میدهم که میدانید که آنچه میگویم حقّ است و در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در روز بدر که شما ملاقات با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بجنگ و قتال داشتید رایت پیغمبر (ص) با آن مسرور بود و رایت مشرکین که عبادت لات و عزّی مینمودند در آن روز با تو بود و تو حرب رسول صلی الله علیه و آله و سلّم را- واجب و لازم میدانستی و سعی و اهتمام تمام در آن مهام بانجام و انصراف میرسانیدی و در روز جنگ احد که تو ملاقات با حضرت محمّد (ص) به واسطه

ص: 27

جنگ نمودی رایت النبی با امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن پیکار بود و رایت کفار و مشرکین با تو بود، و در یوم الأحزاب در هنگام ملاقات شما با عسکر اسلام رایت رسول ایزد علام با آن امام الأنام و رایت مشرکین لثام با اهتمام نافرجام تو بود و در تمامی آن مقام فوز فتح و حجت و نصرت با آن امام الامة بود و چون دعوتش بحق و حکایاتش بصدق و آیتش منصور و ذاتش پسندیده رب غفور بود لهذا حضرت نبی الوری در همگی و تمامی این مواطن و ماوی از آن ولی الله تعالی راضی و شاکر بود.

و ایضا شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید در وقتی که حضرت سید البشر در جنگ بنی قریظه و بنی النضیر حاضر شد در هنگام تعیین عسکر برای حرب آن طایفه عمر بن الخطاب را بالتماس و استصواب بعضی اصحاب صاحب رایت اسلام گردانیده ارسال داشت و در آن پیکار سعد بن معاذ صاحب رایت انصار بود و چون تلاقی فریقین روی داد سعد بن المعاذ و اهل مهاجر بعد از آنکه مجروح شده برگردید.

اما عمر همان که عسکر کفار بنظر او در آمدند روی از حرب پیکار گردانید هر چند اصحاب مهاجر او را منع و زجر کردند مفید نیفتاد تا آنکه تمامی لشکر را بیدل ساخته بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت فرمود چون نبی المحمود حال بدان منوال مشاهده نمود به زبان معجز نشان فرمود که:

لأعطينَ الزّایةَ غدا رجلا یحبّ الله ورسوله و یحبّه الله ورسوله کرارا غیر قرّار.

معنی حدیث سید الأنام آنست که رایت اسلام بحکم و امر ایزد علام

صبح فردا بمردی احسان و اعطا خواهد شد که محبّ خدا و دوست رسول خدای تبارک و تعالی باشد و خدای تعالی و رسول مجتبی نیز او را دوست داشته باشند و او کزّار در حملات حرب و نبرد باشد فرار از استعمال آلات و حرب طرد او را نباشد یعنی در طریق ایمان و اسلام و قبول شرایع و احکام تمام و مردانه و در حرب و غزای کافران لئام در ایّام خود یگانه باشد رایت باو عنایت خواهیم نمود.

یکی از اکابر فصیحای شعرای عرب در این معنی میفرماید:

شعر:

وقال سأعطى الرّاية اليوم صارما \*\*\* كيتا محبّا للرّسول مؤاخيا

و كان علىّ أرمدا العين بيتغى \*\*\* دواء فلما أن تحسّ مداويا

شفاه رسول الله منه بتفلة \*\*\* فبورك مرقيا و بورك راقيا

و أمير المؤمنین هرگز در میدان حرب و قتال أرباب کفر و عناد پشت بهزیمت نداد.

و أمّا چون رسول بیچون حدیث اعطای رایت اسلام در حضور امت مذکور گردانید أبو بکر و عمر و غیر ایشان از انصار و مهاجر بآرزوی آن علی الصّباح بدر دولت سرای رسول آخر الزّمان حاضر گشتند و مترقّب و مترصد این احسان منتظر نشستند و أمير المؤمنین علی علیه السّلام در آن روز درد چشم سخت داشت حضرت نبیّ الرّحمة آن ولیّ الله را بنزدیک خود خواند و آب دهان مبارک خود قطره در چشم آن امام الانام انداخت و آن حضرت را از رمد بریء ساخت و رایت باو عطا و عنایت نمود، و أمير المؤمنین روانه حرب کفار اشرار گردید و از آن جنگ برنگردید تا آنکه از کمال لطف و احسان و از

ص: 29

مزایای طول و امتنان خدای مَنان فتح کرد، و تو در آن روز در مکه بدشمنی خدا و رسول مشغول بودید آیا کسی که در اطاعت و نصیح خدا و رسول باشد مساوی است با آنکه بعداوت ایزد متعال و دشمنی رسول فرخنده خصال اشتغال دارد.

و من قسم بذات ایزد عالم یاد مینمایم که تو بعد از آنکه اظهار اسلام نمودی هرگز بقلب قبول اسلام نمودی لیکن بلسان از خوف متکلم می شدی بچیزی که در چنان قابل بآن نبودی، شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا حضرت نبی ایزد معبود در هنگام توجّه ذات اقدس خود بغزوه تبوک امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه جانشین خود گردانید و آن حضرت را با امیر المؤمنین (ع) هیچ گونه سخط و کراهیت نبود مع هذا اهل نفاق و ارباب شقاق نسبت بآن امام الامّه چون سخنان میگفتند امیر المؤمنین (ع) گفت:

یا سید المرسلین مرا بمدینه بخلافت مکین مگردان زیرا که من در هیچ غزوه از خدمت شما محروم و هرگز غایب و پنهان نبودم.

در آن زمان رسول آخر الزمان گفت: یا علی تو وصی و خلیفه منی در اهل من و تو در نزد من بمنزله هارونی در نزد موسی علیه السلام.

پس آنگاه حضرت حبیب الله دست آن ولی الله فرا گرفته و روی مبارك بمعشر مردمان آورده گفت: ایها الناس هر که با موالات من باشد با موالات خدای تبارک و تعالی است و هر که با موالات علی است با موالات منست، و آنکه اطاعت من نمود آن کس بی شبهه اطاعت ایزد اقدس نمود و هر که اطاعت علی کرد اطاعت من کرد، و هر که مرا دوست دارد او خدای را دوست دارد و هر که علی را دوست دارد او مرا دوست دارد.

و نیز شما را بخدای قادر عالم قسم میدهم که آیا میدانید که حضرت رسول ایزد تبارك و تعالی در حجة الوداع فرمود که: ایها الناس بدرستی که من در میان شما چیزی گذاشتم که اگر بعد از من اطاعت آن نمائید هرگز گمراه و دور از رحمت حضرت اله نمی گردید و هر چه در او حلال است بشما حلال و آنچه در او بشما حرام است حرام دانید، عمل بحکم او نمائید و ایمان بمتشابه او آرید.

و در آن زمان حضرت بجمیع شما حکم نمود که بگوئید ما ایمان آوردیم بآنچه خدای وهاب در کتاب مستطاب انزال و ارسال نمود و اهل بیت و عترت مرا نیز دوست دارید و موالات کنید با کسی که بموالات ایشان باشد و نصرت و اعانت اهل بیت من نمائید بر آن طایفه که بعداوت و دشمنی عترت و اهل بیت من باشند و بدرستی که مصحف و اهل بیت من پیوسته در میان شما خواهند بود تا آنکه روز قیامت هر دو در کنار حوض بمن رسند.

و چون رسول حضرت بیچون منبر را بقدم سعادت لزوم خود مزین کرد امیر المؤمنین علی علیه السلام را نزدیک خود خواند و او را بدست خود گرفته از زمین برداشت.

آنگاه آن حبیب اله فرمود که: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

بعد از آن رسول آخر الزمان گفت: بار خدایا هر که علی را دشمن گیرد او را در دنیا مسکن و مأوی مده و روح او را باآسمان متصاعد نگردان بلکه او را در درك الأسفل من التار ساکن و مکین گردان.

آنگاه فرمود که: شما را بخدای تعالی قسم میدهم آیا میدانید که نبی الاکرم روی مبارک خود بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آورده خطاب

نمود که یا علی تو مردم را که مستحقّ جزا و پاداشت نیک باشند بطرف حوض من میرانی و روز قیامت و جمعی را که سزاوار عزّت و عنایت نباشند چنانچه شتر غریب را از میان شتران خود دور میگردانند آن طایفه را از شرب حوض کوثر دور و از احسان و مرحمت ما مهجور میگردانی.

و ایضا شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که روزی امیر - المؤمنین علی علیه السلام در ایّام مرض الموت نبی ایزد تبارک و تعالی در خدمت آن سرور حاضر شد و چون دانست که مهاجرت آن نبی الرّحمة از این دار المحنة قریب گشته بغایت اندوهگین گردید لیکن چون رسول ایزد متعال امیر المؤمنین علی را در غایت حزن و ملال دید بگریه در آمد.

امیر المؤمنین علی گفت: یا رسول الله چه چیز شما را بگریه آورد؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: یا علی از آن میگیریم که میدانم در دل‌های بعض امتانم عداوت و بغض تو بسیار است لیکن الحال اظهار ما في القلوب و الصّدّاء خود نمی نمایند تا آنکه من از تو دور و تو از شرف مواصلت من مهجور گردی.

و نیز شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که حضرت سیّد عالم در حین احتضار تمامی اهل بیت جمع گشتند در آن اثر آن نبی جلیل القدر چون نظر بجانب ایشان نمود گفت: بار خدایا این جماعت اهل بیت و عترت منند.

بار خدایا بدرستی که بدوستی گیر و بمودّت پذیر آن کسی را که ایشان را دوست دارد و آن کسی را که این طایفه را دشمن دارد تو نیز دشمن دار او را و هر که ایشان را نصرت دهد بار خدایا تو او را نصرت و یاری ده.



آنگاه حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح نبی علیه السلام است هر که داخل آن گردید از بلیه طوفان نجات و خلاصی یافت و آنکه از دخول کشتی و از رفاقت نوح نبی متخلّف شد غرق گردید پس هر که در کشتی ولایت اهل بیت من در آید از شرّ بلیه عذاب آخرت نجات یابد و آنکه تخلّف از کشتی ولایت ما نماید غرق عذاب آخرت گردد.

و نیز شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که اصحاب رسول ایزد مجید در عهد آن سرور امیر المؤمنین حیدر را بولایت سلام و تحیت کردند و آن حضرت در حیات بود.

و نیز من شما را بخدای مهیمن قسم میدهم که آیا میدانید که علی علیه السلام اول آن کسی است که در اسلام همگی و تمامی شهوات را بر نفس خود حرام گردانید از اصحاب سید الانام حضرت ایزد علام در آن هنگام این آیه مبارکه بحضرت نبی الاکرام انزال و ارسال گردانید که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ .

و امیر المؤمنین علی علیه السلام عالم بعلم منایا و علم قضایا و فصل الخطاب و رسوخ بعلم فراوان و عارف بمنزل قرآن بود.

و علی از رهطی بود که نمیدانم که از آن گروه ده نفس بهم رسیده باشند مگر آنکه البتّه حضرت ایزد مئان اخبار بایمان ایشان داد و شما از يك رهط و گروهی میباشید که عدد شما بسیار است و جمیع آن جماعت از زبان نبی -

الرحمه ملعون و مردود از رحمت حضرت بیچون اند.

و قسم میدهم شما را بخدای تعالی آیا میدانید که در وقتی که حضرت رسول(ص) نزد تو فرستاد که چون خالد بن الولید بر سر کفره بنی خزیمه رفته تو نیز بآن عسکر رفته آنچه از غنایم که جمع گردد نوشته ضبط نمائی.

چون فرستاده بعد از تبلیغ پیغام سید الأنام بشما مراجعت بخدمت حضرت نبی الوری نمود و گفت: یا رسول الله معاویه در اکل و صرف غنایم ساعی است نه ضابط و جایی آنست کرة ثانیه حضرت رسول الله کسی نزد تو مرسل گردانید و در باب ضبط غنایم تأکید تمام نمود چون فرستاد معاودت و مراجعت بشرف خدمت نبی الاکرام نمود باز کلام اکل مال فیء و غنایم ترا در حضور رسول مجتبی مکرر بیان فرمود.

کرة ثالثه چون رسول از پیش تو مراجعت کرده سخن اکل و عدم ضبط ترا در محضر انصار و مهاجر بخدمت سید البشر معروضداشت در آن حال رسول ایزد لا یزال فرمود که: بار خدایا شکم او را هرگز سیر نگردانی که شکم او همیشه تا روز قیامت بقصد جوع و غرامتست.

بعد از آن حضرت حسن بن علی(ع) فرمود: قسم میدهم شما را به خدای تعالی آیا میدانید که آنچه من میگویم همه حقیقت است یا معاویه تو و پدرت ابي سفیان هر دو بر بالای اشتر سرخ سوار بودید تو شتر میراندی، و این برادرت که الحال در پیش تو نشسته است که زمام شتر بدست گرفته میکشید در روز جنگ احزاب چون چشم حضرت رسالتآب بجانب شما افتاد در ساعه آن رسول صاحب سعادت فرمود که: لعنت خدای واهب بر راکب شتر و بر آنکه میراند و بر آنکه زمام گرفته میکشاند باد.

یا اُزرق پدرت راکب بود و تو سابق و این برادرت که نشسته است قاید اُحمق حضرت رسول خلیق بیقین که بمضمون کلام حقّ مشحون بصدق ایزد خالق: وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ .

بحکم منتقم مهیمن در آن روز لعن شما نمود چه آن حضرت بوسیلهٔ اعلام ذو المنن آنچه در خاطر و ضمائر شما مستتر و متمکن بود عالم و مطلع بود.

و نیز شما را بخدای مٔان سوگند میدهم آیا میدانید که رسول آخر الزّمان در هفت مکان لعن بر ابا سفیان از روی ظاهر و عیان نمود.

اول آنکه حضرت سید الأنام از مکه بیت الله الحرام بیرون آمده متوجه دار السلام مدینه صانها الله عن زلازل الايام بود و پدرت ابا سفیان با اکثر طوایف اُنام از قریش آمده روانه مکه زادهای الله شرفا و تعظیما الی یوم القیام بودند چون در راه ملاقات آن طایفه با حضرت حبیب الله واقع شد ابا سفیان بی ادبی نسبت بآن نبیّ العرب و العجم نموده قصد قتل و اظهار بطش و شوکت و تهدید و وعید آن حضرت فرمود در آن مکان رسول آخر الزّمان لعن بر ابا سفیان نمود.

دوم روزی ابا سفیان با شتران مملو از اُفمشه نفیسهٔ شام و کاروان متوجه مکهٔ معظّمه بودند و خواستند که بنوعی از حوالی مدینه دار السلام بگریزند که خبر ایشان برسول ملک العلام نرسد در آن اثناء واجب تعالی و تقدّس ارسال امین الوحی جبرئیل (ع) آن نبیّ الاکرام را اعلام نمود که ابا سفیان با کاروانیان قریش از اُحفاد و خویش خود و با شتران بسیار مملو و موقّر از بار نفیسهٔ گران در فلان روز از چهار منزلی مدینه دار الأمان میگذرند باید که ای نبیّ الانس و الجان تو با اصحاب اسلام و ایمان متوجه غزای آن کافران گردی

که حضرت واهب الامتتان یکی از آن طایفه ایشان را از کاروانیان با اشتراک با سرداران قریش و اعیان را در دست مسلمانان گرفتار خواهند گردانید چنان که کریمه: **وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ الْآيَةَ** مشعر بلکه نص است بر آن.

چون حضرت بیچون تبلیغ خبر کاروان بمسلمانان رسانید بعد از بیرون رفتن شما بحکم ایزد تبارک و تعالی بقصد غزا و جهاد با اعداء یکی از آن دو طایفه را واهب العطایا بشما احسان و اعطا خواهد نمود ایشان بعد از تجهیز آلات حرب بزود استعداد ضرب و طرز چون از مدینه طیبه بیرون آمدند بعضی از کفره که در مدینه بودند این خبر بسمع آن ارباب شرك و کفر رسانیدند أبو سفیان در ساعت کتابات بأعیان قریش که در مکه بودند قلمی نموده به مصحوب مسرعی ارسال داشت.

مضمون آنکه محمّد با عسکر خویش به سر کاروان قریش شما می آید باید که بسرعت تمام سرانجام لشکر نموده روانه اینجانب شوید.

بعد از آن أبو سفیان کاروان را از راه بی راه از حضرت رسول الله گریزانیده بیرون برد در آن وقت نیز رسول مهیمن بر اُبی سفیان لعن کرد.

و سیّم روز جنگ احد حضرت نبیّ الأمجد محمّد (ص) روی پدرت آورد و گفت: **مولا و ناصر و معین و یاور ما خدای تبارک و تعالی است.**

پدرت گفت: **ما را نیز لات و عزّی است که شما را نیست.**

آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که: **لعنت خدا و ملائکه او و رسول او بر تو و جمیع بتان و اصنام با تمام شما باد.**

و چهارم روز حنین در روزی که أبو سفیان جمیع قریش و هوازن که قبیلۀ

از بنی قیس اند جمع کرده آمدند و عتبه بغطفان آمد و یهودان را نیز در آن کار یار خود کرده آوردند که خدای قهار تمامی آنها را مردود و خاکسار گردانید و ایشان را بخیر و خوبی نرسانید چنانچه خدای عزّ و جلّ در دو سوره که به حضرت خاتم الرّسل منزل و مرسل گردانید ابا سفیان و أصحاب او را کافر نامید و تو در آن روز یا معویه مشرک و برای پدرت بودی و امیر المؤمنین علیه السّلام در آن روز برای رسول(ص) و بدین آن حضرت بود و در آن روز نیز حضرت پیغمبر(ص) بر اُبی سفیان لعن کرد.

و پنجم قول حضرت رحیم الرّءوف: وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ تُو و پدرت و مشرکان قریش سدّ و منع رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نمودند در آن روز نیز رسول حضرت ربّ العزیز پدرت و شملت و ذرّیت او را تا روز قیامة لعنت کرد.

و ششم در روز جنگ احزاب در آن روز اُبو سفیان با جمیع قریش آمدند و عینیة بن حصین بن بدر بغطفان بر آمد، حضرت رسول خدای تعالی تابع و متبوع آنکه لشکر را کشید و آنکه لشکر را رانده بیجنگ آن پیغمبر جلیل القدر آورده لعن کرده تا روز قیامت.

شخصی گفت: یا رسول الله(ص) در اتباع ایشان مؤمنانند.

حضرت رسالتّمآب در جواب فرمود که: لعنت بمؤمن نمیرسد اما آنکه آن عسکر را کشیده آورده در میان ایشان مؤمن و مجیب و ناجی اصلاً نیست.

هفتم روز ثنیّه که عبارت از طریق العقبه است و در آن روز دوازده نفر با يك دیگر عهد و شرط بر قتل پیغمبر کرده بودند هفت نفر بنو أمیّه بودند پنج نفر از سایر قریش.

خدای تبارك و تعالی لعنت کرد بر کسی که پیشتر از آن سرور از آن طریق العقبه بگذرد غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و آنکه زمام شتر گرفته قاید بود و آنکه شتران حضرت را راند و رسول نیز بر آن طایفه متمرده لعنت کرد و در این هفت مکان نبی آخر الزمان بر ابی سفیان و متابعانش لعنت فراوان نمود چنانچه مذکور شد.

بعد از آن حسن بن علی علیه السّلام گفت: بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که ابا سفیان در ایّام خلافت عثمان در هنگام که بمسجد النّبی صلی الله علیه و آله و سلّم بواسطه بیعت پیش عثمان رفته بود چون بیعت کرد گفت: یا بن اخی آیا برای ما دیده بان و جاسوسی است؟ عثمان گفت: نه گفت: آیا برای ما هیچ روز بهتر ازین روز باشد که بخلافت مشرف شدید؟ گفت: نه ابا سفیان گفت: قسم بکسی که نفس ابا سفیان بید قدرت او منوط و مربوطست که الحال مرا نه شوق جنّت و نه عار از نار است باید که امر خلافت در میان جوانان بنی امیّه ما متداول باشد.

و نیز شما را بخدای عالم قسم میدهم که آیا میدانید که در هنگامی که:

خلایق بعثمان بیعت کردند روزی ابا سفیان دست برادرم حسین بن علی علیه السّلام را گرفته گفت یا ابن اخی بیا با تو بقبرستان بقیع بیرون رویم چون باتّفاق بمیان قبرستان بقیع رسیدند پدرت ابا سفیان باواز بلند آواز داد که یا اهل القبور آنچه شما برای آن با ما نزاع و مقاتله و جدال و مکالمه میکردید الحال بدست ما در آمد و شما همه را در تحت خاک استخوان پوسیده و گوشت

حضرت حسین بن علی علیه السلام دست خود از دست آن لئیم کشید و گفت: خدای متعال روی تو و ایام پیری ترا باقیح حال گرداند، و اگر نعمان بن بشیر در آن مکان حاضر نبود و دست پدرت را گرفته به مدینه نرسانیدی هر آینه ابا سفیان در همان قبرستان هلاک گشتی.

پس اینست حال تو ای معاویه، آیا آنچه از اوصاف ذمیمه تو که مذکور شده هیچ میتوانی که از آن چیزی را بما رد کنی و گوئی که یکی از آن صفت در شما نیز موجود است و نیز قدرت و استطاعت دفع و رفع لعنت رب العزت و نبی الرحمة از خود و پدرت نداری.

یا معاویه پدرت با آن همه شرارت ذات چون اراده نمود که در سلك اهل اسلام منخرط گردد بوی شعر بجهت منع او از اسلام گفته بنزد او فرستادی که مروی و معروف در میان قریش است و چندان سعی در صد و منع او از شرف اسلام نمودی تا او را از آن سعادت محروم گردانیدی.

و دیگر از آن جمله وقتی که عمر بن الخطاب ترا والی شام و اهتمام مهمان سکنه آن مقام را در حوزه سعی و انجام تو مقرر داشته با او خیانت ظاهر کردی چنان که حقیقت آن بر همگنان واضح و عیان است.

و چون عثمان ترا والی گردانید با او نیز بهمان عنوان سلوک کردی، و مردم را در شك و گمان انداختی.

و بعد از آن ازین بزرگتر جرأت تو بر حضرت ایزد اکبر و سرکشی و تکبر تو آنست که با حضرت ولی ایزد داور امیر المؤمنین حیدر مقاتله و مجادله بواسطه خلافت نمودی و حال آنکه عالم و عارف و شاهد و واقف بسوابق فضل و حال و

علم و کمال او در نزد حضرت ذوالجلال بودی و میدانستی که آن حضرت در- خلافت و امامت امت از تو و از غیر در پیش ایزد متان و در نزد سایر مردمان اولی و احقّ و احرى و ألیق است بلکه خود با ده نفر مردم سازش کردی و خون خلق الله تعالی را از خلق خدا ریختی بفریت و کید خود و کار کسی کردی که أصلاً ایمان بمعاد نداشته و از عقاب و عذاب ربّ العباد ترس و اندیشه نکرده باشد پس چون کتاب ربّ الأرباب در باب عمل غیر صواب و ثواب در هنگام أجل و وقت مقرّر از شیخ و شابّ برسد تو متوجّه بشرّ مسکن عتاب و خطاب خود گردی و حضرت ولایت مآب امیر المؤمنین علی علیه السّلام الملك الوهّاب منقلب بهترین مسکن و مآب گردد.

آنگاه حسن بن علی(ع) روی بمعاویه آورده فرمود که:

و الله لك بالمرصاد یعنی: کلام امام الأنام و الله أعلم بحقیقة المرام ظاهراً آنست که حضرت خالق البریه از جهت بمرصاد که يك عقبه از عقبات پل صراطست، جمعی را معین گردانید که منتظر تواند که چون بآن عقبه بررسی بحقیقت أحوال تو من جمیع الأحوال کما ینبغی و یلیق وارسند که چون لایق هر کدام محلّ و مقام درکات سعیر و سقر باشی ترا از آن مرصاد متصدّیان ربّ العباد از همان مکان در اندازند و در آن مقرّر سازند.

ای معاویه این عیوب که مذکور شد مخصوص تست و اما از عیوب که با تو جمعی دیگر مساوی و مشترکی چون بسیارست مرا بواسطه طول از ذکر و بیان آن کراهیت و عارست.

بعد از آن امیر المؤمنین حسن بن علی(ع) روی مبارک بعمر و بن عثمان آورده فرمود: که یا عمرو بن عثمان تو بواسطه حماقت و نادانی و جهالت و



هیچ ندانی لایق و سزاوار آن نیستی که تتبع مثل این امور که درک خوبی و بدی آن بواسطه قلّت حسن و شعور از حوصله تو دور است نمائی چه تو مثل پیشه که در بالای درخت خرما نشیند و چون خواهد که از آنجا برخیزد بدرخت خرما گوید که: خود را نگاه دار که میخواهم از تو فرود آیم نخله چون این سخن شنید متحیر گردید و باو فرماید: کای فلان وقتی که تو بالای شاخ من متمکن گشتی اصلاً مرا از هبوط و وقوع تو بر بالای من اطلاع نبود از خفت و سبکی که با تست و ندانستم که در چه وقت فروز آمدی پس الحال چون از فروز آمدن تو از من مرا مشقت و آزار رسد بهر نوعکه مرضی خاطر تست فروز آی که ترا در نزد من هیچ گونه اعتبار و وزن نیست.

و الله بخدای عالم مراقب است که مرا گمان آن نبود که ترا قوت حسن معادات با من باشد فکیف سخن ترا در پیش من وقعی و وزنی باشد به درستی که من آمدن ترا باین مکان بواسطه سب و شتم علی علیه السلام در حساب میزان زیادتی و نقصان هیچ نمیدانم زیرا که از این سب تو اصلاً نقص در حسب و نسب آن مولی العجم و العرب عاید و راجع نگردد و آن حضرت را از رسول ایزد واهب متباعد و مجتنب نگرداند زیرا که بدی در اسلام از او ظاهر نشد و بی شبهه از آن حضرت هرگز جور در حکم و امر اله داور یا در احکام شرع پیغمبر بین و ظاهر نگشته و اصلاً رغبت بلذات دنیا نمود و چون هیچ چیز از این صفات ذمیمه از آن امام الامه سانح و صادر نگشته بلکه از سر لذات و مشتیهات دنیا گذشته چنانچه حدیث زهد و برگشتن او از دنیا میان خلق الله تعالی بوثیقه کلام صدق التیام آن سید الأوصیاء

یا دنیا طلقتك ثلاثاً لا رجعة فیها مشهور و مذکور است.

و اگر تو گوئی که خلاف آنچه ذکر کردم یکی از آنها از آن ولیّ ایزد تعالی واقع شده است بدرستی و تحقیق که دروغ میگوئی.

و بنا بر حدیث صدق مشحون رسول حضرت بیچون الکذاب لا آمنی از سلسله اهل ایمان از امتان رسول آخر الزمان تو برون خواهی بود.

و اما آنچه گفتی که: شما طایفه بنی امیّه را با بنی هاشم دعوی نوزده خون قتلی بدر از مشرکان بنی امیّه است بدرستی و راستی که خدا و رسول آن قوم شوم را مقتول گردانیدند.

و لعمری و بعمرم قسم است که جمعی از بنی هاشم که نیز مقابله با رسول حضرت ربّ العزت کردند در مرتبه اولی نوزده نفر و بعد از آن در مرتبه اخری سه نفر مقتول شدند، از یاران شما بنی امیّه نوزده نفر و وقت دیگر نیز نوزده نفر یک موضع کشته گشته در سقر مقرّ کردند سوای آن طایفه و خیم - العاقبه جماعت بسیار از بنی امیّه که در اوقات دیگر مقتول شده در درکات سعیر و سقر مکان و مقرّ گزیدند که عدد آنها را بغیر علامّ الغیوب کسی نداند و مجمل احوال کثیر الاختلال شما بنی امیّه آنست که سیّد البریّات در ایّام حیات روزی در محضر بعضی از خواصّ اصحاب انصار و مهاجر فرمود که هر گاه فرزند وزغ بسی نفر رسند دست تسلّط دراز کنند.

صاحب قاموس اللّغه در کتاب خود نقل کرد که وزغ عبارت از کسی است که مفسد در بدن و در مذهب و عقل و معنی بود.

کلام سیّد الأنام و الله أعلم بحقیقه المرام آنست که چون اولاد آن شخص که متّصف باین صفات ذمیمه باشد منتهی بسی نفر گردد ایشان مال خدای را متصرّف گشته خود را ارباب و دل و بندگان ایزد سبحان را خوار و ذلیل و

خلاصه معنی کلام رسول ایزد علامّ آنکه هیچ کدام اینها را بحال و مقام خود نگذارند و دست تصرّف و تعدّی هر يك از اینها دراز کنند و چون اولاد وزغ بسیصد و ده نفر رسند لعن بر آن اشرار واجب و سزاوار گردد لعن دوام برای آن طایفه لئام است و چون آن اولاد افساد با اعداد چهار صد و پنج نفر رسند هلاکت ایشان سریع و آسان ترست از پوست باریک که بروی خرماى رسیده است زیرا که مضغ آن در کمال سهولت و آسانی است.

در اثناء این کلام سیّد الأنام حکم بن ابی العاص که داخل در ذکر و کلام رسول ایزد علامّ بود روی بجانب حضرت نبیّ ایزد واهب آورد خواست که بحقایق سخنان رسول آخر الزّمان رسد سیّد البریّات چون مطلب او را دانست که بواسطه چه در کمال اضطراب و استعجال بخدمت آن حضرت آمده روی به حضار مجلس جنّت آثار یعنی مهاجر و انصار آورده فرمود که: آهسته تر متکلّم گردید که وزغ می شنود.

و حقیقت این مقدمه آنست که حضرت سیّد الأنام در منام دید که بعد از آن حضرت چند نفر ازین امت یعنی بنو امیّه حکومت خواهند کرد، چون خلافت آن جماعت بر نبیّ الرّحمه بغایت دشوار بود حضرت معبود آیّه مبارکه لَيْدَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ بر آن حضرت بجهت تسلیت انزال نمود لهذا برای شما شهادت داد که بعد از قتل علی (ع) حکومت شما نیست الا در مدّت مؤجّل که حضرت عزّ و جلّ مقدر و مقرر گردانید که آن بی اشتباه هزار ماه است.

بعد از آن روی مبارك بجانب عمرو بن العاص السّانئ اللّعين اُبتَر

آورده گفت: اما تو سگی مودی ای اول کار و حقیقت کردار و اطوار تو آنست که مادرت زانیه بود و تو در فراش مشترك میان پنج مشرك تولد یافتی مردان قریشی که اکثر اقوام و خویش با يك دیگر بودند بعد از تولد تو با يك دیگر نزاع کردند و هر يك از آن جماعت دعوی ابوت تو میکردند.

از آن جمله یکی ابو سفیان بن حرب بود.

دوم: ولید بن مغیره.

سیم: عثمان بن الحرث.

چهارم: نصر بن الحرث بن کله.

پنجم: عاص بن وائل و هر يك ایشان را گمان چنان بود که تو پسر آنی پس در میان قریش آن طایفه که ملامت ترین طوایف قریش است در حسب و خبیث ترین این جماعت در منصب.

اما بزرگترین ایشان در زنا و بغت بود بر تو غلبه کرده داخل اولاد خود گردانید چنان که الحال منخرط در سلسله آن جماعتی و چون بحد بلوغ و تمیز رسیدی روزی در میان قوم خود برخاسته خطبه خواندی و در اثناء آن:

این سخن گفتی که:

من شانی ترا از محمد یعنی شأن و اعتبارم بمراتب بسیار زیاده از محمد علیه صلوات الملك الغفار است.

چون عاص عاصی این کلام ترا از روی بیقیاسی دانست آن ناسپاس بیرویت و احساس گفت: محمد مردی است ابر و فرزند ندارد بیقین چون وفات یابد کسی ذکر او را بر زبان نیارد و چون ابر بمعنی مقطوع الآخر است عرب کسی را که بعد از فوت فرزند ندارد ابر گویند.

ص: 44

اما چون حضرت ذو الجلال رسول فرخنده خصال خود را از کلام و مقال آن شانی بی همال در حزن و ملال دید این آیه مبارکه **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ** بواسطه تسلیت خاطر آن سرور انزال نمود.

یعنی: یا محمد سید البشر شانی بیرویت و فکر اتر است زیرا که از او اثر خیر و خوبی در دار دنیا منقطع و منتفی است.

ای عمرو مادرت همیشه پیش غلام قیس رفتی و او را مراوده و مطالبه زنا با نفس خود مینمودی در هر مکان و مقام که بود خواه در سرّ او خواه در صحراء و خواه در رحال و خواه بطون اودیه و آجام در هر محال بواسطه آن عمل در دنبال آن عبد ضالّ بود و آن تیره خصال در انصرام آن مهام سعی بکمال و انجام میرسانید و چون تو بحدّ بلوغ رسیدی در محضر و مشهد اعدای حضرت پیغمبر حاضر گردیدی و عداوت تو از اعدای دیگر آن سید و سرور اشدّ و بیشتر بود و در تکذیب نبیّ ایزد اکبر از همه بیشتر بودی بعد از آن مصاحب شدی با اصحاب سفینه که پیش نجاشی ملك حبشه خروج کرده مهاجرت بولایت حبشه نمودند و او را تحریص و ترغیب بخون جعفر ابن ابی طالب رضی الله عنه و سایر مهاجرین که بسوی نجاشی رفته بودند مینمودی پس مکر سیّی را ز شومی تو بتو رسید و جدّ و سعی تو پس مانده به جایی نرسید بلکه آرزوی تو باطل و سعی تو خائب و عاطل و سخنانت دروغ بی فروغ گشته و نان تلبیست بسعی نفس خبیث بدوغ نیفتاده خاسر و زیان کار و مطرود و خاکسار شدی.

آنگاه آن امام الوری این آیه کلام ایزد تعالی **وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَ كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا** تلاوت نمود.

یعنی: مدام کلام ناتمام کفّرة لثام به پستی مقام گیرد و کلام صدق التیام ایزد علاّم بدرجه علیا و ذرّوة أعلا مسکن و آرام گزیند لهذا مقصد و مرام شما لثام بی سرانجام ماند.

امّا آنچه در باب عثمان مذکور کردی که علی بن ابی طالب علیه السّلام در قتل او ساعی بودند.

ای بی حیاء و بیدین ای محروم از شرف اسلام و شفاعت سیّد المرسلین اوّل تو آتش سوزان برای عثمان افروختی و چون خاطرت را جمع کردی که او را بآن نیران سوختی بعد از آن بجانب فلسطین گریختی و متربّص و منتظر نشستی و چون خبر قتل او بتو رسید خوشحال گشتی و خود را بمعاوینه بستی بلکه نفس خود را بحبس معاویه محبوس ساختی.

ای خبیث تو دین خود را برای تحصیل دنیای غیر فروخته سرمایه آخرت در باختی و کاری که برای نفع عقبی بود سرانجام نشناختی ذلک هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ .

و من ترا ملامت ببغض و عداوت اهل بیت النبوه و معاتب بر عدم محبّت و موّدت این سلسله گرامت نمی نمایم زیرا که بر حقایق احوال کثیر الاختلال تو من جمیع الوجوه واقف و عالمم و میدانم که تو دایم دشمن لایم بنی هاشم در ایّام جاهلیّت و اسلام بودی و هفتاد بیت هجو سیّد عالم محمّد التّبیّ صلی الله علیه و آله و سلّم نمودی و چون خبر شعر ابتر تو بسمع جناب پیغمبر جلیل القدر رسید.

آن نبیّ المحمود فرمود که: بار خدایا من مطلع بشعر نیستم و یقین مرا سزاوار و درخور نیست که شعر گویم لیکن ای مهیمن امیدوارم که به عدد

هر بیت لعن بر عمرو بن العاص نمائی و او را بسقر مقرّ فرمائی.

و تو ای عمرو مؤثر و اختیار دنیای غیر بردین خود نمودی و به واسطه نجاشی هدایا فرستادی و خود نیز دوباره به پیش او رفتی و آنچه از رطب و یابس از حضرت ایزد اقدس نترسیده گفتی و از رفتن مرتبه اولی به حبشه شرم نداشتی و آن ترا از تردّد و رفتن مرتبه ثانیه بآنصوب مانع و مزاحم نشد و هر بار که بآن دیار رفتی سخنان بسیار بواسطه هلاک جعفر طیار و أصحاب ابرار او گفتی و چون بالتماس و آرزوی خود نرسیدی خایب و خاسر و آزرده و متحیر هر بار مراجعت باین دیار نمودی و چون دانستی که در آن کار خطا کردی و آنچه مترقب و مترصد آن بودی مایوس و محروم گشتی و در آن مهام مقضی المرام و دوستگام نگشتی و غلط باختی آن خطا و عمل رأی نامعتمد خود را بگردن مصاحبت عماره بن ولید انداختی و الحال در فکر اضلال و اغوای چاره گشته.

بعد از آن حضرت امام المؤمنین ابی محمد الحسن بن علی (ع) روی مبارک بولید بن عقبه آورده فرمود که: یا ولید من ترا در بغض و عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیّه توییح و ملامت ننمایم زیرا که آن حضرت ترا بواسطه شرب خمر بحکم ایزد اکبر و شرع حضرت پیغمبر هشتاد تازیانه زد و پدرت را در بدر مقتول گردانیده بسقر مقرّ داد و اما تو آن امام العجم، و العرب را سبّ چون توانی نمود که او را حضرت واجب الوجود مهیمن مسمی به مؤمن گردانید چنانچه در ده آیه قرآن آن را مذکور و عیان نمود و ترا در قرآن فاسق نامید چنانچه حضرت ایزد خالق میفرماید که:

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

و یقین فاسق بیدین و مؤمن در نزد ربّ العالمین مساوی نیستند چنانچه حضرت عزّ و جلّ در آیه کلام منزل بحضرت خاتم الرّسل از آن خبر دهد که:

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ پس ترا نسبت بأهل اسلام و ایمان نباشد و چون چنین باشد خود را در سلك اسلام در آوردن و با ایشان سخن گفتن دلالت بر کمال بی شرمی و بی حیائی تو دارد، و دیگر آنکه بقوم قریش ترا چه نسبت و چه علاقه ربط و خویشی است که هر ساعت تو خود را در سلك آن جماعه مذکور و منخرط میگردانی و جز این نیست که تو پسر علجی از اهل صفوره که نام آن بی نشان ذکوان بود و اگر تو از مادرت از پدرت نشان طلبی حقیقت تولّد تو آنست که چون ذکوان مادرت را گذاشت عقبه بن ابی معیط مادرت را برداشت چه بوسیله بیت:

ذره کاندر همه ارض و شما است \*\*\* جنس خود را همچو گاه و کهر باست

بذریعه الجنس مع الجنس یمیل یقین زانیه را میل تمام بزانی و بعکس است لهذا او را بزنی داشت و ترا در هنگام که مادرت بخانه عقبه رفت در شکم داشت حقیقت احوال تو اینست.

و اما اینکه زعم تو آنست که ما اهل بیت النّبوة عثمان را مقتول گردانیدیم و الله بخدای عالم مراقسم است که طلحه و زبیر و عایشه قدرت و استطاعت گفتن این کلام بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام نداشتند پس ترا به این جلالت حسب و نسب که مذکور شد.

ای خبیث بی ادب چون استطاعت گفتن این سخن غیر مؤدّب باشد الحال تو اکتساب سناء و رفعت برای نفس خود و مادرت کردی بآنچه حضرت واحد قهار برای تو و پدرت و مادرت معین و برقرار داشته از خزی و عار در



دار دنیا و در روز حساب و شمار که آن ابود و خلود بعداب و عقاب نار است.

آنگاه آن ولی الله تلاوت این آیه کلام الله نمود که **وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ** آنچه ایزد علام بأمثال شما عباد که ارباب شقاق و عناد و نفاق و فسادید عمل آرد عین عدل و انصافست و ظلم و اعتساف نیست.

دیگر تو ای ولید الله اکبر در میلاد تو که از کدام بناء یا ننگ و عار و از دودمان رفیع الشان والانام که تو دعوی نسبت خود بان سلسله حسب نمائی فکیف تو سب علی علیه سلام الله تعالی برگزیده ذو الجلال و وصی بحق نبی ایزد متعالست توانی نمود و اگر تو مشتغل بحقیقت نفس خسیس خود گردی روز و شب تو هم شتم و سب نفس خود نمائی تا بپدرت نه بان کسی که تو دعوی بنوت او داری زیرا که او پدر تو نیست چنانچه روزی مادرت بتو گفت: ای پسر و الله که پدرت مادر تست و تو احتساب از عقبه نمائی چون ولید این کلام از آن سبط سید الانام شنید و سابقا همین کلام از مادرش شنیده بود ساکت و متحیر گردید بعد از آن امام الانس و الجان روی بعته بن ابی سفیان آورد و گفت اما تو ای عتبه کسی نیستی که در حساب و شمار آئی تا من متوجه جواب تو گردم و عاقل برای صواب نیستی تا با تو خطاب و عتاب نموده عقاب فرمایم و کفو به خبر نیستی که از تو امید و رجاء باشد و قادر بشر هیچ بشر نیستی که از تو ترس و پروا باشد و آنچه تو بعمل آری از سب علی علیه السلام چون تو داخل چیزی نیستی هر که از تو سب علی (ع) استماع نماید تو بیخ و سرزنش تو فرماید که مثل ترا قدرت این کلام سب و دشنام علی علیه السلام نیست و تو در پیش من و سایر بندگان حضرت مهیمن کفو غلام غلام امیر المؤمنین علی علیه السلام نیستی

تارده آن سب و دشنام بمثل تو با تمام نمائيم يا عتاب و عقاب تو فرمائيم، لکن حضرت قهار مهيمن لعن بر تو و پدرت و مادرت و برادرت  
لبالمرصاد نمود و تو ای عتبه ذریت آباء خودی که ایزد مئان ذکر و بیان ایشان در قرآن لازم الاذعان فرمود چنانچه گفت:

عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصْلِيٰ نَارًا حَامِيَةً تُسْقٰى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ تَا آنجا که واجب تعالی میفرماید که: مِنْ جُوعِ الْآيَةِ.

و اما اینکه تهدید و وعید من بقتل بنمائی اگر ترا غیرت مردی و جرأت مردانگی باشد و قدرت بر کشتن داری چرا کسی را که در فراش خود  
با حلیله خود یافتی و حال آنکه او شریک غالب تست در فرج زنت و شریک در فرزند تست تا آنکه فرزندی که بتو ملصق گردانیدند آن  
فرزند تو نیست في الواقع تو با این حمیت و جرأت دعوی شجاعت مینمائی و ننگ و عار و خزی را دثار خود کردی.

و یل لك سابقا مذکور شد که این کلام عذابست چنانچه و یح کلمه راحت است.

ای بی حمیت از مردی دور وای بی عزت از جلادت مهجور اگر ترا عقل و شعور بودی مشغول بنفس منفعل خود گشته طلب ثار و مردی  
خود را اظهار میکردی یقین که در نظر اولو الأبصار این بواسطه تو بغایت جدیر و سزاوار بود از آن فعل و عمل پاك نداری و بقتل  
خوشحالی و مرا بقتل وعید و تهدید مینمائی و من ترا بسب علی (ع) ملامت ننمایم چه بر من ظاهر است که علی (ع) بمبارزت و مردانگی  
برادرت را مقتول گردانید و آن حضرت ولی ایزد و اهب با عمش حمزة بن عبد المطلب در قتل جدت شریک بود تا آنکه به

سعی و اهتمام این دو پسندیده عرب و عجم حضرت جبار منتقم جدت را به نار جهنم و بعداب الیم متالم گردانید و عم ترا بامر سید عالم از شهر نفی و اخراج نمودند.

و اگر من آرزوی خلافت نمایم فلعم الله ببقاء و دوام ذات خدای علام مراقسم است که اگر مترجی و مترقب خلافت و ولایت باشم بان حقیق و سزاوارم و تو نظیر و مشابه برادرت نیستی و خلیفه و جانشین پدرت نشدی و ترا قدرت برادر نیست زیرا که برادر تو از تو در تمرد امر خدای اکبر پیشتر و در طلب ریختن خون مسلمانان از تو در سعی بیشتر است و نیز در طلب و خواست آنچه اهل و مستحق آن نیست در مخادعه و فریب مردم و مکر و ریب سعی و اهتمام تمام بانجام و انصرام میرساند.

أما بذریعۀ مصدوقه و الله خیر الماکرین غافل و ذاهل است چون بمیرد وانگهی داند.

و اما آنچه گفتی که: علی علیه السلام شرّ قریش و زبوترین قریش بر ایشان بود.

و الله بحضرت قهار عالم مراقسم است که هرگز آن امام معصوم میت مرحوم این طایفه را حقیر و مذموم و مظلوم زنده ایشان را مقتول و مسموم نگردانید و صفات ذمیمه تو کذب ذمیمه است.

بعد از آن امام الانس و الجان روی مبارک بمغیره بن شعبه آورد، و فرمود: اما تو ای مغیره دشمن حضرت آله و هاب و نابذ و تارك کتاب مستطاب و مکذب حضرت رسالتآب بودی تو مستی و زنا کردی و حد شرعی بر تو واجب بود، یعنی رجم زیرا که عدل برره انقیاء شهادت بر زناء تو داده بودند، پس

در رجم تو تأخیر کردند و دفع حقّ بیاطل و رفع صدق به اغالیط مهمل کردند اگر در دنیا با تو مدارا و مواسا نمودند لیکن حضرت سميع  
علیم عذاب الیم و خزی و گرفتاری بنار جهیم که بغایت اشدّ و اُتعب از دنیا است مقرر گردانید که:

وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ .

و تو ای مغیره بیرویت حضرت فاطمه بنت سید البریه را اذیت ضرب رسانیدی بنوعی که اسقاط حمل که در بطن آن بضعه رسول مهیمن  
بود نمودی و مطلب تو ذلت و خواری آن سیده عالم و ایذاء و آزار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بود بلکه مقصد و مرام تو  
مخالفت امر نبی الاکرام و هتک حرمت آن سید الأنام بود و حال آنکه حضرت رسول ایزد علام در حقّ آن امّ الأئمة المعصومین علیهم  
السّلام فرمود که: یا فاطمه تو سیده نساء العالمین در بهشت برین خواهی بود.

و الله بخدای عالم قسم است که مسیر تو در نار است و وبال آنچه در دار دنیا بناطق بان گشتی در مآل بان مستمال خواهی شد.

ای ضالّ تو سبّ علی علیه السّلام را بچه سبب جایز میدانی آیا نقص در حسب و نسب آن حضرت دیدی یا او را از حضرت رسول ربّ  
غفور دور میدانی یا ازو بدی در اسلام ظاهر شده یا او جور در حکم از احکام شرع سید الأنام به انجام رسانیده یا رغبت و میل بدنیای  
نافرجام نموده و حال آنکه هیچ يك ازین افعال از آن امام فرخنده خصال سانح و صادر نشده پس تو چگونه ای خمول بیحال سبّ آن ولیّ  
ایزد متعال را جائز و حلال میدانی.

و اگر گوئی که آن حضرت مرتکب یکی از اعمال مذکوره گشته دروغ میگوئی و مردم تکذیب تو نمایند چه حقایق احوال خیر مآل ایشان بر  
همگنان واضح و

عیان است.

و اگر زعم تو نادان چنانست که علی علیه سلام الملك المَنَّان، قتل عثمان نمود از روی ظلم و جور و الله که علی (ع) اتقی و أروع از سایر  
أئمه است در این باب.

و لعمری و بعمرم قسم است که اگر علی (ع) عثمان را مظلوما کشته باشد و الله که تو در باب اعانت او در هیچ حساب نیستی نه در زندگی  
نصرت او توانستی داد و نه در مرگ او تعصّب او توانی کشید و تو مدام در طایف مسکن و مقام داشتی و أصلاً ربط و علاقه خویشی با او  
نداشتی سرایت پیوسته بیعه زانیان و محیی مراسم جاهلیت و ممیت اسلام و ایمان در میان مردم بودی و یقین اعتراض تو در بنی هاشم و  
بنی امیه نه از روی حسن و رویت است پس این دعوی بسوی معاویه است.

و اما قول و سخن شما در باب امارت و أصحاب بنو امیه در باب ملك، و دولت که مالك و متصرف آن شدید و بدان مفاخرت مینمائید.

فرعون با کفر و طغیان چهار صد سال پادشاهی مصر کرد حضرت ایزد بیچون موسی و هرون را به نبوت پیش او فرستاد و آن دو نبی ربّ  
العزّت از آن کافر بیرویت آزار و اذیت بسیار بسیار کشیدند و حضرت ایزد غفّار چون مالك الرّقاب و ملك الوهّاب عطا و احسان مرد فاجر  
و مؤمن و کافر مینماید پس بآن فخر و مباهات نباید نمود زیرا که حضرت عزّ و جلّ در قرآن میفرماید که:

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ .

یعنی: دنیا فتنه از برای مردم دانا و صاحب دین و ارباب اسلام و یقین است و نیز در محلّ دیگر حضرت ربّ العزیز میفرماید که: وَإِذَا أَرَدْنَا  
أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا .

ص: 53

یعنی: دنیا فتنه از برای مردم دانا و صاحب دین و ارباب اسلام و یقین است و نیز در محلّ دیگر حضرت ربّ العزیز میفرماید که: **وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا.**

و چون آن امام الأنام کلام صدق التیام باین مقام رسانید برخاست، و جامه خود را برداشت و متوجه منزل و مقام دار السلام خود گردید و همان که از آن مجلس برخاست و شروع در تلاوت این آیه کلام ملک العلام نمود که:

**الْحَيِّثَاتُ لِلْحَبِثِينَ وَالْحَبِثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ** و تو و اصحاب و شیعه تو ای معاویه داخل این جماعت خواهی بود.

**وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّؤْنَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ** آن جماعت علی علیه السلام و اصحاب و شیعه ایشانست.

بعد از آن بیرون رفت و در آن هنگام بمعاویه گفت: بچش و بال آنچه جنایت کردی و بدست خود اکتساب آن نمودی.

و آنچه حضرت قادر واحد از برای تو ای معاویه و برای یاران بنی امیه خزی و عار و ننگ و شنار در حیات دنیا و عذاب بسیار در آخرت و در روز حساب و شمار معین و برقرار داشت و آنگاه روان شد.

در آن وقت معاویه روی بأصحاب خود بنوامیه آورد و گفت الحال و بال آنچه کردید بچشید و بکشید.

ولید بن عقبه روی بمعاویه آورد و گفت: تو با ما شریک غالب و سهیم متغلب خواهی بود و چون تو مال اعمال و افعال خود رسیدی و میرسی ما هم برفاقت و اطاعت او این سخنها شنیدیم و میشنویم.

معاویه گفت: آیا نگفتم بشما که شما مرد چشم حسن بن علی علیه السلام نیستید و با او بر نمی آئید، اگر اطاعت مرا در اول قبول میکردید او بر شما نصرت و تسلط نمی یافت.

و الله که این مرد شما بلکه سایر بنی امیه را فضیحت کرد و از این مقام برنخاست تا این خانه را تارک گردانید و من خود را بر آن مصروف داشتم که این خانه را بر سر حسن فروز آریم نهایت از آن شرم کردم که مردم نگویند که معاویه در خانه خود با حسن بن علی علیه السلام جنگ و نزاع نمود لیک او در ایذاء و آزار ما و شما بهیچ وجه من الوجوه تقصیر ننموده که خیر بعد از امروز در میان شما بنو امیه نماند.

راوی گوید: که چون خبر اجتماع بنو امیه بمروان بن الحکم رسید که مشاجره و منازعه با حسن بن علی علیه السلام و التّحیه نمودند و بعد از ابرام و لجاج از حسن (ع) بدلیل و احتجاج الزام یافتند از آن خبر بغایت متحیر و متأثر شد بنوعی که تاب آن نتوانست آورد.

لهذا با کمال اضطراب خود را بمعاویه و باقی بنو امیه که هنوز در آن مجلس حاضر بودند رسانید و گفت:

بمن رسید که حسن با شما جدال و مباحثه بقیل و قال کرد و سخن بجائی رسانید که لعن و سبّ تمامی اعیان بنو امیه نمود بلکه شتم همگی قریش در حضور شما مذکور فرمود.

ایشان در جواب مروان گفتند: که چنین بود و حسن (ع) در ایذای لسانی این قوم سعی تمام نمود.

مروان گفت: بعد از آنکه حسن علیه السلام با شما بر سر دعوی و غوغا بود مرا حاضر بیایست نمود تا این دعوی بی معنی او را بی وجه و سبب میگردانیدم و الله که سبّ و شتم میکردم او را با آباء و اهل البیت بنوعی که غلامان و کنیزان تمامی قریش بغنا و سرود با دف و رود خویش گفتند و بنوعی او را ایذاء و آزار

میکردم که من بعد هرگز قدرت تذکار و تکرار مثل آن کار نداشته باشد.

معاویه گفت: این بار آن نیز تقصیر نکردند آنچه خواستند گفتن.

اما چون مروان در فحش و بدی لسان در میان ایشان مشهور و عیان بود و هر يك از بنو امیّه عالم بأحوال مروان بودند.

چون مروان بمعاویه گفت: الحال کسی بنزد حسن بن علی علیه السلام فرستاده او را بخوان تا من حقایق أحوال بنو عبد المطلب بلکه تمامی بنی هاشم را بر حسن (ع) واضح و عیان گردانم.

باقی بنو امیّه کزّه ثانیه بمعاویه گفتند: چون مروان اراده دارد که بعضی سخنان واقع و عیان بحسن علیه السلام رساند و او را از آن لاف و گزاف باز گرداند باید که اراده او بانجاح مقرون و مشحون گردد.

معاویه چون سایر بنو امیّه را در باب طلب حسن بن علی علیه السلام با مروان بن الحکم متفق و مستحکم یافت او نیز روی از موافقت و انجاح سئول ایشان باجابت و اقران آن باطاعت برتافت.

در ساعت کسی برسالت بنزد حسن بن علی (ع) فرستاد که حضور قدوم مسرت لزوم شما مطلوب ما و سایر بندگان ایزد تعالی است حاضر شوید.

چون رسول معاویه بخدمت آن امام البریّه مشرف و سرافراز گردید حقیقت طلب بخدمت معروضداشت.

حسن علیه السلام فرمود که: ای رسول این طایفه طاغیه أبو الفضول را با من چکار است که هر ساعت مرا بطلب آزار میدهد.

و الله بخدای غنی عالم مراقبم است که اگر ایشان بر سر سخنان مبالغه روند و اعاده آن کلام کذب التیام نافرجام خود نمایند هر آینه من سامع ایشان



را از شنار و عار که بموجب حکم ایزد غفار برای ایشان و اشرار ثابت و برقرار است تا روز قیامت مملو موقر گردانم.

آنگاه آن ولیّ الله روی بمجلس آن جماعت آورد چون بآن مکان رسید آن طایفه و خیم العاقبه را بر همان صفت اجتماع دید الا آنکه مروان نیز در آن مجلس نیران نشان حاضر گردید.

حضرت امام السّرّ و العلیّ متوجّه آن شقی رئیس اهل عصیان نشد ازو در گذشته به بالای سریر که معاویه با عمرو بن العاص در آن متمکن بودند آن حضرت بسعادت و اقبال در آن سریر مستقر گردید.

آنگاه روی مبارک بمعاویه آورده فرمود: که باز کرة ثانیه کسی بطلب من چرا فرستادی؟ معاویه گفت: من کسی نزد شما نفرستادم مروان این سخن بخدمت شما مرسل گردانید.

در آن حال مروان گفت: یا حسن علیه السلام تو مردان قریش را سبّ و شتم مینمائی؟ امام المؤمنن ابی محمّد الحسن (ع) روی مبارک بآن دشمن ایزد مهیمن آورده فرمود: تو چه میخواهی؟ مروان گفت: و الله که من سبّ پدرت و سبّ اهل بیت شما مینمایم به نوعی که عبید و اما قریش به آن غنا و سرود با دف و رود نمایند.

حسن بن علی علیه السلام فرمود که: یا مروان من سبّ تو و سبّ پدر تو نمی نمایم، زیرا که عزّ و جلّ لعن تو و لعن پدرت و اهل بیت تو و ذریّت تو تا روز قیامت از لسان نبیّ الرّحمه نمود.

ای مروان تو و یاران که در این مجلس حاضرند همه در لعن سهیم و شریکند از جهت شما و پدران شما که پیش از شما بودند.

یا مروان برای شما زیادتی از یاران آنست که شما را تخفیف به وسیله ارتکاب طغیان کثیر ایزد سمیع بصیر نمود بتصدیق خدا و تصدیق رسول مجتبی چنانچه عزّ و جلّ میفرماید که:

وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا.

ای مروان تو و ذرّیت تو شجره ملعونه که در قرآن مذکورست از قول رسول خدای تبارک و تعالی بی شبهه و ارتیاب خواهید بود.

و چون آن ولیّ ایزد بیچون احوال آن ملعون را معلوم او و باقی بنو امیه نمود معاویه بخوف آنکه مبادا حقایق احوال سابقه او را کرّه ثانیه با بعضی از مقدمات که حضرت ولیّ ذوالمنن مخاطبات میفرمود که:

ای معاویه من حقایق احوال شما را مفصّلاً بیان نمینمایم زیرا که ذکر آن موجب طول کلام است چه بیان تمامی شنار و عار بواسطه کثرت آن به غایت صعب و دشوار است، در این وقت شروع در ذکر و بیان آن نماید لهذا دست بر لب مبارک حسن بن علی علیه السلام گذاشت و گفت: یا ابا محمّد شما هرگز فحاش نبودید الحال بس است.

در آن اثر حضرت ولیّ ایزد اکبر رداء مبارک پوشیده از مجلس ایشان برخاست و بیرون رفته متوجّه دولت سرای خود گردید و قوم بنو امیه از آن مجلس بغیظ و خشم تمام و حزن و اندوه لا کلام و سیاه روئی خارج از ادراک او هام بیرون برفتند.

بر معاویه و عتبه بن ابی سفیان و مروان بن الحکم و مغیره

ابن شعبه و بر ولید بن عقبه»

مرویسست که روزی حضرت امام السرّ و العلن ابی محمّد الحسن علیه السلام در مجلس معاویه که اکثر اعیان بنو امیّه در آن محفل حاضر بودند بسعدت و اقبال حاضر شد چون آن قوم سبط نبیّ الوری را در آنجا تنها دیدند هر یک ایشان شروع در فخر خود و باقی خویشان بر بنی هاشم نمودند و ذکر معایب آن جماعت میکردند.

حضرت امام حسن علیه السلام از استماع این سخنان بغایت آزرده گردیده فرمود: ما از بهترین شعبه از شعبات عرب و ابای کرام عظامم اکرم و اشرف این طایفه در حسب و نسبند، ما راست فخر و ما راست کرم و جوانمردی در حسب، ما از شاخهای بهترین درختیم که آن درخت را فروع نامیه و میوه های زاکیه و ابدان قایمه الی یوم القیامه ثابت و برقرار و مستدام، و پایدار خواهد بود.

أصل اسلام و علم نبوت و اکرام و احترام ایزد علام در سلسله آباء، و أجداد عظام ماست در هنگامی که فخر سر برافراشت ما را بر بالای سر داشت و در وقتی که عزّ و شرف و همّت بر منع طالبان ایشان داشتند و دست تطاول- نامنتشان اطاعت امر نگذاشتند بلکه عزّ و شرف بوسیله ما معزز و مشرف شدند ما بحور زاخره ایم، که هرگز از جوش اعطاء و احسان نقصان انقطاع نداریم و ما کوهها و جبال بلند پایه اقبالیم که هیچ کوه بلند را بر ما ترقی و استعلا نیست زیرا که ما معزز و مکرم و مرشد و هادی طوایف امم از اصناف بنی آدم به حکم حضرت ایزد عالمیم.

چون آن ولیّ قادر بیچون کلام صدق التیام خود باین مقام رسانید مروان تیره سرانجام تاب استماع سخنان امام الانام نیاورده گفت:

ای حسن(ع) تا چند باد در بینی خود اندازی و بمدح نفس خود پردازی؟ هیهات یا حسن(ع) شما کجا و فخر و بزرگی ما بکجا.

و الله که ما ملوک ساده و أعزّه قاده ایم.

یعنی: ما سیّد پادشاه و عزیزترین بزرگان اهل جهانیم تو خوشحالی بشرافت نسب و بکرامت حسب خود بما سادات قریش و عرب مینمائی چه عزّت شما مثل عزّت ما و فخر و مباحات شما مثل فخر حسب و نسب ما نیست.

آنگاه آن ضالّ گمراه شروع در انشاء این ابیات عربیه نمود.

شعر:

شفینا أنفسا طابت وقورا \*\*\* فقلت عزّنا فیمن یلینا

فابنا بالغنیمه حین ابنا \*\*\* فابنا بالملوک مقرّینا

امام حسن بن علی علیه السّلام فرمود: کلام ایزد علام مملوّ و مشحون

بذکر کمال ما و آبابی عظام و أجداد ذوی الاحترام ماست چنانچه بر همگان ظاهر و هویداست.

بعد از مروان بن الحکم مغیره بن شعبه متکلم گردید و گفت: یا حسن علیه السلام من در ایام حیات پدرت او را نصیحت بخیریت میکردم أصلاً قبول نمیکرد تا رسید با آنچه رسید و اگر مرا قطع رحم دامن گیر نمی بود و کراهت از آن نمیداشتم که مردم گویند که فلانی قطع علاقه رحم و خویشی و دفع رابطه دوستی و قرابتی علی (ع) نموده هر آینه من نیز منخرط در مسلک اهل شام میشدم در آن دم بر پدرت معلوم میکردم که طریق سلوک با اعیان ملوک بچه نوعست و غوغای قبیله قیس و حکم بنی ثقیف را برو وارد میگردانیدم و او را از اکثر قبایل تجربه بسیار برو ظاهر و آشکار مینمودم.

چون پیشتر از کلام او روی کلام حضرت امام حسن (ع) با مروان نافرجام بود لهذا آن امام الأنام روی بمروان آورده گفت: آیا تو مرا باین سخنان بی بنیان خود میترسانی یا مرا ضعیف و عاجز میدانی؟ آیا گمان تو چنانست که من بمدح نفس خود ساختم و باد در بینی انداختم، من فرزند رسول خدا و سید جوانان اهل جنت در یوم الثواب و الجزاء خواهم بود من تکبر و استعلا بر نفس خود ننمودم و چیزی که در من موجود نباشد بیان نفرمودم و کیست آنکه اراده رفعت نفس و استطاعت صفت که درو نباشد بر هر کس ظاهراً دعوی کند البته آن مدعی آرزو هوس مردود رحمت حضرت ایزد اقدس و محروم از شفاعت رسول خدای تعالی و تقدس خواهد بود و ما اهل بیت الرّحمه و معدن جود و کرامت و مکان خیر و مرحمت و کثیر ایمان و رمح اسلام و سیف دین و صمصام برای اهل شرك و ارباب نفاق و کین بی شبهه

ص: 61

و یقین خواهیم بود.

مادرت بمرگ تو گریان باد ساکت نمیشوی پیش از آنکه به تیرهای جوشن شکاف صدر سینه ات شکاف کند و داغ گردانند ترا بآلت میسم که از نشان و اسم منتفی و مستغنی گردی یعنی هلاك و فنای دو جهانی بر تو ارزانی باد.

آیا مرجع و مأب تو بغنیمت حکومت و مملوک چون تواند بود؟ آیا آن روزی که گریختی و از ترس با هیچ کسی نپرداختی و خود را در نظر همه کس خوار ساختی غنیمت تو در روز حرب هزیمت است و ننگ و عارت سلامتی جان مستعار است عذر تو با طلحه در وقت قدرت مشهور است که او را بحیله و غدر و مکر و حیل قتل نمودی.

بسیار بسیار قبیح و زبون و ناکس و دون و پوست روی تو به غایت غلیظ و سخت و تو بینهایت شقی و بدبخت خواهی بود. وای بر تو در یوم الموعود.

چون مروان این سخنان از آن امام الانس و الجان استماع نمود سر در پیش انداخته حیران بماند و مغیره را نیز از آن کلام بهت تمام و حیرت لا کلام سرانجام یافت.

در آن زمان امام حسن علیه السلام ملتفت بان نافرجام گردیده گفت:

ای أَعور ثقیف تو از قریش نیستی پس ترا چه فخر است بان طایفه؟ آیا تو مرا نمی شناسی من پسر بهترین اماء ایزد تعالی و سیّده نساء العالمین فاطمه بنت سیّد المرسلین ام ما بتعلیم رسول صلی الله علیه و آله و سلّم عالم بعلم خدای تبارک و بتأویل القرآن و مشکلات احکام اسلام و ایمان

ص: 62

ما راست عزّ علیا و فخر و سنا و تو از قومی که ایشان را در جاهلیّت از نسب و حسب در اسلام نصیب اصلا نبود، بنده گریخته بودی ترا افتخار در مضممار اخیار و در معرکه حرب و پیکار مصادمت با شیران بیشه و غار و مجادلت با دلیران روزگار است، و ما سادات عظیم الشّان و صاحب رایت و نشان علم و عرفانیم ما حامی اطراف خود از زمار و از دخول اشرار در مرعی و محمی خود بعزّت و اعتباریم و از ساحت فخر و شرف خود ما نفی ننگ و عار نمائیم و من پسر نخبه اَبکارم یعنی مادرم جناب حضرت فاطمه علیها السّلام از نجایب اَبکار و بضعه رسول مختار است و گمان تو آنست که بهترین اوصیاء که وصی خیر الانبیاء محمّد المصطفی علیه صلوات ربّ الأرض و السّماء. یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام است بحقایق احوال تو مطلع نیست.

بالله که آن امام اکرام بعجز تو ابصر و بجور و ظلم تو اعلم بود از همه ائمت و آنچه از بغض و حسد که تو در سینه پر کینه نسبت بآن امام الاّمه داری مرا جایز و سزاوار است که آن را بتورّد نمایم و آن اَلْم و درد را در چشم تو جا دهم هیهات، هیهات رخصت نیست نزد حضرت ایزد بمضمون آیه کلام قادر واحد لم یکن لیّتخذ المضلّین عضدا که از جمعی مضلّین و گمراهان ناکثین نصرت و اعانت بیقین جوید و زعم تو بی شرم و بی حیاء بی آرم که اگر تو در صفّین به تحریک جنگ و نزاع قیس یا حکم ثقیف بودی با آن حضرت زیادتی مینمودی.

مادرت بمرگ نشیناد و مدام برای تو مادرت گریان بآنچه جز او آن طایفه را زیادتی بر ولیّ ایزد باری میشد، آیا آن حضرت در مقامات جنگ و حرب و در مقاسات طرد و ضرب از تو با آن جماعت عاجز میگردد و یا گریزد.

اما و الله بخدای عالم قسم است اگر شجاعان عرب که در مردانگی و حرب مشهور و در السنه عجم و عرب در تهوّر و جلادت مذکور باشند هنگامی که برابر حضرت امیر المؤمنین علی(ع) آن جماعت را محارب نبی بر حال ایشان گریان و پریشان کردی و معلوم تو گردد که هیچ احدی از اشاجع روزگار دفع موانع از تو نتواند نمود، وقتی که آن حضرت اراده اذیت و آزار مثل تو خاکسار مینمود هر آینه از تو فریاد و صدای عجیب و غریب صادر و سانح میگردد که آن خلاف صیحه انسان بودی.

اما اینکه اظهار کثرت قوم قیس می نمائی ترا بان طایفه چه نسبت است و تو غلام آبقی که خود را به بنی ثقیف منسوب گردانیدی پس از آن جهت مسمی بثقیف شدی و نفس خسیس خود را از سلسله که از آن قبيله نیستی به بستی، تو از مردان آن گروه نیستی و تو همواره در معالجه شرك از سقم و فسادى و در افساد میان میان بندگان خلاق العباد پر زبان و با استعدادی که چنانچه آداب طریق مخاصمت و شیوه هیجان فساد و حرکت را اعراف و اعلّم از آداب حرب و مجادلت و جنگ و مقاتلت خواهی بود.

اما اینکه اراده داری که صاحب حکم باشی چه حکم یابنده در تحت رقیت و بندگی باشد خواهد بود.

بعد از آن با این حال تمتای لقای ولیّ ایزد متعال امیر المؤمنین - علی(ع) داشتی، با آنکه میدانستی که آن حضرت در هنگام میدان حرب و نبرد و در معرکه ضرب و طرد شیری است بغایت دلیر و سمّ قاتلی است که هرگز از حرب و قتل اعداء الله تعالی و رسول بشیر نذیر آزرده و سیر نگردید تا آنکه آن طایفه را مطیع یا ؟؟؟؟ قطع میگردانید دلاوران طعن و نبرد و شجاعان ضرب و طرد را قدرت مقاومت و تاب مجادلت با آن امام البریه نبود.



پس چگونه گفتار آن آدم گریز و جعلان سرگین بر را حوصله و تاب ستیز آن سامی محبتان در روز رستاخیز باشد.

ای بی حمیت و تمیز تو با این حرکت قهقری اراده و فکر بیجا داشتی لهذا تراب ذلت بر و جنات امانی و آمال خود انباشتی ذلک هوَ الْخُسْرَانُ الْمُئِبِنُ .

اما وصلت تو با آن حضرت امام الامة امریست مجعول و قرابتی و علاقه خویشی ادعائی تو غیر مشهور است و نیست صله رحم تو بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام الا میل نبات آب از خشفان آهو بلکه ابعاد از آن است در نسب.

مغیره نافرجم را بعد از استماع این کلام تاب نماند بروی آن حضرت جست امام المؤمنین ابی محمد الحسن علیه السلام نیز دست مبارک دراز کرده خواست که آن مردود ایزد تعالی و تبارک را بمقام سعیر و درک مرگ گرداند.

و گفت: ای بنو امیه ما را معذور دارید که بعد از همزبانی با غلامان و استماع مفاخرت ایشان تاب زیاده ازین سخنان بی بنیان ایشان نتواند آورد.

و چون معاویه حال بدان منوال دید گفت: ای مغیره برگرد و بحال خود باش ترا نمیرسد که با حسن بن علی (ع) این سخن گوئی یا این کار و فن ظاهر نمائی این طایفه بنو عبد منافند صننادید عرب را در برابر ایشان اراده- مقاومت و لاف و دعوی شجاعت امر گزارف است و هیچ احدی را فخر بر ایشان جایز و عیان نیست.

بعد از آن حسن بن علی علیه السلام را قسم بذات ایزد اقدس داد که ساکت باشید و با مغیره زیاده ازین متکلم نگردید لهذا آن حضرت ساکت شد

### خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و بزرگان اهل شام در بیان فضل اهل بیت

مرویست که روزی عمرو بن العاص بمعاویه التماس نمود که کسی به خدمت حسن بن علی علیه السلام فرستد و او را بمسجد حاضر سازد و مأمور گرداند که آن حضرت بمنبر رفته برای مردمان خطبه بخواند که امید است که در هنگام بیان خطبه در ماند و آن را بفصاحت و بلاغت مؤدی نگرداند، و آن وسیله توبیخ و سرزنش آن ولی عزّ و جلّ در آن محفل گردد.

معاویه نیز استدعای آن عادی بو الفضول را مرعی و مبذول داشته و کسی بطلب آن نور دیده بتول و سبط الزکی الرسول مرسول داشت چون آن پسندیده ایزد اکبر در آن اثر که اکثر اعیان عزّت با قبایل بالتّمام و رؤساء شام در آن هنگام در مسجد مقام و آرام داشتند حاضر شد.

معاویه گفت: یا با محمّد چون اعیان شام آوازه فصاحت و بلاغت اهل بیت نبی الاکرام عالیشان شنیده استدعا مینمایند که بمنبر رفته خطبه مشتمل بر حمد ایزد قادر و نعت سیّد البشر مؤدی گردانید باید که التماس ایشان را مقرون باجابت سازی و آن جماعت را از التماس که دارند محروم نسازی.

در ساعت آن امام الاّمّه باقبال و سعادت قد مبارک برافراشت و مدارج و معارج منبر را بیمن قدم میمنت لزوم خود بیاراست و بعد از أداء حمد و سپاس واجب الوجود و بیان نعت و ستایش نبیّ المحمود گفت:

ایّها التّاس ای معشر مردمان هر که مرا بشناسد پس عارف و شناسا و عالم و داناست بحقایق احوال من و آنکه مرا نداند باید که بداند که من حسن بن علی بن ابی طالب ام که ابن عمّ رسول اّنام و اوّل مسلمانان در

ایمان و اسلام بود و مادرم فاطمه(ع) بنت نبی الاکرام و جدّم محمّد صلی الله علیه و آله بن عبد الله علیه الصّلوٰة و السّلام است و من ابن نبی الرّحمة و من ابن بشیر و من ابن نذیر و من پسر سراج منیر و من پسر آن کسم که رحمت عالمیان و مبعوث بانس و جانست.

چون معاویه دید که آن نور دیده رسول آخر الزّمان بذکر محامد و بسیر مناقب خود و آباء عالیشان و اجداد عالیمقام رفیع مکان رطب اللّسان و عذب البیان است بخوف آنکه مبادا بعضی از رؤسای شام که کما ینبغی و یلیق مّطلع بر حقایق احوال خیر مآل حضرت نبی ایزد متعال محمّد و آل علیهم صلوات الملك الفعّال هستند، بعد از استماع کما هی احوال میل تمام بآن طایفه برگزیدگان واهب علاّم نمایند بلکه اراده نمود که آن ولی ایزد معبود عزّ و جلّ را از آن کلام ساکت و خجل نماید.

گفت: یا ابا محمّد برای ما حدیث خوبی رطب نمای تا دماغ طبیعت خود را بآن مرطب گردانیم چون حضرت دانست که مطلب از طلب تعریف رطب ترك بیان رطب اللّسان عذب البیانست بواسطه ترطیب دماغ خاطرش گفت:

آری، خرما را اریاح منفتح و حرارت آن را منضج و بی نفخ گرداند، و شب رطب را مبرّد و متطیب سازد.

و بعد از آن حضرت امام الانس حسن بن علی(ع) رجعت بکلام اوّل نمود و فرمود: من پسر مستجاب الدّعوه و من پسر شفیع الامّة و مطاع البریّه ام و من پسر آن کسم که پیشتر از تمامی بنی آدم از سر خود خاک فرو ریزد و پیش از همه کس از قبر برخیزد.

و من پسر آن کسم قبل از همه در جنت زند و آن باب بامر ایزد وهاب سبوح بر آن حضرت مفتوح گردد.

و من پسر آن کسم که در حرب ملائکه ایزد غفار برای او مقاتله و کارزار کردند و غنیمت بر او حلال بود، و بمسافت يك ماهه راه برعب و اقبال نصرت یافتی، و هرگز از حرب و قتال روی برتافتی.

حسن بن علی علیه السلام مثل این کلام در آن مقام بسیار مذکور کرد تا آنکه دنیا را در نظر معاویه تاریک ساخت و خود را باهل شام و بسایر انام که اطلاع بحقایق احوال او و آبابی کرام و أجداد عظام علیهم الصلوة و السلام نداشتند شناسانید و بعد از آن از منبر بزیر آمد.

معاویه گفت: یا حسن (ع) آرزوی خلافت امت داری لیکن لایق آن نیستی.

حسن بن علی علیه السلام فرمود که: ای معاویه خلیفه امت کسی است که سایر بسیرت رسول البریت باشد و عمل بطاعت خدای عز و جل و متسنن بسنن آن خاتم الرسل بود، و کسی که سایر بجور و رفتن و معطل - آداب شرع و سنن رسول ایزد مهیمن بود بیقین آن جائر بیدین و ظالم لایق خلافت امت سید المرسلین نیست چه او دنیا را مادر و پدر خود دانسته.

مثل این کس مثل ملک است که بملک دنیا بعاریت چند روز متمتع به مدت قلیل فیروز است و عمّا قریب آن تتمتع ازو منقطع و لذات آن مختتم، و مندفع گشته ظلم و جور که در ایام حکومت ازو سانح و صادر شده برای او باقی و تابع است.

و اینست آنکه خدای تعالی در حق او فرموده: **وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ** . در آن ایام به معاویه نمود، و بدست مبارك اشاره بسوی او فرمود.

و اینست آنکه خدای تعالی در حق او فرموده: **وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ** . در آن ایام به معاویه نمود، و بدست مبارك اشاره بسوی او فرمود.

آنگاه آن ولی الله برخاست و منصرف به مقام و مصرف خود گردید.

معاویه در آن حال روی بعمر و بن العاص آورد و گفت: و الله به خدای عالم قسم است که ترا مطلب از طلب حسن باین مسکن فضیحت و رسوائی من بود که مرا امر بآن نمودی.

و الله که اهل شام هرگز مثل من در حسب و نسب در هیچ احدی از اناام در تمامی ولایات حجاز و شام و عراق و عجم و کوفه نمیدانستند تا آنکه امام حسن بن علی متصدی بیان آن کلام گردید این همه از شومی تو روی داد.

عمر و بن العاص گفت: مقدمات نجابت حسن بن علی علیه السلام امری است بغایت واضح و هویدا که هیچ کس را قدرت و استطاعت پنهان داشتن و دفن کردن آن نیست و تغییر آن بواسطه شهرت و عیان نتوان کرد زیرا که آن در میان مردمان واضح و روشن و لایح و بین است.

معاویه بعد از استماع این سخن ساکت و ساکن گردید.

### **خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و عامه مردم در فضیلت امیر المؤمنین ع**

. شعبی که از اعیان روات ثقاتست روایت کند که: چون معاویه بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التَّحِيَّةَ بَمَدِينَةِ حضرت سید- البریة آمد روزی در محضر حسن بن علی (ع) و بعضی دیگر برخاست و خطبه خواند در اثناء گفت: علی بن ابی طالب (ع) کیست؟ همان که این کلام بسمع شریف حسن رسید في الفور برخاست و خطبه خواند و در اثنای آن حمد خدا و ثنای واجب تعالی و تبارك و نعت نبی-

المحمود در غایت فصاحت و نهایت بلاغت مؤدّی نمود.

آنگاه فرمود که: حضرت واجب الوجود هیچ نبی را مبعوث و موجود ننمود الا آنکه برای آن نبی وصی اهل بیت او مقرر و معین نمود و نیز هیچ پیامبر نبود مگر آنکه او را از مجرمان و اهل طغیان و دشمنان بودند.

و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بنصّ ایزد علاّم و حدیث سید الأنام وصی حضرت نبی الاکرام بود و من پسر علی ولی مهیمن ام و تو پسر صخری و جدّت حرب بود و جدّم حضرت رسول است، و مادرت هند بود و مادرم فاطمه سیده نساء العالمین است، و جدّه من خدیجه کبری و جدّه تو ثیله است.

خدای عالم بر کسی که ملامت حسب ما نماید برو لعن و ذمّ نمود و آنکه به ریا یا کفر و شقاق تقدیم نماید و ما را در نام و نسب خمول فرماید و در نفاق با اشدّاء سایر منافق بیحیا باشد لعنت ایزد تعالی برو باد و عامّه حضّار که در آن دم در مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلّم بودند گفتند: آمین آمین.

معاویه از استماع آمین بغایت ملول و حزین گشته از منبر بزیر آمده قطع خطبه نمود.

### **خطبه حسن بن علی ع در مسجد کوفه در حضور معاویه و عامه مردم در بیان فضیلت اهل بیت**

مروری و منقولست که چون معاویه بعد از وفات امیر المؤمنین علی (ع) بکوفه آمد بعضی از ارباب شقاق و نفاق با بعضی دیگر اتفاق کرده گفتند که حسن بن علی (ع) چون خود را از سایر مردمان در رتبه و مکان بغایت عالی شأن میدانند باید که او را امر کنی که در منبر جایی که شما در آن مقام قیام و آرام مینمائید او یک پایه از آن پستر در منبر مقام گیرد و در مقام و مسکن شما بایستد بیقین چون شما امر چنین نمائید او را غم و ملال رسد و در بیان و مقال عاجز و

أبکم بلکه لال گردد.

معاویه ضالّ را مقال أرباب ضلال بغایت پسندیده خصال نمود و اراده ایشان آن بود که شاید آن امام الانس و الجانّ در هنگام بیان سخنان عاجز و حیران گشته از نظر مردمان ساقط و عاطل و قولش هابط و باطل گردد و مردم را باد انکار آن حضرت ظاهر و آشکار کنند و اقتداء و اقتفاء باو نکنند لهذا معاویه أمر نمود که حسن بن علی (ع) در منبر در محلّ و مقامی که او قیام نماید آن حضرت يك پایه از آن فروتر ایستند و در موقف او نایستند.

حضرت امام حسن علیه السلام دید که تمام أرباب نفاق بر آن أمر شقاق اتّفاق کردند لا علاج آن سبط نبی الوهاج چون بواسطه حفظ عرض و دماء شیعیان خویش مفتقر و محتاج بقبول آن بود فلهدا تقبّل نمود که در منبر در هنگام أداء خطبه معاویه فروتر ایستند.

روز دیگر چون بمسجد سیّد البشر حاضر شد بعد از صعود منبر در مقام مقرر ساکن و مستقر گردیده حمد خدای اکبر و ثنا بر ذات مقدّس ایزد داور نمود و نعت پیغمبر جلیل القدر و تحیت آن سرور مؤدّی فرمود آنگاه گفت:

أما بعد ای معشر مردمان اگر شما از مشرق تا مغرب طلب و تفحص نمائید که مثل من کسی که جدّ او پیغمبر باشد بغیر من و برادر من هیچ احدی نمی یابید ما صفقّه و متاع پسندیده که از جدّم سیّد المرسلین بأمر ربّ العالمین بما رسیده ما باین طایفه طاغیه گذاشتیم و اشاره بدست مبارک خود ببالای منبر نبیّ ایزد تعالی بمعاویه نمود و او در آن هنگام در منبر مقام رسول ایزد علام ایستاده بود.

ص: 71

بعد از آن حسن بن علی(ع) فرمود: ای معشر مردمان من اختیار این امر برای آن کردم که حقن دمای مسلمانان و صیانت عرض ایشان را افضل از اهراق خون ایشان و سایر محبتان خود دانستم.

بعد از آن تلاوت این آیه نمود که لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و اشارت بدست خود بجانب معاویه نمود.

معاویه گفت: یا حسن ازین سخن خود چه میخواهی؟ حضرت اُبی محمّد الحسن فرمود که: آنچه خدای عزّ و جلّ و خاتم الرّسل اراده نمودند مرا نیز اراده همان بلا زیاده و نقصان است.

معاویه چون این کلام از آن امام المؤمن اُبی محمّد حسن شنید، جهان روشن در نظرش تیره و تاریک گردید برخاست و خطبه در غایت طویله که مشتمل بر فحش و سبّ امیر المؤمنین علی علیه السّلام بود مؤدّی نمود.

حضرت امام المؤمن چون حال بدان منوال دید بی تاب گردید هنوز معاویه در منبر بود که آن حضرت برخاست و فرمود:

یا ابن آكله الأکباد سبّ علی(ع) مینمائی که آن حضرت نبیّ العجم و العرب در حقّ او فرمود: که هر که سبّ علی نماید همانست که سبّ من نمود و آنکه سبّ من نمود چنان است که سبّ خدای تعالی کرده باشد و سبّ خدای وهّاب بی شبهه و ارتیاب بحکم ایزد احد در جهنّم مخلّد و مقیم و بعداب اَليم مؤیّد و مستقیم خواهد بود این بگفت و از منبر بزیر آمد و متوجّه دولتسرای خود گردید و آن وقت در مسجد نماز نگذارد.



## ذکر بیان احتجاج حضرت امام حسن علیه السلام بر معاویه

لجاج در باب اینکه بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم آنکه

مستحق امامت بود و آنکه نبود

بیان آنچه میان عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن عباس (ع) و معاویه واقع شد و بیان حجج این دو عبد الله بر معاویه گمراه در امامت مستحق در محضر حسن (ع) و فضل بن عباس و غیرهما.

از سلیم بن قیس الهمدانی منقولست و مرویست که فرمود: من از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم شنیدم که گفت: روزی معاویه بمن گفت: این همه تعظیم و تکریم از برای حسن و حسین برای چه میکنی ایشان بهتر از تو و پدرشان نیز بهتر از پدر تو نبود و اگر فاطمه علیها سلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبودی هر آینه من میگفتم که: أسماء بنت عمیس کمتر از فاطمه (ع) نیست بلکه کمتر از ایشان.

هر دو عبد الله گوید که: من از استماع این کلام نافرجام در غضب شدم و لرزه بر اندام من بمرتبه مستولی شد که ضبط خود نتوانستم نمود  
گفتم: ای

ص: 73

معاویه تو خود را چنان مینمائی که گوئیا قلیل المعرفه بحال این دو سبط رسول ایزد متعال و بحال پدر بزرگوار ایشان و بأحوال والده ماجده ساجده ایشان فاطمه بنت نبی المختار باشی.

بلی و الله که ایشان هر دو بهتر از من و پدر و مادر ایشان بی شبهه و گمان بهتر از پدر و مادر منست در پیش خدای متان و رسول آخر الزمان و سایر خلقان.

ای معاویه من پسر بسنّ رشد و تمیز بودم که از حضرت رسول ربّ- العزیز استماع نمودم که حدیث میفرمود در حقّ این دو عزیز و در حق پدر ایشان احادیث بسیار در حضور مهاجر و أنصار و خوبی ایشان از سایر طوایف انسان مذکور عیان گردانید من آنها را شنیده حفظ کردم و در خاطر خود نگاهداشتم.

چون در آن مجلس بغیر امام حسن و امام حسین و ابن جعفر رحمه الله و عبد الله بن عبّاس و برادرش فضل کسی دیگر در آن محلّ و در آن محفل حاضر نبود.

معاویه روی بابن جعفر آورده و گفت: بیار آنچه در حقّ این جماعت پنهان و آشکارا از سیّد الأبرار نبیّ ایزد غفّار داری و الله که تو کذاب نیستی در آن حال ابن جعفر گفت: آنچه در شأن و بزرگی ذات عالیشان ایشان است بسیار بسیار أعظم از شأن تست.

معاویه گفت: بگوی اگر چه آن أعظم از جبل احد و جبل حرّا باشد که چون احدی از اهل شام در این مقام نیست بیار آنچه داری که خدای تعالی طاغی شما را مقتول و جمع شما را متفرّق و اعیان شما را خمول گردانید و امر

ایالت و خلافت امت را در محلّ که اهل و معدن و مکان بود مقرر داشت، و الحال آنچه که شما گوئید و ادّعی آن نمائید هیچ پاکی نیست زیرا که از آن بیان أصلاً ضرر و نقصان بما لا حق و عیان نگردد.

عبد الله بن جعفر گوید: که از این کلام ملالت انجام بغایت آزرده و مستهام شدم لیکن زبان به بیان محامد و مناقب اولاد علیّ بن ابی طالب و بذکر صفات پسندیده امیر المؤمنین علیه السّلام و التّحیّه که از حضرت نبیّ الرّحمة شنیده بودم گشادم و گفتم که: حضرت رسول میفرمود که: من اولی از تمامی مؤمنین و از سایر برایام از نفسهای ایشان در آن وقت روی به امیر المؤمنین علی علیه السّلام آورده فرمود که: یا اخی هر کرا من مولی و حاکم باشم از نفس او بعد از من تو مولی آن طایفه خواهی بود.

در آن وقت امیر المؤمنین در پیش روی آن حضرت حاضر بود و در آن خانه حسن و حسین و عمرو بن امّ سلمه و اسامه بن زید و حضرت فاطمه علیها السّلام در زوایای آن خانه و امّ ایمن نیز بودند و ابوذر الغفّاری و مقداد الأسود الکندی و زبیر بن العوّام همه حاضر بودند که حضرت رسول ایزد تعالی دست بر بازوی امیر المؤمنین علی (ع) زد و اعاده آن کلام نمود و تا سه مرتبه سیّد الأنام تکرار آن کلام صدق التیام کرد پس از آن نصّ بر امامت تمام ائمه اثنی عشر علیهم السّلام فرمود.

آنگاه حبیب الله فرمود: برای امت من دوازده امام دیگر که همه ائمه اثنا عشر ضالّ و مضلّ اند خواهند بود ده نفر آن ائمه مضلّه از بنی امیه و دو مرد از قریش خواهند بود.

وزر و دولت و اثم و خطیئت تمامی آن ائمه اثنا عشر و آن جماعت که بوسیله

ایشان گمراه و مضلّ گردند در گردن آن دو نفر است.

آنگاه آن رسول اله نام آن دو گمراه بزبان مبارك مذکور گردانید بعد از آن ده نفر دیگر از ائمه اثنا عشر مضلّه را با آن دو نفر مسمّی و مشتهر فرمود و همه آنها را برای ما نام برد.

معاویه از عبد الله بن جعفر استعلام نمود که: حضرت رسول ایزد علام نام هر يك آنها را مذکور گردانید؟ عبد الله گفت: بلی نبی الله نام یکان یکان مذکور فرمود و گفت: آن فلاّن و فلاّن و فلاّن و صاحب سلسله و ابن او از آل ابي سفیانست و هفت نفر از اولاد مروان بن الحکم بن ابي العاص که اول ایشان همان مروانست خواهد بود.

معاویه چون این سخن از عبد الله بن جعفر بن ابي طالب (ره) شنید رنگش متغیر گردید و گفت: یا عبد الله اگر آنچه گفتمی راست باشد من هلاک شدم و آن خلفای ثلثه که پیش از من بودند ایشان هر سه با جمیع مردمان که تولی باین ثلثه نمودند ازین امت بلکه همگی أصحاب رسول ایزد جبّار از مهاجر و أنصار و تابعین هلاک و زیانکار و خاسر گشتند غیر شما اهل بیت نبی المختار و شیعیان شما.

عبد الله گفت: یا معاویه و الله آنچه گفتم همه حقست و صدق و من آن را از حضرت رسول خدای تبارک و تعالی شنیدم.

معاویه بعد از تحیّر بسیار روی بحضرت امام حسن (ع) و امام حسین علیه السلام و ابن عباس (ع) آورده پرسید که: آنچه عبد الله بن جعفر میگوید حقست؟

ابن عباس گوید: که چون بعد از قتل علی(ع) سال اول بود که معاویه بمدینه آمده بود و مردمان از اطراف و اکناف آمده مجتمع بودند من گفتم که چون ابن جعفر مینماید که در هنگام که حضرت نبی اکرم بیان این کلام مینمود جمعی از اصحاب سید البشر در آن محضر حاضر بودند اگر چه بعضی از آن اعیان متصل رحمت و مغفرت شدند اما گروهی باقی و موجودند امر باحضار آن اعلام نمائید بعد از حضور آن جماعت حقایق این کلام سید الانام بوضوح و انجام انصرام خواهد یافت.

معاویه بعد از تصدیق کلام ابن عباس امر باحضار آن جمعی که عبد الله بن جعفر نام آن طایفه برده که در آن مأمّن در خدمت رسول ذو المنن در وقت بیان آن کلام حاضر بودند نمود.

چون عمرو بن امّ سلمه و اسامه بن زید حاضر شدند هر دو شهادت دادند که آنچه عبد الله بن جعفر از لسان حضرت سید البشر نقل نمود حقّ است و ما هر دو با جمعی دیگر از پیغمبر جلیل القدر در حقّ امیر المؤمنین حیدر و وصیّ آن سرور و در حقّ باقی ائمه اثنا عشر اوصیای آن نبی ایزد داور شنیدیم و در باب ائمه ضلال آن کلام و مقال از حضرت رسول واهب - متعال استماع نمودیم.

آنگاه معاویه روی بسوی امام حسن(ع) و حسین(ع) و عبد الله بن عباس و فضل و پسر امّ سلمه عمرو و اسامه بن زید آورده گفت: همه شما قایل بقول عبد الله بن جعفر ابی طالبید و سخنان او را بالتّمام از کلام حضرت رسول ایزد علام میدانید؟ همه گفتند بلی.

معاویه گفت: یا بنی عبد المطلب شما و الله که هر آینه دعوی امر عظیم مینمائید و بر طبق دعوی خود حجت قویّه مستقیم اقامت میفرمائید و اگر این حجت و دلیل قویم حقّ و مستقیم باشد هر آینه شما بر امر بی خطر صابر و خوشحال و شاکرید و سایر مردمان در غفلت و طغیان و کوری ضلالت و عصیان هستند، و اگر آنچه شما میگوئید حقّ باشد بی شبهه تمامی امت در معرض تلف و هلاکت و رجعت از دین و ردّت نموده کافر به پروردگار و منکر نبوت نبی المختار شدند الا اهل بیت رسول ایزد غفار و آنکه قائل بقول شما باشد از شیعیان و محبّان شما و این جماعت اندک خواهند بود از مردمان.

ابن عبّاس گفت: الله، آنگاه روی بمعاویه آورده فرمود که حقیقت این حال از آیه کلام لا یزال غفور و قلیل من عبّادی الشکور در غایت تبیین و ظهور است.

بعد از آن گفت: اگر متابعان نبی و ولی و اولاد کرام عظام ایشان قلیل باشند چه نقصان بذوات کامله آن اعیان راجع و عیان گردد.

و این را از ما چرا متعجب میدانی ای معاویه.

آیا این حال أعجب از احوال بنی اسرائیل است در هنگام که سحره مشاهده معجزه نبی کلیم علیه التّحیّیه و التّسلیم نموده دانستند که موسی علیه السلام رسول ایزد تبارک و تعالی است اقرار بنبوت و ایمان به رسالت آن حضرت آوردند در آن حالت آن کافر بیرویت یعنی فرعون علیه اللّعنه آن طایفه را تهدید بقتل و عقوبت و قطع ایادی و أرجل از روی سیاست نمود آن جماعت چون مطلع بر حقیقت موسی (ع) بودند بر همان ایمان و اخلاص عقیدت خود مصمّم گشته گفتند: فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ هِرْ چه اراده تست ای

فرعون نسبت بما در باب اسلام و ایمان ما معمول گردان که ما را رجعت از ملت موسی علیه السلام و التَّحِيَّةِ بِأَيْنِ سحر و کفر ممتنع و محال است، ایمان بموسی کلیم آوردند و تصدیق آن حضرت نمودند و با بنی اسرائیل در هنگام فرار از قبطیان آشرا رفیق شدند، و چون بحکم قادر بیچون برفاقت بنی اسرائیل از بحر نیل برهنمونی جبرئیل(ع) معبری شدند و فرعون با هامان و سایر قبطیان بعاقبت بنی اسرائیل بدریای نیل رسیدند از عبور بنی اسرائیل از نیل در سبیل حیرت هایم و بی دلیل ماندند نه قدرت عبور و نه روی رجعت بمنازل و دور داشتند.

در آن اثنا جبرئیل آمین بر مادیان باد پای از پیش آن لعین و دعوی گذشت همان که بوی مادیان بر مشام توسن آن مغضوب ذو المنن رسید شروع در سرکشی بسیار کرده تا آنکه ضبط عنان از ید تمالک و اقتدار و از حیّز قدرت و اختیار آن خاکسار برون رفت لهذا سر در عقب آن مادیان گذاشته به آن بحر زخار بیکران درآمدهامان با جمیع قبطیان برفاقت فرعون بآن دریای موج متلاطم بی پایان در آمدند چون احدی از ایشان در کنار بحر نماند و تمامی داخل بحر نیل شدند آن بحر بامر ایزد اکبر بهیئت اول و صورت اصلی معاودت و مراجعت نمود و تمامی ایشان را طعمه دواب بحر و باقی جانوران گردانید.

بنی اسرائیل بعد از اینکه از اذیت قبطیان و آزار ایشان نجات یافتند باز شروع در فساد نمودند چنانچه تصدیق موسی علیه السلام و اقرار بدین آن حضرت و بتورات رب العزت رجعت و معادت بعبادت اصنام نمودند قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ .

پس بنی اسرائیل گفتند: ای موسی چنانچه سایر خلقان یعنی:

عبده اوثان را خدایان هستند برای ما نیز آلهه بسیار معین و مقرر دار که از آلهه بسیار منافع بشمار متصور است و از يك خدا نفع متعدیه ظاهر و هویدا نیست.

موسی(ع) فرمود: شما قوم جاهل و از رتبه عقل کامل ناقص و غافلید اصلاً سخن آن رسول ایزد مهیمن در گوش عقل و هوش قوم بنی اسرائیل بوطن سیل نیافت.

لهذا همان که آن نبی الوری بامر ایزد تبارک و تعالی متوجه طور سینا گردید آن قوم دون بدمدمه و افسون موسی بن ظفر سامری طریقه گوساله پرستی برداشتند و شیوه بندگی حضرت باری بگذاشتند، الا هرون(ع) همگی بنی اسرائیل گمراه گشتند و برفاقت سامری میگفتند که این عجل - خدای شما و خدای موسی(ع) است.

موسی(ع) چون بعد از مراجعت از طور سیناء و مشاهده احوال اضلال آن قوم جهال مستعانی بحضرت ذو الجلال گردید در آن حال حکم ایزد متعال عزّا صدار یافت که تمامی بنی اسرائیل داخل ارض مقدسه گردند.

چون موسی(ع) پیغام ایزد علام ببنی اسرائیل رسانید جواب ایشان بموسی آنست که در قرآن مذکور و عیانست.

موسی(ع) از مقال آن جهال مشجر و مضطر گشته در آن حال گفت: قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ، التماس جدائی قوم از حضرت حی قیوم نمود و حکایت موسی(ع) با بنی اسرائیل به واسطه اشتهاار محتاج بتفصیل و تکرار نیست.



اما اتباع این امت بر حال که شما آنها را سید ساخته اطاعت کردید چون آن جماعت سابقه عظیم و منازل قریبه بحضرت رسول البریه داشتند و پدر أزواج نبی الوهاج بودند و در اول مقر بدین محمد خاتم الرسل و تابع قرآن عز و جل گشتند اما بعد از فوت برگزیده حضرت ایزد اکبر حسد و کبر آن طایفه را از طریق معتبر سید البشر بدر برد لهذا مخالفت با امام ایشان و ولی واهب مئان و وصی پیغمبر آخر الزمان که بنص قرآن و وصیت نبی الانس و الجان مقرر و معین بود نمودند.

فیا عجباه این قوم نیز اقتداء و اقتفاء بقوم بنی اسرائیل نعل بنعل نمود چنانچه آن جماعت از حلی قبطیان گوساله ساخته بعد از آن بیندگی آن پرداختند و معتکف بر عبادت آن گوساله نابود از روی جحود و عنود گشته برو سجود مینمودند و زعم آن ملاعین چنان بود که آن رب العالمین است. و تمامی آن مشرکین اجتماع بر آن دین و آئین نمودند الا هرون.

چنانچه مذکور شد قلیلی از خواص اصحاب ایشان و همچنین بعد از وفات سید البریات سایر مردمان طریقه مخالفت و عصیان برداشتند و صاحب ما را که در نزد پیغمبر ما بمنزله هرون (ع) در نزد موسی علیه التّحیة و الثّناء بود تنها گذاشتند و چنانچه با هرون (ع) در آن زمان از اهل بیت ایشان چند نفر از مردمان باقی بودند، همچنان در نزد ما سلمان و ابو ذر و مقداد و زبیر و قلیلی از اصحاب سید البشر بهمان طریق باقی و صابر و راضی و شاکر بودند الا زبیر که از مسیر حق برگشته و سب این جماعت ثلثه با امام ایشان نمود و بهمان اعتقاد بود تا ملاقات بخدای معبود فرمود.

یا معاویه تعجب مینمائی از آنکه خالق البرایا ان شاء الله هر يك آن ائمه را که حضرت رسول مجتبی در موضع خم غدیر و در موطن کثیر احتجاج به آن اعیان بر شما و بسایر امتان نموده فرمود که آن امامان اثنا عشر هر يك بعد از دیگر بنص ایزد اکبر معین و مقررند ظاهر گردند نه پیغمبر (ص) امر شما به طاعت ایشان و نهی از معصیت آن اعیان نمود؟ و بعد از آن اخبار و اعلان فرمود که اول ائمه اثنا عشر امیر المؤمنین حیدر (ع) ولی هر مؤمن و مؤمنه است که بعد از وفات آن سرور وصی آن حضرت و خلیفه امت است.

ای معاویه در تعیین امیر المؤمنین (ع) برای ولایت امت از حضرت سید المرسلین بی شبهه بیقین صادر و معین گشته زیرا که پیوسته نبی رب العالمین در وقت ارسال جیش و تعیین عسکر بواسطه غزوات اهل کفر خلیفه و سردار برای مسلمین مینمود چنانچه در هنگام که حضرت سید الانام تعیین لشکر برای غارت موته سرداری عسکر نصرت اثر بجعفر بن ابی طالب مقرر داشت و فرمود که: اگر جعفر مقتول گردد خلافت عسکر بزید مقرر است و اگر زید نیز هلاک و شهید شود پس عبد الله بن رواحه سردار عساکر منصور است، لشکر یکسر حکم پیغمبر جلیل القدر را پذیرفتند و از امر او بیرون نرفتند.

هر گاه حضرت حبیب الله برای قلیل از سپاه آن همه تأکید کنند، اما هیچ گنجایش دارد که در هنگام سفر آخرت این امت را چنین گذاشته بر ایشان تعیین خلیفه بعد از وفات خود نکند، عجب عجب بلکه کمال تعجب است که تعیین وصی و خلیفه نکند و این امر و کار به استصواب و اختیار

آیا رأی ایشان برای نفس هر کس آحری و ارشد و اخیر و أصوب از رأی محمّد مختار و بهتر از اختیار آن رسول ایزد غفّار باشد بیقین این محالست و قائل این أصل از تمامی امت ضالّ است آنچه کردند همگی از مخترعات و مبتدعات ایشانست و الاّ حضرت نبیّ الرّحمة امت را در عمی و شبهت و بغیر امام و حجّت نگذاشت.

پس ای معاویه آنچه رهط اربعه مظاهرت و مخالفت بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام نمودند و دروغ و افتراء بر حضرت سیّد الوری بسته حدیث موضوعه از لسان معجز نشان از روی تهمت و عصیان بلکه عین و زر و بهتان نقل نمودند که آن حضرت فرمود که: خدای عزّ و جلّ برای اهل بیت ما نبوت و خلافت را جمع نمودند گمان ایشان چنانست که این قول نبیّ الانس و الجانّ است لا و الله این قول را از زبان رسول الله ساخته و شهادت از روی کذب و مکر حقیقت امر بر أصحاب أنصار و مهاجر بلکه بر تمامی بشر مشتبه و ملتبس گردانیده و همه مردم را از دین ربّ العالمین و امین سیّد المرسلین برگردانیدند.

معاویه چون استماع این سخنان نمود روی سخن بحضرت امام- المؤمنن أبی محمّد الحسن (ع) آورد گفت: که یا حسن (ع) شما در این باب چه میگوئی؟ حضرت امام حسن (ع) فرمود: آنچه ای معاویه من گفتم بشما سابقا همانست که شنیدی و الحال آنچه ابن عبّاس از لسان معجز نشان رسول آخر الزّمان گفت أصلا خلاف در آن نیست.

ای معاویه تو از قَلت حياء و بی شرمی و از جرأت از روی بی آزرمی تو بر خدای تعالی و رسول مجتبی بغایت الغایه عجب و جای بسیار تحیر و تعجب است که حال کسی که دانی او پسندیده خدای عزّ و جلّ و وصیّ و ابن عمّ خاتم الرّسل و بعد از رسول از تمامی بشر أعلم و أفضل باشد تو گوئی که خدای تعالی طاغی شما را مقتول و امر را بمعدن خود ممکن و موصول کرد ای معاویه امّا تو معدن خلافت و ریاستی و ما لایق امامت و ولایت نیستیم؟

ویل لك و الثلاثة الّتی قبلك، چاه ویل برای تو و برای آن سه کس است که پیش از تو بودند و ترا باین مجلس ساکن و متمکن نمودند و این سنت مبتدعه برای تو مخترع نموده مقرر داشته اند.

ای معاویه، سخن مذکور میگردانم اگر چه تو اهل آن نیستی لکن چون بنو اُبو سفیان و جمعی دیگر از مردمان که حاضرند بشنوند میدانند که در زمان سیّد عالم مردم اجتماع بر امور بسیار که خیر و رضای حضرت ایزد جبّار در آن بود نمودند و در میان مردمان اصلاً اختلاف در آن امور و منازعه و فرقت و شور نبود و آن امور مشکور مرضی ربّ غفور.

یکی شهادت کلمه طیبّه

ان لا اله الا الله محمد رسول الله نبی و بنده او است.

دوم- نماز پنجگانه.

سیم- زکاة مال.

چهارم- صوم شهر رمضان.

پنجم- حجّ بیت الله الحرام.

دیگر چیز بسیار از طاعت خدای غفار که حصر و شمار آن بر غیر قادر

مختار بغایت صعب و دشوار بلکه در حیّز قدرت و اختیار نیست.

و نیز مردم در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلّم اجتماع کردند بر حرمت هر امر حرام از زنا و سرقت و کذب و دشنام و قطع رحم و خیانت با سایر آنانم و اشیاء بسیار از امر معاصی و حرام که حساب و شمار آن نیز بر غیر علام الغیوب مخفی و محجوب است و اختلاف در سنن رسول مهیمن نموده در آن مقاتله با يك دیگر کرده متفرّق بچند فرقه شدند و آن ولایت است بعضی در آن باب لعن بر بعضی مینمایند و بعضی مبرا از بعضی میفرمایند و بعضی بعضی دیگر را بقتل میرسانند که ما أحقّ و أولى بأمر ولایت و خلافتیم الاّ يك فرقه ازین فرق متفرّق که ایشان متّبع کتاب خدای تبارک و تعالی و تابع سنّت نبی ایشان محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلّم شدند.

پس کسی که آداب دین و شرایع احکام سیّد المرسلین از جمعی که اهل قبله باشند و در میان ایشان اختلاف و خلاف و ردّ علم و گزاف نباشد و اختلاف در ذات خدای تعالی بجور و اعتساف ننموده باشند آن جماعت از هر آفت عذاب و بلیّت عقاب سلامتند و بوسیله آن نجات از نار و داخل جنّات تجرّی من تحتها الأنهار گردند و اگر فی الجملة مقصّر در عبادت پروردگار باشند از شفاعت رسول ایزد غفار و ائمة الأبرار محروم نگردند، و کسی که حضرت واهب منّان او را بامتنان موفّق ساخته حجّت خود را بر او تمام گردانند بآن که دل آن بنده پسندیده خود را منور بنور معرفت ولات امر از ائمة اثنا عشر و معدن علم که آن در کدام مقرّ مستقرّ است گرداند پس آن بنده در نزد خدای مجید سعید و از برای ایزد ولیّ رشید است و حال آنکه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که: رحمت خدا بر آن کس باد که عالم به حقّ

گردید پس آن را بخلقان گفت پس بوسیله آن خیر غنیمت یافت یا آنکه ساکت شد و دانست که اگر افشای حقیق نماید کسی گوش بکلام و سروش او ننمایند.

ای معاویه ما اهل البیت میگوئیم که بدرستی ائمه از طرف ماست و خلافت و ولایت بغیر از ما از کسی دیگر سزاوار و درخور نیست زیرا که حضرت رب العزت ما را در کتاب مستطاب و سنت نبی الرحمه مستحق ولایت و اهل خلافت گردانید و علم در ما موجود و مثبت است و ما اهل علم و مجموع آن در نزد ما ثابت و عیان و لایح و درخشان است و آنچه بر ما ظاهر است چیزی بر آن تا روز قیامت حادث و زیادت نخواهد شد و جزوی و کلی و ازلی و ابدی در نزد ما ظاهر و هویداست حتی ارش جنایت که در نزد ما باملاء رسول محبوب ایزد قیوم و بخط علی بن ابی طالب مکتوب و مرقوم است.

و جمعی از قوم را زعم چنانست که ایشان بخلافت و ولایت خلقان اولی و احق و سزاوار و یقینند از ما حتی تو یا بن هند مدعی این امری و میگوئی که من از اولاد نبی در امر ولایت احمم و زعم تو آنست که عمر الخطاب به نزد پدرم فرستاد که من اراده دارم که تمامی قرآن متفرق را در مصحف به خط خود جمع نمایم.

ای علی آنچه از قرآن نوشته نزد من ارسال دار پدرم علی (ع) بنزد عمر رفت و فرمود اگر قرآن که در پیش منست برای تو میفرستادم پیش از آنکه آن قرآن از نزد من بتو رسد حضرت ایزد گردن مرا میزد.

عمر گفت: یا ابا الحسن چرا؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: بواسطه آنکه قادر سبحان در قرآن میفرماید که: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** راسخون علم مرا خواسته

عمر ازین کلام در غضب شد و گفت: یا ابن اُبی طالب گمانت بغیر از تو کسی دیگر را علم و فضل نیست.

آنگاه روی بسایر خلق الله آورده گفت: هر که از قرآن چیزی خوانده باشد و در حفظ داشته باشد باید که بنزد من حاضر آمده آن را بیاورد، در همان وقت مردی بنزد عمر حاضر شد و چیزی از قرآن بر عمر خواند اگر دیگر آمده مثل آنچه مرد اول تلاوت نموده قراءت نمود و آیات آن موافق آیات مقررّ بها بودی آن مکتوب گردانیدی و الاّ کتابت آن آیات ننمودی.

پس از آن در میان ایشان میگفتند قرآن بسیاری ضایع شد و الله که دروغ گفتند تمامی قرآن در نزد اهل قرآن محفوظست.

پس از آن عمر بقضات ولایت خود امر نمود که همه آرای خود را جمع نمایند بعد از آن آنچه آن را حق دانند حکم و امر بر آن فرمایند پیوسته کار او و والیانش بهمین نهج انصرام و انجام داشت و چون در وقایع عظیمه گرفتار می شدند پدرم علیه السلام ایشان را از آن مهلکه عظیمه اخراج مینمود اما در بعضی امور قضات ولایت در پیش خلیفه ایشان حاضر میشدند و در يك امر قضایا و احکام مختلفه میکردند و عمر نیز تجویز ایشان میفرمود زیرا که حضرت ایزد وهّاب ایشان را علم حکمت و فصل الخطاب نداد، و زعم هر يك صنف از اصناف مخالف بی انصاف ما که از اهل این قبله اند آن است که آنها معدن علم و لایق خلافت است نه ما اهل بیت نبی الوری.

پس استعانت ما بر ظلمه و منکران حقّ ما و بر آن طایفه مردیه که بر گردن ما سوار شدند و سنّت برای مردمان گذاشتند که بر آن سنّت مبتدعه احتجاج

بر ما مینمایند مثل تو بر حضرت ربّ العزّتست، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ . ای معشر النَّاس مردم در این عالم سه گروهند:

اول- مؤمن که حقّ ما را داند و ما را بولایت و امامت مسلمّ دارد و آن را بما گذارد و اقتداء و اقتفاء بما نماید، پس آن کس ناجی از عذاب ایزد تعالی و تقدّس و محبّ مجیب امر و حکم واحد مقدّس و مطیع رسول اقدس است.

دوم- ناصبی که دشمنی ما را ظاهر کند و از ما تبرا نموده لعن ما نماید و منکر حقّ ما گردد و خون ما را حلال داند و دین جداگانه برای خود و سایر منافقین که آن آئین مشتمل بر برائت از ما و سایر ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین باشد پیدا کند آن کس بیقین کافر مشرک و فاسق منافق است.

و وجه کفر و شرک آن مشرک آنست که خلاف حکم ایزد تعالی و رسول مجتبی نمود و مخالف امر واحد علاّم و نبی الاکرام کافر و مشرک است و او عالم بآن نیست چنانچه سبّ خدای واهب مینماید از روی عداوت و طغیان و عالم بحقایق آن نیست.

سوم- مردی است که أخذ شرایع اسلام و احکام که انام در آن اختلاف کردند نماید و آنچه بر او مشکل باشد ردّ آن علم بحضرت عزّ و جلّ فرماید، اما با ولایت ما باشد و اقتداء بما بکند لیکن بعداوت ما نباشد و حقّ ما را کما هو حقّه نداند چون این مرد جاهل و از شرف خدمت کثیر المنفعه ما دور است ما را امید از ربّ غفور است که گناه او را مغفور و بدخول جنّت و مواصلت خود مسرور گرداند، پس این مرد مسلم ضعیف است.

چون معاویه از حضرت امام البریه و از عبد الله بن جعفر بن ابی



طالب و عبد الله بن عباس و فضل این سخنان گوش کرد صد هزار درهم به هر يك ایشان جوایز و انعام داد.

اما حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر هر يك این سه سرور را هزار هزار درهم داد، آنگاه وداع ایشان نموده بیرون رفت.

ص: 89

## ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسن علیه السلام بر

جمع اَنام که بعد از مصالحه او با معاویه بموجب رأی اَنام

و نسبت تقصیر بآن حضرت در باب طلب حق ولایت و امامت

نمودند

از سلیم بن قیس الہلالی منقول و مرویست کہ بعد از مصالحہ میان حسن علیہ السلام و التَّحِیَّہ و معاویہ روزی در محضر کہ معاویہ نیز در آنجا حاضر بود آن سرور برخاست و بمنبر رفت پس از حمد ایزد تعالی و ثناء برو گفت:

ای معشر مردمان معاویہ را گمان چنانست کہ من او را بخلافت اولی و سزاوار از نفس خود دانستم کہ با او صلح کردم معاویہ دروغ میگوید، من اولی مردمان بمردمانم در کتاب خدا و بر لسان رسول مجتبی و مراقسم بہ ذات اللہ تعالی است کہ اگر مردمان مبايعت و متابعت و نصرت و اعانت من مینمودند ہر آئینہ آسمان قطرات خود را بر ایشان اعطا و احسان و زمین برکت

ص: 90

خود را بر ایشان ظاهر و عیان میگردانید و هرگز مرا طمع در امر خلافت میسر نبود بلکه تصور آن ترا بغایت متعذر و متعسر بود و کار امت و امر آخرت ایشان باین غایت خراب و نقصان نمی پذیرفت.

چنانچه حضرت نبی الرحمة فرمود که: هر گاه امت امر ولایت خود به جاهل بيمعرفت مفوض گردانند و حال آنکه در میان آن رجال مردی در کمال علم و حال بود و او را متولی امر خود نگردانند پیوسته و لا یزال امرشان را میل به پستی و زوال دارد، و بالاخره بجائی رسد که از فساد عمل بشامت جهل آن طایفه مراجعت بعبادت بت نمایند.

چنانچه بنی اسرائیل هرون علیه السلام را که نبی عز و جل و أعلم و أفضل از همه ایشان بود گذاشته شیوه بندگی عجل برداشتند و حال آنکه میدانستند که هرون خلیفه و نبی ایزد تعالی است و حضرت موسی کلیم ایشان را امر باطاعت هرون و تعظیم و تکریم آن حضرت نموده بود.

ای معاویه این امت نیز علی علیه السلام را ترك کردند با آنکه از رسول (ص) شنیده بودند که بحضرت امیر المؤمنین (ع) خطاب نمود که یا علی ترا در نزد من منزله هرون در نزد موسی علیه التّحیّه و الثّناء است یعنی مراتب کمال که برای هرون در نزد موسی (ع) ثابت بود و برای تو ای علی در نزد من ثابت و حاصل است غیر از نبوت، که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر میبود آن تو بودی.

و اینکه من از قلت ناصر و معین گوشه نشین شدم جای تعجب است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردم و قوم خود را بخدای عالم میخواند چون آن طایفه مردیه قصد سید البریه کردند او فرار بغار نمود و اگر

أعوان و أنصار می یافت هرگز بسوی غار فرار نمینمود، اگر مرا نیز أعوان و أنصار می بود هرگز با تو بمصالحة بیعت یار نمیشدم.

یا معاویه حضرت الله تعالی وقت را بر هرون بقدر موسع گردانید که قوم بنی اسرائیل بنوعی او را ضعیف و خوار داشتند که اراده قتل آن نبی عزّ و جلّ نمودند و نزدیک بود که او را بقتل آرند، چنانچه وثیقه کریمه: *إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَكْتُلُونِي* نصّ است بر آن و أصلا هرون أعوان بر آن طاغیان نمی یافت و بر پیغمبر ما علیه السلام نیز وقت را بنوع وسیع گردانید که آن حضرت گریخت، زیرا چون در آن زمان أعوان بر آن اهل عدوان نیافت پس بر فرار از اهل نفاق و آشرا قرار یافت.

چون امت بیرویت مرا و پدرم امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیة را گذاشتند ما نیز در سعت تنگی ماندیم زیرا که أعوان و أنصار بلکه هیچ کسی معین و مددکار ما نشد مع هذا بیعت بهر احدی نموده در پی دفع و آزار ما شدند و الحال در میان شما رجال این سنت مبتدعه امر لازم الامثال گردید که بعضی در آن خلاف و اضلال بتوسط دواعی نفس و آمال تابع بعضی دیگر از جهال میگردند و أصلا از آن فساد و ضلال بر نمیگردند.

ای معشر مردمان اگر شما از مشرق تا مغرب جهان در میان بنی نوع انسان تفحص و تجسس نمائید که فرزندی از فرزندان یکی از انبیاء و رسولان بدست آرید بغیر من و برادرم نور دیده گان رسول آخر الزّمان نخواهید یافت بیقین که پاداشت عمل خود را از حضرت عزّ و جلّ خواهید یافت.

از حنان بن سدیر از پدرش سدیر بن حکیم از پدرش و او از اُبی سعید عقیصا منقول و مرویست که چون مصالحه فیما بین حسن بن علی علیه السلام

والتَّحِيَّةِ و ابن اَبوسفيان واقع شد بعضى از مردمان بخدمت آن سيد انس و جان حاضر شده شروع در ملامت آن حضرت بواسطه مصالحه ايشان با ابن اَبى سفيان نمودند آن امام(ع) فرمود كه:

و يحكم، راحت شما باد شما چه ميدانيد كه من اختيار اين كار و مصالحه با اشرار براى چه نيكو و سزاوار دانستم.

و الله بخداى عالم مراقب است كه من اين عمل بواسطه خير و خوبى شيعيان خودم كردم بدانيد از آنچه آفتاب بر او طلوع و غروب نمايد او عالم و با خبر مطلع و مخبر است كه من امام مفترض الطاعة بر شما و بر ساير امتم و من يكي از آن دو جوان جنتم بنص رسول الله(ص).

آن جماعت گفتند: نعم يا ابن رسول الله(ص) چنين است.

حضرت امام حسن(ع) فرمود كه: آيا شما نميدانيد كه خضر(ع) در هنگام كه موسى(ع) در سير طريق مصاحب و رفيق بود چون كشتى را شكست و ديوار برقرار داشت و غلام بر آن حيات مستعار نگذاشت اين كردار خضر عليه السلام بر موسى(ع) بغايت صعب و دشوار بود زيرا كه حكمت اين كار بر او ظاهر و آشكار نبود اما اين امر از خضر(ع) چون مشتمل بر حكمت و صواب بود لهذا آن مستطاب و مختار ايزد غفار بود.

اما نميدانيد كه هيچ احدى از سلسله رفيعه ما ائمة البريه نيست الا آنكه بر گردن او بيعت طاغيه زمان او بر او واجب و لازم و فرض متحتم است به واسطه نفس و عرض ايشان و حقن دماى شيعيان الا قايم آل محمد(ص) كه عيسى روح الله(ص) در عقب سر او نماز گذارد و آن حضرت را تنها نگذارد و اينكه بر آن حضرت(ع) واجب نيست كه بيعت كند سبب آنست كه حضرت عزّ

و جلّ ولادت آن حضرت مخفی و سخن مبارک ایشان را مخفی خواهند گردانید تا بر گردن او بیعت دیگر نبود وقتی که آن نهم از اولاد برادرم حسین(ع) که پسر سید الامام است بیرون آید و حضرت ربّ جلیل عمر آن زبده نبایر رسول جمیل را در ایام غیبت طویل گرداند و چون بحکم بیچون وقت ظهور و خروج آن حضرت رسد ایزد واحد آن قایم آل محمد(ص) را بصورت جوان کمتر از سنّ چهل سال بود و ظاهر گرداند تا آنکه بر مردم ظاهر گردد که خدای عالم بر همه چیز قادر و حاکم است.

از زید بن وهب الجهنی منقول و مروریست که: چون حسن بن علی علیه السلام مصالحه با معاویه نمود در مداین مردم شروع در مطاعن او نمودند و کار بجائی رسید که بخیمه آن سرور ریخته غارت کردند، حضرت امام - المؤمنن ابی محمد الحسن(ع) از حرکت آن جهول متوجّع و ملول گردید در آن اثر من بخدمت آن سبط سید البشر مشرف و مفتخر گشتم گفتم:

ای سید و سرور مردم از مصالحه شما با معاویه در کما تحیرند در آن باب شما بچه سبب صواب آن امر را موجب ثواب دانستید که آن مختار و مستطاب شما گردید و بر هیچ احدی از بندگان حضرت مهیمن مجید وجه اختیار صلح ظاهر و پدید نیست؟ آن حضرت فرمود که: و الله که من معاویه را نسبت بخود بسیار بسیار بهتر از این جماعت که گمان ایشان آنست که شیعه منند دیدم زیرا که این جمع گندم نمای جو فروش و سره آرای خارج از صفت معرفت و هوش اراده قتل من نموده مال مرا بغارت و تاراج و ائصال مرا بنهب با کمال مسرت و ابتهاج بردند.

و الله که اگر در این حال من از معاویه أخذ عهد و پیمان در أقوال و أفعال نمایم که خون من محقون و اهل بیتم مأمون مانند بهتر است از آنکه من در دست این جمعی نامؤمن کشته گشته اهل بیت و بعضی از تبعه من ضایع و زبون و دمای ایشان محقون نماند.

و الله که اگر با معاویه مقابله می‌کردم هر آینه بحلقم گرفته تسلیم معاویه مینمودید.

پس و الله اگر من بواسطه قلت ناصر و معین این امر بمعاویه مسلم دارم و خود را عزیز در پیش خالق و خلق گذارم بهتر از آنست که مرا این جماعت تنها گذارند در آن حال من اسیر مانم و در تحت منت بر زنده و مرده ما میگذاشت و آنچه از دست فساد و تعدی او ممکن بود در فعل آن تقصیر نداشت چون احوال نافرجام این لئام بدان وجه انصرام داشت و بهیچ وجه امید نصرت و اعانت از آن طایفه نداشت لهذا طریق مصالحه را برداشت.

زید گوید که: من گفتم: یا ابن رسول الله (ص) شما شیعه خود را مثل رمه بی شبان گذاشتید.

حضرت امام حسن (ع) فرمود که: ای برادر جهینه من چه کنم و الله که من اختیار این کار بواسطه آن کردم که حقیقت این امر بمن رسیده بود از کسی که صحیح القول و ثقه بود، زیرا که روزی حضرت امیر المؤمنین علی (ع) مرا فرح و شادان دید گفت: یا حسن آیا خوشحالی مینمائی وقتی که پدرت را مقتول بینی حالت چون و اوضاعت بچه عنوان موزون خواهد بود و بر حال تو بچه کیفیت و منوال باشد در آن حال که بنو امیه متولی این امر خلافت گردید و امیر آن شخصی واسع الحلقوم که معده اش از مطعوم و مشروب هرگز پر نگردد

و هر چند اکل نماید سیر نشود و بمیرد و او را در آسمان هیچ احدی به نصرت نگردد و در زمین نیز کسی عذر او نپذیرد و او بر شرق و غرب عالم حاکم گردد و دین و آئین برای خود و سایر عباد گزیند و ملکش بطول کشد و او متسنن به سنتهای بدع و ضلال و مخترع ببدعتهای خارج از اعتدال بر وفق امانی و آمال و دواعی نفس و اضلال گردد و حق و سنت رسول (ص) صادق را میراند و مال مردم را باهل ولایت خود تقسیم نماید و صاحب حق را از آن منع فرماید، در ملک او مؤمن ذلیل و در سلطنت و حکومتش هر فاسق قوی و جلیل است و مال را در میان انصار و أعوان خودش دول و بندگان خدای متان را خول گرداند، یعنی در سلك عبید و اماء خود منخرط سازد.

و در آیام سلطنتش امر حق مندرس و باطل ظاهر و مؤسس گردد، و لعن صلحا و اتقیاء نماید و قتل کسی که قاصد حق و طالب آن باشد فرماید و هر که بر موالات باطل او باشد اعانت نماید و آن مهام بهمین نهج بر قیام مستدام خواهد بود، تا آنکه حضرت خدای علام از روی احسان و امتنان در آخر الزمان که مملو از شدت و عصیان و جهل و طغیان باشد یکی از مردمان را مبعوث بخلقان گرداند و او را حضرت ربّ العلیّ مؤید و مقوی گرداند به ملائکه کرام عظام و منصور و مظفر سازد بآنصار ذوی الاحترام و آیات و نشان، و معجزات فراوان بخلقان نصرت دهد، و او را بر زمین ظاهر گرداند تا هر کسی را بطوع و رغبت یا بجبر و کراهیت بجز او پاداشت او رساند.

و زمین را بعدل و غور مملو سازد و بقسط و نور و برهان ظاهر و مشهور بحقیقت اشیاء کما هی پردازد عرض بلاد و طول آن از مشرق تا مغرب جهان هر کسی که تظلم بآن حضرت نماید انتصاف آن مظلوم از ظلم از روی عدل، و



انصاف فرماید و از مشرق تا مغرب کافر نماند الا آنکه در دین آن ولیّ الله فی الارضین در آید و هیچ نماند مگر آنکه صالح گردد و اصلاً کسی از دین و آئین آن حضرت برنگردد و سباع و دد و دام با یک دیگر در ایام آن سرور مصالحه نمایند و در یک مقام آرام گیرند و آسمان در آن زمان برکت خود را منزل و زمین نبات را ظاهر گرداند و گنج بالتمام بر آن خلاصه ائمة المعصومین علیهم السلام مخفی و پنهان نگردد و آن حضرت تا بین خافقین را چهل سال بحکم قادر متعال مالک و حاکم باقتدار گردد و طوبی کسی را که ایامش در یابد و کلام معجز نظام او را بسمع رضا تلقی و اصغاء نماید.

شخصی از اعمش و او از سالم بن ابی جعد روایت کند که یکی از یاران ما میگوید که: من بعد از مصالحه فیما بین معاویه و ابی محمد الحسن (ع) به خدمت آن خلاصه زمن رفته گفتم که:

یا بن رسول الله تو گردن ما شیعیان را ذلیل و تمامی ما را بنده های بیدلیل گردانیدی.

آیا با تو مرد نبود که شما را از این منع نماید و این صلح شما با آن مضلّ دعی بچه وجه بود که تسلیم امر خلافت بآن طاغیه نمودی؟ در آن اثناء آن امام الوری فرمود که: و الله که من تسلیم امر باو ننمودم الا آنکه چون انصار و اعوان برای این کار نیافتم بواسطه همان به مصالحه راضی شدم و چشم انتظار در راه اعوان و انصار دارم.

و اگر معین و مددکار برای انصرام این کار می یافتم در تمامی ساعات لیل و نهار با او مقاتله و کارزار میکردم تا آنکه حضرت پروردگار منان بین من و آن خاکسار بچه پسند و قرار دهد.

لکن من چون تجربهٔ اهل کوفه کردم و میدانم که هیچ امر از آن جماعت بصلاح و رستگاری و فلاح و سازگاری نرسد خصوص کار من که اصلاً از ایشان امید انصرام و انجام بواسطهٔ فساد عقیدت آن لنام نیست.

بدرستی که ایشان را در مزرعهٔ دنیا يك جو وفا و قول و فعل آن جمع نافرجام را اعتبار و اعتنائی نیست و شیوهٔ ایشان اختلاف و گزافست و بما گویند که دلهای ما در نزد شما است و حال آنکه شمشیرهای ایشان بر ما مشهور و هویدا است.

أعمش گوید: که آن حضرت با من در سخن بود که خون از حلق مبارك آن امام المؤمنان روان شد در آن اثناء طشت طلبید چون طشت حاضر آوردند از اندرون ایشان چندان خون آمد که آن طشت لبان از آن گردید.

پس من گفتم: یا بن رسول الله این خون از کجا است؟ آیا با شما گزندی هست؟ فرمود: بلی این طاغیه مرا زهر خورانیده و آن الحال بجگر من رسیده و این از آن محلّ می آید چنانچه می بینی.

گفتم: یا ابن رسول الله آیا تداوی آن مینمائی؟ آن حضرت فرمود که: دو مرتبه مرا زهر خوراندند و این مرتبهٔ سیم است الحال این زهر را علاج و دوا نمی یابم.

معاویه بافسون و دمدمه کتابت نزد ملك روم مکتوب و مرقوم میگردد و سؤال و التماس مینماید يك شربه از سمّ قتال ارسال دارد.

ملك روم بنزد معاویه میثوم مرقوم مینماید که در دین و آئین ما جایز و روا نیست که کسی که با ما جنگ و قتال و محاربه و جدال نماید غیر را بر قتل

باز معاویه بنزد او مکتوب گردانید که این سخن پسر کسی است پدرش بأرض تهمامه خروج کرده بود و آن مرد دفع شد و الحال پسر او دعوی ملک پدر مینماید و من اراده دارم پنهان جان او را بزهر بستانم، و بندگان خدای مٔان را از شرّ پر ضرر او مستخلص گردانم تا عباد راحت و أهل بلاد فرح و استراحت یابند.

و با آن مکتوب هدایای مرغوب و تحف مصحوب گردانیده ارسال داشت ملك الروم بعد از وصول تحف و ارمغان بنزد ایشان برای معاویه این شربت سمیّه را بخفیّه مرسل داشت.

و معاویه چون زهر باو رسید آن زهر را بمصحوب معتمد خود به نزد کسی فرستاد که بما خوراند و او را نوید تفقّادات و نوازشات معهود و مشروط گردانید که بعد از انصرام مهام بانجام رسانید و آن حضرت بهمان زهر شهید شده بجنت عنبر سرشت رسید و قاتلش بمراد و مطلب موعود نرسید.

و در بعضی روایت صحیح منقول و مرویست که معاویه مردیه بواسطه قتل آن سبط سیّد البریه زهر را بجعه بنت الأشعث که زوجه آن سرور بود فرستاد و او را بنوید تزویج پسرش یزید موعود گردانید و گفت: چون این زهر به خورد حسن بن علی (ع) دهی من ترا بعقد یزید پسر خود در آورده، ملکه جهان گردانم.

چون آن ملعونه ولیّ حضرت بیچون امام حسن علیه السلام را زهر خورانید و ایزد مجید آن پسر ولیّ ربّ حمید را بعد از وفات بجنت الماوی خرامانید آن ملعونه بشام رفت و گفت: من عهد و شرط که با تو کردم وفا نمودم

الحال وقت احسان و امتنان تست باید که تو نیز بشرط و عهد خود وفا نمائی و از عهده آنچه در ذمه تست از نذر و شرط بیرون آئی.

معاویه گفت: از پیش من دور شو، بدرستی زنی که بمثل حسن بن علی (ع) نسازد بیقین با پسرش سازش نخواهد نمود زیرا که شرف و حسب و اکرام نسب با حسن (ع) بود و ظاهر است که تو با آن سبط رسول متعال نساختی و کارش را بزهر هلاهل ساخته ای با پسرش هم نمی سازی و بزودی او را بر زمین و دفین زمین سازی.

ص: 100

## ذکر بیان احتجاج امام الشّهِيد الأمين أبي عبد الله

الحسين بن علي عليهما السلام بر عمر بن الخطاب در

باب امت و خلافت امت

منقول و مرویست که روزی عمر بن الخطّاب بر منبر حضرت رسالتّمآب خطبه میخواند در اثناء آن بیان نمود که من اولی بمؤمنانم از نفسهای ایشان چون حضرت ابي عبد الله الحسين (ع) در رحبه مسجد رسول ایزد اکبر حاضر بود و این سخن عمر بسمع شریف آن سرور رسید في الفور آن حضرت روی مبارك بعمر آورده فرمود:

أيها الكذاب ای دروغ گویی تاب از منبر پدرم نبوت مآب فروز آی که منبر پدر منست نه منبر پدر تو.

عمر گفت: لعمری یا حسین بن علی (ع) که منبر پدر تست نه منبر پدر من اما راست بگوی که ترا تعلیم داد که این سخن بمن گفתי، گوئیا پدرت علی معلّم تست؟

ص: 101

امام حسین(ع) فرمود: اگر تو اطاعت پدرم می نمودی در باب آنچه با اعتقاد تو مأمور گردانید که بتو رسانم لعمری بعمرو بقایم قسم است که هر آینه آن ولیّ ایزد تعالی هادی تو بودی و من مهتدی باو و هرگز تو چنین گمراه و دور از رحمت اله و شفاعت رسول الله نبودی نه آن حضرت را بر رقاب تمامی امت بعهد نبیّ الرّحمة بیعت است بموجب حکم و امر ربّ العزّت و وصیّت رسول البریّه که جبرئیل امین از نزد ربّ العالمین بآن سیّد المرسلین نازل شد؟ ای عمر منکر آن نگردد مگر آنکه منکر کتاب ایزد وهّاب و منکر رسول مستطاب بود همگی مردمان بدل و جنان عالم و عارف و شاهد و واقف بحقایق آنند لیکن بلسان از روی جهل و عدوان منکرند.

ویل باد بر منکران حقّ اهل بیت رسول آخر الزّمان اما چگونه ایشان با این عداوت و مخالفت در روز قیامت ملاقات بمحمّد(ص) شافع المطیعین فی یوم الدّین توانند نمود از دوام غضب حضرت رسالتّمآب و شدّت عذاب مالک الرّقاب در روز حساب.

عمر گفت: یا حسین هر که منکر حقّ پدر تست لعنت خدای تعالی برو باد.

ای حسین: مردم و اعیان أصحاب جدّ تو محمّد صلیّ الله علیه و آله و سلّم مرا بامارت برداشتند من نیز قبول نمودم و الاّ من در بدایت حال- مستدعی امر خلافت نبودم و اگر امت در آن وقت که ما را بامارت اطاعت کردند اگر پدر ترا باامامت بر میداشتند هر آینه ما اطاعت میکردیم و أصلاً مخالفت نمیکردیم امام حسین علیه السّلام فرمود: یا بن الخطّاب کدام جماعت از مردم، و

أصحاب ترا أمير خود گردانیدند پیش تر از آنکه تو أبو بکر را بر نفس خود أمير گردانیدی تا آنکه او ترا بعد از خود أمير مردمان گرداند بغیر حجت و رخصت نبی و رضای آل محمد (ص) مرتکب امر خلافت شدیدی.

آیا رضای شما رضای محمد (ص) و رضای اهل بیت محمد (ص) است لا و الله این کار شما خلاف رضا و سخط است از برای آن حضرت و اهل او.

اما و الله بخدای عالم قسم است که اگر شما را بر مردم مقال حق بودی که خلاق تصدیق آن مینمودند و فعل بودی که مؤمنان اعانت توانستندی فرمود هرگز تو بر رقاب آل محمد (ص) تخطی و تغصنی نمودی.

الحال تو بر منبر ایشان صعود مینمائی و بر ایشان حکومت میکنی؟ به کتاب ایزد متعال که در شأن عالیشان ایشان انزال و ارسال نمود که شناخته نمیشود بواسطه عجم آن و سماع عالم بتأویل آن بمجرّد استماع نگردد خصوصا تو ای ابن الخطاب که مخطی و مصاب در نزد تو بی شبهه، و ارتیاب در گناه و ثواب مساوی اند خدای تعالی ترا جزا دهد بآنچه جزای تست و از تو سؤال نماید آن را که تو احداث نمودی بلکه آن را که سنت در میان امت گردانیدی.

راوی گوید که: چون عمر این کلمات از آن سبط سید کائنات استماع نمود از منبر حضرت نبی العجم و العرب با کمال اندوه و غضب فرود آمد و با جمعی بسیار از أصحاب خود روانه خانه امیر المؤمنین حیدر کزار گردید وقتی که بدر دولتسرای آن امام البرایا رسید اذن دخول بنزد زوج بتول طلب نمود بعد از تحصیل اذن دخول معروض رأی فیض اقتضای آن ولی الله تعالی گردانید که:

یا ابا الحسن آنچه امروز از پسرت حسین(ع) بمن رسید از آنکه آواز بر من بلند گردانید بهیچ احدی در مسجد پیغمبر چنین امر منکر نرسید تمامی اراذل و اوباش و همگی اهل مدینه را با کمال ایحاش بر سر من جمع گردانید و جمیع اهل مسجد را بر من شورانید.

هنوز عمر در ذکر شکایت آن سرور بود که حضرت امام حسن بن علی علیه السلام از استماع کلام نافر جام ایشان بر آشفت و فرمود:

اسکت یا بن الصّـهّـهّـاء الحبشیّة ترا چه قدرت تکلم مثل این کلام با اولاد سیّد الانام است و آنچه امام حسین(ع) در مسجد البشیر بعمر گفت آن حضرت در محضر امیر المؤمنین حیدر بعمر گفت.

آنگاه فرمود: که برادرم حسین(ع) راست گفت، زیرا که ترا ای عمر در حضور آن سبط پیغمبر حکم بر هیچ بشر روا نیست.

اما تو ای عمر این جمع که اهل دین سیّد المرسلین باشند تو چون آن طایفه را بطغام و اراذل التّاس نسبت دادی.

اما و الله که نرسیدی آنچه سزاوار رسیدن آن بودی که آن نمیرسید الا از اراذل لئام و اوباش طغام، لعنت خدای علام بر آنکه تحریض، و تحریض طغام بر احدی بر انام نماید و این شیوه تست که در صبح و شام در فکر آن امر نافر جامی.

چون حسن بن علی(ع) کلام باین مقام رسانید حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام فرمود مهلا یا با محمّد ساکن شو بشدّت و غضب که هرگز بآن مقرب نبودی یار مشو زیرا که تو کریم النّسب از طرف امّ و اُبی و در تو ای فرزند ارجمند رگ سیاهان نیست و لئیم الحسب نیستی بشنو سخن مرا و تعجیل در کلام



از تو مستحسن و بانجام نیست.

عمر گفت: یا ابا الحسن (ع) این پسران شما آن در خاطر خود آرند، و قصد آن مینمایند که آن امر را بغیر حکومت و خلافت در ضمیر خود نتوان گذرانید خلاصه معنی کلام آنکه پسران تو رغبت به خلافت و دعوی حکومت دارند حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: ای عمر کسی نیست که از این دو پسر بحضرت پیغمبر جلیل القدر به نسب و حسب نزدیکتر باشند اگر قصد آن کنند از ایشان کسی بآن امر لایق و سزاوارتر نیست.

یا ابن الخطاب ایشان را بحق ایشان راضی کن تا آنکه از ایشان بعد ایشان آید از تو راضی باشد.

عمر گفت: یا امیر المؤمنین (ع) من چگونه ایشان را راضی گردانم که مطلع بامر که مرضی خاطر ایشان باشد نیستیم؟ امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: رضائی ایشان آنست که ازین خطیئت و معصیت بتوبه و ندامت مراجعت نمائی.

عمر گفت: یا ابا الحسن این چه سخن است باید که پسر خود را ادب نمائی که با سلاطین و ملوک این نوع حرارت و سلوک نمایند زیرا که ما پادشاه اهل زمین و حکام بر تمامی مخلوقیم.

علی (ع) فرمود: ای عمر من کسی را مؤدب نمایم که اهل معاصی باشد و مرتکب مناهی و ملامتی گردد و آن را ادب نمایم که از زلت هلاکت او ترسم اما آنکه او را والد رسول مجتبی و آن حضرت مؤدب او باشد چون ادیب بهتر از آن حبیب ایزد مجیب نیست.

بیقین که بعد از آن حضرت اینها بأدب أحسن و أخیر از آن سید البشر

مستقل و مستقل نخواهند شد.

اما ای عمر بن الخطاب تو ایشان را راضی گردان.

راوی گوید که: چون دانست که مرتضی علی علیه السلام طرف پسر را بواسطه عمر نخواهد گذاشت خصوصا در این امر که حق بطرف آن دو سبط سید البشر باشد، بناء علیه از آمدن اظهار ندامت نموده بمسکن خود مراجعت فرمود.

چون بیرون آمده در راه به عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف رسید.

در آن حال ابن عوف گفت: یا ابا حفص با بنی هاشم چه کردی شنیده شد که حجّت میان تو و ایشان بطول انجامید بیان نمائید که بالأخره امر بچه مشیت یافته منتهی گردید؟ عمر گفت: ای عبد الرحمن هیچ احدی را قدرت حجّت بر ابن ابی طالب و فرزندان او نیست.

عثمان گفت: که ایشان ای عمر بنو عبد مناف اند که در سخن بغایت سمین و تمام و سایر الناس در کلام خشک و نافرجامند.

عمر گفت: ای عثمان من حمق و خفت عقل که از تو دیدم تعداد آن نمیتوانم نمود آیا الحال تو افتخار بحمق خود میکنی؟ عثمان در آن حال دست دراز کرد و گریبان عمر محکم بگرفت و پیش کشید بعد از آن بنشست و دست از نزد خود دور کرد.

آنگاه گفت: یا بن الخطاب گوئیا تو منکری بآنچه در باب این جماعت گفتم مقدمات این طایفه کالشمس فی رائعه النهار و آشکار است.

عبد الرَّحمن بن عوف چون دید که میان ایشان مقدمات به منازعه و مخاصمه منتهی گردید در میان آمده، و ایشان را از يك ديگر جدا گردانید عمر با قوم که رفیق او بودند مراجعت به منزل نمود.

ص: 107

بذکر مناقب حضرت امیر المؤمنین (ع) و اولاد کرام فخام او بر

معاویه

ما يستحقّ من الملك العلامّ در هنگام که امر آن سبط سیّد الأنام نمود که لعن امیر المؤمنین علیه السلام نماید و قتل شیعه آن حضرت فرمود و حکم کرد که هر کسی که از فضایل علی علیه السلام حدیث و روایت کند او را بر تقتیل آرند از سلیم بن قیس الهلالی منقول و مرویست که معاویه بن ابی سفیان در ایام خلافت خود بقصد حجّ بیت الله الحرام از شام با اعیان آن مقام روانه مدینه سیّد الأنام گردید، چون بحوالی آن دار السلام رسید سکنه آن محلّ استقبال آن مصلّ نمودند، چون معاویه در آن جماعت که پیش باز او کردند نظر کرد از قریش کسی بنظر او نرسید لهذا وقتی که بشهر مدینه نزول نمود پرسید که:

أنصار را چه کار پیش آمده که مرا استقبال نمودند مگر مطّلع و مخبر

بر قدوم من نبودند؟ شخصی گفت: که چون أنصار بغایت محتاج و عیال بار و در فقر و آزارند و ایشان را دواب و بار بردار نبود بناء علیه نتوانستند استقبال شما نمود.

معاویه گفت: شتران که خرما سنانهای خود را آب میدهند چه شد تا نسبت بر آن شتران سوار شده استقبال ما میکردند؟ قیس بن سعد بن عباده که سیّد أنصار بود گفت: ما شتران خود را در روز جنگ بدر و أحد و جنگهای دیگر که در خدمت سیّد البشر بودیم در آن اثر که آن سرور تو و پدرت را بضرب قتال و جدال با سلام و اطاعت ایزد متعال آورده و اظهار امر خدای غفار نمود و شما کاره بودید در آن حال شتران و اسبان ما را فنا کردید الحال ما را قدرت و مال نیست.

معاویه چون این کلام شنید ساکت و خاموش گردید.

قیس گفت: یا معاویه نه حضرت پیغمبر جلیل القدر در ایّام حیات آن سرور با ما و شما عهد مقرر نمود، که همان بعد از آن رسول ایزد داور بر اثر او باشیم؟ معاویه گفت: پس از آن ترا بچه امر نمود؟ قیس گفت: آن نبیّ جلیل القدر ما را حکم و امر نمود که بر شتاید و آزار صبر را اختیار نمائیم تا ملاقات او فرمائیم.

معاویه گفت: شما نیز صبر کنید تا هنگام که بشرف ملاقات آن حضرت مشرف گردید.

و چون معاویه از آنجا گذشت بجمعی رسید از قریش که ابن عبّاس در

آن محضر حاضر بود آن جماعت را چون چشم بمعاویه افتاد همگی به تواضع برخاستند الا ابن عباس.

معاویه بعد از مشاهدت آن حال بغایت متزلزل و متحیر گردیده گفت:

یا عبد الله بن عباس (ع) ترا از تواضع برای من چه مانع آمد گوئیا همان مقاتله که میان ما و شما در جنگ صفین واقع شد همان را منظور داشتید و من با شما به واسطه آن یا ابن عباس جنگ کردم که شما ابن عم من عثمان را مظلوما شهید کردید.

عبد الله بن عباس علیه السلام گفت: یا معاویه پس عمر بن الخطاب نیز مظلوما مقتول شده باشد.

معاویه گفت: عمر بن الخطاب را کافر مقتول گردانید.

ابن عباس گفت: پس عثمان را که مقتول گردانید؟ معاویه گفت: او را مسلمانان کشتند.

ابن عباس گفت: هر گاه مسلمانان او را کشتند لازم است که او را به واسطه امر شرع مستحق آن دانسته باشند و این برای رفع حجت تو اظهر و ادحض باشد.

معاویه گفت: من نیز در عوض تقصیر شما در اکناف و آفاق و در حجاز و عراق کتابات و احکام بحکام و والیان آن محال بالتمام قلمی نمودم و ایشان را از ضعیف و شریف و قوی و ضعیف و بنده و آزاد و خسته و دلشاد را از ذکر مناقب علی (ع) و اهل بیت او نهی فرمودم باید که تو نیز لسان خود را نگاهداری و الا آزار خواهی یافت.

عبد الله بن عباس گفت: یا معاویه ما را از تلاوت کلام ایزد علام نهی و

منع مینمائی؟ معاویه گفت: نه ابن عباس گفت: آیا ما را از تأویل و تفسیر آیات کلام سمیع بصیر منع میفرمائی؟ معاویه گفت: بلی ابن عباس گفت: پس ما تلاوت آیات نمائیم اما کسی از ما سؤال ننماید که ایزد تعالی از این آیه چه چیز خواسته و اراده چه معنی نموده؟ معاویه گفت: بلی ابن عباس گفت: ای معاویه شما از این دو امر کدام را بر ما واجب، و مقرر میگردانید قرائت و تلاوت قرآن را یا عمل بآن را.

معاویه گفت: عمل بآن نمائید، اما از معنی و تفسیر آن سخن بیان منمائید.

ابن عباس گفت: هر گاه حقایق تأویل قرآن بیان نشود عمل به کما ینبغی و یلیق آن در حیّز قدرت و امکان هیچ احدی از بنی نوع انسان نیست.

پس آنگاه معاویه از روی تقریب و کنایه و توییح گفت: سؤال از تأویل قرآن از آن کسی باید نمود که قرآن را از تو و از اهل بیت تو فرا نگرفته باشد.

ابن عباس گفت: خدای متعال ای معاویه قرآن را بر اهل بیت ما- انزال و ارسال نمود پس ما حقایق تأویل این قرآن را از آل اَبوسفیان تعلیم و سؤال نمائیم.

یا معاویه تو ما را از بندگی و عبادت ایزد علامّ بانچه در قرآن لازم الاذعان

است از حلال و حرام نهی و ابرام مینمائی، اگر امت سؤال از حلال و حرمت اشیاء و طریق آداب عبادت حضرت واجب تعالی از قرآن که هدایت و ارشاد همه برایا بانست نمایند و آنها را کما ینبغی و یلیق دانسته از قرآن تحقیق فرمایند بیقین پرستش رب العالمین بر نهج که لایق و سزاوار است نتوانند نمود و واحد غفار را بندگی پسندیده و مختار نخواهند کرد بلکه بر این و آن در عبادت پروردگار اختلاف بسیار و آشکار خواهند کرد و آن باعث هلاکت دنیا و آخرت تمامی امت خواهد شد.

معاویه گفت: یا بن عباس باید که تلاوت و قراءت قرآن نمایند و تفسیر و تأویل آن فرمایند لیکن آنچه ایزد مٔان در قرآن در شأن شما اهل بیت رسول آخر الزمان انزال و ارسال از آسمان نمود آن را مشهور بروایت در میان مردمان مکنید.

اما آنچه در حق شما نازل نشد مذکور و مشهور اگر گردانید مانع نیست.

ابن عباس گفت: ای ابن ابی سفیان اگر چه شما را در حق اولاد و اهل بیت رسول ایزد سبحان رأیی بر خلاف عدل و انصاف است اما حضرت مهیمن سبحان در قرآن بنوعی دیگر واضح و عیان گردانید.

چنانچه فرمود: که **يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ .**

معاویه گفت: یا بن عباس باید که رفق و مدارا بر نفس خود نمائی و زبان خود را نیز از ذکر و بیان کلمات لا یعنی باز داری و تا توانی خود را در حلقه منخرط مأولین و مفسرین نگردانی و اگر لا بد و ناچار مرتکب و فاعل این



کار خواهی شد باید که آن را بسرّ و پنهان مذکور و بیان گردانی و بعلاّنه و چهار ظاهر و آشکار نگردانی و بسمع احدی از اهل روزگار و مشهور در ولایت و امصار نسازی، و به گوشه ای منزوی گشته به عبادت بی نیاز پردازی.

معاویه بعد از اتمام این کلام مراجعت بخانه و مقام خود نمود و همان روز مبلغ يك صد هزار درهم برسم جایزه باین عبّاس صله و عطیه فرمود و به منادی امر فرمود که ندا نماید بآن که معاویه میگوید که: من براءت ذمه خود نمودم از آنکه اعلام هر احدی از انام فرمودم که اگر کسی ذکر حکایت و حدیثی از مناقب علی (ع) و اولاد و اهل بیت ابن ابی طالب نماید آن کس در نزد من اشدّ و اصعب مردمان است ببلیا و تعب از اهل کوفه و سایر عرب که در آن بلاد شیعه علی (ع) و اولاد زیاده از شهرهای دیگر باشد و زیاد بن ابیه را در آن محلّ بر مدینه عامل گردانیده و از طرف خود والی آن مقام عالی نموده عراق کوفه و بصره را بر آن اضافه فرمود.

چون ابن ابیه مردیه عارف باحوال شیعه علی علیه السلام و التّحیه بود در پی آزار شیعیان شد و آن طایفه نیکو سیر را مقتول و شهید میگردانید و مدفن ایشان را در تحت حجر و مدر داشت و همّت را باستیصال این جماعت گماشت.

چنانچه بعضی را تخویف نموده از اوطان و مقام جلاء فرمود و برخی را بعد از قطع ایادی و أرجل بر جذوع نخل صلب نمود و گروهی را بمیل آهن که در آتش گرم کرده بود کور گردانید و جمعی را بظلم و جور و سیاست غیر از شهر نفی و دور نمود.

چنانچه هیچ احدی از شیعیان معروف و مشهور در عراق مذکور باقی نبود الا آنکه آن محبّ وصیّ رسول یا مصلوب و مقتول یا محبوس و خممول یا از شهر منفور و در میان مردمان مجهول بودی و در هیچ بلاد و أمصار آن جمع ابرار ظاهر و آشکار از ظلم اشرار فجّار نتوانستندی بود و مدّت کار عمّال معاویه در اطراف و أمصار با شیعیان حیدر کّرار برین نهج و شعار بود و آن اخیار بوثیقه إنّ الله مع الصّابرين صبر را شیوه و شعار ساخته در اذیت و آزار پای مصابرت بر دامن وقار و اقتدار کشیده بر جای فرح و سرور توکل به حضرت ربّ غفور نموده منتظر میبودند.

چنانچه تا حالت ترجمه و تحریر این کتاب سنهٔ إحدى و خمسين و ألف من هجرة نبیّ المستطاب حال این احباب بهمان نهج از ظلم همان ظلمه در عین خفا و احتجاب است و در هیچ بلاد و أمصار سوای بعضی بلاد عجم این مردم بغیر تقیّه ظاهر و آشکار نمی تواند شد تا ایّام ظهور قائم آل نبیّ المختار الحجّة بن الحسن المهدی علیه صلوات الغفّار حال شیعیان خاندان پیغمبر آخر الزّمان از شامت معاویه بن ابی سفیان و یاران ثلاثه قبل از آن بهمین منهج و عیان است.

### **علت کثرت احادیث موضوعه در زمان معاویه و کشتار شیعه به دست زیاد**

راوی گوید که: معاویه در ایّام خلافت بعمّال و ولات جهّال خود در أمصار فرامین و احکام اصدار نمود که در هیچ محلّ و مقام قبول شهادت - شیعهٔ علی و اهل بیت او علیهم السّلام نکنند خصوصاً در باب شرایع احکام اسلام نشنوند و اجازت شهادت و طلب استشهاد از آن محبّان اهل بیت أمجاد ننمایند بلکه نظر در ایّام قبل از حکومت و خلافت امیر المؤمنین علیه - السّلام نمایند از جماعت شیعیان و محبّان اهل بیت او و اهل ولایت او که

روایت فضل و مناقب عثمان از حضرت رسول آخر الزمان نمایند باید که عمال هر محال آن طایفه را اکرام و احترام تمام نموده با ایشان مجالست کنند و توقیر و تکریم و عزت و تعظیم آن طایفه را بر خود فرض و عین فرض دانسته آنچه از مناقب عثمان روایت کنند آن را باسم ایشان و اسم پدر ایشان و قبیله را مکتوب گردانند.

حسب الأمر معاویه عمال بفرموده عمل نمودند تا آنکه روایت بسیار از عثمان مشهور و آشکار گردید و آن وسیله رفعت شأن و علو مکان عثمان گردید از بسکه معاویه صلوات و خلع و عطایا و قطایع برای عرب و موالی فرستاد در هر شهر حدیث بسیار ظاهر و آشکار شد مردم بواسطه رغبت باموال دنیا این نوع شغل معین و هویدا گردید، و هیچ احدی از ولایات و أمصار از هر ملک و دیار معاویه و عمال نمی آمد الا آنکه حدیث در باب منفعت و فضیلت عثمان روایت و بیان میکردند که در همان ساعت اسم ایشان را مکتوب و مرقوم میگرددانید و آن کس را در کمال تقرب و احترام و عزت و اکرام داشته جایزه میدادند، و مدت این مقدمه بهمین منهج و مرام انجام و انصرام داشت.

چون معاویه دید که احادیث موضوعه مرویه در مناقب عثمان بغایت فراوان گردید بعمال خود قلمی نمود که چون احادیث بسیار در باب عثمان افشاء و آشکارا شد باید که من بعد در هر شهر مردم را بروایت در باب مناقب و فضل معاویه بخوانند و احادیث در سوابق او مروی و منقول دارند، زیرا که الحال این احادیث که در باب مناقب و فضیلت ما روایت کنند در نزد ما بسیار دوستر از احادیث مذکور بیشتر است چه این برای قرت عین ما بیشتر است زیرا که احادیث مرویه در باب مناقب ما دلیل تمام و حجت لا کلام

بر اهل بیت سید الأنام و بر آن طایفه بغایت سخت و ابرام و حجت الزام است و چون کتابات معاویه بعمّال ایشان رسید هر والی و امیر و قاضی و در بر او مکتوبات او را بر مردمان هر ولایت تلاوت و قرائت نمودند.

مردم چون استمزاج مزاج آن منکر لجاج فرمودند شروع در روایت احادیث موضوعه مرویه از سید البریه در باب فضایل معاویه در منبر و در هر شهر و مسجد ایزد داور از روی کذب و وزر مینمودند تا آنکه احادیث مناقب موضوعه معاویه را بمکتب اطفال نوشته ارسال داشته اند که بمعلمان دهند تا ایشان بصبیان مکتب تعلیم آن نمایند.

چنانچه قرآن را بطفلاّن تعلیم میدهند چون اکرام و احسان بسیار بواسطه تعلیم احادیث مرویه در مناقب و فضل او بمردمان مینمود به حدی تعلیم بعلم آن در میان خلائق جهان اشتهاار یافته که مردم دختران و زنان بلکه ممالیک خود را بتعلیم آن تأکید و ترغیب فراوان میفرمودند، تا مدّت که اراده و مشیت ربّ العزّت در مکتب اهل شقاق و نفاق متعلّق بود تمامی و تفصّی پذیرفت.

و زیاد بن ابیه بیرویت بمعاویه قلمی نمود که خضر مبین از خواصّ شیعه امیر المؤمنین (ع) بلکه بر دین قویم و رأی او مستقیم اند.

معاویه بر آن شقی معاند محبّان علی علیه السّلام قلمی نمود که بر تو لازم است که هر کجا شیعه علی (ع) یابی هیچ کس را زنده نگذاری و ایشان را بغیر خاک بهیچ احدی نسپاری آن ملعون بعد از قتل شیعیان ولیّ حضرت بیچون بمثل و تنکیل ایشان مینمود.

و ایضا معاویه در تمامی بلاد و أمصار و بهر شهر و دیار به عمّال خود

بلکه بسایر اهل نفاق و ضلال قلمی نمود که بکسی که شهادت بر آن دهند اگر آن کس از شیعیان علی(ع) باشد باید که اسم او را از دیوان محو نمایند و او را بهیچ وجه من الوجوه امان بجان ندهند و کتابت دیگر بعمال خود در هر شهر مکتوب و مرقوم گردانید که أحياناً در پرسش شما شیعه علی(ع) و کسی که متهم بمحبت علی(ع) باشد حاضر شود هر چند که گواه بر تشیع او اقامت نشده باشد بمجرد استماع این خبر آن کس را بقتل آرید و او را مهلت ندهید.

چون عمال این کتابات مطالعه نمودند جمعی را بمجرد تهمت و ظنت و شبهت محبت امیر المؤمنین علی علیه السلام و التّحیّه مقتول گردانیده در تحت حجر و مدر مخفی و مستتر و مکین و مستقرّ میگردانیدند و کار در باب شیعیان حیدر کزار بجائی رسانیدند اگر يك کلمه در باب علی یا اهل بیت میشنیدند فی الفور گردن او را بضرر شمشیر از پیکر بدن منفی و مهجور میگردانیدند.

و أحوال شیعه در ضیق و عسرت بجائی رسید که در هیچ شهر از شهرها مأمون از عرض و مال و خون نبود خصوصاً در بصره و کوفه که محبّان در این دو شهر بغایت مضطرّ و متحیر بودند.

چنانچه اگر یکی از محبّان اراده ملاقات یکی از یاران که خاطر از طرف او مأمون بود مینمود در سرّ و پنهان بآن مکان و بخانه ایشان آمدند زیرا که خاطر آن مؤمن مضطرّ از خدمه و مماليك مطمئن و مستقرّ نبود و به آن کس تکلم و سخن نمینمود الا بعد از أخذ پیمان مغلظه و ایمان بر اختفا و کتمان.

سلوك معاوية بن أبي سفيان و عمال ایشان با شیعیان علی(ع)

و محبّان علی (ع) و اهل بیت رسول آخر الزّمان بدین عنوان بود و او و تبعه آل اُبی سفیان اگر زندیق یا کافر بطریق را میدیدند توقیر و تعظیم و عزّت و تکریم آن مرد مینمودند و روز بروز معاویه و عمّال او در ایذا و آزار شیعیان حیدر کزّار سعی و اهتمام بسیار بسیار ظاهر و آشکار میکردند تا آنکه امر از شدّت و اضطراب از حیّز شرح و بیان قراء بیرون رفت و احادیث کاذبه بسیار ظاهر و آشکار گردید و صبیان تمامی آن حدیث را در دبستان در نزد معلّم تعلیم میگرفتند.

و أشدّ النَّاس در ذکر احادیث مناقب و مآثر و مدایح و مفاخر معاویه و راویان احادیث متّضعه موضوعه بودند که اظهار خشوع و ورع و خضوع از روی کذب مینمودند و احادیث موضوعه مذکوره را بخود بسته مولّدات بسیار از آن مبین و اظهار میکردند و بوسیله آن در نزد والیان و قاضیان معاویه بن اُبی سفیان حظّ فراوان و بهره بی پایان می یافتند.

و در مجلس و محافل ایشان از مستسعدان بوده بقطایع و اموال و منازل و اوطان از روی اعطا و احسان میرسیدند تا آنکه احادیث ایشان در نزد آل اُبی سفیان در غایت حقّ و عیان و صدق و اعلان گردید پس تمامی حدیث را روایت و نقل می نمودند و قبول و تعلیم آن و تعلّم آن می فرمودند و جای آن احادیث در نزد ایشان بغایت عزیز و از محبّان اُبی سفیان - بودی.

و آنکه اظهار شكّ یا ردّ آن احادیث متّضعه مینمود آن کس در نزد ایشان اُبغض مردمان و دشمن ترین خلقان بایشان بود.

و همگی ایشان بر آن امر اجتماع نمودند و احادیث در دست متّسکین

و متدیّین ایشان که پیشتر اصلاً تجویز مثل آن امر نمینمودند.

در آن حال قبول آن احادیث و اقوال نموده روایت میکردند که آن احادیث همه حَقّست چه حقایق آن بر اکثر ایشان مخفی و پنهان است زیرا که اگر علم ببطلان آن میداشتندی و یقین میدانستندی که آن احادیث موضوعه متصنّعه است هر آینه از آن اعراض نموده روایت و حکایت از آن ن نمودندی و آن را دین و آئین ندانستندی و از مخالفت آن بغض و عداوت با هیچ احدی از امت نداشتندی.

پس حَقّ در زمان آل اَبی سفیان باطل و باطل در آیام خلافتشان حَقّ بود و کذب در آن وقت صدق و صدق کذب بود و مؤمنان در آن زمان که به وسیله فرار از منازل اوطان از دست والیان معاویه بن اَبی سفیان جان برده در اطراف و اکناف جهان مضطرب و سرگردان بودند و در هیچ بلاد و امصار ظاهر و آشکار نبودند.

و چون امام حسن بن علی علیهما السّلام از دار الغرور جهان منتقل بدار السّرور جنان شدند برای محبّان و شیعیان خاندان ایشان فتنه و بلا و مشقّت و عنا فراوان بلکه بغایت بی پایان ظاهر گردید هیچ ولیّی از والیان خدای مَتّان نبود الاّ آنکه از آل اَبی سفیان بر نفس و جان بغایت الغایت ترسان و متحیّر و سرگردان بود.

یا آنکه مقتول و شهید، یا از شهر و ولایت دور و مهجور یا مطرود، و منفور میبود.

راوی روایت کند که قبل از فوت معاویه بدو سال سبط رسول ایزد متعال اَبی عبد الله الحسین علیه السّلام من الملك الفعّال ارادة حجّ

بیت الله الحرام در آن سال نمود و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس و جمیع بنی هاشم از رجال و نسوان و موالی و شیعیان ائمة المعصومین علیهم سلام الملك المئان از آنان که حج در آن سال میکردند و جمعی که حج نمیکردند با آن حضرت طریقه مرافقت و شیوه متابعت را مرعی داشته رفاقت نمودند.

و چون آن سبط رسول بیچون بجمعی از انصاری که معرفت به حال آن امام الأبرار و باقی اهل بیت سیّد النبّی المختار داشتند از أصحاب رسول ایزد غفار و أتباع ایشان و تابعین و از انصاری که معروف بصلاح و تقوی و عبادت و بندگی واجب تعالی بودند گذشت آن طوایف امم را برفاقت خواند همگی با آن سرور رفاقت در آن سفر نمودند و چون بمنی رسید زیاده از هزار نفر در تحت سرادق سامیانه آن نور دیده امیر المؤمنین حیدر حاضر شدند که اکثر ایشان متابعان و ابناء اولاد أصحاب نبی الانس و الجان بودند در آن حین حضرت امام حسین علیه السلام بر پای خاست و در میان ایشان شروع در خطبه نمود و حمد خدای تبارک و تعالی و ثنای ایزد مئان و تحیت و درود حضرت نبی المحمود مؤدی فرمود. بعد از لسان معجز نشان گفت:

اما بعد: ای معشر المسلمین این طایفه مردیه با ما و شیعه ما کاری چند اظهار کرد که بشما رسید و اکثر آن منظور و مرئی شما گردید و بآن اعمال شیعه او عالم و شاهد ید و مرا اراده آنست که از شما از حقایق بعضی اشیاء سؤال و استعمال و از کیفیت استشهاد آن استفهام نمایم اگر راست گویم تصدیق من نمائید و اگر دروغ گویم تکذیب ما فرمائید.



الحال مقال مرا استماع نمائید، و بعد از شنیدن قول من کتمان آن بر خود لازم و عیان دانید و چون مراجعت به امصار و معاودت بشهر و دیار و قبایل خود نمائید بجمعی که موثق بایشان و مأمون بآن شیعیان و محبّان باشید، آن جماعت را بنزدیک خود بخوانید و آنچه دانید و از ما تعلیم دارید ایشان را بحقایق آن واقف و عالم گردانید زیرا که من از آن خائف و هراسانم که امر حقّ مندرس و ضایع مطلق گردد اگر چه قادر بیچون بوثیقه و الله مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ حقایق احکام شرایع و آداب اسلام برطرف و زبون نخواهد کرد.

خلاصه کلام آنکه حضرت امام حسین(ع) در آن محفل و مقام آنچه از حجت و الزام آنان بر آن حضرت واجب و لازم بود بحکم ایزد علام حقایق آن را بالتّمام بایشان رسانید و آنچه حضرت ایزد مّتان در قرآن لازم الاذعان در شأن عالیشان ایشان و آباء کرام فخام ذکر و بیان نمود تفسیر و تأویل تمامی آن را بر آن مردمان مذکور و عیان گردانید و هر چه حضرت رسول ایزد معبود در حقّ پدر و مادر او و باقی اهل بیت گفته بود روایت و نقل مینمود و از صحابه شهادت و طلب تصدیق میکرد ایشان میگفتند: اللّهمّ نعم بار خدایا چنین است ما بهمین ذکر و بیان از حضرت نبیّ الانس و الجنّ شنیدیم و شاهد بر آنیم و تابعین میفرمودند: بار خدایا با همین حکایات که حضرت سبط سیّد البریّات در محضر این مردمان بیان و عیان گردانید حضرت رسول ایزد مّتان که ما تصدیق ایشان و ایمان بآن نبیّ آخر الزّمان داشتیم برای ما و سایر یاران که در ظلّ رأفت و احسان ایشان متمکّن بودیم مکرّر از زبان معجز نشان شنیدیم و شاهد بحقایق آنیم.

خلاصه کلام آنکه حضرت امام حسین(ع) هر چه حضرت سید الأنام در مناقب و مفاخر ایشان مذکور کرده بود هیچ چیز آن را ترك ننمود و تمامی آن را بیان فرمود، آنگاه گفت:

ای معشر الناس شما را بخدای عالم قسم است که چون هر يك شما مراجعت و معاودت بأوطان و مکان خود نمائید این حکایات و سخن بآن کس که ازو موثق و مؤتمن باشید بگوئید و بهر کسی که خاطر ازو جمع و مطمئن نباشد نگوئید.

بعد از آن از منبر نزول نمود، و مردمان متفرق گشتند.

ص: 122

## ذکر بیان احتجاج امام حسین علیه السلام بر معاویه

و تویخ او بر قتل شیعهٔ امیر المؤمنین علی علیه السلام

و بر مزاحمت بحال آن جمعی نیکو سرانجام»

از صالح بن کیسان مروی و منقول است که چون معاویه بن ابی سفیان قتل حجر بن عدی و أصحاب او بواسطهٔ تشیع و محبت خاندان اهل بیت رسول آخر الزمان نمود در همان سال ارادهٔ حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت سید الانام فرمود قضا را در همان و لا ملاقات بحضرت ابا عبد الله - الحسين علیه السلام نمود گفت: یا ابا عبد الله بشما رسید که من به حجر بن عدی و أصحاب و اشیاع و قوم و اتباع او و به شیعهٔ پدرت چه کردم؟ حضرت امام حسین (ع) پرسید که چه کردی بایشان؟ معاویه گفت: تمامی آن جماعت را بقتل آوردیم و بعد از آن تکفینشان نموده بعد از نماز بر ایشان همگی را دفن کردم.

امام حسین (ع) خنده بر معاویه زد و بعد از آن فرمود که: قوم خصم

ص: 123

تو باد ای معاویه لیکن اگر ما شیعه ترا مقتول گردانیم هرگز بر آن طایفه کفن نپوشانیم و نماز نگذاریم و دفن ننمائیم.

ای معاویه وقیفه و عیبه تو در باب امام البریه امیر المؤمنین علی(ع) و التّحیه و بغض و عداوت تو نسبت بآن حضرت و بأولاد کرام عظام ایشان بما رسید و اعتراض تو به بنی هاشم و اظهار عیوب آن مردم مینمائی.

پس وقتی که چنین کنی باید رجوع بنفس خود کرده حقّ را برو عرض نموده سؤال نمائی و اندیشه و شیوه و پیشه خود کنی اگر نفس خود را معیوب از سایر آنفس شنیع نیز نیابی بدان که در حقّ خود ظلم کردی، زیرا که عیب تو صغیر نیست.

یا معاویه باید که نظر بر بدی کار خود نمائی و نیز بغیر هدف و نشانه خود بمحلّ دیگر ناندازی و با مردم بخدعه و مکر لعب نبازی و با ما به مراتب از مکان نزدیک بدشمنی نپردازی چه از این بازی خود را دربازی.

و الله بخدای عالم ما را قسم است که تو در حقّ ما سخن کسی شنیدی که او قدیم الاسلام و جدید التّفاق در باب اهل بیت رسول ایزد خلاق نیست و این کنایه از عمرو بن العاص است چه آن عاصی درگاه اله را با اهل بیت رسول الله تفاق بسیار بودی.

ای معاویه ترا نظر و رویه در امر مآل

في يوم لا ينفع بنون ولا مال نیست پس باید که نظر به امانی و آمال مآل که آن اودع و اوثق است برای نفس تو نمائی.

مروی و منقولست که معاویه کتابت بخدمت امام حسین(ع) مکتوب نمود و آن حضرت این کتاب برو بطریق احتجاج انشاء نمود که:

اما بعد: ای معاویه کتابت تو بمن رسید و در آن کتابت مندرج بود که از من امر چند بتو عاید و ملحق گردید که من از آن بغایت مستغنی ام و گمان تو آنست که مرا رغبت بر آنست و حال آنکه مناسب بحال و مآل من آنست که من جدیر بآن فعل و سزاوار بآن عمل از تو نباشم بلکه آن را درین حال نسبت به شما جایز و حلال ندانم زیرا که من حقایق نفاق و شقاق ترا من کلّ الوجوه و الأحوال میدانم.

اما آنچه از من بتو رسیده بدان که آن را جمعی بشما میرسانند که زبان و جنان ایشان را با يك دیگر اتفاق و پیمانست و شغل و فعل هر يك آن سخن چین دغل آنست که دو کس را بهم اندازند تا ایشان را از يك دیگر جدا سازند و تفرقه در مجمع ایشان اندازند و آن دروغ گویان سخن چینان را بسیار بسیار سعی در نفاق و تفرقه در اتفاقست.

ای معاویه من ارادهء حرب و گزاف و فعل و خلاف بر تو نکردم و حال آنکه و الله که من هر آینه از خدای تعالی ذکره، در ترك این بغایت خایف، و هراسانم و گمان ندارم که خدای عالم بترك این امر راضی از من باشد و عذر من در حقّ تمرد و سرکشی تو و این جماعت قاسطین که عدول از حقّ و انحراف از آن نمودند منخرط بحزب ظالمین که مجلب به اولیای شیطان رجیم لعینند گشته اند پذیرد.

اما تو نه قاتل حجر بن عدیّ اخی کنده و أصحاب صالحین و مطیعین عابدین ایشانی.

گناه آن محبّان و مؤمنان چه بود که تو از روی عنود و جحود قتل آن بندگان ایزد معبود نمودی و آن مردم منکر جور و ظلم و تعدی و ستم تو بودند

و امر بدع در نزد ایشان بغایت و عظیم مبتدع و مخترع بود و ایشان اختیار احکام کتاب خدای علام مینمودند و لا یخافون لَوْمَةَ لائِم .

یعنی: آن مردم اصلاً در اطاعت امر ایزد عالم ترس و خوف از سرزنش لائم نداشتند و همواره خود را بر جاذبه شرع قویم و دین مستقیم استقامت داشتند.

تو بعد از آنکه ایمان مغلظه و عهد مؤکده برای ایشان کرده فرستادی که من به امری که در میان ما و شما حادث و عیان گردد و بوسیله حقد و حسد که در سینه تو بود نسبت بایشان مؤاخذه نمائی آن جماعت اعتبار بميثاق و پیمان کلام و سخنان تو نمودند و چون نزدیک تو آمدند از روی عداوت و ظلم و جور و ستم قتل تمامی آن مردم نمودی و اصلاً از حضرت جبار منتقم اندیشه نمودی.

و نه توئی ای معاویه قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بنده صالح قادر عالم که بدن خود را در بندگی و عبادت امتحان بآلم و درد و جسم خود را ضعیف و رنگ خود را زرد گردانیده بود و بعد از آنکه او را مأمون بعهد و ميثاق خدای عزّ و جلّ نمودی هستی او را به نیستی مبدل گردانیدی اگر غیر از تو آن عهد و پیمان بیکی از بنی نوع انسان میکرد هر آینه آن کس در امان عصمت حضرت ایزد اقدس بودی و هیچ کسی را قدرت ایذاء و آزار آن کس نبود.

آن بنده و اهب متعال چون از شعب و سر قلّه جبال نزدیک تو آمد او را با کمال استعجال قتل نمودی و این جرأت بر خدای عزّ و جلّ از روی ظلم و جهل فرمودی و استخفاف بعهد خود کردی.

و نه تو آن کسی که زیاد بن سمیه که متولد بر فراش غلامان عبد ثقیف بود تو بگمان دعوی نمودی که آن پسر پدر تو و برادر تست از قبل پدرت و حال آنکه حضرت نبی ایزد اکبر فرمود که:

الولد للفراش و للعاهر الحجر.

یعنی: فرزند متعلق بصاحب فراش و زوجه است و برای آنکه زانی است بامر و حکم خدای اکبر حجر مقرر است.

پس تو ترك سنت شرع حضرت پیغمبر نموده تابع هوا و خاطر اسیر خود شدی و بهدایت و ارشاد رب العباد و تبلیغ نبی الاممی مهتدی نشدی بعد از آن زیاد بدبنیاد برادر گمانی خود را باطاعت و استرضای نفس - شیطانی باو تقویض ایالت و سلطانی نموده او را بر اهل عراق والی و حاکم از روی نفاق و شقاق نمودی و چون آن بیدین بر آن مسلمین مسلط کردی قطع ایادی و أرجل مسلمانان نمود و چشم بعضی را بمیل آهن که بآتش گرم و مسخن کرده بود کور گردانید و جمعی را بجدوع خرما صلب نمود.

ای معاویه گوئیا تو از این امت نیستی، یا این امت از جنس تو نیستند آیا تو ای معاویه صاحب حضر مبین یعنی اهل حضر موت و قاتل آن مردم از روی جور و ظلم نیستی که ابن سمیه در حق ایشان بنزد تو مکتوب و مرقوم گردانید که این جماعت بدین علی و رأی او مستقیم اند تو بنزد او نوشتی که هر که به دین علی علیه السلام و برای او باشد باید که او را بقتل آری و بجان مهلت و امان ندهی.

پس آن خاکسار آن بندگان ایزد غفار را بقتل رسانید و بامر و حکم تو آن طایفه را گوش و بینی تراشیده بمثل و تنکیل نمود.

دین علی و الله و پسر علی است که با پدرت حرب نمود تا آنکه او را به

اسلام در آورد و دین اسلام را قوی گردانید که امروز تو و جمعی که پیش از تو بودند بدعوی اسلام بسایر اُنام حکومت کردند و ترا باین مجلس که الحال نشسته صاحب سریر و حکومت گردانیدند.

و اگر علی و اولاد او نبودندی شرف تو مثل شرف پدرت میبود که دو بار رحلت بغربت بواسطه عسرت نمود الحال علی از آن عسرت از شما رفع نمود و الاً تو و پدرت و سایر بنو امیه را دعوی ایالت و حکومت جایز و رخصت نبود.

باید که الحال نظر بنفس خود و بدین خود نمائی، و نظر به اُمّت محمد نبی الرَّحْمَه کنی و نوعی نکنی که وسیله تفرقه این اُمّت گردی.

و پرهیز از ایذا و آزار عترت آن حضرت نمائی و زنهار این اُمّت را به فتنه ناندازی چه اعتقاد من آنست که هیچ فتنه برای مردمان اعظم و افخم از ولایه و ایالت تو بر ایشان نیست.

و من چون نظر بنفس و اولاد خود و اُمّت جدّم رسول صلی الله علیه و آله و سلّم میکنم و هیچ امری افضل از جهاد با تو نمیدانم.

و اگر با تو جهاد و قتال و جنگ و جدال نمایم البتّه آن محض قربه الی الله عزّ و جلّ و دفع شرّ تو از اُمّت حضرت خاتم الرّسل است.

و اگر ترك جهاد کنم مرا استغفار از گناه خود بحضرت و اهب غفّار است و سؤال توفیق ارشاد و هدایت ارشاد این امور از حضرت ربّ غفور مینمایم و میگویم آنچه تو میگوئی که اگر من منکر تو گردم تو نیز منکر من گردی و اگر کید با تو نمایم تو نیز کید با من نمائی.

آیا رأی تو ای معاویه از روزی که مخلوق و موجود گشتی بغیر کید و مکر با صالحان و مفلحان امر دیگر بود.



و پیوسته شب و روز در فکر هر نوع کید که رأی تو در باب من اندیشد معمول گردان.

اَمَا مِنْ أَمِيدٍ بِحَضْرَتِ إِيزِدٍ مَجِيدٍ دَارِمٍ كَيْدٍ تَوْضُرُّرِ بَمَنْ نَرْسَانِدٍ وَضُرْرَتِ بَجَزِ نَفْسٍ تَوْ دِيْغِرِيْ رَا مَتَضَرَّرِ نَغْرَدَانِدِ، بَلَكِهْ كَيْدٍ تَوْ بَرَايِ تَوْ أَضَرَّرِ  
از تمامی بشر باشد، یا آنکه کید تو بمردمان دشمنانت را بیدار و ترا هلاک و خاکسار گرداند مثل این عمل که تو نسبت باین جماعت کردی  
که ایشان را بقتل آوردی، و تمثیل گردانیدی بعد از صلح و ایمان و عهد و پیمان که با آن بندگان حضرت قادر سبحان کردی و سبب قتل  
ایشان نبود الا آنکه آن مؤمنان ذکر فضل ما و تعظیم حقّ و امر ما مینمودند، همان حقّ ما که سبب شرافت و عزّت تو گردید و تو بآن شرف  
مشرف و معروف و مشهور و موصوف گشتی، و بترس آنکه اگر ایشان را مقتول نگردانی تو قبل از آنکه ایشان کاری که مرضی تو نباشد بعمل  
آرند یا بمیرند تو بمیری و ایشان را در نیایی.

لیکن ای معاویه بشارت باد ترا بقصاص و عتاب و مستعدّ شوی برای حساب و کتاب در محضر محاسبان حضرت مالک الرقاب و بدان که  
حضرت را کتابیست که صغایر و کبایر هر بشر در آن دفتر محسوب و مستطر است.

چنانچه ملك ایزد تعالی در قرآن میفرماید که: لَا- يُعَادِرُ صَ غَيْرَةَ وَ لَا كَبِيرَةَ إِلَّا أَحْصَاهَا وَ بَيِّقِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ فراموش فعل و عمل تو که  
بوسیله ظنّ و شبهت و قتل اولیاء او بتهمت نمودی و نفی ایشان از دیار دار ایمان و هجرت بدیار و حشمت و غربت فرمودی و اینکه بندگان  
مهیمن سبحان را به بیعت پسرت که غلامیست از غلامان که عمل آن شرب شراب و لعب بنجل کعاب است بجبر و قهر منکری، من در آن  
فعل جز به مکر و دغل به بندگان خدای

عزّ و جلّ و خسارت نفس تو ازین عمل و فروختن دین و غشّ در مذهب و آئین و خزی و عار در امانات و اعتبار تو نمیدانم و اختیار تو این کار را محض بواسطه استماع و اعتبار مقاله آن سفیه جاهل خاکسار است یعنی عمرو بن العاصّ العهّار و ترسانیدن شخصی متورّع پرهیزگار و حلیم سلیم نیکوکار است و بی شبهه در روز حساب و شمار جزای کردار تو بتو عاید و ظاهر و آشکار خواهد شد و چون کتابت را تمام کرده بعد از اختتام بمصحوب یکی از معتمدان عالی مقام بنزد ولیّ شام ارسال داشت و معاویه کتابت را تلاوت نمود و بر خود پیچید و روی خود بپسرش یزید و عبد الله بن ابی عمرو بن حفص آورده فرمود که:

حسین بن علی(ع) را در دل نسبت بما کینه بود که اصلاً مرا بر آن اشعار و اطلاع بر آن نبود.

ایشان گفتند: که جواب سخت بجهت او قلمی نمائید که تا او از آن - کتابت تصغیر نفس خود نماید و باید که حسین(ع) را متذکّر گردانی بأفعال و به اعمال و آثار پدر او.

معاویه گفت: حاشا و کلاً اگر شما پیشتر ازین مرا دیدید که اراده داشتم که امیر المؤمنین علی(ع) را موصوف بعیب گردانم از روی حقّ و صدق نبود چون علی(ع) فی الواقع از سایر عیوب منزّه و بری بود و شایسته و سزاوار نبود که مثل من عیب علی(ع) بیاطل نمایم زیرا که عیب کسی بیاطل در هنگامی سزاوار و درخور است که مردمان او را نشناسند اما کسی که او را مردم مصاحب رسول صلی الله علیه و آله و سلّم دانند و از او امری مستنکر و چیزی خلاف شرع پیغمبر ندیده باشند او را متّصف بعیب و بامر منکر چون توان نمود و نیز اگر من عیب حسین بن علی(ع) نمایم از من نیکو و مستحسن نیست، زیرا که در حسین(ع)

مکان عیب را مقام و مأوی نمی بینم، الا آنکه من اراده داشتم که باو کتابت مکتوب گردانم و او را تهدید و وعید نموده جهالت او را باو بفهمانم چون در آن مقصد و مرام اندیشه و فکر تمام نمودم بخود گفتم که: مرتکب آن در انجام بیشبیه با سرانجام نخواهد بود لهذا ترك آن نمودم.

راوی گوید: معاویه بعد از آن بحضرت ابي عبد الله الحسين (ع) کتابت که آن سرور را از آن بدی یا ضرر رسد مکتوب مرقوم نگردانید و صله و عطایا که سابق بواسطه آن امام البرایا میفرستاد چیزی از آن نقصان و قطع ننمود و هر سال هزار هزار درهم بغیر هدایا و متاع ولایات عرب و عجم برای آن نور دیده رسول صلی الله علیه و آله و سلم ارسال مینمود تا در حیات بود.

ص: 131

## ذکر بیان احتجاج امیر المؤمنین حسین علیه السلام به

امامت خود بر معاویه و غیر او و بیان طرف از مفاخرات و

مشاجرات که میان او و معاویه روی نمود

از موسی بن عقبه مروی و منقولست که شخصی بمعاویه بن ابی سفیان گفت که: چون چشم تمامی مردم بحسین بن علی (ع) است و او را بوسیله آنکه سبط رسول (ص) است خواهش بسیار دارند لیکن چون او را در لسان لکنت ظاهر و عیان است اگر او را حکم و امر نمائی که تصاعد بمنبر نماید، و خطبه مشتمل بر حمد و سپاس ایزد مئان و نعت و ستایش رسول (ص) آخر الزمان ذکر و بیان فرماید بیقین بواسطه کلاله لسان از أداء خطبه در نزد مردمان الکن و حیران گردد و او را بعد از آن توقیر و تعظیم چندان و عزت و تکریم در پیش مردمان نماند و در آن زمان فصاحت و بلاغت تو بر همگنان لایح و درخشان گردد.

معاویه گفت: ای یاران ما را بهمین گمان با حسن بن علی (ع) بود و آن از خاطر ما زایل و منقطع نگردید تا آنکه بر حسب التماس اعیان بنو امیه

ص: 132

او را روزی بواسطه خطبه بمنبر فرستادیم او خطبه در غایت فصاحت مشتمل بر حمد و ثنای ربّ العزّت و درود و نعت سید البریه و از صفات کامله خود و پدر و جدّ بیرون از توصیف چندان بیان فرمود که خود را در نظر مردمان معظم و با احترام و مفتحّم و با اکرام نمود و ما را فضیحت و رسوا گردانید.

هر چند معاویه بأمثال این مقال دفع این سؤال آن طایفه مینمود ایشان از آن قیل و قال ممنوع نگشتند تا آنکه معاویه بحضرت امام حسین(ع) گفت: یا ابا عبد الله اگر بمنبر رفته خطبه مشتمل بر حمد و ثنای ایزد تعالی و تحیت نبیّ الوری مؤدّی گردانی بیقین این جماعت را ممنون میگردانی.

حسب الاستدعای معاویه آن سرور بمنبر رفته حمد و ثنای واجب- الوجود و صلاة و سلام نبیّ المحمود مؤدّی فرمود.

مردی از اعیان شام چون استماع کلام فصاحت انجام بلاغت انتظام آن امام الأنام نمود گفت: این خطیب کیست؟ حضرت امام حسین علیه السلام الملك الوهاب پیشتر از آنکه شخصی دیگر متوجه جواب گردد بزبان معجز نشان فرمود که: ما حزب و گروه غالب خدا و عترت رسول خدا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و اهل بیت طیبین طاهرین و أحد ثقلین که رسول خدا ما را دوّم کتاب خدای تبارک و تعالی که در او تفصیل همه اشیاء هست.

لا- يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ حضرت عزّ و جلّ اعتماد و معول بر مادر تفسیر و تأویل قرآن نمود چه ما تأویل آن را باطل و احکام آن را ضایع و مهمل نگردانیم بلکه تابع حقایق آنیم.

پس شما اطاعت ما نمائید تا ناجی و رستگار در روز حساب و شمار باشید

و اگر مخالفت ما نمائید خاسر و زیانکار و شرمنده در نزد حضرت پروردگار خواهی بود زیرا که اطاعت واجب و لازم بلکه فرض متحتّم است به جهت آنکه طاعت ما مقرون بطاعت خدا و رسول ایزد تعالی است.

چنانچه حضرت عزّ و جلّ در کلام منزل بحضرت خاتم الرّسل میفرماید:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ .

و در محلّ دیگر میگوید که: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا .

و تحذیر و تخویف شما مینمایم از آنکه گوش باواز شیطان را که راهزن شما است مکنید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ .

بدرستی که او دشمن ظاهر و بیّن شما است و اگر اطاعت شیطان کنید هر آینه شما از اولیای شیطان....

وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَنْ أَعْمَدُوا لَهُمْ وَ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ .

و چون حال بدین منوال شود شما را يك دیگر بضر ب شمشیر آبدار برد نمایند و برماح مردم شکار وارد گردید و از روی عمد قصد يك دیگر نموده نشانه تیر میگردید.

بعد از آن ایزد اقدس از هیچ نفس قبول ایمان نکند، آنگاه آن ولیّ الله تلاوت این آیه کلام الله نمود:

لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا .

لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا .

چون حضرت امام حسین(ع) کلام معجز نظام باین مقام انتظام داد جهان در نظر معاویه از استماع آن کلام در عین تاریکی و ظلام گردید.

لهذا گفت: یا ابا عبد الله بس است ترا از آنچه تبلیغ بهر خاص و عام نمودی بناء علیه آن حضرت از منبر بزیر آمد.

و از محمد بن السائب مرویست که: روزی مروان بن الحکم بن حسین- ابن علی علیه سلام الله العلیّ گفت: اگر این افتخار شما بواسطه دختر نبیّ الامجاد نبود بواسطه کی بر ما فخر مینمودید.

چون حسین علیه السلام این سخن ناهنجار شنید بغایت در غضب و غصه شد برجست و بحلق او چسبید و بسیار بیفشرد و عمّامه او را در گردش انداخته چندان کشید که او بیهوش گردید پس از آن دست از مروان برداشت و او را بهمان حال گذاشت و روی مبارک بجانب قریش که در آن محضر حاضر بودند آورده گفت:

شما را بخدای عالم قسم است که اگر من راست گویم تصدیق من نمائید آیا میدانید که دو دوست که در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم أحبّ از تمامی مردم بودند من و برادرم بودیم یا در روی زمین پسر دختر- پیغمبر بغیر من و برادرم کسی دیگر موجود باشد.

آن جماعت در ساعت گفتند: بار خدایا نه هیچ احدی بغیر از تو و برادر تو باین دو صفت موصوف و منعت نیست.

آنگاه آن ولیّ الله فرمود که: من در تمامی زمین لعین بن لعین مثل این و پدرش مردود و مطرود رسول ربّ العالمین نمیدانم.

بعد از آن گفت: و الله که ما بین جابرسا و جابلقا که یکی دروازه مشرق و دیگر دروازه مغربست از مردی که نسبت اسلام بخود دهد و دشمن خدا و رسول و اهل بیت (ع) باشد مثل تو ای مروان من در میان خلقان نمیدانم و علامت عداوت تو باین سلسله رفیعه آنست که چون غضب بر نفس متعصب تو مستولی گردد رداء از دوش تو ساقط گردد.

راوی گوید: و الله بخدای عالم مراقسم است که از آن مجلس برنخواست تا آنکه بغضب شد و رداء از منکب او ساقط گردید

ص: 136



## ذکر در بیان احتجاج امام الشَّهید اَبی عبد الله الحسین

علیه الصَّلوة و الثَّناء از وصول بکربلاء با اهل کوفه بعد از آنکه

آن سرور بوسیلهٔ مکتوبات و استدعای آن قوم شوم بآن مرز و

بوم آمده بود

از مصعب بن عبد الله مروی و منقول است که چون قوم کوفه و شام تصمیم قتل سبط سید الأنام حسین بن علی (ع) نمودند آن حضرت بعد از آنکه عمّامهٔ حضرت سید البشر بر سر بسته و رداء آن سرور یعنی نبی با فضل و هوش را زیور بال و دوش گردانیده و ذو الفقار امیر المؤمنین علی علیه السلام را حمایل کرد و پسر آن ولی ایزد داور در پس پشت انداخت پای سعادت باقبال و دولت برکاب دلدل در آورده خود را سوار ساخت.

پس آنگاه اسب بمیدان تاخت و ساحت مضمّار را از شعشعهٔ جمال خود منور و دلهای اهل عدوان و ضلال را پریشان و اَبتر گردانید در آن زمان تمامی مردمان چشم و گوش بجانب آن منبع فضل و هوش داشتند.

ص: 137

در آن حال سبط رسول ایزد متعال لسان مقال بحمد واهب بيمثال و ثنای ذات لا یزال و درود و تحیت حضرت نبی و آل گشوده آنگاه فرمود:

ای جماعت کوفه و شام مقطوع و متفرّق باد شما را اجتماع و التیام و همه بدیهای لیالی و ایّام بوسیله اختیار الحاد نافرجم شما قایم و مستدام باد شما مکرّرا مکاتبات و مراسلات نزد ما ارسال داشتید که ما را امام رهنما و مرشد بأحكام شرایع و اسلام سیّد الأنام بغیر شما نیست باید که قدم رنجه نموده این مردم را بنوازی و این طایفه را بتعلیم آداب دین الهی و أحكام ملّت و آئین رسالت پناهی سرفراز و ممتاز سازی و الاّ ما را در عقبی بر شما حجّتها است زیرا که الیوم امامت و ولایت مخصوص ذات فایض البرکات شما است.

الحال که بمقال شما اعتبار نموده بدین صورت آمدیم شما شیوه مخالفت و ضلالت و طریقه مخاصمت و احتیال برداشته مستعدّ جنگ و جدال و حرب و و قتال شده لحظه فلحظة بل انا فانا مهیج فتنه و عصیان و محرّک و مبتدع طریق طغیان گشته شمشیرها که پیوسته در دست ما بود برای قتل أصحاب جحود و دفع ارباب کفر و عنود شما آن سیوف بر ما آخته و آتشی که ما برای دشمنان خود و شما افروخته بودیم.

الحال شما از برای ما افروختید اما از آن غافلید که خود را در آتش آخره سوختید زیرا که شما شب خود را بصبح باجماع بر عداوت اولیای خود، و بامداد اعدای خویش بغیر عدل بلکه از روی جهل آوردید تا آنکه اعانت جماعت میکنند که از آن طایفه دعویّ اصلا اظهار عدل و افشای آن در میان شما نشده و حصول امانی و آمال شما از آن اهل ضلال از ممکن شام خیال شما اشغال بخیر صبح وصال بی قیل و قال ممتنع و محال است.

مع هذا گناه از جانب نسبت شما در آیام غیبت و حضور ما ظاهر و هویدا نگردید، پس از این جهت در روز حساب و شمار وا ویلای بسیار از شما بین و آشکار خواهد گردید چه ما را بکراهیت باین مقام آوردید.

و الحال شمشیر از غلاف و نیام برای عداوت و انتقام ما بر آورید و مانند آروغ ترش که مطمئن در بدن باشد بواسطه معده فساد بیکبار در طبیعت جوشش نماید همان نوع یکنوع جوش و خروش بر آوردید.

امّا رأی شما بغایت سست و بی اعتبار و بی نهایت نامحکم و ناستوار است لیکن در بیعت ما مانند ملخ بیکبار هجوم آوردید و مانند فرش که فرّاش گسترده و قبل از آنکه کسی بر آن نشیند بر چند فعل و شغل و کار و عمل شما بر آن نهج است که از روی سفاهت و گمراهی و بدی نفس و تباهی رو و عهد و پیمان و توكید و ایمان خود را شکسته منحرف در سلك اهل عصیان و مرتبط به ارباب تمرد و عدوان شدید بعد و دوری و سحق و مهجوری بواسطه مثل امت که اهل طواغیت و بدعت ثابت است در قیامت زیرا که شما بقیه احزاب شیاء- طین و بنده و پس پشت اندازندگان کتاب رب العالمین و گریزندگان از سنن سید المرسلین و برادران مستهزین و سخریه کنندگان دین و آئینید.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ وَ عاصیان از ائمة الهدی و ملحقین بأولاد الرّنا نسب و حسب که این آیه کریمه در شأن ایشان نازل است.

از حضرت ایزد واهب که: لَبَسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ .

آیا شما ای اهل کوفه بیوفا بآن جماعت معتضد گشته امید و رجا در روز جزا دارید و از ما متخاذل و نامعتضد شده أصلاً پروا بلکه امید احسان و اعطاء

از حضرت تبارك و تعالی و محمد سید الانبیاء علیه الصلوة و الثناء ندارید.

آری و الله آنچه گفتم چنین است زیرا که خذل و عار در میان شما درخت معروف و برقرار است که اصول آن در جسم و جان شما روئیده و رگ و استخوان شما بآن محکم و استوار گردیده.

پس شما خبیث ترین میوه درخت از برای جماعت ناظران با کسی که میل اکل و تناول آن نماید خواهید بود از برای آنکه غضب در حق او نمایند یعنی بر کسی که غضب ایزد تعالی بر او متعلق گردد او را بمثل شما مردم گرفتار گرداند.

آنگاه فرمود که:

الا لعنة الله على الظالمين التاكثين الذين ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا .

یعنی: لعنت از برای ظالمان که شکنندگان عهد و پیمانند ثابت است.

بدرستی که آن دعوی بن دعوی ما را در میان خواری و ذلت گذاشت هیهات، هیهات، از برای اوست ذلت و خواری و خست در قیامت.

سوگواری و گرفتاری بعد از عقاب آخرت و شرمساری در نزد حضرت باری.

ای اهل کوفه خدا و رسول (ص) و مؤمنان و حجرهای طاهره، و حجره های طیبه ابا و انکار من اختیار کنند اگر من اختیار اطاعت ارباب لئام در میدان که مصارع اصحاب کرام است نمایم و من راضی به اسیری و راجف به این گرفتاری ام بواسطه قلت عدد خود و کثرت اعداء و خذلت ناصر و معین و بسیاری دشمنان دین و تمامی شداید و آزار بخود قرار دادم و ننگ و عار

ص: 140

اطاعت آن شقی خاکسار بخود بهیچ وجه من الوجوه قرار نتوانم داد و این کار اختیار نخواهم کرد.

آنگاه آن ولیّ الله تمثیل باین کلمات منظومه نمود.

شعر:

و ان نهزم فهزامون قدما \*\*\* و ان نهزم فغیر منهزم مینا

و ما ان طَبْنَا جبن و لكن \*\*\* منایانا و دولة آخرینا

فقل للشّامتین بنا أقیقوا \*\*\* سیلقی الشّامتون کما لقینا

پس آنگاه از میدان مراجعت بمنزل و مکان و بسرادق و خیمه أصحاب و یاران نمود.

و بعضی گفته اند که این مقدمه مکالمه بین امام حسین علیه السلام و التّحیّة و میان ارباب ظلمه در هنگامی بوقوع انجامید که أصحاب آن حضرت و اقارب بالتّمام بتجرّع جام شهادت ساکن دار السلام گشتند و امام المظلوم المعصوم تنها و بی‌کس در برابر آن قوم شوم ماند و هیچ کس با آن ولیّ ایزد اقدس نبود الاّ پسر او علیّ زین العابدین علیه السلام و پسر دیگر شیرخواره که نام مبارکش عبد الله بود.

در آن اثناء امام انس و جان پیش خیمه پرده گیان حرم نبوت و عصمة و محتجبان سرادق عفت و طهارت رفته چون چشم مبارک بر آن طفل مظلوم انداخت آه سرد بر کشید و گفت:

چون سفر آخرت نزدیک است و وقت وداع قریب شده آن طفل را بمن دهید که او را وداع کنم چون صبیّ معصوم بدست آن امام مظلوم دادند آن حضرت بوسه بر روی او میداد و با کمال حزن و ألم باین کلام متکلم گردید که:

ص: 141

ویل لهؤلاء القوم یا ویل است مکان و مأوی این قوم شوم در یوم القیام در هنگام که سید الأنام محمد علیه صلوات الملك العلام خصیم آن.

در آن اثناء نامردی از متمردان کوفه و شام تیری بقصد آن امام الأنام انداخت قضا را آن تیر بر حلق آن طفل معصوم آمده روح آن بلبل بوستان ولایت بر شاخسار أشجار جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ پرواز نمود.

و در بعض نسخ معتبر بنظر مترجم أحقر رسید که چون حضرت امام حسین علیه السلام در کرة ثانیه از میدان مراجعت بواسطه وداع اهل بیت النبوة نمود.

بعد از آنکه بدر خیمه حجله نشینان سرادق عصمت و پرده گیان تنق طهارت و عفت رسید آن طفل بگریه و اضطراب از واسطه عدم شیر و آب بود.

چون حضرت ولایت‌آب مشاهده آن نمود بی تاب گردید گفت: آن طفل را بمن دهید که نزد آن جمعی مرتاب برده شاید دمی آب برای این طفل که از کمی شیر والده و عدم آب تشنه و بی تابست توانم گرفت.

مرویست که چون آن سرور آن طفل را در میدان آورد از قربوس زین برداشت و پسر را دست گرفت و گفت:

ای قوم اگر من باعتقاد شما بواسطه عدم بیعت یزید گناه کار باشم باری این طفل شیرخوار بیگنا هست چون در پستان والده او شیر نمانده و از بی آبی بی تابی مینماید و الحال بهلاکت نزدیک شده اگر او را چندان آب دهید که سیراب شود من با شما شرط کنم که در آخرت در پیش جدّم نبیّ الرّحمه با شما خصمی نکنم.

قوم را بعد از استماع این کلام نفس بکام آن لئام محتبس گشته جواب آن امام(ع) ندادند چون آن سید و سرور آن التماس و استدعا مکرر گردانید جمعی از سنگین دلان شام و گروهی از کوفیان لئام آواز خود بلند گردانیدند که ای حسین(ع) اگر از مشرق تا مغرب مملو از آب باشد و آن تحت تصرف، و فرمان ما باشد يك قطره بتو ای حسین(ع) و فرزندان ندهیم تا در بیعت والی شام درآئی.

چون حضرت امام حسین علیه السلام دانست که آن لئام قطره آب بکام آن صبی مستهام نخواهند رسانید.

خواست که مراجعت فرماید که در آن اثناء نامردی از تیراندازان شام گفت:

ای یاران حسین(ع) خوش بنشانه ایستاده چه گوئید بیک تیر کار او سازم و خود و سایر عساکر کوفه و شام را از غم و غصه او پردازم.

همان دم تیری بعرضه کمان بست و بجانب آن امام مظلوم انداخت قضا را آن تیر از حلق آن طفل مرحوم گشته بر بازوی حضرت امام حسین(ع) نشست و آن طفل همان ساعت برحمت رب العزت پیوست.

قولی آنست که امام(ع) بعد از مراجعت از میدان والده طفل را طلب فرمود و فرمود: بستان پسر خود را که بجای آب از خون سیراب گردید چون پردگیان حرم عزت و نبوت آن حال مشاهدت نمودند خروش و ویلاه و وا محمده و وا علیاه برآوردند، حضرت امام حسین علیه السلام ایشان را بصبر تسلی مینمود.

و بعضی از مشاهیر نقل کردند که چون آن طفل در همان میدان به

حضرت امام حسين عليه السلام از اسب فرود آمد و از بتان شمشير حفره برای دفن آن نور دیده نموده با همان لباس خون آلوده مدفون گردانیده آنگاه با حزن و آه از سر قبر آن قرت عين أمير المؤمنين علي ولي الله برجست و بايستاد و انشاد اين كلمات صدق سمات مشتمل بر أحوال خير مآل خود و حرکت و تعدی أهل ضلال فرمود.

شعر:

كفروا القوم و قدما رغبوا \*\*\* عن ثواب الله ربّ الثقلين

قتلوا قدما علياً و ابنه \*\*\* حسن الخير كريم الطرفين

حنقا منهم و قالوا أجمعوا \*\*\* نفتك الآن جميعا بالحسين

يا لقوم من أناس، ردّل \*\*\* جمعوا الجمع لأهل الحرمين

ثم ساروا و تواصلوا كلهم \*\*\* باحتياجي لرضاء الملحدين

لم يخافوا الله في سفك دمي \*\*\* لعبيد الله نسل الكافرين

و ابن سعد قد رمانى عنوة \*\*\* بجنود كوكوف الهاطلين

لا لشيء كان متي قبل ذا \*\*\* غير فخري بضياء الفرقدين

بعلي الخير من بعد النبي \*\*\* و النبي القرشي الوالدين

خيرة الله من الخلق أبي \*\*\* ثم امي فأنا اين الخيرتين

فضة قد خلصت من ذهب \*\*\* فأنا الفضة و ابن الذهبين

من له جدّ كجدي في الوري \*\*\* وارث الرسل و مولى الثقلين

فاطم الزهراء أمي و أبي \*\*\* قاصم الكفر بيدر و حنين

عروة الدين علي المرتضى \*\*\* صاحب الحوض مصلى القبلتين



وله في يوم احد وقعة \*\*\* شفت الغلّ بقبض العسكرين

ثمّ بالأحزاب و الفتح معا \*\*\* هازم الجيش و أهل القبلتين

عبد الله غلاما يافعا \*\*\* و قريشي يعبدون الوثنين

في سبيل الله ما ذا صنعت \*\*\* امة السوء معا بالعترتين

عتره البرّ النبي المصطفى \*\*\* و على القوم يوم الجحفلين

چون حضرت امام حسين عليه السلام و التّحيّة اين كلمات منظومه به اتمام و انجام رسانيد پای مبارك برکاب در آن وقت سوار شد و شمشير از نيام برکشيد و روان گرديد و چون به پيش روی آن قوم شوم رسيد عنان کشيده بايستاد.

در آن حال آن سبط نبی ذو الجلال شمشير برهنه در دست مستعدّ حرب و قتال گشته مأيوس و محروم از حيات مستعار و عازم موت و مترصد، و منتظر أمر و فرمان حیّ الذی لا يموت شده شروع در بيان اين رجز نمود.

شعر:

انا ابن عليّ الخير من آل هاشم \*\*\* كفانى بهذا معجزا حين أفخر

و جدی رسول الله أكرم من مشى \*\*\* و نحن سراج الله في الخلق يزهر

و فاطم امی من سلالة أحمد \*\*\* و عمی يدعی ذا الجناحين جعفر

و فينا كتاب الله انزل صادقا \*\*\* و فينا الهدى و الوحى بالخير تذكر

و نحن أمان الله للنّاس كلّهم \*\*\* نطول بهذا في الأنام و نجهر

و نحن ولاة الحوض نسقى و لاتنا \*\*\* بكأس رسول الله ما ليس ينكر

و شيعتنا في النّاس أكرم شيعة \*\*\* و مبغضنا يوم القيامة أخسر

چون رجز باتمام رسانيد خود را بصف أهل ضلال زد و چندان قتال

نمود که برحمت ایزد معبود واصل گردید رحمة الله عليه و لعنة الله على قاتليه.

و تفصیل احوال خیر المآل آن سبط رسول و اهب متعال در اکثر کتب محتویه بر ذکر و بیان احوال سید البریة و آله ائمة المعصومین علیهم السلام و التّحیة منقول و مسطور و مروی و مذکور است.

و چون این کتاب مشتمل بر ذکر و بیان احتجاج حضرت نبیّ العدنان و امیر المؤمنین (ع) و باقی امامان از اولاد ایشان علیهم السلام الملك المنان و بعضی از اصحاب و محبّان است لهذا بذکر همان مطلب و مرام کلام اختتام مینماید و بخوف طول آن شروع در آن نمینماید و الله المستعان.

ص: 146

## «ذکر در بیان احتجاج فاطمة الصغری بر اهل کوفه بعد

از شهادت امام حسین علیه السلام و أصحاب آن حضرت در

کربلا بوسیله غدر و دغای کوفیان و کثرت عداوت و بغض

شامیان علیهما ما يستحقان من الملك الممتان»

از زید بن موسی بن جعفر مرویست و آن بزرگوار از آباء کرام عظام خود علیهم سلام الله الملك الممتان روایت کند که چون بعد از قتل حضرت امام السّعیّد السّهیّد اَبی عبد الله الحسین(ع) امام زین العابدین(ع) را با اهل بیت از کربلا بکوفه انتقال و ارتحال نمودند ایشان را بدار الاماره که مسکن و مقام عبید الله زیاد بود فروز آوردند.

روزی دیگر که عبید الله زیاد در دیوان مظالم و اکثر کوفیان ظالم در محضر حاضر بودند آن ثمره شجرة الکبری فاطمة الصغری بنت حسین بن امیر المؤمنین علیّ علیه السلام در آن اثر خطبه باین نسق به نثر مؤدّی فرمود که: حمد بعدد رمل و حصی و شکر بموازنة عرش اعظم باری سرافراز ذات

ص: 147

خدای تبارك و تعالی است که متفرد و منزّه از شواهد و انداد و مقدّس از عوارض و اضدادست که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .

من حمد او تمام و ایمان باو دارم و از پرستش و عبادت غیر او بری و بیزارم و مرا توکل برو و شهادت بیگانگی ذات بی شبهه و انداد اوست که:

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له.

و درود و تحیت و ثنای لا یحصى بر اشرف رسل و انبیای او محمّد مصطفی و اولاد او باد که: أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله صلّی الله علیه و آله.

و گواهی میدهم بر آنکه اولاد امجاد آن رسول (ص) ربّ العباد بشط الفرات باتّفاق اهل شقاق و عناد بناحق و ظلم و از روی جور و ستم مذبح و مقتول ارباب ظلوم و جهول شدند.

بار خدایا مرا پناه به تست اگر افترا و کذب نسبت بذات ستوده صفات تو دهم و آنچه تو انزال و ارسال در حقّ علی (ع) و آل آن حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم پسندیده خصال در باب اخذ عهد و میثاق از امت از جهت وصیّ او علیّ بن ابی طالب (ع) نموده خلاف گویم.

و علی علیه السلام که بوسیله ظلم امت حقّ او مسلوب و مقتول بغیر ذنب از دست اعدای جهولست، چنانچه فرزند ارجمند او را دیروز از روی ظلم و ستم او را بقتل آوردند آن سرور را نیز در سابق در بیت از بیوت خدای عزّ و جلّ که آن وصیّ خاتم الرّسل در عبادت و بندگی ایزد کافل مشغول بود بقتل آوردند و بآن بیت معشر مسلمانان بزبان و بدل مملوّ از نفاق و کینه اهل بیت رسول آخر الزّمان حاضر بودند دفع شر از آن ولیّ ایزد داور ننمود بلکه امر بقتل آن حضرت و گروهی اعانت قاتل نمودند.

بار خدایا دفع شرّ آن ظلمه بر تو بغایت آسان بود و آن امام معصوم پیوسته مظلوم بود تا آنکه او را قبض نمودی بسوی خود به نقیبه محموده و ضریبه طیبه مشهوده و آن پسندیده ایزد واهب معروف المناقب و مشهور المذاهب بود و هرگز در بندگی تو ای قادر عالم بسرزنش لایم و به عدل عادل هایم ممنوع و منزجر نگشته.

پروردگارا هدایت آن امام الأنام با سلام در صغر سنّ او نمودی و حمد و ستایش مناقب او در ایّام بزرگی او در نزد خاصّ و عامّ ظاهر فرمودی و آن حضرت پیوسته ناصح و مطیع تو ای بصیر سمیع و ناصر و معین رسول تو سیّد المرسلین بود تا آنکه او را قبض بسوی خود نمودی و هرگز او را رغبت به دنیا و حریص بمشتهیات و مستلذّات این سرا نبود.

چنانچه فرمود:

یا دنیا طَلَّقْتَكَ ثلاثاً لا رجعة فیها.

لیکن آن امام جنّ و بشر را رغبت بسیار بدار القرار و همسایگی انبیای اخیار و رسل ابرار خصوصاً نبیّ المختار بود.

چنانچه دایم مجاهد راه تو بود آن حضرت واهب بیچون چون از او راضی بودی او را اختیار نمودی و بدین قویم و طریق مستقیم هدایت- فرمودی.

آنگاه بضعه ولیّ الله فرمود که: اما بعد یا اهل کوفه بیوفا و یا اهل مکر و دغا و اهل غدر و حیلها با اهل بیت نبیّ ایزد تعالی را حضرت واجب منّان بشما امتحان نمود و شما را نیز باطاعت ما ابتلاء و امتحان فرمود ابتلای ما را نسبت بشما نیکو گردانید زیرا که علم خود را در نزد ما و فهم خود را در پیش ما مودّع و مستقرّ گردانید پس با عیبیه ی علم و دعا و مکان فهم خدای عالم و حکمت

ص: 149

و حجت در زمین و در بلاد از برای عباد اونیم ما را بکرامت خود مکرم و ما را تفضیل بر سایر طوایف بنی آدم بلکه از تمامی انبیاء سابقین و امم بوجود وافر الجود نبی ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد.

شما ای اهل مکر و غدر تکذیب ما نمودید بلکه بکفر ما فرمودید و قتال ما حلال و نهب و غارت اموال ما جایز بطریق مآل اهل ضلال دانسته گویا ما اولاد ترك و اولاد اهل کابلیم.

چنانچه پیشتر با جدم سید البشر بلکه دیروز با آن سرور مقاتله کردید بنوعی که هنوز از شمشیرهای شما دمای اهل بیت ما متقاطر است بواسطه حقد و حسد پیشتر باین عمل شنیع و فعل و ضیع قتل اولاد نبی الشفیع.

آیا قرت عین شما بهم رسید؟ و قلوب محبت مسلوب شما از این شغل نامرغوب خوشحال گردیدند عجب جراتست شما را بر حضرت واجب تعالی و طرفه مکرری بین و ظاهر کردید لیکن وَ اللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ .

أصلاً نفس خود را باین فعل ناپسند که از شما صادر گشته از اهرق دمای ما اولیای ایزد تعالی و دست درازی شما باموال ما هیچ گونه بخذلان و شرمساری و خسارت و زیانکاری منسوب نمیگرداند اگر چه این کار در نظر شما اشرار صعب و دشوار نیست.

اما و الله بخدای عالم ما را سوگند و قسم است که این مصائب بر ما اشد نوائب دهر و اتعب حوادث عجائب است.

وقال الله في كتابه: مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ .

مقطوع باد جمعیت شما بپراکندگی مقرون باد الفت شما منتظر لعنة

از حضرت ربّ العزّت باشید که متواتر بدهیا از برای شما از آسمان ظاهر و هویدا خواهد شد.

فيسحتكم بما كسبتم و يذيق بعضكم بأس بعض و بعد از آن مخلص به عذاب اليم و عقاب جسيم در روز قیامت بواسطه ظلم و غرامت بر ما اهل بیت نبی الرحمة روا داشتید گرفتار خواهید شد أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ .

ویل لکم، چاه ویل مقرّ شما باد آیا میدانید که بکدام دست بمطاعن و محاربه ما دراز کردید و بکدام نفس خسیس بقتال ما مایل شدید و بکدام پا مشی برای محاربه ما آمدید و تابع محارب ما شدید بیقین در آخرت جوارح و اعضای شما بر این أفعال شنیعه و أعمال قبیحه شما شهود ظاهر و آشکار خواهند بود.

شما را دلها بغایت در قساوت و جگرها در نهایت بی شرمی و غلظت است بلکه قلوب شما مطبوع و سماع شما مختوم و بصر شما در غشاوت مکتوم- است.

و سؤل لکم الشیطان و املی لکم و جعل علی بصرکم غشاوة و أنتم لا تهتدون.

یا اهل کوفه الفت شما بیکدیگر مقطوع و پیراکنندگی و تفرقه مبدل باد آن همه وصیت که حضرت سید البریه بشما نمود بلکه آن را در نزد شما مودع فرمود در باب برادر خود حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شما غدر بجدّم امیر المؤمنین حیدر علیه السلام و بحضرت نبی الاکرام و عترت النبى عليهم السلام نمودید و افتخار بقتال و جدال حضرت امیر المؤمنین علی علیه- السلام و آل فرمودید چنانچه شعر:

نحن قتلنا علياً و بنی علی \*\*\* بسیوف هندیّه و رماح

و سببنا نساءهم سببى ترك \*\*\* و نطحناهم و اى نطاح

ای قایل این کلام نافرجام دهانت در صبح و شام مملو از سنگریزه ها و خاک بتوالی آیام با دو بجز همان ترا ای تیره سرانجام بهره در آغاز و انجام مباد.

افتخار بقتل قومی مینمائی که حضرت خدای مَنان ترکیه و تطهیرشان از رجس عبادت اوثان و از سایر وزر و عصیان نمود.

چنانچه در کلام در انتظام خود فرمود که: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً .

ظاهراً قائل این کلمات منظومه نامنتظمه عبید الله زیاد باشد لهذا آن معصومه خطاب باو نموده که ای قائل افعال تو این که قتل اولاد سیّد المرسلین نمودی و مقال تو آنکه افتخار و جدال با پسندیدگان ایزد متعال فرمودی، وقوع این عمل از تو عجب و بدیع نیست زیرا که پدرت نیز به مثل این فعل شنیع بعمل آورده بیقین و بی اشتباه بوثیقه

و اِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ هَر أَحَدِي بجزای عمل خود بذریعه: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و پاداشت جزو و کلّ آن بمجزی و منفعل گردد.

شما ای قوم حقد بر ما و حسد نمودید از آنچه حضرت ربّ جلیل ما را بر شما و بر سایر برایا تکریم و تفضیل فرمود.

ویلا لکم، چاه ویل و عذاب برای مکین و مقرّ شما مستقرّ باد.

شعر:

ص: 152



فما ذنبنا إن جاش دهر بحورنا\*\*\* و يحرك ساج لا يوارى الدعاء مصا

ای قوم بیمروّت گناه ما چه بود که دنیا را بظلم و جور ما در هیجان و حرکت آوردید و اگر منکر این امر شوید که از ما این امر منکر بحیّز ظهور بین و ظاهر و سانس و صادر نشده این انکار شما چون انکار امروز غایت وضوح و ظهور است و بحر عمل شما چون ساکن است و خفای آلات و ادوات آن به واسطه عدم عمق فراوان میسر نیست و وجه اعمال شما را مخفی و پنهان نمیگرداند بلکه هر چه شما در حقّ ما اهل بیت رسول مجتبی بمنصّه عمل بین و ظاهر نمودید همگی آن بر تمامی خلقان روشن و عیان است و این احسان و تفصّل از حضرت عزّ و جلّ نسبت بأولاد خاتم الرّسل بدیع و مستبعد نیست.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ .

چون فاطمه الصّغرى کلام صدق التیام باین مقام اختتام فرمود- خروش و فغان از حضّار آن مکان برخاست و گریه مردم بغایت بلند شد و قطرات عبرات ایشان متقاطر و دمامم گردید همگی گفتند:

یا بنت الطّیبین بس است آنچه ذکر نمودی زیرا که در درون ما نوایر متلهّبه اندوختی و دلهای حزین و سینه های غمین ما را بآن نیران سوختی.

آن معصومه چون حال بدان منوال دید ساکت گردید سلام الله علیها و علی آبها و جدّیها المعصومین.

## «ذکر در بیان احتجاج زینب بنت علی بن ابی طالب (ع)»

بر کوفیان بطریق خطبه در محضر رجال و نسوان ایشان»

از حدیم بن شریک أسدی منقول و مرویست که: چون حضرت امام الشّهدی ابی عبد الله الحسین علیه السّلام بدرجه شهادت رسید امام زین العابدین علیه السّلام با نسوان از کربلاء بکوفه آمد در آن اثر آن خلاصه و زبده دودمان رفیع البنیان امیر المؤمنین حیدر مریض و محموم و با شداید هموم و مغموم بود و همان که بسعادت و اقبال داخل شهر کوفه گردید مردان و زنان در جلوی خدمتکاران ایشان بغایت گریان و نالان و گریبان جامهات دامن چاکها گردیده و علیّه و حسینیه گویان دوان دوان میرفتند.

چون آن ولیّ حضرت امام العابدین (ع) از بیماری در نهایت ضعف بوده باواز حزین چنین فرمود که: این جماعت برای ما گریان و نالانند پس ما را بغیر ایشان که بقتل رسانید و کدام طایفه ما را چنین بی سرانجام گردانید در آن حال زینب بنت علی بن ابی طالب علیه السّلام روی مبارک بجانب آن

ص: 154

طایفه آورده ایماء بسکوت نمود.

حذیم اَسدی گوید که: و الله بخدای عالم مرا قسم است که آنچه از آن بضعة حیدر کَرار مسموع میشد گونیا از نطق و بیان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام الملک المّتان مسموع مردمان میگرددید.

حضرت زینب(ع) اشارت نمود بمردمان که گوش بسخنان ایشان نمائید لهذا مردم نفس و دم در کشیدند و جرس را آواز مقطوع گردانیدند.

بعد از آن فرمود که: بعد حمد ایزد مّتان و شکر و ثنای ذات قادر سبحان و صلاة و سلام بر رسول او محمّد و آل ایشان که امنای دین و حفظه شرع مبین اند.

ای اهل کوفه و اهل حيله و مکر و اهل خذلان و غدر الحال این قطرات عبرات و این صوت گریه از روی ریاء و سمعه از برای چه و اظهار حزن و ألم و اهراق آب چشم از جهت کدام مردم است؟ اگر بواسطه اهل بیت رسول الله است هر احدى بر مکر و غدر شما اهل کوفه مطلع و مخبر است که شما بعد از عهد و میثاق و ارسال مکاتبات، و مراسلات بنزد آن سبط سید البریات مکرر مکرر آن حضرت اعتماد بقول و فعل شما ننمود تا آنکه عهد و بیعت از شما گرفته آن را بسوگند غلاظ و شداد مؤکّد فرمود مع هذا شما بر عهد و قول خود وفا ننمودید و این عمل شنیع و فعل منیع ظاهر نمودید.

مثل شما مثل آن عورت است که صبح تا شام کارش خرجه کردن بود و چون روز بانجام میرسید هر چه در آن روز رشته کرده تمام را خراب و نقض مینمود.

ص: 155

بعد از آنکه سعی و اهتمام بقدر وسع بانصرام رسانیده بود، آنگاه تلاوت آیت کلام حضرت ربّ العزّت فرمود که: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ**  
**عَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ .**

آیا ای اهل کوفه در میان شما بغیر غدر و تعسّف و عجب و شنف، و کذب و تخلف و ملاقات با فرومایگان و ارتباط و التیام با دشمنان خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلّم آخر الزّمان امر دیگر بین و ظاهر است و با شما آشنائی و امید و داد و دوستی مانند آنست که مرعی و محمی در زمین شورشستان و معدن فضّه از نمکزار بی پایان اختیار کنند افعال و اقوال شما بر همگنان کالشمس فی وسط النهار در کمال ظهور و آشکار است و جزا و پاداش کردار خود سخط و آزار از منتقم جبار است خواهید یافت لیس ما قدّمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون .

آیا شما میگریید، نعم آری و الله بخدای عالم قسم است که شما سزاوار گریه و بکاء دوام و جدیر برنج و عنابتتابع لیالی و ایام خواهید بود و از این اعمال تا سرانجام شما باید که لبهای شما در تمادی مشهور و أعوام هرگز به تبسم انجام و التیام نیابد.

**فَلْيَصْ حَكُوا قَلِيلًا وَ لِيَكُوا كَثِيرًا** زیرا که شما به مترجی ننگ و عار دنیا و متمّی بعیب و شنار ما شدید و هرگز شما را أبدا امید خلاصی از شدايد عذاب حضرت مالك الرقاب و انتهاء عقاب نیست و چگونه امید نجات باشد شما را که قاتلان سلاله خاتم النبوه و معدن الرساله و سیّد شباب أهل الجنة که ملاذ حریم شما و معاذ حرب عظیم شما و مقرّ مسلّم شما و نومیدکنندگان مردم از جرح و کلم شما و محلّ مفزع و فریادرس شما در هنگام نزول و هبوط شداید و بلایا و

مرجع شما در دار دنیا و عقبی و ملجا و مقرّ شما در وقت مقاتله شما با اعداء و مدار حجج شما و منار محجّه شما اند بودید و بعد از قتل آن اعیان نهب و غارت اموال ایشان نمودید.

ألا ساء ما قدّمتم لأنفسكم و ساء ما تزرون و آنچه بواسطه ذخیرت آخرت خود گذاشته و بجهت زاد معاد و توشه آن مکان داشتید آن بغایت بدو بینهایت ضایع در دست زیرا که ذخیره شما بغیر نکث عهد و پیمان و نقض میثاق و ایمان نیست شما در سعی خایب و ایادی شما مقطوع از تحصیل مطالب و در بیع و شرای خود خاسر و غیر راغب و محروم و مأیوس از احسان و مرحمت ایزد واهب و متصل بغضب او خواهید بود. و یؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلّة و المسکنة.

ویل لکم چاه ویل مقام شما بادای ارباب عناد آیا میدانید که کدام کبد و جگر حضرت سیّد البشر است که قطع نمودید و کدام عهد است که شکستید و کدام طایفه مستوره مکرمه اند که ایشان را بر مردمان ظاهر نمودید و حرم کدام نبیّ محترم است که هتک آن نمودید و این خون کیست از اولاد و سیّد عالم که از روی جور و ظلم و تعدی و ستم ریختید.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا .

شما ای اهل کوفه و ای اهل مکر و حيله کار بسیار بد و بی نهایت زبون و ردّ ما بین آسمان و زمین از روی عداوت و کین بعمل آوردید.

آیا عجب میدانید اگر از این حرکت ناموزون و فعل زشت زبون شما بحکم و امر حضرت قادر بیچون آسمان بروی زمین خون ببارد و شما را معجلا به

عذاب و بلاى گوناگون گرفتار و بلعنت ملعون گرداند.

ليكن بوثيقه و لعذاب الآخرة أخزى و هم لا ينصرون رب العزت موقوف عقاب باخرت داشته چه عذاب آخرت اشد و أخزى و آن عقاب بشما أليق و أحرى است.

بايد كه شما بان مهلت خيال خفت عذاب و نکال در يوم لا ينفع فيه بنون و لا مال مکنيد زيرا كه در نزد عز و جلّ مثل اين عمل حقير نيست و اين كار ناشايسته جمعى سياه روزگار در نزد ايزد جبار بغايت عظيم و دشوار است و حاشا و كلاً كه ترس عدم پرسش اين چون از حضرت عادل بيچون متصور باشد.

و اين ستم و ظلم را كه بر ما اهل بيت رسول مجتبي واقع شده بى انكار و الحاد حضرت خلاق العباد لبالمرصاد بفریاد ما مستغاثيان بعدل و داد رسیده، دلهاي حزين و سينه های غمگين ناشاد ما را در آن روز شاد و آباد خواهد گردانيد.

بعد از آن بضعه امام انس و جان شروع در انشاد و بيان اين كلمات منظومه نمود.

شعر:

ما ذا نقولون اذ قال التبيّ لكم \*\*\* ما ذا صنعتم و انتم آخر الامم

بأهل بيتى و اولادى و تكرمتى \*\*\* منهم اسارى و منهم ضرّجوا بدم

ما كان هذا جزائى او نصحت لكم \*\*\* ان تخلفونى بسوء في ذوى رحمى

انّى لأخشى عليكم أن تحلّ بكم \*\*\* مثل العذاب الذي أودى على ارم

ص: 158

چون آن سیده معصومه این کلمات منظمه باتمام رسانید روی خود از آن لثام بگردانید.

حذیم اَسدی روایت کند که بخدای مَنان قسم است که جمیع مردمان را بعد از استماع این سخنان در غایت اضطراب و حیران دیدم که دستها بر دهنهای خود میزدند و میگریستند.

و چون ملتفت بیک طرف خود گردیدم شیخ را از کوفیان دیدم که چنان می گریست که آب چشم او از محاسن او مانند باران روان بود.

در آن زمان دست بجانب آسمان برداشته میگفت: که پدر و مادرم فدای شما باد کهول شما بهترین کهول و جوانان شما بهترین جوانان و نسل شما کریم و فضل شما عظیم است بعد از آن شیخ شروع بخواندن این شعر نمود:

کهولکم خیر الکھول و نسلکم \*\*\* اذ اعدّ نسل لا یبور و لا یخزی

لیکن حضرت امام زین العابدین علیه السّلام چون عمّه خود را در کمال اضطراب و بغایت مضطرّ و بی تاب دید فرمود که: یا عمّه خاموش باشید و با این طایفه اهل ضلال قیل و قال منمّئید که اثر کلام صدق التیام شما در ایشان محال است و ما و شما را بواسطه حیات مستعار تجربه در ماضی و حال است.

بحمد الله که تو عالم و دانا بحقایق احوال اهل دنیائی و محتاج بتعلیم و تفهیم نیستی.

و می فهمی که بکاء و حزن از کسی که دهر او را خراب و مصادمات زمانه او را مضطرّ و با اضطراب گردانید مردود و ممنوع نیست.

زینب علیه السّلام بعد از استماع کلام امام زین العابدین علیه-

السّلام ساكت و خاموش گردید.

بعد از آن حضرت امام(ع) بسعادت و اقبال فروز آمد و خیمه و سرا پرده بر پا کرد و عورات و پرده گیان حرم محترم را فروز آورده داخل خیمه گردانید و ایشان را امر بصبر و تسلی فرمود.

ص: 160



## «ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه

السلام بکوفه در هنگامی که از خیمه بیرون آمده بود بر

أهل کوفه توییح و سرزنش ایشان بر غدر و مکر آن طایفه و

نکث عهد و پیمان نمود»

از حذیم بن شریک الأسدی منقول و مرویست که چون حضرت امام زین العابدین (ع) در کوفه از خیمه بیرون آمد و چشم مبارکش بجانب کوفیان افتاد روی بایشان آورده و ایماء بآن جماعت کرده و آن حضرت در آن حال به سعادت و اقبال ایستاده بود شروع در حمد حضرت واجب الوجود نموده و حمد و سپاس و شکر بی اندازه خدای تعالی و احسان ایزد معبود مؤدّی فرمود و صلاة و سلام نبی الاکرام و آل فخام ادا نمود.

آنگاه آن ولیّ الله گفت: ایتها الناس ای معشر مردمان هر که مرا شناسد پس او عارف و آگاه است بحال من و آنکه مرا شناسد بداند که من

ص: 161

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم.

حسین(ع) که مذبح بشرط الفرات بنا حق و بغیر گناه از روی جور و ظلم و تعدی و ستم گردید ویل برای آن کس معین و مؤسس است که چنین حیف در حق آن صاحب منی و خیف پسندید.

و من پسر آن کسم که قوم هتک حریم و قطع نعیم او و تاراج و غارت مال و سبی و اسیری عیال آن امام با عزّ و اقبال نمودند.

و من پسر آن کسم که مقتول بصبر است و همین کافی است ما را بواسطه فخر زیرا که بذریعه **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** همیشه شعار آبی ابرار و اجداد و اختیار ما صبر بر شداید و آزار بود.

ای معشر مردمان شما را قسم است بخدای قادر مجید آیا میدانید که شما مراسلات و مکاتبات بنزد پدرم سبط سید البریات قلمی نمودید و عهد و پیمان و میثاق و ایمان با آن حضرت فرمودید.

و در کتابات شما مندرج بود که اگر شما بزودی زود تشریف باین حدود نیارید ما را در یوم الموعود در نزد حضرت نبی المحمود بر شما الزام و حجّت خواهد بود.

بعد از آنکه آن امام بر ایا اعتماد بر اقوال شما نمود و بدین صوب تشریف ارزانی فرمود، شما مکر و ریب و خدعه و فریب نموده نقض بیعت و نکث عهد متابعت فرموده مقاتله و مجادله با آن حضرت کردید و او را مخذول و خود را مأیوس از تمامی مأمول و محروم از شفاعت حضرت رسول نمودید.

مقطوع باد جمعیت شما و بپراکندگی مبدل باد الفت شما از آنچه بیشتر از جهت نفس متکبر و رأی بد منکر خود بر منصّه ظهور ظاهر کردید.

ص: 162

آیا شما بکدام دیده‌ها نظر بجمال جنان آرای رسول مجتبی‌توانید نمود و جواب سؤال رسول متعال در آن حال توانید فرمود.

یعنی: وقتی که از شما پرسد که چرا عترت مرا مقتول و مذبوح و دل مرا محزون و مجروح نمودید و هتک حرم محترم من و غارت اموال فرزند مکرم من فرمودید، پس شما امت من نیستید.

حدیث روایت کند که چون فرزند امام حسین الشَّهید کلام باین مقام رسانید آواز گریه مردمان بغایت مرتفع و بلند گشته باسما رسید.

بعضی از کوفیان ببعضی ایشان میگفتند که بهلاک شدیم و نمیدانیم و از شیوهٔ اهل اسلام بیرون شدیم و پنداریم که مسلمانیم.

حضرت امام زین العابدین علیه السَّلام فرمود که: رحمت خدای بر آن کس باد که قبول نصیحت و حفظ وصیت من در حق خدا و رسول و اهل بیت او صلی الله علیه و آله و سلم نماید.

بدرستی و تحقیق که ما را تأسی نیکو و اقتفاء بحضرت رسول ایزد تعالی است که حضار کوفیان در آن مقام بالتمام گفتند: یا ابن رسول الله (ص) ما همه سامعین کلام شما و مطیع امر و فرمان لازم الاقدام و حافظ عهد و زمام شمائیم و راغب بأمر شما و مأمور بحکم شمائیم و هرگز از متابعت و اطاعت شما رو نگردانیم که ما را بأمر خود مأمور گردانی که خدای واحد بر تو رحمت کند.

یا ابن رسول الله (ص) بدرستی که محارب شما را محارب و مسلم امر و حکم را مسلم و طالبیم و هر آینه ما کینه شما و کینه خود را از آن کسی که بر شما و بر ما ظلم کرد میستانیم و شر آن ظالم را از شما و از خود کفایت نمائیم.

حضرت امام زین العابدین علیه السَّلام فرمود که:

هیئات هیئات

ای طایفه غدیره مکره اگر توانید حيله و مکر فيما بين خود و شهوات نفوس أمر خود نماييد.

آيا اراده آن داريد که چنانچه به آباء ما طريقه مخالفت و شيوه-مخاصمت مرعی داشتيد و بدان وسيله خاک در دیده امانی و آمال خود نپاشيد.

کلاً و حاشا بحق پروردگار رقاصان منی و مشتاقان کعبه لقا هنوز جراحت شما ديروز از قتل پدرم سبط سيد الرسل و نور دیده وليّ حضرت عزّ و جلّ مندمل نشده.

ای اهل کوفه بی فرزند شدن جدّم رسول الله صلّی الله عليه و آله و سلّم و قتل اهل بیت او در اّمس فراموش من بلکه نسيان هيچ کس نگردد و از قتل پدرم و دو پسر او پدر و جدّم أمير المؤمنین حيدر عليه السلام را بی فرزند و جهانی را بسوز و شيون و درد و حزن مقترن گردانيديد.

از این مصيبت سينه من شکافته و مجروح و دلم محزون و مقروح است و از تلخی این غصّه و غم حنجره و حلقم در غایت مرارت و تلخ کامی و از تجرّع کأس ألم این درد غصص بيحدّ در فراش سينه بی کينه ام بشادکامی است.

استدعای و التماس من از حضرت ايزد تعالی آنست که شما اهل کوفه را بمددکاری و یاری ما و از دشمنی و عداوت ما مهجور گرداند.

بیت:

ز کوفی امید بهی داشتن \*\*\* بود خاک در دیده انباشتن

بعد از آن آن سرور انس و جان متکلم باین کلمات منظومه گردید.

ص: 164

شعر:

لا غرو إن قتل الحسين و شيخه \*\*\* قد كان خيرا من حسين و أكرما

فلا تفرحوا يا أهل كوفة بالذى \*\*\* أصيب حسينا كان ذلك أعظما

قتيل بشطّ النَّهر نفسى فداؤه \*\*\* جزاء الذى أرداه نار جهنّما

ص: 165

## ذکر در بیان احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه

السّلام بعد از وصول آن حضرت با اهل بیت التّبوه بنزد یزید به

شام بر بعض سکنه و اهالی لا ابالی آن مقام

از دیلم بن عمر مرویست که در هنگام که سبایای آل محمّد(ع) را بشام آوردند در آن ایّام من از مقیمان آن مقام بودم چون آن برگزیدگان حضرت ایزد احد را بر در مسجد جایی که اساری ترك و روم را در آن مقام نگاه میداشتند در همان مکان اقامت فرمودند و حضرت علی بن الحسین(ع) در میان ایشان بود.

در آن هنگام شیخ از مشایخ اهل شام را نظر بآن نیکوترین طوایف اناام افتاد آن غافل جاهل از حقایق آغاز و انجام آن روی باهل بیت رسول علیهم السّلام آورده گفت:

الحمد لله، حمد و سپاس مر آن خدای را که شما را مقتول و هلاک نموده و شاخ فتنه را مقطوع و محبت شما را از دلهای مردمان بزدود و آسان مقلوع

ص: 166

بعد از آن شروع در شتم و دشنام نموده هر چه خواست از زبان تیره سرانجام بانصرام و انجام رسانید.

چون کلام او باتمام رسید حضرت امام(ع) فرمود که: من آنچه تو گفתי گوش کردم تا تو از منطق فارغ گشتی، و آنچه در نفس از عداوت و بغض ما اهل بیت رسول خدای تبارک و تعالی و تقدس مضمهر داشتی فاش و ظاهر کردی الحال تو نیز گوش کن به کلام من، چنانچه من گوش بسخن تو داشتم.

شیخ شامی بکام و ناکامی گفت: بیار یا هاشمی.

حضرت امام(ع) فرمود که: آیا در کلام حضرت واجب تعالی آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ تلاوت نمودی؟ گفت: بلی حضرت علی بن الحسین(ع) گفت: ما آن جماعت هستیم.

آنگاه آن سلاله رسول الله(ص) فرمود که: آیا بجهت ما در سوره بنی اسرائیل هیچ حق که مخصوص ما باشد و احدی از مسلمان را در آن أصلاً حق نباشد می یابی؟ شیخ شامی گفت: نه حضرت علی بن الحسین(ع) فرمود که: آیات تلاوت آیت وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ در قرآن نمودی؟ گفت: نعم نمودم آن حضرت فرمود که: ما آن جماعتیم که الله تبارک و تعالی رسول خود

محمد مصطفی علیه سلام الله تعالی امر نمود که حق ما را بما اعطا نماید.

شامی گفت: شما آن طایفه اید؟ حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: نعم آیا ای شامی تلاوت این آیه کلام رب العزت و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ و للرسول و لذي القربى نمودی؟ گفت: بلی امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ذوی القربی مائیم ایا برای ما یا شیخ هیچ حق در سوره الأحزاب میبایی که مسلمانان را حق در آن نباشد؟ شامی گفت: بلی حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: که آیا تلاوت آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً نمودی؟ شامی چون از آن ولی حضرت بیچون استماع این آیه نمود دست - خود بسوی آسمان برداشت و گفت: بار خدایا مرا از این مقال توبه و رجعت و ندامت و انابت بتو یا ذا الجلال است.

آنگاه سه مرتبه گفت: اللهم انی اتوب الیک من عداوة آل محمد و من قتل اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

بار خدایا من مدت عمر خود تلاوت کتاب تو مینمودم و تا امروز مشعر و مطلع باین معنی نبودم.

ص: 168



## ذکر در بیان احتجاج زینب بنت امیر المؤمنین علی علیه

السلام بر یزید در هنگام که آن باغی ایزد تعالی چوب

بر دندانهای سید الشهداء علیه سلام الملك العلی میزد

در محضر

روایت کرد شیخ الصدوق السعید أبو جعفر القمّی رضی الله عنه از مشایخ بنی هاشم و غیر ایشان از مردمان که چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام را با حرم محترم او داخل شام بر یزید علیه ما یتحقّق من الملك العلام من اللّعة الدائمة گردانیدند، امر کرد که سر حسین (ع) را بمجلس حاضر کنید چون سر مبارک حضرت امام حسین (ع) را در طشت - گذاشته بنزد یزید حاضر کردند مخصره که در دست آن لعین بیدین بود بر ثنایای آن حضرت میزد و میگفت که: حسین (ع) عجب لب و دندان بغایت نیکو داشت.

پس از آن، آن طاغی ایزد اکبر شروع در انشاد این شعر نمود:

ص: 169

لعبت هاشم بالملك فلا \*\*\* خير جاء ولا وحى نزل  
ليت أشياخي ببدر شهدوا \*\*\* جزع الخزرج من وقع الأسل  
لأهلوا واستهلوا فرحا \*\*\* و لقالوا يا يزيد لا تشل  
فجزيناهم ببدر مثلها \*\*\* وأقمنا مثل بدر فاعتدل  
لست من خندف إن لم اسقم \*\*\* من بنى أحمد ما كان فعل

چون زینب بنت علیّ علیه السلام که مادرش فاطمه بنت نبیّ الاکرم علیه صلوات الملك العلام بود آن حال و آن مقال از آن باغی ضالّ عدوّ محمّد(ص) و آل استماع نمود بر پای خاست و زبان صدق نشان بحمد، و سپاس ایزد متّان بیاراست و فرمود که:  
حمد و سپاس و شکر بیحدّ و قیاس مر خدای را که پروردگار عالمیانست و صلاة بی اندازه و احساس بر روح پر فتوح جدّم که سیّد انبیاء و رسولانست و اصل باد.

ای یزید راست گفت: حضرت ایزد سبحان چنانچه در قرآن لازم- الاذعان فرمود که: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ .**

یا یزید زعم و گمان تو آنست که از این حرکت عصیان که از روی تمرد و طغیان نسبت بما اهل بیت رسول آخر الزّمان ظاهر و عیان گردید  
أقطار زمین بر ما بظلم و کین گرفتی و آفاق آسمان را بر ما تنگ مانند حلقه مکین و مکین سجّین گردانیدی تا بوسیله آن ما را اساری آثار  
رانده امروز نزد تو خاکسار بقطار آوردند و تو بر ما ذو اقتداری این برای ماهوان و خواری حضرت ایزد

باری و برای تو منت و کرامت از ربّ العزّت و مزید و قادر تو و ذو اعتباریست.

حاشا و کلاً نه این از برای تو خوبی و تکریم است یا از برای عزّت و تعظیم یا بواسطه بزرگی و خطر تو بجهت جلالت قدرتست که باد در بینی اندازی و نظر بعطف دامن نامؤمن خود کنی و سینه خود را مسرور سازی و غم و ألم بواسطه این حرکت ناملایم از خاطر دور اندازی در هنگامی که دنیا را بر وفق خاطر فاتر خود مستولی و امور را بر نسق خواهش خویش متّسق یابی و ملک ما را برای خود صافی و سلطانتیت ما را بواسطه خود بلا منازع و مکافی بینی مناز که حضرت عزّ و جلّ را مهل است مهل باید که مسرور بنشاط و سرور نگردی از روی غرور و جهل.

آیا فراموش کردی قول حضرت ایزد لم یزل: **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ**.

یا ابن الطّلقاء این از عدالت و دعوی اسلام است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده مستور گردانی و بنات رسول (ص) و فرزندان فاطمه بتول (ع) را در سلك سبایا و اساری منخرط و مشهور گردانی و هتک ستور عصمت ایشان و وجوه محجوبه عفت این محتجبات حرم محترم سیّد البریّات را ظاهر و غیر مستور نمودی بر دشمنان ایشان و ایشان را حدی گویان از شهر به شهر میگردانی و این جماعت را مستشرف می سازی بأهل منافق و بارز و ظاهر گردانی بأهل مناهل یعنی در کوهها و در صحرا و در مشارب و آبخورها این سلسله نبی الرّحمه را بر همه برایا ظاهر و هویدا گردانیدی و رویهای ایشان را بر قریب و بعید و غایب و شاهد و شریف و وضع و دنی و رفیع ظاهر و پدید نمودی و حال آنکه با آن نسوان کسی از اولیای ایشان و خویشان و اقربا هیچ احدی

چنین سرکشی و عنود تو بر حضرت معبود و تمرد و جحود بر رسول محمود محض از برای رفع ما جاء به الرسول از نزد حضرت عز و جل از معرض عز و قبول است و أصلا این فعل و شغل از تو غریب و عجیب نیست.

و من امیدوارم از حضرت قادر عالم که آن کسی که زبان در حق جگر سوختگان شهداء بیدی گشود و بخون آن سعداء گوشت بدن او افزود، و نصب حرب و قتال و جنگ و جدال سلاله سید الانبیاء نمود و جمع لشکر از اطراف و اکناف بواسطه قتل زبده و خلاصه اولاد عبد مناف و تشهیر حرب و مصاف و اهتزاز آسیاف از غلاف بر روی نبی با عدل و انصاف از روی ظلم و اعتساف نمود او را أصلا روی ببه بود در دار دنیا و آخرت و امید رحمت، و مغفرت از حضرت رب العزت نباشد و بییقین او را نجات از عذاب در مرجع و مآب نخواهد بود زیرا که آن مطرود و مردود از رحمت ایزد معبود بدترین عرب است در انکار امر خدای تعالی و منکرترین ایشانست در حق رسول مجتبی و اعلان و اظهار تمامی خلاقانست در باب بغض عدوان و سرکشتی مردمان بحضرت ایزد منان بکفر و طغیان است. زیرا که آن متمرد اتر نتیجه خلال کفر و سوسمار متجرجر در صدر بواسطه قتلی بدر است و پیوسته ملاعین مقتول بیدر موصول بأسفل سافلین در خاطر پرکین آن لعین مضمهر و مکین بود.

پس آن بیدین در باب عداوت و بغض با اهل البیت و انتقام ما منتظر و در کمین بود و الحال از روی حقد و حسد و کینه دیرینه که در سینه ذخیره و دفینه داشت ظاهر نمود و کفر خود را برسول مبین و آشکار فرمود و تفضیح

حال خود را بلسان تیره مقال خود بیان کرد چنانچه قتل اولاد نبی کریم را امر شنیع و فعل منیع ندانسته آن بی توفیق آن را محلّ وقیع عظیم و آمر، و متصدی آن را مستوجب عذاب الیم و مخلّد در درکات جحیم نمیداند، بلکه فرح و سرور از قتل ولد نبی المشکور و سبی ذرّیت رسول ربّ غفور بخیر ظهور ظاهر نمود چنانچه فرمود:

لأهلّوا واستهلّوا فرحا \*\*\* و لقالوا یا یزید لا تشل

مع هذا مخضّر به ثنایای اَبی عبد الله الحسین علیه السّلام که محلّ مقتل و مکان بوسه حضرت خاتم الرّسل بود میزنی امیدوارم که هرگز:

بهجت و سرور روی ترا سرور نگرداند.

لعمری بعمر و بقایم قسم است که درد قرحه و جراحت از برای تو ظاهر و طراوت و نضارت از تو مستأصل گردید بواسطه ریختن خون سیّد شباب أهل الجنّه و پسر یعسوب عرب و شمس آل عبد المطلب صاحب کریمتر حسب و نسب اَبی عبد الله الحسین بن علی بن اَبی طالب علیه السّلام.

و تو بوسیله اهراق خون آن سبط رسول(ص) بیچون ندا به شیوخ ارباب خلاف و تقرّب بدم آن امام امم بکفره اسلاف خود مینمائی و فریاد بر میداری بندای خود و افتخار میکنی باین فعل نار و او از این عمل غیر مرضی خود.

و لعمری و مرا بعمر و بقایم سوگند است اگر تو آن جماعت را که ترا بینند و تو نیز مشاهده ایشان نمائی چون ندای آن طایفه کنی نگاه بجانب تو نکنند و هرگز شهادت برای تو ندهند بلکه هر آینه دست راست تو دوست دارد چنانچه زعم تست که شل میگردید از تو بلکه مقطوع از مرفق خود میگردید تا از

او این بی ادبی نسبت بسبب النَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ سائح و صادر نمیگردید و مادرت بتو حامله نمی شد و پدرت سبب تولد تو در حینی که تو در سخط خدای جبار و خصم تو رسول(ص) مختار نمیبود تا از تو این عنود و جحود ظاهر نشدی.

آنگاه آن بضعة ولی الله متکلم باین کلمات دعا و مناجات بحضرت قاضی الحاجات گردید که اللَّهُمَّ خذ بِحَقِّنَا و انتقم مَمَّن ظَلَمْنَا و احلل غضبك علی من سفك دماننا و نقض دمارنا و قتل حماتنا و هتك عنا سدولنا.

بعد از آن گفت: یا یزید کردی فعل خود را و نسوختی از این شغل و فعل الا جلد خود را و خوار و ضایع نساختی مگر لحم جسد خود را و زود بود که تو وارد برسول(ص) گردی یا آنچه از وزر دائم و خطیئت که متحمل تجشم به واسطه جور و ظلم و تعدی و ستم پدرت بنبی الاکرام نمودی و هتك حرمت او و سفك دمای عترت او بلکه پاره از گوشت بدن او قطع فرمودی و کسی را بقتل آوردی که پریشانی اهل بیت رسول از او بجمعیّت و پراکندگی آن نیکوترین انام بوجود وافر الجود آن سبط نبی الاکرام التیام پذیرفتی و انتقام از ظلمه لئام و أخذ حق ایشان از دشمنان برای ایشان نمودی باید که تو مستقرّ به فرح و سرور بقتل آن نور دیده رسول ربّ غفور گردی.

آنگاه تلاوت این آیت نمود که: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا، بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ .

ای یزید کافی است ترا به آنکه خدای عالم در آن عالم ولی حاکم، و رسول خصم تو ظالم بود و جبرئیل ظهیر و معین اولاد رسول صلی الله علیه و آله و سلّم باشد و زود معلوم شود که ترا برانگیخت و بر رقاب مسلمین ممکن گردانید.

انّ بس للظالمين بدلا و انکم شرّ مکانا و أضلّ سیلا قدر تو وسیله استصغار و احتقار ما نگردد و تقریر تو با ما أصلا در نظر ما هیچ گونه استعظام و استظهار ندارد و بجهت انتجاع خطاب تو در حقّ ما ما را بوهم و اضطراب ندارد.

بعد از آنکه عیون مسلمانان را بسبب آن بقدرات عبرات ما مفتوح نمودی و سینه های ایشان را در این هنگام بافتاده گی و عجز ما منشرح فرمودی پس اینها را دلهای قاسیه و نفوس طاغیه باغیه و اجسام و ابدان مملوّ و محشوّه به سخط خدای تعالی و لعنت رسول مجتبی (ص) است که در دلهای ایشان شیطان مکان نفیس خویش نموده جوجه و فرزندان بهم رسانید و از آنجا مانند ترا بدرج و منتهض گردانید و عجب و جای بسیار بسیار تعجب است بواسطه شهادت و قتل اتقیا و اسباط و سلاله اوصیا از دست ابناء طلقای خبیثه و اولاد الرّنا که کف دستهای خود را از خون ما نطیف و خضاب و دهنهای خود را از لحوم ما متخلّب و مستطاب گردانیدند یعنی گوشت ابدان ما را قیاس - پستان مادران خویش دانسته روزان و شبان مشغول بمکیدن آنند و بسیار بسیار تعجب است.

از آن جثّه های زاکیه و ابدان طاهره که در آن صحرای کربلا در حراره آفتاب سوخته و کباب میگردند گرگان و سایر جانوران بر آن اعیان نوحه کنندگان و گریانند اگر چه الحال ما را در این صحرا تنها یافته غنیمت دانستی و آنچه از دست تو آمد معمول گردانیدی لیکن زود ما غرامت این حرکت ترا در وقتی که هر چه کردی از تو باز خواست کنند خواهیم گرفت.

و ما الله بظلام للعبيد فالى الله المشتكى و المعول و اليه الملاجأ و

بعد از این تو هر کیدی که داری بعمل آر و هر جهدی که از تو متصوّر باشد مبذول گردان بحق آن خدائی که ما را مشرف گردانید بارسال وحی و کتاب و اعطای نبوت و تکریم انتخاب هرگز تو ادراک آمد و عزّت ما نکنی و به رتبه و غایت درجه ما نرسی و محو ذکر ما در ایام و دفع عار ما از خود بتمادی و انصرام شهو و أعوام نتوانی نمود.

و در هنگام که ندا کند منادی که لعنت خدای بر ظالم عادی رأی خود را باطل و ایام حکومت را عدد متزایل و جمعیت خود را متبدّد و عاطل بلکه خود را در أسفل سافلین گرفتار باغلال و سلاسل یابی.

و شکر و سپاس خداوندی را سزاست که حکم و امر کرد بواسطه اولیای خود بسعادت و ختم مآل أحوال أصفیاء ببلوغ مطالب ارادت و نقل ایشان نموده برحمت و برأفت و برضوان و مغفرت و بمشقت تو گرفتار و مبتلا و ممتحن به جز تو خاکسار نگردانید.

و استدعا و سؤال من از حضرت ایزد متعال آنکه آن برگزیدگان را أجر جمیل و ذخر جزیل کرامت کند و دشمنان آن اعیان را بعداب نکیل و عقاب و بیل گرفتار گرداناد.

و نیز سؤال من از حضرت مجیب الدّعات آنکه امر خلافت را مستحسن گرداند و انابت را جمیل بدست شخصی مؤتمن بنده خاصّ حضرت مهیمن رساند آنّه رحیم و دود.

و چون یزید این کلمات از زینب استماع نمود در جواب فرمود:

شعر:

ص: 176



يا صبيحة تحمد من صوايح \*\*\* ما أهون الموت على النّوايح

بعد از آن حکم کرد ایشان را که مراجعت بمدينه طيبه نمايند.

و بعضی گفته اند که فاطمه بنت الحسين عليه السلام بغايت صبيحة الوجه بود و در میان نسوان نشسته بود یکی از ملاعين شام که در آن مقام حاضر بود گفت:

يا يزيد اين جاريه را بمن عنایت نماييد يزيد گفت بتو بخشيدم في الفور آن ملعون دست بطرف دامن آن معصومه نجيبه دراز نمود و خواست که او را بکشد.

چون آن مظلومه آن حال مشاهده نمود دست بدامن عمّه خود دراز کرد و خود را باو چسپانيد و فریاد بر آورد که وا ابتاه و يا عمّتاه.

زينب روی بشامی آورده فرمود که: و الله که دروغ ميگوئی و ملامت نفس خود مينمائي اين دختر نه از برای تو و نه برای يزيد است چه اين نبیره رسول الله مجيد است.

از استماع اين سخن يزيد در غضب شد و گفت که: اين جاريه به من متعلق است و من اگر اراده او داشته باشم هر چه خواهم بعمل می توانم آورد.

زينب فرمود: کلاً و حاشا و الله بخدای عالم قسم است که هرگز خدای تعالی او را برای تو نگردانيد و نخواهد گردانيد مگر آنکه از ملت ما و آبای ما بیرون روی و بدین غير ما در آئی.

يزيد گفت: از دين پدر و برادرت بیرون رفتند و بجزای خود رسيدند.

زينب فرمود: تو بدین خدای تعالی و دين جدّ و پدر و برادرم مهتدی

شدی اگر مسلمان باشی.

یزید گفت: دروغ میگوئی یا دشمن خدا.

زینب فرمود: تو پادشاهی چرا مردم را شتم از روی ظلم بسلطانیّت خود بخلاق عالم قهر و ستم میکنی؟ چون زینب این سخن گفت: یزید گوئیا از روی حیاء ساکت گشت در آن حال آن شامی بی سعادت و اقبال باز اعاده همان مقال نمود که یا امیر این جاریه را بمن بخش.

یزید گفت: دور شو که خدای واحد مرگ معجّل بتو بخشید دیدی که از شومی تو شامی کلام بدشنام انجام و انصراف یافت، شامی مأیوس و معبوس از مجلس آن منحوس بیرون رفت.

یزید در همان هفته اولاد و أحقاد رسول أمجاد را رخصت انصراف به مدینه نمود.

ص: 178

## ذکر در بیان احتجاج علی بن الحسین (ع) بر یزید

در آن هنگام که داخل دار الملام شام شد

روایات ثقات و عدول این جماعت روایت کردند که چون علی بن الحسین علیه السلام را با جمله سبایا و اساری از اولاد حسین (ع) بدار الملام شام انتقال نموده مقام دادند.

روزی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام بر یزید وارد گردید آن ظالم باغی گفت یا علی شکر و سپاس مر خدای را که پدرت را بقتل رسانید و خاطر ما و سایر اَنام از افساد او جمع گردانید.

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: پدرم را مردمان کشتند و به وسیله قتل او از دین برگشتند.

یزید گفت: الحمد لله شکر است خدا را که او را مقتول نمود و شر او کفایه فرمود.

حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: لعنت خدای تعالی بر آنکه

پدرم را بقتل رسانید.

ای یزید آیا می بینی مرا از این کلام لعنت به حضرت خدای عالم کرده باشم؟ یزید در این باب اصلاً جواب آن ولایتمآب نداد و گفت: یا علی بالای منبر رو و مردم را از حال فتنه پدرت اعلام نمای و توفیق روزی ظفر از حضرت ایزد داور به امیر المؤمنین علیه السلام در این محضر بر جمیع مردم حاضر ظاهر کن.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: که نمیدانم که ترا از این کلام مطلب و مرام چیست، اما چون بموجب وجوب تقیه آن حضرت خود را در باب اجابت آن مرتاب در کمال عجز و اضطراب دید.

بعد از آن که آن سرور منبر را بقدم میمنت لزوم خود مشرف گردانید حمد و ثنای ایزد تعالی نمود و درود نامعدود و صلاة بر حضرت نبی المحمود مؤدی فرمود آنگاه گفت:

ای معشر مردمان هر که از شما مرا شناسد شناسد و آنکه مرا نشناسد پس بر من لازم است که خود را بشما بشناسانم.

من پسر صاحب مکه و منی.

من پسر چاه زمزم و صفا.

و من پسر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

و من پسر آن کسم که او مخفی بر هیچ احدی از بندگان و متابعان واجب تبارک و تعالی نیست.

و من پسر آن کسم که در هنگام معراج و استعلا بعد از قطع منازل عالم

بالا از مقام سدره المنتهی گذشته بمکان قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ برسید و جواب شنید آنچه بامر و حکم ایزد مجید از او پرسید و بواسطه تکمیل سکنه خاك بفرمان خالق الأفلاك مراجعت فرمود و تا بود ارشاد و هدایت اهل کفر و ضلالت نمود چون این کلام بأهل شام رسید فریاد و فغان و گریه ایشان بلند گردید و کار بجائی رسید که یزید ترسید که او را از معقد حکومت و مسند ایالت منقطع گردد بمؤذن فرمود که: اذان گوئی تا مردم بنماز جمع گردند چون مؤذن فرمود که الله أكبر الله أكبر.

حضرت علی بن الحسین (ع) بر همان منبر نشستند، باز چون مؤذن گفت:

أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم.

علی بن الحسین (ع) بگریست.

پس آنگاه بجانب یزید نگریست و فرمود یا یزید آیا این محمد پدر تو است یا پدر من؟ یزید گفت: پدر تست، اما از منبر فروز آئید.

حضرت علی بن الحسین (ع) فروز آمده بناحیه در مسجد مقرر گزید در آن اثنا مرد مکحول که مصاحب رسول ایزد و اهب بود بنزد آن حضرت حاضر گردید چون چشم او بر امام زین العابدین علیه السلام افتاد گفت:

یا بن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم امشب را چون بروز آوردی؟ حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: چنانچه بنی اسرائیل در میان قبطیان که ذبح و قتل پسران ایشان مینمودند و دست بر شکم زنان

حامله آن جماعت می مالیدند و اسقاط اولاد ایشان میفرمودند نوعی که قرآن لازم الاذعان مبین احوال ایشان است که:

يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ .

اما یزید چون از نماز فارغ گردید منصرف بمنزل و محلی خود گشت حضرت علی بن الحسین (ع) را بنزد خود طلبید چون آن سرور در محضر یزید حاضر گردید یزید گفت:

یا علی با پسر خالد مسارعت و کشتی میکنی امام زین العابدین (ع) فرمود که از کشتی من با پسرت حقیقت شجاعت بار ایشان ظاهر نگردد و یک کارد بدست پسرت دهید و کارد دیگر بما اعطاء نمائید تا اقوی و أشجع ما أضعف ما را بقتل رساند یزید چون این سخن شنید حضرت علی بن الحسین (ع) را منضم بسینه خود گردانید و گفت:

از مار بغیر مار متولد نگردد که لا تلد من الحیة الا الحیة گواهی میدهم که تو ابن علی بن ابی طالبی (ع).

آنگاه علی بن الحسین (ع) فرمود: یا یزید بمن رسید که تو اراده قتل من داری اگر لا بد قاتل من خواهی بود پس البته کسی را برگزین که این عورات و نسوان را بمدینه حرم نبی آخر الزمان رساند.

یزید گفت: یا علی آن عورات را بمدینه دار السلام بغیر از تو هیچ احدی بان مقام نمیرساند لعنت خدای باین مرجانه باد من او را امر بقتل پدرت نفرمودم و اگر من أحياناً متولی قتال و جدال حسین بن علی (ع) می شدم هرگز قتل او نمی کردم الحال این امر صادر و سانس گردید از ما هر چه میخواهی بخواه.

آن حضرت فرمود که: سه التماس از شما است:

اول-آنکه قاتل پدرم را بمن دهی تا قصاص کنم.

دوم-سر پدرم را بمن دهی تا به کربلا برده با تن دفن کنم.

سوم-آنکه این عورات را همراه من کنی که بحرم محترم جدّم رسول صلی الله علیه و آله و سلّم رسانم و خود نیز در آن مکان بعبادت ایزد منان اشتغال نمایم.

یزید گفت: یا علی ملتسمات شما بانجاح مقرون است.

روزی دیگر یزید اعیان کوفه و لشکریان شام را بالتّمام حاضر گردانید و پرسید که قاتل حسین بن علی علیه السّلام کیست؟ بعد از قیل و قال بسیار گفتند شمر ذی الجوشن سر مبارک حسین علیه السّلام را از پیکر بدن جدا گردانید.

یزید گفت: یا شمر تو چرا حسین علیه السّلام را شهید گردانیدی.

شمر گفت حسین علیه السّلام را آن کس به قتل رسانید که سر خزانه و در بیت المال را گشوده و تمامی آن را بلشکریان تقسیم نمود.

ای یزید قاتل حسین(ع) بغیر تو کیست؟ در آن حال یزید روی بحضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام آورده گفت یا علی از قاتل حسین(ع) در گذر و آن دو امر دیگر مبذول و مستقرّ است.

بعد از آن جایزه خوب و اسباب مرغوب سفر همراه آن امام علیه السّلام کرده با سرانجام تمام روانه دار السّلام مدینه حضرت سیّد الأنام گردانید.

بمحضرات نام در علوم بسیار و بیان طرف از مواعظ بلیغۀ

آن امام الأبرار

مردی از شهر بصره بخدمت حضرت علی بن الحسین (ع) گفت: یا علی جدت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مؤمنان را بقتل میرساند.

چون آن حضرت این سخن شنید چشم مبارک پر آب گردانید بنوعی که آب چشم در کفهای ایشان پر گردید آن را بر زمین ریخت و پس.

آنگاه گفت: یا اُخا أهل البصره نه والله بخدای عالم قسم است که هرگز علی علیه السلام مؤمنی را بقتل نرسانید و مسلمانی نیز از دست او مقتول نگردید لیکن چون قوم مسلمان نمی شدند آن حضرت ایشان را به جبر با سلام در آوردی اما ایشان بظاهر اسلام و بیاطن در کفر و ظلام بودند و کتمان کفر میکردند تا وقت قدرت اظهار آن مینمودند و چون أنصار و أعوان در بر ابراز و اظهار کفر و غدر یافتند کفر مضمحل که در خاطر و ضمائر مستتر داشته



ظاهر کردند.

اما صاحب ستر یاقوت مطلع بر احوال شتر خویش است و مستحفظان دین قویم و مروّجان شرع مستقیم از آل محمّد علیهم صلوات الملك الأحد- عالم و عارف و شاهد و واقف اند که اصحاب صفّین و اصحاب نهروان یقین از لسان حضرت سیّد المرسلین مغضوب و لعین اند و این کلام ما کذب و افترا به حضرت نبی الوری نیست زیرا که بر ما حقیقت آیه وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ ظاهراً و هویداست.

در آن اثناء شیخ از اهل کوفه گفت: یا علیّ بن الحسین (ع) جدّت علی علیه السّلام میفرمود: برادرانم بغی و طغیان بر ما ظاهر و عیان کردند علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود: یا شیخ آیا آیه کتاب خدای تبارک و تعالیٰ وَ اِلَىٰ عَادٍ اٰخَاهُمْ هُوْدًا تَلَاوَتْ نمودی؟ گفت: بلی امام زین العابدین (ع) فرمود: حضرت ایزد معبود نجات هود و آن جمعی که با او بود از عاد مردود و مطرود نمود و او را هلاک بریح عظیم و عقاب عظیم فرمود.

و باسناد که ذکر آن پیشتر مذکور و عیان گردید مروی و منقولست که:

روزی حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام ذکر بیان احوال کثیر الاختلال جمعی از بنی اسرائیل که صورت ایشان مسخ و تبدیل بصورت قرده گشتند می نمود و قضیّه ایشان را من اولها الی آخرها حکایت فرمود.

آنگاه آن ولیّ آله فرمود: قوم بنی اسرائیل بواسطه صید ماهی در روز شنبه که بامر و حکم ایزد منّان موسی علیه السّلام ایشان را منع و نهی از آن

ص: 185

نموده بود مسخ بصورت ذمیمه میمون گشتند.

پس حال کسی که قتل سیّد اولاد سیّد الرّسل کرده باشد در هنگام جزای عمل بنزد حضرت عزّ و جلّ چون خواهد بود اگر چه این قوم بیحیا مسخ صورت در دنیا نشدند لیکن عذاب آخرت که برای آن جماعت معدّ و مهیاست آن عذاب أضعاف مضاعفه از عذاب مسخ است.

در آن اثناء شخصی گفت: یا بن رسول الله ما این حدیث را از شما- مکرّر شنیدیم اما چون این کلام ببعضی از نواصب رسید بما گفته اند اگر قتل امام حسین(ع) باطل نبودی بیقین آن أعظم و أكبر از سمک است در روز شنبه بایستی که چنانچه حضرت ایزد متّان بر آن صیّادان غضب کرد هم چنین بر قاتلان امام حسین(ع) نیز غضب کردی.

حضرت علیّ بن الحسین(ع) فرمود که: بآن نواصب بگوی که معاصی ابلیس بیقین زیاده از معاصی آن طایفه باغیه است که باغوی آن لعین کافر و بیدین گشتند مع هذا حضرت الله تعالی هر کرا خواست از آن قوم هلاک گردانید مثل قوم نوح و فرعون و غیر ایشان را و ابلیس با آنکه اولی بهلاکت بود حضرت معبود او را باقی و موجود گذاشت.

پس چرا حضرت ایزد تعالی جمعی را که بتقصیر آن ضالّ کبیر مرتکب عمل موبقات شده هلاک گردانید و حضرت عزّ و جلّ آن باغی دغل را با متابعان مضلّ برای کشف محرّمات مهل داد.

بیقین ایزد لم یزل این عمل از روی تدبیر و حکمت و عدل بحیّز ظهور و فعل آورد و در باب آنکه او را هلاک گردانید و در حقّ آنکه او را باقی گذاشت همچنین است حال صیّادان سمک در روز شنبه و حال قاتلان پدرم امام

رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْجِهْهُ فِي حَقِّهِ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْ أَوْلِيَاءِ بَصَوَابٍ وَ وَسِيلَةَ أَجْرٍ وَ ثَوَابٍ بِحِكْمَتٍ وَ عَدْلٍ مُسْتَطَابٍ دَانَسْتَ بِهِ مَعْمُولَ كَرْدَانِيدِ.

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ .

حضرت ایزد متعال از بندگان سؤال از اعمال و افعال نماید من غیر عکس.

و از امام الباطن و الظاهر محمد بن علی بن الحسین الباقر علیهم السلام منقول و مروریست که: چون پدر بزرگوارم علیه السلام این حدیث بیان فرمود بعضی که در مجلس شریف و محفل منیف حاضر بودند گفتند: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت الله تعالی و تقدس چگونه هر کس از اخلاف را بر قبایح و فضایح اسلاف معاتب و توبیخ و سرزنش تقریر فرماید و حال آنکه در قرآن واقع و عیان است که: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى**؟ حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که: قرآن حضرت - سبحان نازل بلغت عرب است و آن مخاطب اهل لسان بلغت ایشانست چنانچه مرد تمیمی میگوید که: قوم ما غارت فلان شهر کردند و قتل هر که در آن بلد بود نمودند و گویند شما غارت فلان شهر کردید و چنین فعل از شما به منصبه ظهور و حیز عمل ظاهر گردید و مرد عربی میگوید که:

ما به بنی فلان چنین کردیم و ما آل فلان را با سیری گرفتیم و ما فلان شهر را خراب کردیم.

حضرت الله تعالی نیز اراده و خواهش معاشرت آن فعل از آن طایفه نکردند لیکن اراده ملامت این جماعت اخلاف بواسطه اراده امتحان آن

طایفهٔ أسلاف نمود بان که قوم ایشان عمل چنان ظاهر و عیان کردند.

پس قول خدای تعالی عزّ و جلّ در این آیات جز این نیست که توییخ و سرزنش أسلاف و تقریر ملامت این جماعت موجودین أخلاف است زیرا که قرآن بر این لغت نازل است و دیگر آنکه جماعت أخلاف راضی بأعمال، و أفعال أسلافند و باعتقاد ناصواب ایشان أفعال پیشینان جایز و صواب بلکه مبیح أجر و ثوابست پس بواسطهٔ این اعتقاد أخلاف نسبت باسلاف جایز و رواست که ایزد تعالی باخلاف گوید که شما این کار کردید بواسطهٔ این آنکه شما راضی بأفعال نامالیم و أعمال قبایح لائم ایشانید.

آن طایفه چون این جواب از آن ولایتمآب استماع نمودند تصدیق سخنان صدق نشان آن سلالهٔ حضرت رسالتآب فرمودند.

از ابی حمزة الثمّالی منقول و مرویست که قاضی از قضات اهل کوفه به خدمت حضرت امام السّاجدین الامین زین العابدین سلام الله علیه و آبائه أجمعین حاضر شد و گفت:

خدای تعالی مرادای تو گرداناد خبر ده مرا از حقایق معانی قول خدای تبارک و تعالی: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ .

علی بن الحسین (ع) فرمود که: مردمان که پیش از شما در عراق بودند در باب معنی آن چه گفتند؟ قاضی گفت: آن جماعت میگویند که قری مکه است.

حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: که آیا در مشرق هیچ موضع زیاده از مکه دیدی؟

قاضی گفت: آن کدامست؟ حضرت امام زین العابدین (ع) فرمود: بدرستی خدای متعال از لفظ قری ارادهٔ رجال نمود.

قاضی گفت: آن در کجاست در کتاب خدای عزّ و جلّ که ایزد لم یزل ارادهٔ آن کرده باشد؟ علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: آیا استماع قول حضرت ایزد تعالی: وَ كَاتِبِينَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ .

در جای دیگر میفرماید که: وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكُنَا هُمْ لَمَّا ظَلَمُوا .

و در محلّ دیگر: وَ سَبَّلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا ، آیا سؤال ای قاضی از قریه کنند یا سؤال از رجال و سکنهٔ آن محالّ و کاروان نمایند؟ گوید که: حضرت امام علیّ بن الحسین (ع) آیهٔ بسیار در همین معنی بر آن قاضی تلاوت نموده.

من گفتم: فدای تو گردم آن جماعت چه کسانند؟ حضرت امام (ع) فرمود که: آن طایفه نیکو سرانجام ما ائمهٔ معصومین علیهم السّلام خواهیم بود.

آیا شنیدی قول حضرت ربّ العالمین: سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ یعنی: سیر با آن اعیان سبب نجات از عذاب زیغ و بهتان و عقاب عصیان است.

### احتجاج علی بن الحسین ع بر عموم بر حسن بصری در منی

مروی و منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام روزی بحسن بصری گذشت در منی و او مردم را وعظ میگفت آن حضرت لمحّه در آن مکان توقف فرمود و گفت:

خود را نگاه دار من ترا سؤال از حال تو مینمایم آیا تو باین حال که بالفعل بر آن مقیم و باین جاّده که بر آن مستقیم راضی هستی از برای نفس خود میان تو و میان حضرت الله تعالی اگر فردا موت بتو رسد؟ حسن بصری گفت: نه علیّ بن الحسین (ع) گفت: آیا هیچ بنفس خود حکایت تحوّل، و انتقال از این حال غیر مرضیّ بحالی که مرضیّ تو باشد مینمائی و نجات از آن حال از حضرت واهب متعال از روی تضرّع و ابتهال استدعا، و التماس میفرمائی؟ حسن بصری سر در پیش انداخت و بعد از مدّتی که سر بر آورد، و گفت: من حقیقت این حال بشما نخواهم گفت.

حضرت علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: هیچ امید داری که بعد از حضرت محمّد (ص) پیغمبری موجود و مبعوث گردد که ترا با او سابقه باشد و دین، و آئین سوای دین آن سیّد المرسلین بهم رسد؟ حسن گفت: نه حضرت سیّد السّاجدین (ع) فرمود که آیا بغیر این مسکنت دار دنیا هیچ جای دیگر داری امیدواری که ترا بآنجا برند و برای عبادت گذارند تا تو در آن محلّ بعبادت و عمل بندگی عزّ و جلّ مشغول گردی؟ حسن بصری گفت: نه امام زین العابدین (ع) فرمود: آیا تو هیچ احدی دیدی که او را فی الجمله عقل باشد او راضی شود برای نفس خود باین حال که تو بآن حالی و راضی نباشی بآن و مع هذا با نفس خود حدیث انتقال از آن حال بحال

که راضی باشی بحقیقت آن ننمائی و مترجی نبیّ محمد سید العربی و مترقب دار و سرای بغیر همین دار و بناء که مسکن تست نباشی که ترا به آنجا رد کنند تا عمل که موجب نجات و وسیله رفع درجات تو گردد بجای آری پس چرا وعظ مردمان مینمائی و تعهد حال خود نمینمائی.

پس آنگاه حضرت ولیّ الله متوجه مقام و آرامگاه خود گردید، حسن بصری از حضار استعلام و استبصار احوال آن امام الأبرار و الأخیار نمود ایشان گفتند که: او علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیه السلام است.

حسن بصری گفت که: این طایفه أهل بیت علم و حال و أرباب معرفة کاملند.

راوی گوید که: بعد از آن حسن بصری برای هیچ احدی از عربی و عجمی و بدوی و حضری وعظ و پندی نگفت.

### احتجاج علی بن الحسین ع بر مرد قرشی

و از ابی حمزه الثمالی رضی الله عنه مرویست که من از حضرت علیّ بن الحسین (ع) شنیدم که برای شخصی از قریش حدیث و حکایت میکرد که:

چون آدم علیه السلام توبه کرد و ندامت و رجعت از وزر و آثام بحضرت ملك العلام نمود و باز مواصلت حوّا و آدم چون با هم بهم رسید آدم با حوّا مواجهه نمود و از روزی که آدم و حوّا مخلوق گشتند و بزمین آمدند چون توبه آدم قبول شد تعظیم خانه کعبه و حوالی آن بسیار مینمود بواسطه احترام و اکرام خانه و چون اراده مواجهه حوّا میکرد از حرم بیرون میرفت و حوّا نیز با او بیرون رفتی وقتی که از حرم میگذشتند و داخل حلّ میشدند در آن مکان با هم جمع شدند بعد از آن غسل میکردند پس آنگاه داخل حرم میشدند

و بعد از آن رجوع باستانه خانه مینمود.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: حوا بواسطه آدم دارای بیست پسر و بیست دختر شد و در هر بطن توأمان آوردی پسر و دختر و در اول بطن از حوا هابیل متولد گردید و با او جاریه تولد یافت مسمیه باقلیما که در حسن یکتا نبود و در بطن ثانی قابیل از او تولد گردید و با او جاریه بود که آن را لوزا میگفتند و این جاریه أجمل بنات آدم در حسن و ملاحه، و نیکوترین دختر او در خوبی و صباحت بود چون این دو پسر و دختر به سن بلوغ رسیدند حضرت آدم بواسطه ایشان بهم ترسید ایشان را نزدیک خود خواند و در باب تزویج ایشان بر قانون شرع خود سخن راند و گفت:

ای فرزندان اراده چنانست که لوزا را بتو ای هابیل نکاح کنم و ای قابیل اراده من آنست که اقلیما را بنکاح و عقد تو درآرم.

في الفور قابیل از کلام آدم علیه السلام برآشفت و گفت: من راضی نیستم که خواهر هابیل که قبیح المنظر است معقوده من گردد و خواهرم که با من توأمان در شکم حوا بود در کمال حسن و جمال است او را به نکاح هابیل درآری.

آدم گفت: من قرعه میان شما میزنم ای قابیل اگر سهم تو بر لوزا افتد یا سهم هابیل بر اقلیما برآید هر يك شما تزویج آنکه بسهم او برآید نماید.

حضرت امام الساجدین زین العابدین (ع) فرمود که: چون آدم (ع) اسم قرعه در میان فرزندان مذکور نمود ایشان راضی بر آن گشتند و چون آدم قرعه زد میان فرزندان سهم هابیل بلوزا و سهم قابیل بر اقلیما بر آمد و توأم واجب هر يك ایشان بنام آنکه با او توأم نبود حضرت معبود مقرر فرمود

ص: 192



بنا بر آن آدم(ع) تزویج هر يك ایشان بنوعی که قرعه بنام آنها بر آمده بود نمود و بعد از آن حضرت ایزد مٔان نکاح أخوات به برادران در جمیع شرع و ادیان حرام فرمود.

آن مرد قریشی بحضرت امام زین العابدین(ع) گفت: اولاد ایشان که در آن زمان بهم رسیده باشند حلال زاده باشند؟ حضرت امام علی بن الحسین(ع) فرمود: بلی حلال زاده اند.

پس آنگاه قریشی گفت: یا بن رسول الله(ص) این فعل الیوم عمل مجوس است؟ آن حضرت(ع) فرمود که: بعد از آنکه خدای معبود آن فعل را حرام نمود و از ارتکاب آن منع فرمود آنگاه آن طایفه مرتکب آن شدند.

پس آنگاه علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: منکر این نشوی زیرا که این شرایع جاری شد، نه حضرت ایزد مجید حوّا را از پهلوی آدم موجود و پدید نموده زوجه و محلّله او گردانید.

پس این پیشتر در شریعت آدم(ع) أبو البشر جایز و مستمرّ بود بعد از آن حضرت ایزد داور او را آن را حرام گردانید.

مرویست که عبّاد بصری در طریق مکّه معظّمه زادهای الله شرفا و تعظیما الی یوم القیامة ملاقات و دریافت شرف خدمت علی بن الحسین علیه السلام نمود و گفت:

یا علی بن الحسین(ع) ترک صعوبت جهاد با کفره لئام نموده اقبال و توجّه بشغل آسان حجّ بیت الله الحرام فرمودی و حال آنکه حضرت عزّ و جلّ بحضرت خاتم الرّسل در قرآن منزل گردانید که:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ «الى قوله» وَبَشَّرِ الْمُؤْمِنِينَ .

در این آیه حضرت رب العالمین برای مجاهدین ثواب بسیار که عبارت از دخول جنات تجری من تحتها الأنهار است مقرر و معین گردانید حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: اگر ما جمعی را بنظر آریم که جهاد با ایشان افضل از حج بیت الله الحرام باشد بی شبهه یقین در آن وقت جهاد با آن ارباب انکار و عناد خواهیم کرد.

غرض امام زین العابدین(ع) از این کلام آنست که ما را علم تمام به حقایق احوال آنان زیاده از شما و سایر خلق الله تعالی است.

شخصی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از نبیذ سؤال کردند آن حضرت(ع) فرمود که: قوم بشر آن مشغولند و گروه صلحا آن را حرام میدانند پس شهادت آن جماعتی که شهوات و مستلذات دنیویّه وسیله شهادت و ایمان دفع و ترك نمودند اولی بقبول است از شهادت آن جمعی که شهوات ایشان را بشهادت اسلام و ایمان جاری گردانیدند بلکه به وسیله مشتبهات دنیویّه اختیار اسلام و ایمان نمودند.

عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که مردی به حضرت علی بن الحسین(ع) گفت: یا علی فلانی ترا منسوب بضاللت و گمراهی و بدعت و بیراهی میگرداند.

### احتجاج علی بن الحسین ع بر شخصی در باره سکوت و تکلم

حضرت امام(ع) فرمود که: تو رعایت حقّ مجالست آن مرد نکردی زیرا که حدیث که او در خفیه بتو نقل کرد تو در نزد ما عیان و بیان کردی و أداء حقّ ما نمودی زیرا که از برادرم سخن غیبت بما تبلیغ نمودی و حال آنکه آن

برادر میداند که موت مدرک ما و ایشان و بعث محشر ما و ایشان در روز قیامة موعود ما و ایشان است و حضرت الله تعالی و تقدس حاکم است میان ما و ایشان.

آنگاه فرمود که: ایاکم و الغیبه یعنی زنهار غیبت یکی نکنی بدرستی که غیبت إدام سگ های آتش دوزخ است.

ای فلان بدان که کسی که عیب مردمان بسیار گوید همان شاهد است بر آنکه او مطالبه عیوب به قدری که خودش بآن معیوب است مینماید.

و مرویست که شخصی از آن امام الأنام علیه السلام یعنی: امام زین العابدین (ع) سؤال کرد که آیا سکوت أفضل است یا کلام؟ آن حضرت فرمود که: هر يك از کلام و سکوت را اوقاتست پس اگر سکوت و کلام هر دو از آفات سلامت باشند پس کلام أفضل از سکوت است.

شخصی گفت: یا ابن رسول الله (ص) در هنگام سکوت و کلام از آفات و ملام سالم و با سرانجام باشند اختیار کلام از سکوت بچه وجه بانجام و سر انجام باشد؟ حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که: خدای عزّ و جلّ هیچ پیغمبری از انبیاء و اوصیاء خود را مبعوث بسکوت نگردانید بلکه تمامی آن اعیان را حضرت ایزد علامّ مبعوث بکلام و به تبلیغ شرایع و احکام گردانید مع هذا هیچ احدی سزاوار چنان سکوت و مستوجب ولایت ایزد مّان به سکوت و وقایت و صیانت نفس از بر آن بسکوت و اجتناب از سخط خدای سبحان بسکوت و وقایت بلکه همه این اسباب بکلام بانصرام رسد یا تعدیل قمر بآفتاب و سها به ماهتاب نمیکنم زیرا که توصفت تفضیل سکوت به کلام

میکنی و صفت فضل کلام بسکوت نمیکنی چنانچه بین و ظاهر است.

### احتجاج علی بن الحسین ع بر محمد بن الحنفیه در مورد امامت خویش

از امام الباطن و الظاهر اَبی جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلام مرویست که: چون امام السَّعید الشَّهید اَبی عبد الله الحسین علیه السلام شربت شهادت چشید محمد بن الحنفیه کسی بخدمت علی بن الحسین (ع) فرستاد و گفت: مرا حرفیست با تو که بخلوت باید گفت:

حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که در هر زمانی که اراده نمائی میسر است.

چون محمد بن الحنفیه بخدمت آن امام البریه حاضر گردید گفت:

یا ابن رسول الله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میدانی که وصیت و امامت را بعد از خود برای علی بن اَبی طالب (ع) و بعد از علی برای حسن علیه السلام و پس از آن برای پدرت حسین (ع) مقرر گردانیده بود و الحال، پدرت مقتول شده و او کسی را وصی خود نگردانید و من عم تو و هم فرزند پدر توام چون من در سنّ از تو أقدم و بأمیر المؤمنین علی (ع) أقربم و تو در حدائث سنّ و جوانی، پس بر تو اطاعت و متابعت من لازم است باید که با من منازعه در وصیت و مخالفت در امامت نکنی.

حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود:

یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس لك بحقّ اِنّی اعظک ان تکون من الجاهلین .

ای عم من بپرهیز بخدایتعالی و چیزی که حقّ تو نباشد دعوی آن نکنی و من ترا وعظ و نصیحت میکنم از آنکه مبادا از جاهلان گردی.

یا عم بدرستی که پدرم صلوات الله علیه مرا وصی خود گردانید و ولایت و امامت بمن سپرد پیش از آنکه متوجه عراق گردد و نیز در هنگام شهادت

پیشتر از آنکه شهید گردد بنصف ساعت مرا ولیّ عهد خود گردانید و امامت امت تسلیم من نموده و این سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است که در نزد منست باید که در این بابت تعرّض من نکنی که من بنقصان عمر و پریشانی حال تو ای عمّ میترسم.

و دیگر آنکه حضرت ایزد تبارک و تعالی قسم یاد نمود که وصیت و امامت بجز در عقب حسین بن علیّ علیه السلام و التّحیّه نگذارند و اگر تو ای عمّ خواهی که حقیقت این امر بر تو بین و ظاهر گردد باتّفاق ما بنزدیک حجر الأسود حاضر شو تا او را حکم درین مهمّ گردانم و از او سؤال این حال از آن مطیع ایزد متعال نمائیم.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام میفرماید که این کلام در آن روز در میان ایشان در مکه معظّمه زادهای الله تعظیما الی یوم القیام بود هر دو ایشان به پیش حجر الأسود آمدند.

حضرت علیّ بن الحسین (ع) بمحمّد بن الحنفیه گفت: یا عمّ اوّل تو ندا کن و از روی تصرّح و ابتهال از حضرت ایزد متعال سؤال نمائی که آن سنگ را برای شهادت تو بنطق آرد، بعد از آن سؤال از حقیقت حال خود نمائی.

محمّد بن الحنفیه بفرموده عمل نموده از روی تصرّح و ابتهال از حضرت واهب حصول امانی و آمال خود را سؤال نمود و بعد از آن حجر را بمراد خود خواند حجر اجابت کلام محمّد در آن امر ننمود.

حضرت زین العابدین (ع) فرمود که ای عمّ نه اگر تو وصیّ و امام آنان می بودی هر آینه اجابت سخن و استدعای تو در آن امر مینمود.

محمد بن الحنفیه گفت: یا بن اُخ باید که الحال تو سؤال نمائی و حجر را در باب ولایت و امامت خود بخوانی.

حضرت علی بن الحسین (ع) آنچه مطلب و مراد او بود از حضرت ربّ - العالمین سؤال و استدعا نمود.

پس آنگاه آن ولیّ الله فرمود که: ای حجر بخدائی که ترا میثاق جمیع پیغمبر و میثاق تمامی اوصیاء اولو الامر و پیمان همگی بشر گردانید تو ما را بلسان عربی روشن و بزبان واضح بین خبر ده از وصیّ و امام بعد از حسین ابن علی (ع).

در آن دم آن حجر بامر ایزد عالم بنوعی بحرکت و اهتزاز آمد که نزدیک بآن بود که از موضع و مقام زائل گشته آرام نگیرد.

بعد از آن حضرت قادر سبحان آن را بنطق و بیان در آورد و بزبان عربی روشن و آسان گفت: بار خدایا وصیّت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السّلام حقّ علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) و ابن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم است.

چون محمد بن الحنفیه این نوع شهادت از حجر الأسود در باب وصیّت و امامت علی بن الحسین علیه السّلام و التّحیه مشاهدت نمود اقرار بولایت حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود.

پس آنگاه رجعت و انصراف بمنزل خود نمود

### **احتجاج علی بن الحسین ع بر عده ای و طلب باران او و باریدن ابر**

از ثابت البنانی منقول و مرویست که من با جماعت بصریان مثل ایوب سجستانی و صالح المروزی و عتبه الغلام و حبیب الفارسی و مالک بن دینار براه کعبه معظّمه بقصد حجّ بیت الله الحرام احرام بسته بودیم و بعد از قطع منازل و طیّ مراحل چون

داخل آن مکان و محلّ شدیم آب در آن موطن و مآب بغایت کم و نایاب بود و مردمان را از شدّت عطش بی تاب و در حیرت و اضطراب دیدیم اهل مکه تفرّع و تضرّع بما نمودند و حجّاج نیز استدعا و التماس فرمودند که ما بواسطه ایشان طلب آب از حضرت وهّاب نمائیم چون بکعبه رسیدیم و طواف خانه واهب یگانه نمودیم از کریم متعال از روی تضرّع و ابتهال و تخضّع و تخشّع احوال التماس و سؤال اعطای غیث بسکنه آن محلّ فرمودیم ایزد معبود اجابت و استدعاء ما نمود و ما را در آن باب حیرت تمام روی نمود و بهمان حال در کمال ملال بودیم ناگاه جوانی مکروب محزون که اثر صلاح و رستگاری و سیمای فلاح و خشیت ایزد باری از وجنات احوال او معلوم و مشحون بود و از گریه در قلق و اضطراب و از خوف عقاب بی تاب شده لیکن شروع در طواف کعبه ملک الرّءوف نموده چون طواف خانه باتمام اشواط هفتگانه بانجام و انصرام رسانید روی توجّه بسعدت و اقبال بجانب ما ارباب ارادت و أصحاب اطاعت آورد و گفت:

یا مالک بن دینار و یا ثابت البنانی و یا ایوب السّجستانی و ای صالح المروری و یا عتبة الغلام و یا حبيب الفارسی و یا سعد و یا عمر و یا صالح الأعمی و یا رابعه و یا سعدانه و یا جعفر بن سلیمان ما گفتیم: لبّیک و سعد یک یافتی آنگاه فرمود که: آیا در میان شما کسی هست که حضرت رحیم الرّحمن او را از روی مودّت و محبّت مهربان و خواهان باشد؟ گفتیم: ای جوان بر ما است دعا و التماس از حضرت مهیمن متّان و بر او است اجابة اعطا و احسان، چون حضرت امام السّاجدین زین العابدین (ع) این سخن از ما شنید فرمود: که شما از کعبه دور شوید که اگر در میان شما کسی میبود که حضرت واجب الوجود او را دوست میداشت اجابت مینمود و شنید که میگفت که: ای سیّد و

مالك من بآن محبّتی که ترا با منست که باعطاء و احسان آب باران این تشنه لبان را سیراب گردانی.

راوی گوید که: هنوز آن برگزیده ایزد علاّم کلام با تمام نرسانیده بود که باران مانند دهان مشک گشاده گشته روان شود، از آسمان روان گردید ثابت البنانی گوید که: من گفتم: ای جوان محبّت حضرت قادر سبحان بشما چگونه دانستی که ایزد تعالی را بمودّت خود قسم دادی؟ حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود که: اگر حضرت واجب- الوجود مرا دوست نمیداشت مرا خوشحال نمیگردانید چون من دانستم که مرا دوست میدارد لهذا واهب متعال را بمحبت او نسبت بمن استدعا و سؤال نمودم و حضرت ربّ العزّت نیز التماس مرا باجابت مقرون گردانید و سکنه این مکان را سیراب و ریّان نمود.

پس از آن ولیّ ایزد جبّار از ما استدبار فرمود و در آن حال انشاء این مقال فرمود.

شعر:

من عرف الربّ فلم تغنه \*\*\* معرفة الربّ فهذا شقی

ما ضرّ في الطّاعة ما ناله \*\*\* في طاعة الله و ما ذا لقی

ما يصنع العبد بغير التّقی \*\*\* و العزّ كلّ العزّ للمتّقی

چون این کلمات بسمع ما و یاران رسید حیرت در حقّ اخلاص او به حضرت ملک تعالی از حیّز بیان متجاوز گردید که یا ربّ این جوان از کدام دودمان رفیع الشّان و از کدام خاندان باشد در آن زمان از اهل مکه از حقایق ذات عالیشان استعلام و استعلان نمودم گفتند این علیّ بن الحسین بن

ص: 200



علی بن ابی طالب علیه السلام است.

### بیان امام زین العابدین در خالی نبودن زمین از حجت

و حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصادق (ع) از پدرش امام محمّد الباقر (ع) و آن بزرگوار از پدرش علی بن الحسین (ع) و آن حضرت از آباء کرام عظام علیهم السلام روایت کنند که حضرت امیر المؤمنین علی (ع) فرمود ما و اولاد ما ائمة دین و اوصیای سید المرسلین الی یوم الدین خواهیم بود.

و حضرت سید السّاجدین علی بن الحسین (ع) فرمود که: ما ائمة مسلمین و حجج خدای تعالی بر تمامی مخلوقین و سادات مؤمنین و قاده غرّ محجّلین و موالی ارباب دین و ما امان اهل زمینیم چنانچه نجوم امان - اهل آسمان اند و بسبب وجود وافر الجود ما آسمان بغیر دعایم و بنیان بر قرار و امان و مستحکم بمکانست و ساقط بزمین نگردهد.

و

بنا تمسک السّماء أن تقع علی الأرض و بوسیله ما زمین اهل خود را فرو نمیرد و بجهت ما باران از آسمان جاری و عیان گردید.

و

بنا تمسک الأرض أن تمید بأهلها و بنا ينزل الغیث من السّماء و ينشر الرّحمة.

و بواسطه وجود و ذات فایض البرکات ما نشر رحمت از آسمان به زمین و ظهور و فرج برکت از زمین بجهت سکنه زمین گردد و اگر از ما کسی در زمین باقی نماند اثر از زمین نیز نمیماند.

بعد از آن فرمود که: یقین از روزی که خدای تعالی آدم علیه السلام را ایجاد نمود هرگز زمین از حجّت ربّ العالمین خالی نماند خواه ظاهر مشهور یا غایب مستور تا قیام قیامت و اقامت آن ساعت آن حجّت ربّ العزّت باقی در زمین و اگر حجّت در زمین موجود نبودی هرگز ایزد معبود معبود

و از ابی حمزه الثمالی منقول و مرویست که أبو خالد کابلی گفت: که من روزی بخدمت سیّد و مولای خود علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام مشرف شدم و گفتم: یا ابن رسول الله (ص) مرا خبر ده از سکنه زمین که طاعت و متابعت و مودّت و محبّت ایشان واجب و لازم بر تمامی اهل عالم است و بعد از رسول صلی الله علیه و آله السّلام اقتدا بآن بر اناّم بامر ایزد علامّ از فروض متحتّم است.

آن حضرت فرمود: ما بدرستی که اولی الامری که حضرت ایزد داور ایشان را ائمّه همگی و تمامی بشر گردانیده و طاعت و متابعت ایشان را بر جمیع انس و جان واجب و عیان فرمود حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بعد از حسن و بعد از حسن علیه السّلام حسین (ع) پسران علی بن ابی طالب علیه السّلام پس از ایشان امر ولایت و امامت منتهی بمن گردید.

آنگاه ساکت شد من گفتم: یا سیّدی از حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بما رسید که آن حضرت فرمود که: زمین خالی از حجّت ارحم الرّاحمین برای مخلوقین نمیماند و شما انتهای امامت و ولایت بذات فایض البرکات خود نسبت دادید پس حجّت و امامت بعد از شما که خواهد بود؟ حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: امام و حجّت بعد از من پسر محمد و نام او در تورات باقر مبقر علم و مظهر آنست، و بعد از محمد پسر او جعفر (ع) و نام مبارك او در نزد اهل آسمان صادق (ع) است.

من گفتم: یا سیّدی و مولائی ای صاحب و مالک من همگی و تمامی ائمّه صادقان و امناء حضرت ایزد متّانند.

وجه تخصیص این اسم بآن شبان چراست باید که از روی مرحمت و احسان برای این بنده خاص خود بیان و عیان نمائی.

آن حضرت(ع) فرمود که: پدرم حکایت کرد از پدر بزرگوار خود حضرت علی(ع) گفت که: حضرت رسول ایزد معبود فرمود که: هر گاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام متولد گردد باید که او را بصادق مسمی گردانید زیرا که ولد پنجم او که ایضا مسمی به جعفر است دعوی امامت نماید و این نوع جرأت بر حضرت ربّ العزّت از روی کذب فرماید.

پس او در نزد خدای وهّاب کذاب و مرتاب و مفتری بحضرت خدای وهّابست و او مخالف حکم پدر و حاسد برادر اوست و این آن کس است که کشف ستر خدای تبارک و تعالی در هنگام غیبت ولیّ ایزد علام نماید.

پس آنگاه حضرت علی بن الحسین(ع) گریه بسیار کرد و گفت: گویا من جعفر کذاب را می بینم که طاغیان زمان خود را ترغیب و تحریص بر تفتیش امر ولیّ الله تعالی که غایب در حفظ و حمایت اله و محروس و در پناه بود مینماید و متوکل را بحرم محترم پدر مکرم از روی جهل و حرص گردد تا مطلع بولادت آن صاحب سعادت و مظفر بر آن ولیّ ربّ العزّت شده او را بطمع میراث پدر بقتل آرد و أخذ حقّ او بغير حقّ نماید.

ابو خالد گوید که: من گفتم: یا ابن رسول الله(ص) این امر چنان خواهد شد که شما فرمودید؟ گفت: آری مرا به پروردگار قسم است که این مقدمات در صحیفه که ذکر محن که بر ما ائمة الهدی علیهم السّلام جاری و ساری خواهد شد،

مکتوب و مرقوم است که بعد از حضرت رسول آخر الزمان به ما چنین و چنان شداید و محن واقع و عیان خواهد شد.

أبو خالد روایت کند که من بآن حضرت عرض نمودم که: یا ابن رسول الله (ص) بعد از آن احوال آن اعیان در جهان بچه نوع انجام و انصرام خواهد یافت؟ حضرت سید الساجدین امام زین العابدین (ع) فرمود که: ایام امامت و ولایت ممتد با ایام غیبت ولیّ حضرت ایزد داور امام ثانی عشر از اوصیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم گردد و همین اعیان بعد از نبی الانس و الجان ائمه و هدایت تمامی خلقان اند.

آنگاه حضرت ولیّ الله علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: یا ابا خالد اهل زمان غیبت آن ولیّ ربّ العزت که قائل بامامت و منتظر ظهور آن صاحب سعادت اند بهترین اهل زمان و افضل آن خلقاند زیرا که قادر سبحان اعطای عقول و افهام و معرفت بایشان از روی مرحمت و احسان چندان نمود و اسباب غیبت آن امام الائمة را بنوعی بر ایشان واضح و عیان فرمود که غیبت آن حضرت در پیش امت آن وقت بمنزلت مشاهدت و رؤیت است و آن شیعیان و محبان ما را حضرت واجب تعالی در آن بمنزله مجاهدان و غازیان در - خدمت رسول ایزد منان بسیف و سنان گردانید و این جماعت مخلصان به حقّ و شیعیان ما از روی صدقند و این طایفه اعیان قائل بدین خدای تعالی بسرّ و آشکارا و بعلاّیت و خفا در تمامی صباح و مساء اند.

بعد از آن علیّ بن الحسین (ع) فرمود که: انتظار فرج در ایام شدت ارباب بلیت را از اعظم فرج است بیگمان و شبهت.

و باسناد مقدم مذکور از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مروی و منقول است در تفسیر آیه قول حضرت ایزد وهاب وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ .

یعنی: ای امت سید البریات شما را در قصاص حیات است زیرا که چون شخصی اراده قتل کسی نماید بعد از آنکه عالم و عارف و شاهد، و واقف گردد که اگر او آن کس را بقتل رساند البته وارث مقتول آن قاتل را به قصاص مورث خود مقتول میگرداند بی شبهه در آن حال جرأت و اقبال بقتل آن بنده ایزد متعال نماید و بواسطه همین از قتل بلکه از اراده آن باز آید پس در این حال که آن شخص از ترس قصاص ترك قتل نمود این كف از قتل موجب حیات دو بنده عز و جل گردید یکی جانی و دیگر مجنی علیه، بلکه وسیله حیات غیر این دو کس از سایر بندگان خدای تعالی و تقدس است زیرا که مردمان چون بدانند که اگر اقدام بقتل خلقان نمایند بموجب امر قادر سبحان قصاص واجب و عیان گردد در آن زمان بی شبهه و گمان جرأت بر آن نمایند.

يَا أُولِي الْأَلْبَابِ، یعنی: ای صاحبان عقول.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، یعنی: و جوب قصاص محض بواسطه تقوی و رستگاری و نجات از شدت عذاب ایزد باری است.

پس آنگاه حضرت امام الامه زین العابدین علیه السلام و التّحیّه فرمود که: ای بندگان حضرت ایزد مّان این قصاص قتل شما برای آن کسی است که او را در دار دنیا بقتل رسانید و روح آن بنده واهب سبوح را فانی گردانید و چون شما را در عوض قصاص کنند تحمّل که در آخرت شما را از آن

طلب و بازخواست نکنند.

آیا دوست دارید که شما را مخبر و مطلع گردانم بچیزی که آن اعظم از قتل و آنچه حضرت عزّ و جلّ بر قاتل واجب و لازم گردانید از آنچه آن اعظم از این قصاص است.

آن جماعت گفتند: بلی یا بن رسول آخر الزّمان این کلمات مرحمت و احسان است.

حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود: اعظم از این قتل آنست که بسبب آن بحال این محبّان و شیعیان بقتل آرند که اصلاً آن منجر نگردد، بعد از آن آن را زندگی نیاید.

حضار مجلس بهشت آثار گفتند: یا بن نبیّ المختار آنچه آن اعظم از قتل انسان و قصاص ایشان کدام است.

حضرت علیّ بن الحسین علیه السّلام فرمود که: آن گمراهی از ادراک نبوت حضرت رسالت پناهی است و اضلال از ولایت علیّ و آل علیهم سلام الله الملك الفعّال و سلوک مسلك غیر سبیل حضرت ذو الجلال و عادی گردد بوسیله اتّباع طریق اعداء علیّ علیه السّلام و قایل بامامت آن عادیان لئام و دفع حقّ علیّ علیه السّلام نموده منکر فضل آن ولیّ عزّ و جلّ گردد و آن را اعطا به اعدای آن حضرت نماید و اصلاً باک از آن نداشته باشد و تعظیم دشمن آن ولیّ حضرت مهیمن را دوست داشته باشد پس این کشته شدن در آن عالم باعث تخلید مقتول در نار جهنّم است زیرا که جزای آن قتل پیوسته خلود و ابود در آتش دوزخ است.

و از حضرت أبو محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیه السّلام مروی و

منقول است که: مردی با خصم خود بخدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمده گفت: یا بن رسول الله این مرد پدرم را بقتل آورد.

حضرت سید الساجدین امام زین العابدین (ع) از مدعی علیه حقیقت آن استعلام نمود آن کس اعتراف بقتل پدر مدعی فرمود در حال آن ولی ایزد متعال بر او قصاص و قتال واجب و لازم بناء علی اقراره گردانید و بعد از آن از مدعی قود سؤال عفو از قتل مدعی علیه نمود و فرمود که: چون عفو او موجب بسیاری ثواب و اجر از حضرت عزیز و هابست انسب آنست که تو از قتل او درگذری و نفس او را بمعرض تلف نیاری.

نفس مدعی علیه به کلام عفو راضی و خوشحال نگردید.

حضرت علی بن الحسین (ع) در آن حال روی بان ولی دم یعنی مدعی که مستحق از طرف او برای قصاص بود آورده گفت: اگر این مرد را بر تو فضل و حق باشد باید که بخاطر آری و این جنایت را باو بخشی و او را بوسیله آن حق نکشی و طلب مغفرت این گناه او از حضرت آله نمائی و او را باین جرایم عفو فرمائی.

آن مرد گفت: یا بن رسول الله (ص) او را بر من حق است لکن آنقدر نیست که از واسطه آن او را عفو نمایم و خون والد خود طلب نفرمایم.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که: از او چه میخواهی گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر اراده شما باشد که من بهمان حق قلیل او با او مصالحه بدیت کنم و از قتل او درگذرم من نیز صلح کردم و عفو او نمودم.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: حق او در ذمه شما

چیست؟ گفت: یا ابن رسول الله (ص) تلقین توحید خدای مجید و نبوت حضرت رسول لازم التمجید (ص) و تعلیم امامت علی بن ابی طالب (ع) و ائمه معصومین علیهم سلام الملك الحمید بما نمود.

علی بن الحسین (ع) فرمود که: این وفا و کفایت بخون پدرت باعتقاد تو نمیکند.

و الله بخدای عالم مراقب است که این تلقین و تعلیم اعیان دین قویم و آداب شریعت مستقیم سوای خون انبیای مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وفا و کفایت بدماء تمامی اهل زمین از اولین و آخرین اگر مقتول شوند مینماید لیکن وفا بدماء انبیاء و ائمه الهدی علیهم السلام نکند

### احتجاج علی بن الحسین ع بر شهاب زهری

و از حضرت امام الباطن و الظاهر محمد بن علی الباقر علیهم السلام منقول و مرویست که محمد بن شهاب الزهری داخل دولتسرای حضرت علی بن الحسین (ع) شد و بشرف بساطبوسی آن حضرت مشرف گشته لیکن با کمال حزن و اندوه بود.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام چون او را بدان حال مشاهده نمود و فرمود که: یا فلان چرا مغموم و مهمومی؟ گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غم و هم و اندوه و ألم بر من متابع و متوالی گردید بواسطه آنکه مرا ممتحن گردانید بجمعی که حساد نعمت من و طامعان مال من از آن جماعت که از ما امیدوارها میداشتند، و من نیکوئیها نسبت بایشان کردم و از آن جماعت گمان خوبی و احسان داشتم ظن من خلاف واقع بود و بغیر آزار از آن طایفه امر دیگر متصور شود.



حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود که: یا فلان حفظ لسان در حق اخوان باعث صید دل‌های ایشان و مالکیت آن محبتان است.

زهری گفت: یا بن رسول الله (ص) من نیکوئی بایشان آنچه از دست و زبان می آید تقصیر در آن ننمودم.

سید الساجدین علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، زنهار زنهار، عجب بنفس خود راه ندهی و متکلم بکلام نگردی که چون بدل‌های مردمان رسد انکار تو بر ایشان واجب و لازم گردد و اگر ترا آحیانا عذر آن کلام باشد بسا که هر کس آن عذر ترا نشنود و ترا قدرت و امکان نیست که آن عذر را بر و بحر بشنوانی.

ای زهری هر گاه عقل کسی در باب مقدمه کامل نباشد و بحقیقت آن چیز کما ینبغی و یلیق نرسد یقین که هلاکت آن کس در آن امر بغایت سهل و آسان است.

یا زهری نه طریق زیست و سلوک در میان مسلمانان آنست که همگی ایشان را بمنزله اهل بیت و خویشان خود شمردی، پیران ایشان را به منزله پدر دانی و جوانان ایشان بجای فرزند خود قیاس کنی و جمعی که در سنّ با تو شریک و سهیم باشند آنها را برادران خود دانی تا در طریق سلوک در نمایی و هر گاه بمتابعان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باین نوع سلوک کنی پس بکدام طایفه از این مردم راضی بتعدی و ظلم گردی، و خوشحال بنفرین و دعای بد و ستم کدام جماعت از این مردم شوی، و کدام طایفه را هتک ستر ایشان کنی.

یقین که هر گاه ایشان بمنزله پدر و برادران و فرزندان باشند هرگز

راضی بسلوک خلاف رضای ایشان نگردی و اگر شیطان بعرض تو رساند که تو افضل از سایر مسلمانان اهل قبله در معرفت و ایمان خواهی بود، پس باید که نظر بحال هر یک از اهل قبله نمائی اگر آن کس از تو بزرگتر باشد پس بگوئی که آن بنده ایزد سبحان چون در عمل صالح و ایمان سبقت به من دارد پس او بیقین از من بهتر خواهد بود و اگر او در سنّ از تو اصغر باشد که بنفس خود گوئی که من بآن بنده الهی در معاصی و ملامتی و گناه و روسیاهی سابقم پس بواسطه این همین بنده ارحم الراحمین از من بهتر خواهد بود.

و اگر در سنّ برابر تو باشد باید که بنفس خود گوئی که من در گناه خود مقیم و در گناه او بشکّ چرا یقین را بشکّ بگذارم و آن را بعمل نیارم.

و اگر جمیع مسلمانان را در تعظیم و توقیر و تکریم و تبجیل خود راغب و تحریص نمائی، پس بگوئی که این فضل و احسان از توجه و مرحمت و اهدای بی امتنان است که آن جماعت نسبت بشما ظاهر و عیان کردند و اگر از این جماعت آزار و جفا و انقباض و ایذا از سراپا بینی آن را از وزر و خطایای خود دانسته که بآن مؤاخذ گشتی بدرستی که تو اگر آنچه من گفتم عمل نمائی حضرت عزّ و جلّ این امر را بتو سهل و یسیر و عیش ترا بغایت خوش و قریر گرداند.

باید که اصدقاء خود را بسیار و اعداء را کم و خوار گردانی و از ترحمّ که بمردم نمودی خوشحال باشی و از آنکه کسی بتو جفا کرده باشد و تو مکافات به جفا نکرده باشی در تأسّف و بدحالی نباشی.

ای زهری بدان که اکرم و اسخی مردمان بمعشر مردمان آن کسی است

که خیر ایشان بسایر خلقان فایض و رایگان باشد و حال آنکه آن کسی از تمامی مردمان مستغنی باشد و محتاج نباشد و سخی ترین مردمان بعد از او بمردمان آن کس است که از مردم اظهار استغناء نماید هر چند محتاج به ایشان باشد، زیرا که ارباب ثروت و منال و مخلفات ترکۀ اموال خود را در عقب خود گذارند چون کسی مزاحمت بحال و مآل ایشان نرساند اهل دنیا آن کس را نسبت بجدود کریم دانند و بر کسی که مزاحمت بمال و مخلفات متعقبه ایشان برساند بلکه آن کس ایشان را بآن مال ممکن و مسلط گرداند، آن شخص در نزد ایشان اعزّ خلائق و اکرم بندگان ایزد خالق است.

و باسناد متقدّم ذکره از سلطان سریر قضا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول و مرویست که آن حضرت فرمود که: حضرت علی بن الحسین (ع) گفت: اگر شما شخصی را ببینید که سلوک او خوب و مرغوب و صفت و سیرتش محبوب بود و از پارسائی مسارعت در نطق و بیان ننماید و خضوع و خشوع در عبادات خالق البریّات و در حرکات در میان مردمان نماید باید که شما مغرور بآن و فریفته ایشان نشوید زیرا که اکثر مردمان که ایشان را دست به زخارف و باقی مشتتهیات دنیا و رکوب محارم و مستلذّات ما فیها نیست بغیر نیت و صورت او بدل و او خایف و بد دل گردد، پس آن شخص دین را در میان خلقان مانند آلت صید آهو گرداند و امثال این جماعت پیوسته مختلّ احوال مردمان و وسیله فسق و معصیت ایشانند زیرا که ضعف و عدم قدرت از تمکّن و تصرف مال حرام باعث منع و زجر مردمان از آنست پس هر گاه شما جمعی را ببینید که آن جماعت احتراز و اجتناب بعزّ منع و ابرام مینمایند باید که شما مغرور و فریفته آن نشوید.

بدرستی که شهوات و دواعی نفس هر کس از خلائق خالق اقدس - مختلف است بسا کسی که چشم از مال حرام بردارد اگر چه آن بسیار باشد لیکن نفس آن شخص متحمل فضایح و قبایح دیگر شود.

پس اگر چه از آن محترز و مجتنب است، اما باین امور قبیحه ملوث و به افعال مرتکب است.

و اگر بینید که از آن نیز اجتناب کند باز مغرور نشوید تا آنکه نظر بعقدۀ عقل او نمائید بسا باشد که ترك جمیع ملامی و معاصی نماید اما نه از روی عقل تمام و فراست لا کلام پس بسا باشد که آنچه مفسد او باشد او جاهل آن بود در این حال آنچه فساد او نماید بواسطه جهالت و نادانی او بسیار - بسیار بیشتر است از آنچه مصلح او بعقل و جهد اوست.

و اگر عقل او را متین و محکم و فراست او را استوار و مستحکم دانید باید که مغرور و فریفته نشوید تا آنکه نظر کنید که آیا هوا و هوس او بر عقل او غالب است یا عقلش بر هوا متغلب و ایضا نظر بر محبت و مودت بر ریاست و حکومت باطله دنیا و بر عدم میل و زهد او از زخارف این سرا و مافیها نمائید زیرا که جمع هستند از مردمان که ایشان خسر الدنیا و الآخرة اند.

و این جماعت ترك دنیا برای دنیا کردند و لذت ریاست باطله عاجله را افضل از لذت اموال و نعمت مباحه آجله میدانند.

پس ترك نعم آخرت همگی بواسطه ریاست باطله این جهانی از روی جهل و نادانی نمایند، تا آنکه اگر با جدی ایشان گوید:

إتق الله أخذته العزة بالإلثم فحسب به جهنم و لبس المهاد أن كس را مخبط عشوا گویند و حال آنکه او را اول طلب باطل او با بعد غایت خسارت

کشد، و چون مدام در طلب امر باطل نافرجام باشد حضرت پروردگار علام او را کشاند بچیزی که او قدرت طغیان از آن نداشته باشد.

و آن ضالّ در آن حال آنچه ایزد متعال حرام گردانید حلال داند و حلال را حرام گرداند و همان که ریاست باطله دنیویّه برای او سلامت ماند او أصلاً باک از ترك و فوت آداب دین و ملت ندارد زیرا که او اختیار شقاوت به واسطه دنیا کرده.

أولئك الذين غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مَّهِيناً.

لیکن مرد تمام و نیکو در معرفت و شناخت حضرت لا آله الا هو و مطیع اوامر و نواهی رسول او آن مرد است که هوای خود را تابع امر خدای تعالی و قوای خود را مبذول رضای حضرت خالق البرایا گرداند و ذلت را با حقّ اقرب به عزّ ابد از عزّت امر باطل هر چند بیحدّ بود داند و عارف و شاهد و واقف شود بآن که متحمّل قلیل از ضرّاء و شداید آلام دنیا.

البتّه مؤدّی بجلایل عقبی و دوام آن از مزایای انعام حضرت ایزد علام گردد و در آن سرای ابد که أصلاً منقطع و متبدّد نگردد.

و نیز بداند که اگر تابع هوا و هوس و مشتیهات نفس گردد از کثرت شرّ او آنچه ملحق و مختصّ آن کس شود بی شبهه و ارتیاب او را مؤدّی گرداند به عذاب حضرت مالک الرقاب که آن را أصلاً انقطاع و زوال در هیچ باب نباشد.

پس این مرد مردی نیکو و در علم و حال و معرفت و کمال متفرد است به این مرد متمسک و مترجّی و البتّه شما نسبت باو تشبّث و اقتداء به پروردگار توسّل و اقتفاء نمائید، زیرا که دعای او ردّ و طلبش از حضرت ایزد احد- مستردّ نگردد.

و بر عارف نکته دان واضح و عیان و لایح درخشان است که این صفات مذکوره امّیات صفات کلامی دین و عرفای صدق و یقین است، و سالک مسالک شریعت و طریقت را رعایت این صفات کامله از مفترضاتست.

ص: 214

السلام بر جمعی از خوارج و غیره

محمد بن مسلم از حضرت ولی ایزد قادر ابي جعفر محمد بن علي الباقر(ع) روایت کند که آن حضرت(ع) در تفسیر آیه کلام ایزد بصیر قوله تعالی:

وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا فرمود:

هر کرا دلیل بر خلق سماوات و ارضین و اختلاف لیل و نهار و دوران فلک بافتاب و ماهتاب و باقی آیات عجیبه و علامات غریبه نباشد بر آنکه در وراء این صنایع مکنونات و بدایع مصنوعات امریست که آن أعظم از هر يك آن- صنایع بدیعه و بدایع عجیبه است پس او در آخرت أعمی است آن حضرت فرمود که:

چون او این مصنوعات را بمعاینه نبیند أعمی و أضلّ سبیل است.

نافع بن أزرَق از آن ولیّ ایزد خالق داور یعنی اَبی جعفر محمّد الباقِر علیه السّلام سؤال نمود و گفت: یا بن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم مرا خبر ده از خدای عزّ و جلّ از چه وقت و چه محلّ بود حضرت اَبی جعفر علیه السّلام فرمود که: کدام وقت و زمان بود که ایزد منّان نبود تا من ترا خبر دهم که از کدام وقت ربّ العزّت و ذات منزّه لم یزل و لا یزال ایزد متعال فرد صمد که أصلاً أخذ صاحب و ولد ننموده و ننماید پیدا شد.

عبد الله بن سنان از پدرش روایت کند که من بخدمت حضرت اَبا جعفر محمّد الباقِر (ع) حاضر شدم در همان دم مردی از خوارج بنزد آن ولیّ ایزد عالم آمد و گفت: یا اَبا جعفر (ع) شما عبادت و بندگی کدام چیز به تقدیم می‌رسانید؟ آن حضرت فرمود که: بندگی خدای تعالی مینمایم.

آن مرد گفت: او را دیدی؟ امام اَبو جعفر (ع) فرمود: بلی اما بمشاهده عیون و أبصار دل حضرت مهیمن عزّ و جلّ را بحقایق ایمان و أنوار آن می بینند ذات حضرت خالق جنّ و ناس شناخته بقیاس و مدرک بحواسّ و مشابه بهیچ احدی از ناس نگردد بلکه موصوف بآیات و مشهور و معروف بدلالات بی شبهه و التباس است، جور در حکم قادر عالم و تعدّی در امر غنیّ سالم نیست اینست خدای لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ که خدائی جز او نیست.

چون آن مرد از آن ولیّ بیچون این کلمات استماع نمود از خدمت او بیرون شد و گفت: که اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ یعنی حضرت ایزد علامّ أَعْلَمُ أَعْدَل است بوضع و قرار بر چیزی بمحلّ که لایق و سزاوار آن چیز بحکم



واحد غفار عزیز است چنانچه امر رسالت و حکم ولایت را در سلسلهٔ محمد و اوصیای آن رسول مختار مقرر و پایدار گردانید.

### احتجاج امام باقر ع در معرفت خدا

و ایضا محمد بن مسلم از حضرت اَبی جعفر محمد بن علیّ الباقر علیهم السّلام روایت کند که آن حضرت در صنعت حضرت آله فرمود که: واجب تعالی و أحد و صمد و أحدیّ المعنی است و او را معانی بسیار مختلفه بموجب عقل و رویت نیست.

من گفتم: فدای تو گردم بدرستی قوم از اهل عراق را گمان در حقّ قادر علی الاطلاق چنانست که سمیع نه بغیر آلت سمیع و بصیر نه بغیر آلت بصر است، یعنی الله تعالی سمیع است بعین آنچه شنیده شود و بینا است بعین آنچه دیده شود.

آن حضرت گفت: دروغ میگویند و آن جماعت ملحدانند که تشبیه ذات خدای تعالی ببعضی اشیاء نمودند و میگویند که خدای قدیر سمیع و بصیر است بمعنی آنکه سمیع است به آنچه بینید و بصیر است بآنچه بان شنوید.

من گفتم: یا بن رسول الله (ص) گمان ایشان چنانست که حضرت ایزد منان بصیر است بآنچه بعقل در آید.

آن حضرت فرمود: که خدای تعالی ازین صفت منزّه و مبرا است، زیرا که آنچه متعقل گردد آن برای کسی است که بصفات مخلوقین باشد و حضرت الله تعالی متّصف باین صفات نیست.

### احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در رضا و غضب

بمعنی أصحاب ما روایت کردند که عمرو بن عبید بخدمت محمد بن علیّ الباقر (ع) حاضر شد و گفت فدای تو گردم قول خدای عزّ و جلّ: **وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ أَنْ غَضِبَ كدَامَسْتَ؟**

ص: 217

آن حضرت فرمود که: آن عبارت از عذابست یا عمرو زیرا که غضب از صفات مخلوقین است، و چون چیزی بکسی رسد که او را از طبیعت جبلی برهاند و مغیّر بحالت دیگر گرداند آن را غضب گویند.

پس کسی که زعم او چنان باشد که رضا و غضب بغير حال ذات ایزد متعال بحال دیگر گردد و از آن حال رضا بغضب و غضب برضا منتقل گردد چه اگر ربّ العالمین موصوف بصفّت چنین گردد پس بیقین ذات ارحم - الرَّاحِمِينَ مَتَّصِفَ بِصِفَاتِ مَخْلُوقِينَ شُود.

و از ابی الجارود مرویست که: حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: هر گاه من بواسطه شما حدیث و حکایت کنم بچیزی باید که از من سؤال آن از کتاب ایزد سبحان نمائید.

بعد از آن فرمود که: حضرت رسول واجب الوجود نهی از قیل و قال و فساد مآل و کثرت سؤال از بسیاری امانی و آمال نمود.

پس شخصی گفت: یا ابن رسول الله (ص) حضرت عزّ و جلّ این در کتاب ایزد لم یزل در کجا است؟ آن حضرت فرمود که: این در آیه: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ .

و در محلّ دیگر عزّ و جلّ میفرماید که: لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ .

و در جای دیگر فرمود که: لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ .

### بیان امام ع در صورت آدم و خلقت او

و از ابی الیاس چنان مرویست که من از حضرت ابا جعفر محمّد الباقر علیه السلام از معنی قول خدای تعالی و آئیده بروح منه استعلام و استفهام

ص: 218

نمودم آن حضرت فرمود که: روح مخلوقیست حضرت خالق آن را بحکمت خود در حضرت آدم و عیسی خلق و ایجاد فرمود.

محمد بن مسلم از حضرت ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام سؤال از قول خدای متعال: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي نمود که یا ابن رسول الله (ص) این نفع روح بحکم حضرت ایزد سبوح بچه نوعست؟ آن حضرت فرمود که: بدرستی که روح متحرک بتدریج است و او را به واسطه آن روح گویند که آن مشتق از ریح است و روح را اخراج از ریح بواسطه آن کردند که روح را انس از ریحست.

و اما وجه آنکه حضرت ایزد اقدس اضافه روح بذات مقدس خود کرد آنست که روح آدم و عیسی را از سایر ارواح اصطفاء و اختیار نمود، چنانچه خانه از خانه را برگزیده و اختیار فرمود و گفت بیتی و یکی از رسول مرسل خود گفت: که خلیل من و هر چه مانند آنست و همه اینها مخلوق و مربوط و مدیر بخصوعست.

و از ابی القاسم مروی و منقول است که من از حضرت ابا جعفر محمد الباقر علیه السلام سؤال نمودم که یا ابن رسول الله (ص).

در بعضی روایت واقع است که خدای عالم خلق و ایجاد آدم (ع) بر صورت خود نمود مگر حضرت واجب الوجود را صورت و صنعت خاصه بود که تا آدم بر آن صورت و هیبت مخلوق و موجود شود و آن کدام صورت خواهد بود؟ آن حضرت فرمود: آن صورت محدثه مخلوقه است که خدای تعالی بعد از ایجاد و اصطفاء و اختیار آن از سایر صور مختلفه الاعیان نمود و آن را اضافه بنفس اقدس خود فرمود چنانچه کعبه و روح را بذات مقدس خود مضاف

گردانید و گفت: بیتی و در جای دیگر فرمود: که نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي و أمثال این بسیار است.

### احتجاج امام ع بر سالم غلام هشام در احوال قیامت

و از عبد الرحمن بن عبد الله الزهري منقول و مرویست که: در سالی که هشام بن عبد الملك اراده حج بیت الله الحرام نمود در هنگام که داخل مسجد الحرام میشد تکیه بر دست غلام خود سالم نموده بود در آن حال ولی ایزد متعال حضرت محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم سلام الله الواحد الفعال در مسجد ایزد علام نشسته بود چون سالم آن امام اهل عالم را دید در همان دم بمولای خود گفت: یا امیر المؤمنین این است محمد بن علی بن الحسین (ع).

هشام گفت: همین است که اهل عراق مفتون و فدوی او باشد؟ ای سالم بنزد او رو و بگوی امیر المؤمنین میگوید که چه چیز است آنکه مردم در روز قیامت و در وقت حساب و کتابت مشغول باکل و شرب آن گردند تا آن وقت که در میان ایشان حکم بجنان یا بدخول نیران شود؟ چون سالم پیغام هشام بآن امام علیه السلام رسانید در همان ساعت آن امام الامه باقبال و سعادت فرمود که آن در وقت و زمانی است که جنّ و بشر در آن محشر بامر ایزد اکبر که بر مثال فرضه زمین پاک بلا احجار که در آن فواکه و اثمار عیون و آنهار بسیار ظاهر و آشکار باشد حاضر شوند و در آن ماکل و مشرب اکل و شرب نمایند تا آنکه ایزد وهاب از کتاب و حساب فارغ گردد.

چون سالم بعد از استماع جواب امام (ع) بنزد هشام آمده پیغام او را مجاب گردانید هشام دید که آن خلاصه دودمان سید البشر در کلام برو

مظفر است در همان اثر از روی اضطرار و تحیر گفت: الله أكبر ای سالم مراجعت بنزد ابا جعفر محمد بن علی الباقر (ع) نمائی و از او استعلام و استفهام فرمای که در آن روز در آن محلّ چه چیز آن مردم را از شرب و اکل معطل گرداند؟ چون کرّه ثانیه سالم غلام هشام بخدمت آن امام الانام پیغام گذارد و آن حضرت فرمود که: گرفتاری مردمان بدوزخ تابان ایشان را مشتغل از آن شرب و اکل گرداند و آن طایفه را منع از گفتن این کلام اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ نماید.

چون سالم این پیغام بهشام نافر جام رسانید او را سکوت تامّ و بهت لا کلام حاصل شد بنوعی که او را قدرت رجعت بکلام در آن مقصد و مرام نماند

### احتجاج امام باقر ع بر گروهی از خوارج

روایت است که نافع بن ازرق بخدمت حضرت امام محمد الباقر (ع) حاضر شده پیش روی آن سرور بنشست و شروع در سؤال مسائل حرام، و حلال از روی استعلام از آن ولیّ ایزد متعال نمود آن حضرت در اثنای آن کلام فرمود که: یا نافع تو باین جماعت مارقین که از عهد و پیمان حضرت امیر المؤمنین علیه سلام ربّ العالمین بیرون رفته اند بگوی که: شما فراق و جدائی از خدمت امیر المؤمنین علی (ع) را بچه وجه حلال دانستید و حال آنکه حضرت دمای شما را در طاعت خود قربة الی الله ریخته تا آنکه شما را بینائی در دین حضرت ملک تعالی حاصل گشت.

اما چون این کلام بان جمعی لئام گوئی ایشان گویند بشما که وجه مفارقت ما از علی علیه السلام آنست که اگر علی امام بحکم ایزد علامّ و نصّ حضرت سیّد الانام بودی هرگز راضی بحکم در دین خدای عالم نشدی، چون

اختیار حکم نمود پس او ولیّ خدا و وصیّ رسول مجتبی نباشد.

ای نافع بگوی در جواب ایشان که حضرت مهیمن سبحان در شریعت رسول آخر الزّمان حکم مقرّر و عیان میان دو نفر از خلقان گردانید چنانچه آیه قرآن لازم الادعان ناطق و مشعر است بر آن قوله تعالی:

فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا .

این آیه جلالت پایه در باب ناسازگاری مرد و زن از نزد حضرت ذو-المنن نازل شد و حکم آن تا حال منسوخ و مستأصل نشد.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم سعد بن معاذ را در قوم بنی قریظه حکم گردانید و سعد بموجب امر سیّد عالم در میان آن قوم حکم بآنچه رضا و امضای الله تعالی بود مینمود.

ایا شما نمیدانید که حضرت امیر المؤمنین حکمین ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص السّهمی را امر و حکم نمود که حکم ایشان بقرآن باشد، و اصلاً تجاوز و تعدی از منهج قرآن و رضای ایزد متّان نمایند و شرط نمود که اگر حکم مخالف حکم قرآن در احکام مردمان نمایند آن حضرت آن حکم بایشان ردّ نماید.

ای نافع اگر آن جماعت گویند که: امیر المؤمنین علی(ع) در اختیار حکم موافق امر و حکم ایزد عالم ننمود پس در جواب ایشان بگوی: هر گاه آن ولیّ اختیار آن امر بر وفق کتاب الله فرمود شما مارقین بیراه چون آن وصیّ رسول الله را گمراه میدانید و حال آنکه شما را اطلاع و اخبار تمام است که آن ولیّ ایزد علامّ امر و حکم نمود که حکمین حکم بر وفق قرآن نمایند و شرط ردّ

قول ایشان نمود در هنگام که حکم بر خلاف قرآن فرمایند.

نافع بن أزرع بعد از آنکه استماع قول آن زبده و خلاصهٔ اولاد رسول (ص) نمود گفت:

والله این کلامیست که هرگز بسمع من نرسید و بخاطر من خطور و عبور ننمود و این کلام بی شبهه و ابرام حق و صدقست ان شاء الله الملك العلام

### احتجاج امام باقر ع بر منکرین حسنین بر رسول الله ص

أبی الجارود از حضرت أبی جعفر محمد الباقر علیه سلام الله الودود روایت کند که آن حضرت فرمود که: یا أبا الجارود مردم در حق حسن و حسین پسران رسول صلی الله علیه و آله و سلم چه میگویند؟ گفتیم: یا ابن رسول الله (ص) مردم در باب بنوت ایشان منکرند، و میگویند که ایشان پسر رسول (ص) نیستند.

أبو جعفر (ع) گفت: پس شما در آن باب چه حجّت بر آن جماعت استقامه نمودید؟ گفتیم: یا ابن رسول الله (ص) ما حجّت بر آن جماعت بقول حضرت ربّ العزّت که در حق عیسی بن مریم فرمود که:

مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ تَا آخِرَ قَوْلِ خَدَايَ أَكْبَرَ كُلِّ مِّنَ الصَّالِحِينَ نَمُودِيمَ وَ كَفْتِيمَ بَا تَقْضَى مَدَّتْ مَدِيدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَضْرَتِ عَيْسَى (ع) رَا از ذرّیت ابراهیم (ع) گردانید.

دوم- حجّت بر آن طایفه و خیم العاقبه بقول خالق البریه: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ الْآيَةَ. آن حضرت فرمود که: آن جماعت در آن حال چه گفتند؟ گفتیم: که ایشان گفتند که: پسر دختر پسر پدر است نه پسر پدر مادر-

است و اگر اخیانا پسر دختر را پسر گویند هر آینه آن پسر صلیبی نیست.

أبا الجارود فرمود که: حضرت أبو جعفر (ع) روی مبارك بمن آورد، و گفت: من سند این کلام از آیه کتاب ایزد علام بشما بنمایم که حضرت الله - تعالی آن دو نفر بزرگوار را از صلب رسول الله (ص) شمردند و پسران حضرت رسول ایزد مَنان نامیدند و ردّ این آیه وافی هدایت نمیکند مگر کافر منکر.

من گفتم: فدای تو شوم یا بن رسول الله (ص) کجاست آن محلّ که:

حضرت عزّ و جلّ حسن و حسین را پسران رسول ذو المنن نامیدند؟ آن حضرت فرمود که: یا أبا الجارود در جایی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ إِلَى قَوْلِهِ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ بَايِدَ كَمَا مِنْ أَنْ جَمَاعَتِ سَوَّالِ نَمَائِدِ كَمَا أَيَا حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَا حَلَالِ اسْتِ كَمَا حَلِيلَةُ حَسَنِ وَحُسَيْنِ رَا نِكَاحِ كُنْدِ.

اگر گویند نعم و الله که دروغ میگویند.

و اگر گویند که روا نیست پس و الله ایشان پسران صلیبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اند و حلیله ایشان بر آن حضرت علیه الصلوة و السلام حرام نشد مگر به علت آنکه آن اعیان از صلب رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایزد مَنان اند.

### احتجاج امام باقر ع بر نافع عمر بن خطاب در مسائلی چند

أبی حمزة الثمالی از أبی الرّبیع روایت کند که او گفت: من در خدمت حضرت أبی جعفر محمّد بن علیّ الباقر (ع) حجّ کردم در سالی که هشام بن عبد الملك هم در آن سال زیارت بیت الله الحرام آمده و نافع غلام عمر بن الخطّاب با او بود چون نافع نظر بسوی أبی جعفر محمّد الباقر (ع) نمودید



که در رکن خانه مبارکه حضرت ایزد مهیمن ساکن گشته و خلق بسیار بر سر آن ولی ایزد غفار جمع شدند.

نافع بهشام گفت: یا امیر المؤمنین این کیست که خلق بر او تکافی نمودند؟ هشام گفت: این محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) است.

نافع گفت: من برخصت امیر المؤمنین علیه السلام بنزد او می روم و از مسائل چند سؤال کنم، که آن اسئله را بغیر نبی یا وصی نبی جواب نگویند.

هشام گفت: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست البته بسرعت تمام باین مقصد و مرام سعی و اهتمام نمائی شاید او را خجل نمائی.

نافع بعد از استماع کلام هشام بااستعجال خود را بآن مجمع ازدحام رسانید و بر آن جماعت تکیه نمود بنوعی که مشرف بحضرت ابی جعفر محمد باقر (ع) گردید و گفت: یا محمد بن علی (ع) من کتاب تورات و انجیل و زبور و قرآن در خدمت اعیان مقررین بآن کتب واهب دیان تلاوت و قرائت فرمودم و تحصیل معرفت تمام بحلال و حرام مذکورین در کتب اربع حضرت ایزد علام نمودم در این دم بخدمت شما آمدم که سؤال مسائل چند از شما نمایم که جواب آن مسایل بغیر رسول (ص) یا وصی رسول (ص) عادل یا پسر رسول (ص) دیگری نتواند گفت.

حضرت ابو جعفر (ع) در آن اثر سر مبارک برداشت و نظر به جانب نافع عمر گماشت و فرمود که: هر چه خواهی سؤال کن.

نافع گفت: مرا خبر ده از تقصیری مدّت متمادی میان محمد و عیسی علیهما السلام که چند سالست؟ امام ابی جعفر محمد الباقر (ع) گفت: جواب این بقول و اعتقاد خود میخواهی یا بقول ما ائمه اولیای واجب تعالی؟ گفت: جواب به قول ما و شما بیان نمای تا اعتقاد طرفین بر ما ظاهر و هویدا گردد.

حضرت ابو جعفر علیه سلام الله تعالی فرمود که: مدّت متمادی میان محمد و عیسی (ع) بقول ما ائمة الهدی پانصد سال است و بقول شما شش صد سال.

نافع گفت: مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ: وَ سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ ظَاهِر آيَةِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْبَدَايَةِ بمعنی آنست که ای محمد (ص) سؤال کن از آن کسی که من او را قبل از تو برسالت برای امت ارسال داشتم از رسولان ما که پیش از تو در دار دنیا بودند.

آیا من آن رسل را بعبادت و طاعت غیر خود مأمور گردانیدم و آلهه بغیر ذات یکتای بی همتای رحیم الرحمن مقرر داشتم که تا خلقان عبادت آن اصنام و اوثان نمایند.

یعنی: من که حضرت ذو المنن و پروردگار عالمم راضی به پرستش غیر ذات اقدس خود نیستم.

نافع گفت: ای ابی جعفر فاصله میان عیسی و محمد سید البشر پانصد سال یا بیشتر است، در این حال حضرت رسول فرخنده خصال مأمور

سؤال از که بود؟ حضرت امام محمد باقر علیه السلام روی بنافع ضالّ آورد تلاوت این آیت کلام ربّ العزّت نمود که: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا .**

و این از آیات و نشانه‌های حضرت ایزد تبارك و تعالی اینست که به حضرت رسول مجتبی محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نمود چنانچه آن حضرت را از خانه مبارکه ایشان تا به بیت المقدّس که محضر اولین و آخرین از نبیین و مرسلین است که حضرت ارحم الرّاحمین در آن سرزمین حشر تمامی مخلوقین نماید نقل فرمود.

پس جبرئیل (ع) را امر نمود که اذان گوید: و فصول هر يك آن را دو بار مذکور گرداند و بعد از آن اقامت بهمان نهج اذان مذکور و عیان نماید جبرئیل (ع) در اذان ذکر لفظ حیّ علی خیر العمل فرمود، چون تمامی آن طایفه حاضر در آن محضر شدند حضرت پیغمبر (ص) پیش صف ایستاد و سایر قوم اقتداء بآن نبیّ حیّ قیوم نموده نماز گزاردند و چون آن رسل بیچون از نماز فارغ شد در آن محلّ حضرت عزّ و جلّ خطاب به محمد خاتم الرّسل کرده فرمود که: **وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مَنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ .**

حضرت نبیّ المحمود (ع) بموجب امر واجب الوجود هر که در آن مشهد و محضر حاضر بود از معبود ایشان سؤال و پرسش نمود و گفت شما عبادت و بندگی و اقرار بیگانگی و مقرّره نبوت که در دار دنیا داشتید؟ ایشان همگی و تمامی زبان گشوده گفتند که ما گواهی میدادیم باین مضمون که:

نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له ونشهد أنك رسول الله يا محمد از ما عهد و میثاق بر تصدیق نبوت و ولای شما گرفته اند.

نافع گفت: یا ابا جعفر راست گفתי لیکن مرا از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: **يَوْمَ تَبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ** خبر ده کدام زمین است در روز قیامت بحکم ربّ العالمین مبدل زمین دیگر گردد.

حضرت أبو جعفر محمد باقر (ع) فرمود که: آن عبارت از تبدیل زمین است بقصره نان سفید که خلایق اکل از آن نمایند تا آنکه خدای خالق از حساب همه خلق فارغ مطلق گردد.

نافع گفت: یا ابا جعفر (ع) پس ایشان در آن محلّ مشغول به اکل باشند.

آن حضرت فرمود که: آن شغل اکل ایشان را از سایر فعل و عمل باز نمی دارد، یا نافع آیا شغل این جماعت زیاده است یا شغل اهل نار؟ نافع گفت: بی شبهه و گمان شغل اهل نیران زیاده از شغل ایشان است.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر گاه با آن گرفتاریهای اهل دوزخ و شداید آن ایشان را قدرت طلب و بیان سخنان باشد یقین این طایفه را نیز قدرت ارتکاب و شغل بعضی فعل و عمل در آن محلّ باشد چنانچه حضرت عزّ و جلّ در حق گرفتاران آن محلّ میفرماید که:

**وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ**. هیچ شغل ایشان را مانع از خواهش و آرزو نیست. پس ایشان چون اراده و خواهش طعام نمایند آن طایفه را مطعم بطعام رزقوم گردانند، و

چون از تشنگی و عطشان مضطرب و حیران گشته طلب آب و میل تمام بآن نمایند بغساق و حمیم نیران که عبارت از آب و چرك ابدان دوزخیانست سیراب و ریّان گردانند.

نافع گفت: راست گفتمی یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم يك مسأله از اسئله من باقی است.

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که: آن مسأله کدامست؟ نافع گفت: مرا خبر ده که خدای علام از کدام وقت پیدا و بانجام رسید و از چه زمان ذات ایزد متّان بین و عیان گردید؟ آن حضرت (ع) گفت: ویلک معنی ویل لك پیشتر مذکور شد تکرار آن به موجب تکرار بیان است.

ای نافع مرا خبر ده از زمانی که ذات حضرت سبحان موجود در آن زمان نبود تا من ترا مخبر و مطلع گردانم که حضرت واهب متّان از چه وقت و زمان ظاهر و عیان و معلوم تمامی انس و جانّ و فرشتگان گردید.

یا نافع ذات ذوالجلال لم یزل موجود و لا یزال باقی فرد و صمد است که أصلاً أخذ صاحب نکند و ولد و مصاحب نگیرد، و وی تغیر نپذیرد.

اما چون هشام مدّتی انتظار نافع کشید و او را حاضر ندید او نیز متوجّه بجانب نافع گردید.

در آن دم او را بحضرت ابا جعفر (ع) متکلم دید گفت: یا نافع این همه نفس درازی از برای چیست؟ نافع گفت: یا امیر المؤمنین (ع) واگذار مرا و از این کلام درگذر و الله که این مرد أعلم ناس و پسر رسول خدای تعالی بی شبهه و التباس است حقّاً و صدقاً.

ابان بن تغلب روایت کند که طاوس یمانی بقصد طواف خانه ایزد سبحان متوجه مکه معظمه گردید.

چون داخل مسجد الحرام گشت و با کسی که مصاحب او بود شروع در طوف بیت الله الحرام نمود در اثنای شوط دید که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در پیش پیش ایشان مشتغل بطوف خانه حضرت ایزد منان است در آن زمان آن زبده خلاصه اولاد رسول آخر الزمان در سنّ حدائث و جوانی بود.

طاوس الیمانی بمصاحبش گفت که: این جوان بغایت صاحب علم و عرفان است و چون حضرت امام الانام از اشواط سبعة طواف بیت الله الحرام فارغ گشته دو رکعت نماز طواف خانه ایزد کار سازی بجای آورده به گوشه مسجد بنشست مردم بسیار بخدمت آن ولی مهیمن غفار جمع شدند طاوس بعد از ملاحظه آن حال از آن عترت رسول متعال بمصاحب خود گفت: بیا تا ما نیز بخدمت ابی جعفر محمد بن علی الباقر (ع) رویم و از او- سؤال مسأله نمائیم که گمان من آنست که او را اصلاً اطلاع بر آن نباشد چون باتفاق يك دیگر نزدیک آن سرور آمده سلام کردند بعد از استماع جواب طاوس گفت:

یا ابا جعفر (ع) هیچ میدانی که کدام روز بود که سه يك خلاق در آن روز بامر واجب الوجود نومید از وجود خویش گشتند.

حضرت ابا جعفر (ع) فرمود که: یا با عبد الرحمن البتّه شما اراده آن داشتید که استعلام از موت چهار يك خلاق نمائی.

در آن دم في الفور طاوس یمانی گفت: راست گفتمی اما آن چه نوع بود؟

حضرت امام محمد باقر(ع) گفت: آن در وقت و زمانی بود که آدم و حوّا و قابیل و هابیل در این جهان بودند و بغیر ایشان هیچ احدی در این عالم کون و فساد نبود پس قابیل هابیل را بقتل آورد و آن ربع خلقت در آن زمان بود.

طاوس گفت: راست گفتی.

آنگاه آن ولیّ الله گفت: یا طاوس میدانی که حضرت ربّ جلیل به قابیل بعد از قتل هابیل چه کرد و بچه نوع عقوبت و عذاب او را معذب و عقاب نمود؟ طاوس گفت: نه یا ابا جعفر(ع).

حضرت محمد باقر(ع) فرمود که: او را بافتاب معلق آویخته اند تا او را به آب گرم پخته گرداند تا روز قیامت.

### احتجاج امام باقر ع بر عمرو بن عبید در امور مختلفه

مرویسست که عمرو بن عبید بواسطه امتحان حضرت امام محمد باقر(ع) بخدمت آن سرور حاضر شد و شروع در سؤال نموده فرمود که فدای تو گردم معنی قول خدای تعالی:

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاءَ أَوَاتٍ وَ الْأَرْضَ كَانَتْهَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا چيست؟ و این رتق و فتق کدام است؟ حضرت ابو جعفر(ع) فرمود که: آسمان بسته از باران و زمین را بنبات و غیر آن بود حضرت کریم بی امتنان آسمان را مفتوق و مفتوح بباران و زمین را به نبات و اشجار مثمره و غیر آن گردانیده.

عمرو بن عبید را بعد از استماع این کلام بهت تمام دست داده منقطع و ساکت گشته بنوعی که اصلاً قدرت اعتراض دیگر نداشته آن سرور را گذاشته

راه خود برداشته برفت و چون کرة ثانیة بخدمت آن امام جنّ و بشر مستسعد و مفتخر شد گفت: یا ابا جعفر (ع) فدای تو گردم مرا از تفسیر و معنی قول- حضرت تبارک و تعالی: وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَىٰ خَیْرَ دَیْنِهِ که غضب قادر سبحان بچه کیفیت و عنوانست.

پس حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که: یا عمرو غضب ایزد و هاب عبارت از عذاب و عقابست و اگر کسی اعتقاد کند که ایزد اکبر متغیر بشیء دیگر گردد بی شبهه آن کافر است و او مطلع و مخبر بذات مقدّس و اهب اقدس نیست چه ذات واجب تعالی اصلاً متغیر بشیء از اشیاء نگردد.

### احتجاج امام باقر ع بر حسن بصری

و از ابی حمزة الثمّالی منقول و مرویست که حسن بصری به خدمت حضرت محمد بن علی (ع) آمد و گفت: یا بن رسول الله (ص) بواسطه سؤال بعضی اشیاء از کتاب حضرت واجب الوجود تقدّس و تعالی بخدمت شما آمدم.

ابو جعفر (ع) گفت که: آیا تو فقیه اهل بصره نیستی؟ حسن بصری گفت: گاه مردم بهمین قول متکلم میگردند.

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که: آیا در بصره از فقها کسی هست که از تو آفقه و أعلم بود تا تو از او تقه و تعلم نمائی؟ حسن گفت: نه ابو جعفر (ع) گفت: پس جمیع اهل بصره از تو تعلیم دین و تفهیم آداب شرع مستقیم مینمایند؟ حسن بصری گفت: نعم امام الباطن و الظاهر ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام فرمود که:



تو متقلّد قویم امر عظیم و متصدّی حکم جسیم گشتی از تو بمن امر رسید نمیدانم که تو آنچنانی یا آن دروغ بتو بستند.

حسن گفت: آن کدام است؟ أبو جعفر(ع) فرمود که: زعم مردمان در حقّ تو چنانست که تو میگوئی حضرت خلاق العباد خلق و ایجاد عباد نمود تقویض امر ایشان به ایشان فرمود تا ایشان هر چه خواهند از خیر و شرّ بعمل آرند.

راوی گوید که: حسن بصری بعد از استماع کلام اُبی جعفر علیه السّلام ساکت شد.

آن حضرت فرمود که: آیا آنچه حضرت واجب تعالی ذکره در کتاب خود در باب آن کسی که فرمود إناک آمن تو او را دیدی هر گاه حضرت اله در حقّ کسی گوید که تو در دنیا و آخرت ایمن و در پناه ربّ العزّت خواهی بود.

آیا او را بعد از استماع این سخن از حضرت ذوالمنن هیچ گونه خوف و حزن خواهد بود؟ حسن گفت: نه أبو جعفر(ع) فرمود که: من عرض آیه ایزد وهّاب و انهاء خطاب مالک الرّقاب از کتاب مستطاب خود که بحضرت رسالتّمآب ارسال داشته بر تو نمایم و تفسیر آن از تو طلب فرمایم اما گمان من چنانست که تو تفسیر آن بر من به غیر وجه مستحسن و سوای مراد حضرت مهیمن بیان خواهی کرد.

و اگر آیه را بر خلاف مراد خلاق العباد تفسیر و بیان کنی خود هلاک گردی و مستمعین تفسیر قرآن که از تو استماع نمودند و بدان عمل نمایند بی شکّ و گمان آنان نیز هلاک و ویران گردند.

حسن گفت: یا ابا جعفر(ع) آن آیه کدام است؟ امام محمد باقر(ع) فرمود آیا دیدی در کلام ایزد علاّم در جایی میفرماید که: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرًا لَّيَالِيًا وَ أَيَّامًا آمِنِينَ .

ای حسن بمن رسید که تو فتوی بمردمان دادی که آن مکه خانه مبارکه ایزد سبحان است.

آنگاه ابو جعفر(ع) فرمود که: آیا تو بر خود قطع و جزم نمودی که این آیه از برای آن کس است که حجّ خانه کعبه نماید آیا اهل مکه را خوف هست یا نه و آیا اموال ایشان نیز می‌رود یا نه پس چگونه آن جماعت ایمن خواهند بود؟ در آن زمان حسن بصری از بیان آن مبهوت و حیران ماند.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ای حسن این آیه در حقّ ما نازل شد و خدای متعال در شأن ما این آیه قرآن را ضرب الأمثال گردانید ما آن قرای ایم که حضرت ایزد تعالی و تبارک او را مبارک ساخته برکت در او گذاشت، و قول عزّ و جلّ بهمین تفسیر و بیان منزل است، پس هر که مقرّ به فضل ما و معترف بولایت ما گردد چنانچه واجب تعالی ایشان را مأمور باتیان خدمت ما گردانید و فرمود که:

وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا مَعْنَى وَ تَفْسِيرَ اِيْن آيَةِ اَنكِهِ مَا كُردَانِيْدِيْم مِيَان اِيْشَان وَ مِيَان شِيْعِيَان اِيْشَان اَلْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيْهَا قُرًى ظَاهِرَةً قُرًى ظَاهِرَةً عِبَارَتِ اَز رَسَلِ وَ نَقَلَهُ مَا بِشِيْعَةً مَا وَ اَز شِيْعَةً مَا بِه شِيْعَةً اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ قَدَّرْنَا فِيْهَا السَّيْرَ پَس سِيْر مِثْلِ اِسْتِ اَز بَرَايِ عِلْمِ كِه بَوَاسِطَةُ تَحْصِيْلِ اَنْ سِيْر دَر لِيَالِي وَ أَيَّامِ فَرَاوَان مِيْنَمَايْنِد تَا اَنكِهِ اَز عِلْمِ مَا

میسر گردد و برای ایشان در لیالی و ایام در باب حلال و حرام و فرایض و احکام شرایع و اسلام آمنین فیها یعنی هر گاه آن جماعت أخذ علم از معدن و منبع آن که حضرت و اهب مَنان امر و حکم گرفتن علم از آن محلّ و مکان نمود چون علم از آن بندگان خاصّ ربّ العالمین فرا گرفته اند ایمن از شكّ و ضلال گشتند و انتقال از حرام بحلال نمودند زیرا که ایشان أخذ علم و عرفان فرمودند از آن کسی که برایشان فرا گرفتن علم و عرفان از آن جماعت محمودة العاقبه واجب و عیان است که مغفرت از ایشانست زیرا که ایشان ذریات اهل میراث علم از حضرت آدم ابو البشر تا بهر مکان و محلّی که منتهی، و مستمرّ گردد که همه آن ذریات برگزیدگان ایزد مَنان بعضی ایشان از بعضی دیگر هم از ایشان آن علم را فرا گرفته اند و اصطفاء و اجتناب منتهی به شما نشد بلکه منتهی بما و بسلسله ما گردید و ما آن ذریه نجیبه ایم نه تو و امثال تو.

ای حسن اگر من بتو گویم که در این زمان دعوی چیزی نمودی که به جهت تو نبود و ترا ای جاهل بصره اصلا علم و حوصله دریافت فهم آن نیست یقین که آنچه در حقّ تو گفتم مرا علم و اطلاع بر حقیقت آن کما ینبغی و یلیق از روی صدق و تحقیق است زیرا که همگی آن از تو بر من ظاهر و عیان گردید اما زنهار قائل بتفویض نگردی بدرستی که خدای عزّ و جلّ در هیچ مکان و محلّ از وهن و ضعف امر بسوی خلق نگذاشت و ایشان را بجبر بر معاصی از روی ظلم نگاه نداشت.

مصنّف رحمه الله میفرماید: که چون این خبر طویل و حکایت مستطیل بود لهذا ما بأخذ موضع حاجت و مرام کلام خود اختتام نمودیم.

مرویست که سالم روزی بخدمت حضرت امام الأناام أبو جعفر (ع) آمد و گفت: من بخدمت شما بواسطه آن آمدم که با شما در باب این مرد متکلم گردم.

آن حضرت پرسید که در حق کدام مرد؟ سالم گفت: در شأن علی بن ابی طالب (ع).

امام محمد باقر (ع) گفت: در امور علی (ع) حرف داری؟ گفت: نه، در باب آنکه علی بعد از فوت نبی در حدیث سن جوانی بود و مشایخ در سن کمال در خدمت رسول واهب متعال بودند.

أبو جعفر علیه السلام فرمود که تو باید نظر از روی تدبیر و تفکر نمائی به آنچه بتو رسید از روایت روایت ثقات از آبای ایشان چنانچه در نزد تو مستقر و عیانست.

بعد از آن آن ولی ایزد سبحان نسبت ایشان را بوضوح تمام بیان نمود و فرمود که: یا سالم آیا بتو رسید که در ایام حیات سید المرسلین آن رسول ایزد غفار سعد بن معاذ را برای انصار بجهت فتح خیبر بجنگ مرحب نابکار که در شجاعت و شهامت مشهور روزگار بود فرستاد سعد مکسور و منهزم بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت و معاودت نمود.

روز دیگر که بنا شد صبح انور از مشرق منور سر بدر کرد حضرت پیغمبر جلیل القدر عمر بن الخطاب را با رایت مهاجر بصوب خیبر مرسل گردانید، سعد بعد از آنکه جنگ با کفار خیبر کرده بود شکست خورده و زخم برداشته، و گریخت.

اما عمر بدون حرب و جنگ با مرحب سردار اهل خیبر بد دل شده و

أصحاب خود را ترسانید و آن جماعت نیز عمر را بیدل ساخته باتفاق يك ديگر به خدمت رسول ایزد أكبر مراجعت نمودند.

حضرت رسول ایزد متعال گفت: ای مهاجر و أنصار شما را شغل و کار چنین است.

سه بار حضرت نبی المختار تکرار این گفتار با مهاجر و أنصار نمود و فرمود که: مهاجر و أنصار چنین کار میکنند چون ایشان از کلام و سخنان رسول بیچون شرمسار گشتند.

پس آنگاه حضرت حبیب الله فرمود که:

لأعطينَ الرّايه غدا رجلا- ليس بفرّار يحبّه الله ورسوله و يحبّ الله ورسوله بعد از آن رسول (ص) فرمود که نعم تمامی قوم و مردم نیز گفتند نعم.

حضرت أبو جعفر (ع) گفت: ای سالم اگر گوئی که خدای عالم آن امام اکرم را دوست داشت لیکن آن حضرت را اطلاع و علم أصلا بحقیقت ذات- صانع عالم نبود.

پس تو بیقین از دین سیّد المرسلین برگشتی و مرتدّ کافر گشتی و اگر گوئی که خدای عزّ و جلّ آن وصیّ خاتم الرّسل را دوست میداشت، و میدانست که او صانع و شافع العصات في العرصاتست پس تو کدام حکم و امر و فکر در نظر داری؟ در آن دم سالم گفت: یا ابا جعفر (ع) این کلام بر من مکرّر گردان تا در ضمیر و خاطر من متمکن و مستقرّ گردد.

چون أبو جعفر (ع) کلام برای سالم مکرّر گردانید.

سالم گفت: من عبادت خدای متعال در مدّت هفتاد سال بر صنعت

### احتجاج امام باقر ع بر طاوس یمانی در مسائل متفرقه

از ابی بصیر رضی الله مرویست که حضرت امام اکرم أبو جعفر علیه السلام در مسجد الحرام نشست و در اطراف و جوانب ایشان جمعی از اولیای متعصبین بآن خلاصه اولاد سید المرسلین حاضر بودند که ناگاه طاوس الیمانی با جمعی از اصحاب خود حاضر شدند در همان اثر طاوس بحضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت:

آیا مرا اذن در سؤال هست؟ حضرت أبو جعفر گفت: اذن است ترا هر سؤال که خواهی بکن.

طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده که در کدام وقت سه يك خلائق و مردمان در آن زمان هلاك و ویران گردیدند؟ حضرت أبو جعفر (ع) فرمود که: یا شیخ وهم کردی زیرا که خواستی بگوئی که چهار يك خلقان در چه زمان هلاك شدند؟ و آن روزی بود که قایل هابیل را بقتل رسانید در آن وقت خلائق - چهار نفر بودند آدم و حوّا و قایل و هابیل، پس ایشان در آن روز هلاك شد.

طاوس گفت: رای تو صواب بود و من وهم کردم اما مرا خبر ده که از این دو نفر کدام پدر تمامی بشر است قاتل یا مقتول.

ابی جعفر (ع) فرمود که: نه آن و نه این هیچ کدام ایشان پدر سایر انام نیستند بلکه پدر جمیع خلائق شیث بن آدم (ع) بود.

طاوس گفت: وجه تسمیه آدم باین اسم چیست.

أبو جعفر (ع) فرمود: بجهت آنکه طین آدم از روی أرض سفلی

مرفوع شد.

طاوس گفت: حوّا را چرا مسمّی بحوّا گردانیدند؟ حضرت امام محمّد باقر(ع) گفت: بواسطه آنکه حوّا مخلوق از ضلع حیّ یعنی از پهلوی آدم ایجاد شد.

طاوس گفت: ابلیس چرا باین نام مسمّی گردید؟ آن حضرت(ع) فرمود: بواسطه اینکه او مبلوس یعنی مأیوس از رحمت ایزد و پیوسته در حزن و افسوس است هرگز او را امید از رحمت خدای مجید- نیست.

طاوس گفت: جنّ چرا مسمّی باین نام گردید؟ أبو جعفر(ع) فرمود: بواسطه آنکه طلب اختفاء نمودند و نخواستند که کسی ایشان را ببیند لهذا مرئی نمیشوند.

طاوس گفت: اوّل دروغ که تکذیب از صاحب کذب واقع شد مرا بآن مخبر و مّطلع گردان.

حضرت امام الانس و الجانّ أبو جعفر(ع) فرمود که: اوّل دروغگویان و رئیس ایشان شیطان بود در وقت و هنگامی که مهیمن علامّ او را مأمور کرد بسجده آدم(ع) گفت: اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ .

طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده از جمعی که شهادت بامر حقّ دادند و حال آن طایفه کذاب مطلق بودند.

امام محمّد باقر(ع) فرمود که: آن جماعت منافقان و ارباب عدوان بودند که بزبان بحضرت رسول آخر الزّمان میگفتند که ما گواهی میدهیم که تو رسول ایزد سبحانی لیکن بقلب و جنان معتقد و مصمّم بر آن نبودند لهذا

حضرت عزّ و جلّ این سوره بخاتم الرّسل منزل و مرسل گردانید که:

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ .

حضرت قادر مّتان فرمود که: من شهادت برسالت تو و کذب آن جماعة که مرا علم بر حقیقت کذب ایشان است میدهم.

طاوس گفت: خبر ده مرا از طایری که يك مرتبه پرواز کرد و بیشتر از آن طیران ننمود و بعد از آن نیز نخواهد نمود و آن طایر را در قرآن خدای معبود ذکر نمود کدام است؟ أبو جعفر(ع) فرمود که: آن طور سینا است که خدای مّتان بر بالای بنی اسرائیل طیران فرمود در هنگامی که سایه بر مفارق ایشان با جناح که در او انواع عذاب بأمّر خالق الرّیاح بود انداخت تا آنکه آن طایفه قبول تورات موسی(ع) نمودند و از اینجاست قول عزّ و جلّ: وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ .

طاوس گفت: مرا خبر ده از رسول که خدای تعالی او را مبعوث کرد که نه انس و نه جنّ و نه ملائکه حضرت مهیمن بود و خدای عزّ و جلّ آن را در قرآن ذکر نمود.

أبا جعفر(ع) فرمود که: آن رسول غراب بود که ایزد معبود برای قابیل مردود مبعوث و مرسل گردانید تا به بیند که جسم برادر خود هابیل را که مقتول ساخته بود چگونه در زمین مستور و دفن گرداند.

چنانچه واجب تعالی در کلام خود فرمود: که فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا- يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ .



طاوس گفت: مرا خبر ده از آن کسی که انذار و تخویف قوم خود نمود و حال آنکه او از انس و جنّ و ملائکه نبود و حضرت واجب الوجود آن را در کتاب خود ذکر نمود.

أبو جعفر(ع) فرمود که آن نمله بود که خطاب بجماعت خود کرده گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَسْعُرُونَ .

یعنی: ای مورچگان باید که شما بمحلّ و مکان خود داخل شوید و از منازل و اوطان بیرون مروید که مبادا سلیمان و جنود ایشان شما را در ته دست و پا خراب و ویران نمایند، و مشعر و مَطَّلَع بأحوال شما نباشند.

طاوس گفت: مرا خبر ده از دروغ که آن را نسبت دادند بآن که از آدمیان و جنّیان و از ملائکه ایزد سبحان نبود واقع و عیان نشد و حال آنکه آن در قرآن ذکر شده.

أبو جعفر(ع) فرمود که: آن گرگ بود که برادران یوسف نسبت دروغ گفتند که یوسف(ع) را درید.

طاوس یمانی گفت: مرا خبر ده از چیزی که اندک آن حلال و بسیار آن حرام و وبال است و حضرت ذوالجلال او را در کتاب لازم الامثال مذکور گردانید.

حضرت أبو جعفر(ع) فرمود که: آن نهر طالوت بود که حضرت معبود فرمود که: إِلَّا مَنْ غُرِفَ بِيَدِهِ .

طاوس گفت: مرا خبر ده از صلاة واجبه که بغير وضوء است و از روزه که اكل و شرب در آن جایز است.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: اما صلاة بغير وضوء صلاة بر

پیغمبر و آل او ائمه اثنا عشر است و اما صوم عبارت از قول خدای قیوم در حق مریم والده مسیح علیه السلام است در هنگام اعتراض قوم باو در باب ولد او عیسی (ع) و با اشاره فرمود که: **إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا طَاوَس** گفت: مرا خبر ده از چیزی که زیاد و کم شود و از چیزی که زیاد شود و کم نشود و از چیزی کم شود و زیاد اصلاً نشود.

حضرت ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام فرمود که: آن چیز که زیاد و کم گردد آن قمر است و اما آن چیزی که زیاد شود و کم نشود آن بحر است، و آن چیزی کم شود و زیاد نشود آن عمر است چنانچه حقیقت آن بر همگان بین و ظاهر است.

مصنّف رحمة الله عليه میفرماید که: ایراد اول این خبر اگر چه در ذکر مکررست اما بواسطه فواید آخر آن در ذکر مکرر گشته.

### **احتجاج امام باقر (ع) بر شخصی در امامت و فضیلت امیر المؤمنین ع**

و باسناد مقدّم از امام عسکری مروی است که: حضرت علی بن الحسین علیه السلام روزی در مجلس بهشت قرین ارم تزئین خود فرمود که: حضرت سیّد المرسلین از ربّ العالمین چون مأمور بسیر غزوة تبوک و گذاشتن امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه طیبه گردید لیکن امیر المؤمنین (ع) بعد از استماع کلام سیّد الأنام گفت:

یا رسول الله من هرگز دوست نداشتم که از شرف خدمت موفور السّرور شما دور و از مشاهده جمال مسرت آمال غایب و مهجور گردم و در امر و کار شما پیوسته مترجی و مستدعی انصرام و انجام بوده و خواهم بود تا یوم الموعود.

رسول مجتبی (ص) فرمود که: یا علی آیا تو راضی نیستی در نزد من

بمنزله هرون در نزد موسی علیه السلام باشی الا آنقدر هست که بعد از من پیغمبر نخواهد بود.

یا علی چون در مدینه اقامت نمائی اجر و ثواب تو در نزد حضرت ایزد وهاب برابر آنست که بقصد غزوه تبوک برفاقت ما برائی و بی ریب و شبهت ترا در استقامت مدینه طیبه اجر آن جماعتست که ایشان بطوع و رغبت و از روی یقین اطاعت سید المرسلین نمایند.

یا علی علیه السلام تو چون دوست داری که مشاهده جمال با کمال نبی ایزد متعال نمائی و در سایر احوال نظر از سمت محمد بهیچ حال بر نداری بر خدای ذو الجلال بالغدو و الاصل واجب و لازم گردد که پیک وحی جلیل امین الوحی جبرئیل (ع) را امر کند که در جمیع منازل مسیر ما به جانب تبوک زمینی که ما بر آن سیر مینمائیم، و زمینی که شما نیز بزیر آن سایر میگردید تمامی آن زمین را مرفوع گرداند و پرده از میان بردارد.

و بصر شما را تیز گرداند تا آنکه تو مشاهده جمال محمد (ص) و نظر بر احوال أصحاب آن برگزیده ایزد احد در تمامی احوال خود و احوال ایشان خواهی نمود.

و انس رؤیت تو بحضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و رؤیت أصحاب آن نبی الرّحمة فوت نخواهد شد و همین شما را مستغنی از مکاتبات و مراسلات میگرداند و محتاج برسل و رسائل نمیگرداند.

چون اما زین العابدین در آن مجلس و مقام کلام صدق التیام از لسان معجز نشان نبی الاکرام (ص) بانجام و انصرام رسانید شخصی هم از آن محفل جنت مثل بر پای خاست و گفت:

یا بن رسول الله این صفت از صفات انبیای ذوی الاقتدار و پیغمبران ایزد غفار است برای علی علیه السلام و غیر او چون تواند بود؟ امام زین العابدین (ع) فرمود که: این معجزه حضرت محمد رسول ایزد معبود بود از برای علی (ع) نه از برای غیر آن حضرت زیرا که خدای تعالی رفع پرده خفا بدعاء محمد علیه الصلوة و السلام من الله تعالی نمود و نور بصر آن حضرت نیز بدعاء آن نبی المحمود افزود تا آنکه علی (ع) در مدینه میدید و درک تمامی حقایق تبوک اصحاب حضرت نبی الرحمة در آنجا درک و مشاهدت مینمودند حضرت ولی ایزد معبود همگی آن را در مدینه کما هی مشاهده مینمود.

حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود که: یا عبد الله بسیار کس از این امت ظلم بیحد در حق علی بن ابی طالب (ع) نمودند و با آن حضرت به انصاف سلوک ننمودند و اکثر صفات کمال که برای سایر اصحاب نبی متعال ثابت میگرددانند با افضلیت علی بن ابی طالب علیه السلام در جمیع احوال بر تمامی آن رجال از آن حضرت منع می نمایند.

پس چگونه صنعتی که مخصوص غیر آن ولی ایزد علام باشد از آن حضرت منع آن منزلت بنمایند؟ شخصی گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن چگونه چنین باشد؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود که: بواسطه آنکه شما موالات با محبان ابی بکر بن ابی قحافه مینمائید و تبرّاز اعداء او هر که باشد لازم می دانید و ایضا تولا بعمربن الخطاب و تبرّاز دشمنان او واجب می شمیرید هر که باشد

و همچنان تولاً بعثمان بن عفان و تبراً از اعداء آن هر که باشد لازم و عیان میدانید اما چون امر ولایت و امامت منتهی بعلی (ع) گردید گفتند که: ما را تولاً بمحبان علی علیه السلام است لیکن ما را تبراً از اعدای علی در هیچ مکان و مأوی نیست بلکه ما دشمنان علی را نیز دوست میداریم.

یا عبد الله فکر نمائید که چون آن جماعت را گفتن این مقال جایز و حلال باشد و حال آنکه رسول واهب متعال در حقّ علی علیه السلام الملك الفعّال گوید که:

اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

آیا شما می بینید آن کس را که او را أصلاً معادات بأعداء و خاذل علی (ع) نیست پس این عمل با آن وصیّ خاتم الرّسل از روی انصاف و عدل نیست دیگر آنکه هر گاه کسی برای آن جماعت ذکر صنعت که ایزد تعالی مخصوص به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود نمایند و گویند که این محمود بدعای حضرت رسول واجب الوجود از پروردگار معبود و کرامت آن حضرت برای علی بابت و موجود بود آن طایفه عنود و جحود منکر گردند و آنچه برای علی (ع) و اولاد امجاد ایشان است آن را در حقّ علی و آل قبول نمایند و آن را در حقّ أصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلّم حضرت ذو الجلال قبول نمایند.

پس چه چیز ایشان را ممنوع گرداند از آنکه صفات که برای جمیع - أصحاب اثبات و انتخاب مینمایند، آن صفات را در حقّ علی (ع) و آل منع نمایند.

ای عبد الله این عمر بن الخطاب در مدینه سید البشر در بالای منبر خطبه در محضر انصار و مهاجر میگفت در اثناء خطبه ندا فرمود که:

یا ساریة الجبل.

یعنی: ای عسکر اسلام طرف جبل را اهتمام تمام نمائید که مبدا کفره لثام در سیر بر شما سبقت گیرند و آن مسکن و مقام بتصرف اصحاب ظلام در آید زیرا که بعد از تسلط و توطن کفار بر آن محل مبدا از عقب لشکر اسلام در آیند و بواسطه غفلت عساکر نصرت پا بر شکست دهند.

خلاصه کلام آنکه اصحاب حضار چون از عمر این گفتار استماع نمودند تعجب بسیار کرده گفتند که: یا عمر این چه کلام است که در اثناء خطبه مذکور کردی که یا ساریة الجبل؟ عمر گفت: یا معشر انصار و مهاجرین در اثناء خطبه بدانید که چون نظر بانجانب که برادران شما بواسطه جهاد و غزای اعدا یعنی کفار نهاوند بیرون رفته اند انداختم که سعد بن وقاص با ایشان است.

در آن دم حضرت ایزد واهب برای من فتح استار و حجب و تقویت بصرم بغیر خواهش و طلب من نمود تا آنکه تمامی لشکر اسلام را دیدم که میان کوه که در آنجاست صف بسته در برابر کفار برای حرب و کارزار منتظر، و طیارند و دیدم که بعضی کفار آمده تا در عقب ساریه و سایر آن جماعت که با اوست از مسلمانان بگردد و اهل اسلام را در میان گیرند و قتل نمایند.

پس من بواسطه همان ندا بمسلمانان نمودم که یا ساریة الجبل تا اهل اسلام ملتجی بان جبل گردند و آن را پناه خود ساخته کفار را از احاطه لشکر نصرت شعار ما مانع آیند و بعد از آن مسلمانان قتال و جدال با آن کفار

ص: 246

أشرار نمودند، حضرت ایزد جبّار برادران مؤمنین شما را نصرت و اقتدار و شوکت و وقار ارزانی داشته کفّار را از میان برداشته اند و مفتح الأبواب فتح بلاد و تسخیر عباد برای أهل اسلام فرمود باید که حفظ این وقت نمائید.

چون حضرت امام محمّد باقر(ع) این خبر بآخر رسانید فرمود که: یا عبد الله این خبر بر شما وارد است زیرا که شما قائل باین کلام کذب التیامید و حال آنکه از مدینه تا نهاوند مسافت زیاده از پنجاه روز راهست بلا اشتباه و از مدینه تا تبوک مسافت اندک است.

آنگاه حضرت امام محمّد باقر(ع) فرمود که: خبر نهاوند اگر برای عمر بابت و مستمّر خواهد بود پس چگونه آن خبر دیگر برای علی بن ابی طالب(ع) معین و مستقرّ نباشد لیکن شما بی انصاف بلکه أصحاب مکابره و اعتسافید.

و از عبد الله بن سلیمان مروی و منقول است که: من در خدمت حضرت امام محمّد باقر(ع) حاضر بودم که در آن زمان شخصی از أهل بصره که او را عثمان أعجمی میگفتند نزد آن حضرت آمد و گفت: یا بن رسول الله(ص) گمان حسن - بصری چنانست که جماعتی که صاحب علم و کمال و ارباب فضل و حال باشند و علم خود را بپوشانند حضرت منتقم جبّار آن طایفه را در نیران مستقرّ و پایدار گرداند و از تنن و ریح بطون آن آشرار أهل نار متأذی گشته مستعانی به حضرت ایزد غفّار گردند.

حضرت أبو جعفر(ع) فرمود که: حسن بصری هالك و زیانکار است اگر قائل باین گفتار است زیرا که حضرت بیچون مدح مؤمن آل فرعون نمود که کتمان ایمان خود از قبطیان کرده بود و از روزی که علم را حضرت عزّ و جلّ مبعوث بشیخ الرّسل نوح علیه السّلام گردانید همیشه آن مکتوم و پنهان بود.

حضرت امام الباطن و الظاهر محمد الباقر (ع) فرمود که: باید که حسن بصری تردد بیمین و شمال برای تحصیل علم و حال نماید زیرا که به خدای عالم قسم است که علم یافته نگردد مگر آنجا.

یاحتمل که حضرت ابا جعفر (ع) از لفظ آنجا اراده باب انا مدینه- العلم و علیّ بابها کرده زیرا علم کامل در آن باب حاصل و کامیاب است.

پس آنگاه آن ولیّ الله گفت: که محنت مردمان بر ما بسیار بسیار عظیم و گرانست چه اگر این جماعت را بارشاد و هدایت میخوانیم اجابت کلام ما از جهل و ابرام نمینمایند و اگر ایشان را میگذاریم از غیر ما ارشاد و هدایت نمیابند

ص: 248



جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در انواع علوم

دینیّه بر اصناف بسیار از اهل ملل و دیانات از هر

دیار

هشام بن الحکم روایت کند که زندیق بخدمت حضرت امام الخلائق اَبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آمده سؤال بدین منوال نمود که دلیل قاطع بر وجود قادر صانع عالم کدام است.

أبو عبد الله علیه السلام فرمود: دلیل بر وجود صانع جلیل فعلهای محکمه متقنه است که دلالت بر صنعت صانع میکند چنانچه آسمان و زمین و باقی موجودات خارجیّه و ذهنیّه را ایجاد نمود.

ای زندیق هر گاه تو نظر ببنای مشید معتبر نمائی البتّه میدانی که آن را باقی خواهد بود که آن بنا را بآن وضع خاصّ مصنوع نمود هر چند تو آن باقی را ندیده باشی.

زندیق گفت: آن چه چیز است؟ امام(ع) گفت: چیزیست بخلاف چیزها که أصلاً او را بهیچ شیء از اشیاء نسبت نتوان داد.

رجوع بدرك قول من كن بان که من گفتم چیزیست مطلب من اثبات ذات حضرت مهیمن است و اینکه او چیزیست بحقیقت شیئیت الاً آنکه آن شیء جسم و صورت وی اسم نیست، بحسّ قیاس و مدرك بحواسّ خمس جنّ و ناس بی شبهه و التباس نگردد و اوهام و عقل ادراك حضرت عزّ و جلّ ننماید و نقصان بتقصّی دهور و أجل و تغیر بزمان و محلّ نپذیرد.

زندیق گفت: ما هر چه بوهم و بعقل مردم در آید آن را مخلوق، و موجود میدانیم و الاً چیزی که مدرك بوهم و عقل نباشد موجود چگونه باشد؟ حضرت أبو عبد الله جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: اگر امر چنان باشد که تو میگوئی هر آینه توحید از ما مرتفع خواهد بود زیرا که مکلف و مأمور نیستیم بآن که اعتقاد کنیم مگر امر موهوم متعقل را لیکن آنقدر هست که ما میگوئیم که هر موهوم بحواسّ که ممثّل باشد آن مخلوقست و لا بدّ و ناچار است از اثبات ذات صانع اشیاء که خارج ازین دو جهت مذمومه باشد.

جهت اولی آنکه نفی را بذات حضرت واجب تعالی راه نیست زیرا که نفی ابطال و عدم است و عدم در هیچ دم بر ذات قادر عالم راه ندارد و جهت ثانیه آنکه متشبهه بصفّت مخلوق که ظاهر آن ترکیب و تألیف است نباشد.

پس لا بدّ است از اثبات صانع بواسطه وجود صانع و مصنوعات، و اضطرار و احتیاج آنها بسوی او زیرا که موجودات مصنوعات اند، و صانع

ایشان غیر ایشانست و مثل ایشان نیز نخواهد بود چه اگر مشابه و مانندشان باشد هر آینه شبیه ایشان در ظاهر ترکیب و تألیف و در آنچه بر خلقان جاری و ساری گردد از آنکه حادث گردند بعد از عدم و نقل ایشان از کوچکی بزرگی و از سیاهی و از قوت بضعمف خواهد بود.

و در باقی احوال موجوده که ما را احتیاج بتفسیر آن چیزها بواسطه ثبات و وجود آنها نیست نیز مشابه خواهد بود.

سائل گفت: پس شما او را بحدّ تعریف و توصیف نمودید که بدان حدّ اثبات وجود او فرمودید.

حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: من حدّ او نکردم، لیکن اثبات او کردم زیرا که میان نفی و اثبات منزله دیگر نیست.

سائل گفت: پس قول خدای تعالی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ مَحْمُولٌ بَعْدَ مَعْنَىٰ؟ أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: واحد مقیاس به این تعریف وصف نفس اقدس خود می‌کند بمعنی آنکه مستولی بر عرش و جدا از خلق و محتاج بمکان و فرش نیست نه آنکه عرش محلّ و مکان ملک تعالی تا حامل یا فحوی ایزد عزّ و علا باشد لیکن ما می‌گوئیم که: حضرت غنی کامل حامل ممسک عرش است.

خلاصه کلام آنکه آنچه ما در باب تفسیر و بیان وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذکر کنیم در این مکان نیز همان معنی و بیان مذکور و عیان است پس ما از عرش و کرسی اثبات آنچه خواستیم نمودیم و نفی کردیم از آن که عرش یا کرسی حامل قادر سبحان یا حاوی یا عزّ و جلّ محتاج بمکان یا مفتقر

بسوی خلق خود از انس و جان یا غیر ایشان بود بلکه تمامی خلقان محتاج و مفتقر بسوی واهب ذی الجود و الاحسان اند.

سائل گفت: یا ابا عبد الله هر گاه استیلای ربّ العلی در ارض و سما مساوی و بیک اندازه باشد.

پس چه فرق است میان آنکه کف دستها در وقت دعا مرفوع بطرف سما یا منخفص بنحو غیرا باشد؟ حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود که: در ارض و سما علم و احاطه و قدرت ربّ العزّت بی شبهه مساویست لیکن خدای عزّ و جلّ امر اولیا و عباد هر مکان و محلّ برفع ایادی ایشان بسوی آسمان بجانب عرش حضرت رحیم الرحمن نمود بواسطه آنکه قادر مئان آن مکان را معدن رزق خلقان گرداند ای زندیق ما اثبات آن نمودیم چنانچه قرآن و اخبار و احادیث رسول آخر الزّمان هر يك مثبت آن اند مثل قول نبیّ خاتم الرّسل که فرمود:

ارفعوا اید- یکم الی الله عزّ و جلّ و به همین واسطه تمامی فرق امت را مجمع به سوی حضرت او است.

و از جمله سؤال که آن زندیق بآن امام با سعادت و اقبال نمود نیز یکی آنست که: چرا جایز نباشد که صانع عالم زیاده از یکی باشد؟ حضرت امام الخلائق ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: بدان که قول تو در باب آنکه میگوئی خدای تعالی چرا دو تا نباشد حال خالی از آن نیست که آن هر دو قدیم و قوی اند یا هر دو ضعیف اند یا یکی قوی و دیگر ضعیف است.

پس اگر هر دو قوی باشند چرا هر يك ایشان دفع صاحب خود کرده

ص: 252

منفرد در الوهیت و ربوبیت نگردد.

اگر زعم و گمان تو چنانست که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف، و ناتوان است پس ثابت شد که خدای متان همان قوی قادر سبحان یکی است و آن عاجز ظاهر بیقین از بندگان حضرت واحد عینی است.

و اگر گوئی که خدای دو است حال خالی از آن نیست آن هر دو متفقند با یک دیگر در هر جهت یا متفرقند در هر جهت و این هر دو نوع مستدعی فساد نظام عالم و عدم انتظام احوال بنی آدم است و چون ما خلائق را منتظم و افلاک را جاری و ملتئم و اختلاف لیل و نهار و شمس و قمر بر وفق مقدر مقرر می بینیم اینها دلالت دارد بر صحت امر و تدبیر و ائتلاف امر بتقدیر بر آنکه مدیر واحد بصیر است.

و از هشام بن الحکم مرویست که ابن ابی العوجاء بخدمت امام جعفر الصادق علیه السلام حاضر شد آن حضرت فرمود که: یا بن ابی العوجاء آیا تو مصنوعی؟ ابن ابی العوجاء گفت: من مصنوع نیستم.

حضرت ابو عبد الله علیه السلام گفت: اگر مصنوع نیستی پس چیستی و اگر مصنوعی پس چگونه بودی؟ ابن ابی العوجاء جواب پا بر جا نداشت از مجلس برخاست و راه خود برداشت.

### احتجاج امام صادق ع بر ابو شاکر دیصانی

مرویست که ابو شاکر الدیصانی که زندیق بود بنزد حضرت ولی ایزد معبود ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام الملک الودود حاضر شد و گفت: یا ابا عبد الله جعفر (ع) مرا دلالت و هدایت بر معبود من نمائی.

ص: 253

حضرت امام جعفر(ع) بزندق گفت: در همان حال پسر كوچك در آنجا حاضر گشت و تخم مرغ در دست داشت كه بآن بازی ميكرد حضرت امام الامه گفت: ای پسر این تخم بمن ده. پسر بموجب امر آن سرور تخم مرغ تسليم آن امام جنّ و بشر نمود.

حضرت أبو عبد الله(ع) فرمود كه: یا ديصانی این قلعه ای است بی در كه او را جلد غليظست و در تحت جلد غليظ جلد ديگر است به غایت باریك و هموار و در تحت جلد رقيق طلاي گداخته و نقره آب شده كه نه طلاي گداخته به نقره آب شد مخلوط و نه نقره آب شده بطلاي گداخته ممزوج گردد و این بیضه بر حال خود است هیچ خارج مصلح از او بیرون نیاید تا خبر از صلاح حال او دهد و هیچ مفسد داخل این نتواند شد تا خبر از فساد آن دهد و نمیدانی كه این بیضه مخلوق برای ذكر است یا انثی از او بیرون خواهد آمد مانند ألوان طاوس.

آیا این نوع بیضه مدیری میخواهد و برای این هیچ موجد مدبری می بینی؟ راوی گوید: كه مدتی ديصانی سر در پیش انداخت پس آنگاه گفت أشهد أن لا اله الاّ الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله و أشهد أنك امام و حجة من الله على خلقه و من یا ابن رسول الله باين عقیده ثابت قدم گشتم و از اعتقاد فاسد كه داشتم در گذشتم.

### **احتجاج امام صادق ع بر هشام بن الحكم در معنی اسماء الله**

و نیز از هشام بن الحكم منقول و مروی است كه: من روزی از حضرت امام جعفر عليه سلام الله تعالى از حقیقت أسماء حقّ عزّ و جلّ و اشتقاق آن سؤال نموده گفتم كه: الله از چه مشتقّ است؟

آن حضرت گفت: یا هشام الله مشتق از اله و وله است، زیرا که آن مقتضی مألوهست و اسم غیر مسمی است یعنی نام دیگر است و صاحب نام دیگر، پس کسی که بندگی اسم کند بدون معنی و مسمی بدرستی که آن عابد اتر کافر است و او اصلاً عبادت و بندگی چیز بتقدیم نرسانید.

و آنکه بندگی و عبادت اسم و معنی هر دو نماید او نیز کافر است زیرا که عبادت دو چیز بجای آورد.

و آنکه عبادت معنی بدون اسم نماید پس آن توحید و بندگی ایزد حمید است.

آیا فهمیدی یا هشام؟ راوی گوید که: در آن حال هشام از روی استعجال تمام گفت: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیاده کن برای من تا از یمن توجه شما مرا معرفت تمام بحال ایزد تعالی حاصل گردد.

در آن حال حضرت أبو عبد الله علیه سلام الملك المتعال فرمود که:

خدای تعالی را نود و نه نام است پس اسم و مسمی اگر هر دو داخل باشند هر آینه هر اسم از این أسماء الله باشند پس تعدد آلهه لازم آید لیکن الله تعالی معنی است که دلالت بر ذات رب العزت دارد، پس این أسماء بالتّمام غیر ذات واحد علام است.

یا هشام خبز اسم مأكول، و آب اسم مشروب و ثوب اسم ملبوس، و نار اسم محرق است.

آیا فهمیدی یا هشام.

فهمیدی که توانی بآن دفع و دوری کلام اعدای ما و آن جماعت که

برای خدای عزّ و جلّ شریک پیدا کردند نمائی؟ گفتیم: بلی یا ابن رسول الله (ص).

آن حضرت در آن زمان دعا در حقّ این کمترین محبّان خاندان ایشان نمود که

نفعك الله به و ثبتك.

هشام فرمود: که و الله من از آن روزی که این کلام از آن امام الأنام استماع نموده از آن مجلس عالی مقام بیرون آمدم هیچ احدی را در علم توحید ایزد خالق بر من زیادتی بقهر و تفوّق نبود.

### احتجاج امام صادق ع بر عبد الملك زندیق

و نیز از هشام بن الحکم مروی و منقول است که زندیق بمصر بود به او رسید که: حضرت اُبی عبد الله علیه سلام الله الملك المتعال صاحب علم و حامل معرفت و کمال است.

آن زندیق بی بصر بعد از استماع این خبر از مصر بواسطه مناظره به آن سرور روانه مدینه سیّد البشر گردید.

چون بمدینه آمد باو گفتند: که آن حضرت در مکه است فی الفور زندیق روانه مکه شد قضا را در آن زمان من در خدمت حضرت اُبی عبد الله علیه السلام بودم زندیق در هنگامی که امام جعفر بن محمد الصادق (ع) در طواف بیت الله الحرام مشغول بود آمده سلام کرد.

حضرت ابو عبد الله (ع) گفت نام تو چیست؟ گفت: عبد الملك.

آن حضرت فرمود که: کنیت تو کدام است؟ گفت: اُبو عبد الله امام (ع) گفت: کدام ملک است که تو بنده آنی آیا از ملوک آسمانست



یا از ملوک زمین و خبر ده مرا از پسر خود که او آیا بندهٔ خدای آسمانست، یا بندهٔ خدای زمین؟ زندیق ساکت گشت.

حضرت ابو عبد الله گفت: بگوی، زندیق همچنان ساکت در جواب و حیران بود.

چون آن ولی بیچون او را ساکت دید گفت: وقتی که من از طواف فارغ گشتم بنزدیک من آی.

چون حضرت ابی عبد الله (ع) از طواف فارغ شد زندیق به خدمت آن سرور حاضر شد و پیش روی آن حضرت بنشست و ما با بعضی محبتان در نزد آن ولی ایزد اکبر جمع شدیم.

ابو عبد الله علیه السلام روی بجانب زندیق آورد و گفت: آیا میدانی که این زمین را تحت و فوق است؟ گفت: بلی حضرت امام علیه السلام فرمود که: داخل تحت این زمین شدی یا نه؟ گفت: نه ابو عبد الله علیه السلام فرمود که: میدانی که تحت این چیست؟ زندیق گفت: نه اما گمان من آنست که در تحت زمین هیچ چیز نباشد.

امام المؤمن ابو عبد الله علیه السلام گفت: ظنّ عجز ظاهر و بین است مادامی که آن امر معین و متیقن نباشد.

بعد از آن آن امام الأئس و الجانّ فرمود که: ای فلان صعود و عروج بأسمان نمودی؟ گفت: نه حضرت(ع) فرمود که: آیا میدانی در آسمان چه چیز است؟ گفت: نه امام الخلائق(ع) از آن زندیق پرسید آیا بمشرق و مغرب رسیدی و نظر در ما وراء آن دو مکان بدیده عیان نمودی؟ گفت: نه حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: بسیار بسیار تعجب است از تو که بمشرق نرسیدی و مغرب را ندیدی و بتحت الأرض نزول نمودی و بأسمان صعود و عروج نفرمودی و بآنجا نگذشتی تا بدانی که در خلقت - مشرق و مغرب چه چیز است مع هذا منکری بآنچه در آنها است آیا هیچ عاقل منکر میگردد چیزی را که شناسد و نداند؟ زندیق گفت: یا ابا عبد الله غیر از شما هیچ احدی بما متکلم باین سخن نگردید و سامعه ام جز از ذات فایض البرکات شما از هیچ عالم دانا این کلام نشنید.

حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: تو در شکی که آیا امید است که باشد و لعلّ نباشد.

زندیق گفت: امید است که باشد بلکه آنچه شما خبر دهید خلاف در آن ظاهر و پدید نیست.

پس أبو عبد الله(ع) گفت: ای مرد آنکه او را علم نباشد هرگز او را

بر عالم حجت نبود و ایضا جاهل را بر عالم کامل حجت از روی فراست و عقل نیست.

ای برادر اهل مصر این کلام از روی درک تمام از من بفهم، آیا نمی بینی که آفتاب و ماهتاب و لیل و نهار هر يك ابلاج در دیگر مینمایند و مدام باقی و مستدام نیستند بلکه هر يك آنها میروند و می آیند و گاهست که شب و روز مضطربند که ایشان را مأوی و مکان نیست که توانند از آن درگذرند، و هر يك از لیل و نهار در غیر وقت خود ظاهر و آشکار گردند.

پس اگر هر يك ایشان قدرت میداشتند که بیشتر از تقصی ساعات خود بروند میرفتند و مراجعت نمیکردند و نیز اگر غیر مضطرب نباشند چرا شب و روز نشود و روز شب نگردد همه مضطربند به امر حضرت بیچون در سیر و سکون.

و الله یا برادر اهل مصر بدرستی آنچه مردم آن را مذهب خود دانستند و گمان ایشان چنانست این از اثر دهر است پس اگر ایشان را ببرد پس چرا ایشان را رد نکند و اگر رد کند پس چرا ایشان را نمیرد.

آیا نمی بینی که آسمان مرفوع و زمین ساکن و موضوعست که ممسک آسمان و زمین و حافظ این دو مکان و مکین بی شبهه یقین خالق و مدبر آن و این حضرت رب العالمین است.

چون آن زندیق این سخنان از آن امام الانس و الجان استماع نمود بر دست مبارك ولی ایزد تعالی و تبارك ایمان آورد.

در آن هنگام حضرت امام جعفر الصادق(ع) آن جدید الاسلام را به هشام سپرد و گفت: او را بمنزل و مقام خود مسکن و آرام داده تعلیم آداب شرایع اسلام و تفهیم ارکان احکام سید الأنام نمای و مدام از احوال او

## احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء

و از عیسی بن یونس رضی الله عنه مرویست که ابن ابی العوجاء از تلامذه و شاگردان حسن بصری بود از طریق توحید منحرف بطریق غیر سدید گردید کسی باو گفت: که ترك مذهب صاحب و استاد نمودی و داخل مذهب گشتی که آن را اصل و حقیقت و شیوه شریعت و طریقت مستقیمه نیست ابن ابی العوجاء که چون اسم پدر با مسمی بود در اعوجاج مذهب و کجی در دین ایزد واهب گفت: صاحب من مخلط در قول است گاه قایل بقدر و گاه قایل بجبر است مرا گمان چنانست که حسن بصری معتقد مذهب که دایم بر آن قایم باشد نبود.

ابن ابی العوجاء بهمان حال تردد و انکار آن کسی که بر او حجّت نماید داخل مکه معظمه شد اما علما مجالست و مسائلت او را مستکره بودند بواسطه خبث لسان و فساد ضمیر و جنان ایشان.

روزی بخدمت حضرت ابا عبد الله (ع) آمد و در مجلس آن حضرت که جماعت از نظرات آن امام الوری حاضر و پا بر جا در آن مکان و ماوی بودند- نشست و گفت:

یا با عبد الله (ع) بدرستی مجالس و محافل که در آن مکان اعیان و افاضل باشند آن محلّ امانت و جای بیان مطالب و حاجت است پس لابد و ناچار است که هر کسی که باسعال باشد باید که در هنگام هیجان آن ضبط خود نکند و سعال کند و این کنایه از آنست که چون سؤال یا مطلب در خاطر داشته باشد در جای که محلّ عرض آن باشد معروض گرداند آیا مرا اذن در کلام و سؤال هست؟

حضرت أبو عبد الله عليه السلام فرمود که: هر نوع کلام و سؤال که خواهی بیان نمای.

ابن ابی العوجاء گفت: تا بچند شما این در آستانه را بی پای خود کوئید و پناه باین حجر برید و عبادت این خانه مرفوع بخاک و آجر و هروله در میان صفا و مروه بر مثال شتر منفر مینمائید هر که در این باب بفکر و تدبیر از روی عقل مستقر کند میداند که این فعل است که مؤسس آن حکیم صاحب نظر، و دانای مخبر نیست.

یا ابا عبد الله که سر این مرد و سنام آن یعنی بزرگ این جماعت و أعلم ایشان و پدرت مؤسس آنست زیرا که قطعاً اساس این مهمام از آبای عظام کرام شما است بیان نمای.

حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود: کسی را که حضرت حق عز و علا او را ضالّ و گمراه گرداند و دل او را تاریک و دور از رحمت اله سازد امر حق در نظر آن نالایق بغایت ناموافق نماید و او اصلاً استعداد اطاعت ایزد خالق ننماید و شیطان ولی آن ناکس گردد و او را در مقام هلاکت وارد گرداند و او را مصدر خیر نگرداند این خانه ایست که حضرت خلاق العباد از تمامی بندگان طلب عبادت این خانه نمود و ایشان را بطاعت خود- اختیار و امتحان در اتیان بآن مکان و تحریر بر تعظیم و زیارت این مأمّن عالمکان فرمود و این خانه را محلّ انبیاء رسول و قبله نمازگزارندگان، و سعت رضوان و طریق مؤدّی بغفران حضرت مهیمن سبحان گردانید زیرا که این بنیان منصوب بر استوار کمال مجتمع عظمت و جلال ایزد متعال است خالق فعال خلق این محلّ قبض و اقبال پیش از گسترانیدن زمین به دو

هزار سال نمود، پس منشی ارواح و صور یعنی خدای اکبر سزاوار و در خور اطاعت است در آنچه هر يك بشر را بآن امر یا نهی و زجر نماید.

ابن ابي العوجاء گفت: ذکر حضرت الله تعالى کردی اما نزول و حلول ذات او بر غایب نمودی.

حضرت أبو عبد الله علیه السلام گفت: ویلك چگونه ایزد تعالی و تبارك غایب بود که با خلق خود حاضر و شاهد است و حضرت قادر مجید به بندگان خود أقرب از حبل الوريد است آنچه گفتند شنید و اشخاص ایشان را دید چه عالم بأسرار ایشان در آشکار و نهانست.

ابن ابي العوجاء گفت: پس خدای مَنان در همه مکانست یا ابا عبد الله هر گاه واجب تعالی در آسمان باشد در آن زمان چون حضرت- بیچون در زمین مکین تواند بود و اگر رب العالمین در زمین باشد پس چگونه در آسمان تواند بود؟ حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: بدرستی که آنچه توصیف و بیان آن کردی آن صفت مخلوقست نه صفت خالق زیرا که مخلوق چون از مکان منتقل بمکان و محلّ دیگر گردد مکان اول از او خالی و مشتغل است و او در مکان ثانی که بآنجا آمده مَطَّلَع و مخبر امور حادثه مکان اول نیست.

فاما خدای عظیم الشان ملك الدیان هیچ مکان از او خالی و او بهیچ مکان مشتغل و محوی نیست و نیز بهیچ مکان أقرب از مکان دیگر نیست بلکه ذات حضرت ایزد تعالی بهمه مساوی است.

و نیز در روایت آمده که حضرت ابي عبد الله علیه السلام باین ابي العوجاء که زندیق بود و قایل به بعث و نشور و حساب ربّ غفور نبود فرمود که

اگر بعث و نشور بر وفق قول تو باشد، یعنی بعث و نشر و حساب و کتاب در محشر واقع نشود و آن امر موافق قول ما نباشد تو و ما هر دو نجات از عذاب و عقاب خالق البریّات خواهیم یافت و اگر امر بعث و نشر موافق قول تو نباشد بلکه بر وفق قول ما باشد پس ما ناجی و رستگار و تو خاسر و زیانکار خواهی بود.

و همچنین در روایت آمده ابن ابی العوجاء از حضرت امام جعفر الصادق علیه التّحیّة و الثّناء از حدوث العالم سؤال و استعلام نمود.

آن حضرت (ع) فرمود که: هیچ کوچک و بزرگ از مخلوقات ایزد تعالی و تبارک نیست الاّ آنکه چون آن چیز را ضمّ کنی بمثل آن خواه کوچک و بزرگ البتّه آن چیز بزرگتر از اوّل گردد و در این زوال و انتقال است از حالت اوّلی و حدوث عباد از اینست و اگر قدیم باشد حلول و زوال بر او محال است زیرا که هر چه زوال و حلول پذیر و جایز است که موجود گردد و او است که وجود نپذیرد.

پس هر چه از عدم موجود گردد داخل در حدوث است و هر چه در ازل باشد داخل در قدم است و هرگز صفت حدوث و قدم در یک چیز جمع بهم نشود.

ابن ابی العوجاء گفت: شما را چنان پنداریم که عالم باشی در- اجرای حالتین و زمانین که در این هر دو حالت و هر دو زمان هر آنچه ذکر کردی استدلال بر حدوث اشیاء نمائی پس اگر اشیاء باقی بصغر خود بودی تو کجا استدلال بر حدوث آن مینمودی؟ حضرت امام جعفر الصادق (ع) فرمود که: ما را سخن بر این عالم

موضوع است پس اگر ما مرفوع و موضوع بعالم دیگر گردیم هیچ شیء اول بر حدوث آن از رفع ما بآنجا و وضع ما در غیر محلّ و مکان اولی نیست لکن من ترا مجاب گردانم از حدث شیء که تو قادر بر الزام نباشی چنانچه میگوئیم ما که هر گاه اشیاء بر همان حالت صغر و خوردی باقی دایم باشند هر آینه در او هم ثابت خواهد بود که هر گاه ضم کنند چیزی را بچیزی دیگر البتّه بعد از ترکیب و ضمّ آن چیز بزرگتر از قبل ضمّ خواهد بود و در جواز تغیر بر آن چیز همان دلیل اتمّ است برای برون رفتن آن چیز از صفت قدم چنانچه تغیر شیء از حالی بحالی دیگر مستلزم حدوث آن شیء است یا عبد الکریم تو را و رای آن خرد مگر ظاهر و عیان نیست.

### احتجاج امام صادق ع بر زندیق

و از یونس بن ظبیان مرویست که من در خدمت حضرت ابی عبد الله جعفر (ع) حاضر بودم که مردی بنزد آن سرور آمد و گفت که حضرت ایزد منّان را در هنگام عبادت و بندگی بدیده عیان می بینی؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: آیا میتواند بود که من عبادت چیزی که او را نمی بینم بجای آرم.

یونس بن ظبیان گفت: آن مرد از آن امام الوری پرسید که خدای تعالی را چگونه دیدی؟ امام گفت که: حضرت ایزد منّان بی شبهه و گمان بادراك أبصار به مشاهده عیان نشود لیکن قلوب و جنان بحقایق ایمان و بنور آن ادراك - رؤیت مهیمن سبحان کند حضرت قادر تعالی و تبارك مدرک و مرئی بحواس و بهیچ احدی از جنّ و ناس نسبت و قیاس نتوان کرد زیرا که ذات فایض البرکات معروف بغیر تشبیه و التباس است.



و عبد الله بن سنان از ابي عبد الله (ع) روايت كند كه آن حضرت (ع) در تفسير آيه كلام واهب علام چنين بيان و اعلام نمود كه: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ عبارت از احاطت وهم است.

آيا نمى بينى در قول خداى عز و جل: قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ بمعنى بصائر عيون نيست.

فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ: حضرت امام جعفر فرمود كه: تفسير آيه كلام ايزد علام عبارت از احاطت وهم و علم است بذات قادر عالم بمعنى آنست كه هر كسى بصارت بذات حضرت خالق الموجودات پيدا تواند كرد و او را تواند-ديد.

وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا: اين معنى عمى عيون نيست بلكه عبارت از عدم احاطت وهم است، زيرا كه بصارت عبارت از وقوف و دانائى است چنانچه ميگويند فلانى بصير است بقره، و فلان بصير بدراهم و فلان بصير به ثبات است، و خداى عالم اعظم از آن است كه مرئى به چشم اهل عالم گردد.

و از جمله سؤال اين زنديق كه از حضرت ابي عبد الله عليه السلام مسائيل بسيار استعلام و استفهام نمود.

يكي آن بود كه گفت: يا با عبد الله (ع) ساير برايا كه ذات واجب تعالى را نينند عبادت و بندگى او چون نمايند؟ حضرت ابي عبد الله عليه السلام فرمود كه: دلهاى خلقان به نور ايمان او را بينند و بعقول و فطانت آن اثبات ذات مهيمن متان نمايند- اثبات ظاهر و عيان و بيان هستى قادر سبحان از روى عقل و عرفان كنند مرئى ابصار ميگردد بآنچه ديده شود از حسن تركيب و انتظام اهل عالم و

پس از آن رسل خدای عزّ و جلّ و آیات آن و کتب و محکّمات آن همگی و تمامی آن ادلّه واضحه و براهین لایحه بر وجود حضرت خالق البریه است و علما بر رؤیت عظمت و اجلال ذات حضرت ذو الجلال اقتصار از رؤیت ذات ایزد متعال نمودند و از آثار و علامات استدلال وجود ایزد معبود فرمودند زندیق گفت: آیا حضرت ربّ العلی قادر و توانا نیست بر آنکه خود را بر خلقان ظاهر و عیان گرداند تا خلاق ذات خالق را دیده بشناسند و عبادت و بندگی أرحم الرّاحمین از روی صدق و یقین نمایند؟ حضرت امام جعفر الصّادق علیه سلام الملك الفعّال گفت: آیا محال را جواب است؟ آن ضالّ بعد از استماع مقال گفت: پس اثبات انبیاء و رسل بدون رؤیت خدای عزّ و جلّ چگونه ظاهر و مسجّل گردد؟ حضرت امام الوری علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: بدرستی چون اثبات نمودیم که ما را خالق صانع که متعالیست از ما و از جمیع ما سوی الله تعالی بیّن و هویدا است و آن صانع عادل و حکیم است که جایز نیست هیچ احدی از خلقان مشاهده و ملامسه آن نتوانند نمود و او مباشرت و مجالست به خلقان و بندگان را نیز مباشرت بایزد سبحان محال و ممتنع است و محاجّه خلقان بواهب متّان و محاجّه مهیمن سبحان به بندگان واقع و عیان نگردد و ثابت است که حضرت ربّ العزّت را سفرا یعنی رسل و انبیاء در میان خلاق و عباد واحد خالق بر منهج حقّ و صدق هستند که خلقان را دلالت بر مصالح ایشان و منافع و بآنچه بناء بقای ایشان و ترک آن وسیله فناء انس و جان بود

نمایند، پس آمران و ناهیان از حکم علیم مٔان در خلقان ثابت و عیان اند و در آن هنگام ثابت گردد که حضرت قادر دیتان را معبران باشند و آن اعیان انبیاء و رسولان برگزیدگان حضرت مهیمن سبحان حکماء مؤدیین بحکمت که مبعوث و مرسل از ربّ العزت اند این جماعت چون در ترکیب و خلقت مشارکت با سایر مردمان دارند لهذا در احوال و در قبول افعال شریک با جمیع خلقان باشند.

لیکن از نزد حکیم علیم تأدیب و تعلیم حکمت بدلائل و براهین و شواهد از زنده کردن موتی و ابراء و صحیح کردن کور مادر زاد و مبروص به حکم حضرت ربّ العباد در دار دنیا نمایند.

پس در هیچ وقت زمین خالی از حجّت ربّ العالمین که باو علم و حالت بود که بر صدق مقال رسول دلالت کند با زهد و عدالت او که پسندیده تمامی ارباب ملت است نباشد.

چون حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام کلام باین مقام انصرام نمود فرمود که: ما را زعم چنانست که زمین در هیچ زمان خالی از حجّت ارحم الراحمین بی شبهه بیقین نگردد و آن حجّت نیست الاّ از اعیان و رسل حضرت عزّ و جلّ ایزد تعالی هرگز پیغمبر نفرستاد مگر از نسل انبیاء.

و وجه این آنست که حضرت ایزد سبحان برای بنی آدم طریق به غایت روشن و اعلان و منهج در کمال وضوح و بیان ظاهر و عیان گردانید و از نسل آدم ابو البشر نسب طاهر طیّب ظاهر نمود و اخراج انبیاء و رسل که ایشان صفوت خدای عزّ و جلّ و جوهر خالص در فعل و عمل که از اصلاب طاهره و ارحام زاکیه متولّد شدند و از سفاح جاهلیت مصون و از شوب، و

آمیختن بآن انساب محفوظ و محروس اند زیرا که حضرت ایزد تعالی آن جماعه را درجه عالیّه عزّت و شرف از روی احسان و لطف ارزانی داشته و حضرت قادر سبحان این اعیان را خزّان علم و عرفان گردانید.

پس کسی که خازن علم خدای تعالی و آمین غیب ربّ العلی و مستودع سرّ و حجّت خدای اکبر بر تمامی خلقان و ترجمان و لسان ایشان باشد باید که متّصف باین صفت حسنه و شیوه محسنه بود. پس حجّت برای امت نیست الاّ از نسل انبیای ربّ العزّت که قایم مقام و نایب مناب نبی در امت گردد به وسیله علم و معرفت که در نزد آن کس باشد که آن علم از رسول باو رسیده باشد.

اگر مردمان منکر او در علم شوند او ساکت شود و بعد از سکوت او از انکار خلقان و بقاء مردم بر انکار او علم رسول که در نزد قایم مقام او بود و در دست منکر نباشد و اگر أحياناً قلیلی از علم رسول در نزد آن بو الفضول باشد در آن نیز اختلاف کنند و در میان خود برای قیاس اقامت نمایند.

و اگر اقرار بر رسول و اطاعت آن حضرت و اخذ علم از او مینمودند هر آینه عدل ظاهر و امر مستوی و متظاهر شدی و اختلاف و تشاجر در میان طوایف بشر بر طرف گشتی و دین اله واهب روشن و یقین بر شکّ بی شکّ غالب و مبرهن بودی.

اما در هنگام تشاجر و نزاع امید اقرار مردم بر رسول و اطاعت آن حضرت از روی عزّ قبول میسر نیست و هیچ رسول و نبی ربّ العزّت از این دار الفناء و المحنه انتقال و رحلت ننمودند مگر آنکه امت هر يك ایشان اختلاف بعد از آن حضرات نمودند و برای قیاس بی اساس خود عمل فرمودند.

و وجه اختلاف امت انبیاء و رسولان بعد از آن اعیان بواسطه خلاف بر محبت رسول و ترك كردن امر آن حضرت است.

زندیق گفت: که هر گاه قایم مقام رسول متصف بصفات قبول باشد او را حجت چه لازم است.

امام فرمود که: بعد از اظهار حجت خلائق اقتدار باو نمایند و از آن چیز که منافع خلقان باشد و سبب صلاح ایشان شود ظاهر گردد و اگر چه ایشان احداث چیزی در دین خدای عزیز نمایند آن نایب مناب رسول اعلام آن جماعت بر حصول فساد لازم آن احداث فرمایند.

و اگر چیزی در دین زیاد کنند نیز ایشان را بر آن مطلع و مخبر گرداند و نیز اگر چیزی در دین کم کنند آن کس بجهت آن طایفه افاده کند و ایشان را بر آن نقصان واقف و اعلان نمایند.

زندیق گفت: از چه چیز اشیاء مخلوق و پیدا شدند؟ حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که: ایجاد از لا شیء است.

زندیق گفت: که از لا شیء چگونه شیء موجود گردد؟ آن حضرت (ع) فرمود که: بدان که اشیاء حال خالی از آن نیست که مخلوق از شیء اند یا موجود از غیر شیء اگر مخلوق از شیء باشد که باو بود پس آن شیء قدیم است و قدیم را حدوث و فناء و زوال و تغیر در هیچ مکان و ماوی جایز و روا نیست و حال خالی از آن نیست که آن شیء موجود جوهر واحدست یا لون واحد که عبارت از عرض است.

اگر چنین باشد این ألوان مختلفه و جواهر کثیره موجود در این عالم از وجوه بسیار ظاهر و آشکار شدند از چه وجه موجود شدند.

و اگر آن شیء که انشاء اشیاء و ابداع تمامی آنها از او موجود و پیدا شده اند زنده باشد پس موت اشیائی که از او موجود گشته باشند از کجا و از چه وجه بود.

و اگر شیء که موجد اشیاء است میّت باشد پس حیات اشیاء از چه وجه حاصل و پیدا شد و جایز و روا نیست که وجود اشیاء و هستی موجودات از حیّ و میّت که هر دو قدیم لا- یزال باشند زیرا که از حیّ که پیوسته و لم یزل حقّ باشد از او میّت صادر نگردد و نیز جایز نیست که میّت قدیم ازلی باشد به سبب موت که با او است بواسطه آنکه میّت را بقاء و قدرت نیست.

زندیق گفت: پس این جماعت از کجا قایل به ازلیّت اشیاء شدند.

حضرت امام الوری ابی عبد الله جعفر علیه السلام الله تعالی فرمود که: این مکالمه مقاتل قومیست که منکر مدبّر اشیاء، یعنی حضرت عزّ و جلّ و مکذّب مقاله انبیاء و رسل اند و خود اخبار از حضرت ایزد جبار دهند و کتاب خود را اساطیر نامیدند و بواسطه وجود دین و آئین با رأی و اهوای خود که مستحسن ایشان است گردانیدند.

بدرستی که استدلال بر حدوث اشیاء دوران فلك مع ما فیهاست و این أفلاك نه است و تحرّك زمین و آنچه در او است و انقلاب ازمنه و اختلاف وقت ممکنه و حوادث که در عالم حادث گردد از زیاده و نقصان و موت و بلی و امتحان و اضطراب نفس بسوی اقرار بآن که این محدثات را صانع و مدبّر بر قرار است.

آیا نمی بینی که شیرینی مبدّل به ترشی گردد و عذب و گوارا منتهی بتلخ و مرّ شود و نو کهنه گردد و تمامی اشیاء بالأخره متغیّر و فنا گردد.

آنگاه آن ولیّ الله فرمود که: پیوسته حضرت صانع عالم عالم است بأحداث که حادث خواهد نمود.

یعنی: پیش از آنکه حضرت صانع تعالی شأنه احداث بعضی اشیاء نماید، علم او به آن تعلق گیرد، پس همیشه ایجاد و خلق معلومات خود نماید.

زندیق گفت: که آیا ملک تعالی مختلف است به اشیاء یا مؤتلف است بآنها.

حضرت امام جعفر الصادق (ع) فرمود که: بذات حضرت خالق العدل و الانصاف ائتلاف و اختلاف سزاوار و لایق نیست زیرا که هر چه مختلف شود متجزّی است و آنچه مؤتلف گردد متبعّض است.

پس حضرت واجب تعالی را مؤتلف و مختلف نتوان گفت.

زندیق گفت: پس چگونه او را خدای واحد میگویند؟ آن حضرت (ع) فرمود که: حضرت الله تعالی واحد در ذات است نه واحدی که مشابه و مانند واحد باشد بواسطه آنکه ما سوای خدای واحد هر واحدی متجزّی است و ایزد تعالی واحد است نه متجزّی و اسم عدد بر خدای واحد واقع نگردد.

زندیق گفت: پس حضرت خالق بچه علت ایجاد خلق نمود و حال آنکه ذاتش بایجاد خلقان مضطرّ بخلقت ایشان نبود و بواسطه ما عبثیت بر حضرت الله تبارک و تعالی جایز و روا نیست.

پس هر گاه حضرت معبود محتاج بخلقت خلق نبود بچه وجه ایجاد خلاق نمود؟

حضرت امام الصادق الأمين جعفر بن محمد سلام الله عليهم - أجمعين فرمود که: ایجاد و خلقت بریت از حضرت رب العزت محض اظهار حکمت و انفاذ علم و امضاء تدبیر از روی قدرت نمود.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله جعفر (ع) چرا حضرت ایزد اکبر اقتضای بهمین دار نمود و این سرا را دار ثواب خود و محتسب عقاب أصحاب مستحق عتاب و خطاب نگردانید.

حضرت امام جعفر علیه السلام در جواب زندیق از روی تحقیق و تصدیق فرمود: بدرستی که این دار سرای ابتلا و عتاب و محلّ اتّجار و تحصیل ثواب و مکتسب رحمت حضرت مهیمن و هابست داریست مملوّ از آفات و مطبوق بشهوات تا آنکه خالق اختیار خلاق در این سرای مشتمل بر محنت و غم بطاعت فرمود، پس این دار عمل سرای جزاء و لایق عیش و صلاحیت استکانت و بقاء نیست.

زندیق گفت: آیا از حکمت حضرت رب العزت بود اینکه بواسطه نفس خود دشمن پیدا نمود و حال آنکه او را هیچ گونه دشمنی نبود خلق را ایجاد فرمود و گمان تو آنست آن ابلیس است پس او را مسلط گردانید بر بندگان خود که ایشان را بر خلاف طاعت او میخواند و بمعصیت خالق البریت مأمور میگردداند و ابلیس را بر نبی آدم قوت و تسلط تمام داد.

چنانچه زعم تست که ابلیس بر تلبیس بلطایف الحیل تصرف در قلوب خلائق عزّ و جلّ نماید و ایشان را وسوسه فرماید، پس آن جماعت را شكّ در پروردگار ایشان تعالی و تبارك بهم رسد و دین ایشان بر ایشان مشتبه و ملتبس گردد بنا بر آن از شناخت و معرفت حضرت رب العزت بازمانند تا



آنکه قوم بواسطه وسوسه شیطان منکر ربوبیت رحیم الرحمن گشتند و عبادت و بندگی سوای حضرت ربّ العلی نمودند.

پس چرا واجب تبارک و تعالی ابلیس لعین دشمن خود را بر بندگان خویش مسلط گردانید و بر اغواء و اضلال خلقان قدرت و قوت فراوان داد؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه سلام الملك - الخالق فرمود که: این دشمن که تو ذکر کردی اصلاً عداوت او ضرر بحضرت ایزد اکبر و ولایت او نیز نفع بواحد قادر نمیرساند و از عداوت او نقصان به ملک مهیمن سبحان نرسد و از ولایتش مزیدت بر ربّ العزت عاید نگردد.

ای زندیق رفع و دفع و نفی و قمع دشمن از روی عقل و فطن گاهی واجب و لازم گردد که از او نفع و ضرر ظاهر و متصور باشد که اگر قصد ملک او کند قادر بر اخذ آن بود و اگر در سلطانیّت و حکومت او قهر نماید بر آن قادر باشد اما ابلیس بنده ایست که حضرت ایزد خالق او را برای بندگی و عبادت و اطاعت و متابعت ذات خود یعنی واجب الوجود تعالی شأنه موجود نمود تا اقرار بیگانگی او نماید و بعد از خلق ابلیس چون معلوم حضرت بیچون شد که نفس ابلیس خسیس چه نوع در تمرّد است و استکبار و بالا-خره کارش بچه نوع قرار خواهد یافت.

اما آن ملعون ابدی و مطرود سرمدی پیوسته با ملائکه مشغول به عبادت و بندگی حضرت ربّ العزت بود تا آنکه ایزد معبود او را امتحان به سجده آدم علیه السلام نمود ابلیس بواسطه غلبگی شقاوت و حسد که بر نفس اخصّ او غالب بود امتناع از امر و سجده آدم فرمود.

حضرت مهیمن موجود بعد از اظهار عنود و جحود آن مردود او را لعن فرمود و اخراج از صفوف ملائکه و انزال بزمین نمود در حالتی که آن مغضوب ایزد غفور ملعون مدحور بود و چون ابلیس خسیس دانست که بواسطه استکبار و استنکار سجده آدم ایزد عالم او را مردود ابدی و مطرود لایزالی گردانید و بواسطه این سبب او دشمن آدم و اولاد او صلی الله علیه و آله و سلم گردید لیکن او را سلطنت بر اولاد آدم بغیر حیل و وسوسه و خواندن بغیر راه حضرت خالق البریه امر دیگر بین و ظاهر نیست و ابلیس خود اقرار بمعصیت او با پروردگار و بریوت ایزد غفار نمود.

زندیق گفت: آیا بغیر خدای تعالی که معبود و لایق سجود است غیر او هیچ احدی سزاوار سجود نیست.

چون امام جعفر الصادق علیه السلام کلام باین مقام رسانید.

زندیق گفت: آیا بغیر خدای تعالی را سجود کردن جایز و رواست؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که: هر که سجده بامر خدای تعالی نماید، پس سجده برای خدای تبارک و تعالی نمود زیرا که این سجده آدم بحکم خدای قادر عالم است.

زندیق گفت: اصل کهانت از کجا است و مردمان خبر بخلقان چگونه بآن دهند که در جهان حوادث چنین و چنان ظاهر و عیان خواهد شد؟ حضرت امام الامین التاطق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که:

در زمان جاهلیت که زمان فترت انبیاء و رسولان بود چون کاهنی به منزله حاکم بود، مردم محاکمه بسوی کاهنان می آوردند در امور متشابهات که در میان خلقان سانح و عیان میشد کاهن ایشان را مخبر و مطلع بر آن اشیاء

که بعد از آن محدث میشد می گردانید و این بچند نوع بود:

یکی - بفراس است عین.

دوم - ذکاء قلب و وسوسه نفس.

سوم - فطانت روح بآنچه در دل اندازد، زیرا که هر چه از حوادث که در زمین ظاهر و حادث شود همگی و تمامی آن معلوم شیطان است، و شیطان آن را مؤذی گرداند بکاهن و او را مخبر و مطلع میگرداند بآنچه در منازل جهان و اطراف عالم حادث و عیان گردد.

و اما آنچه از اخبار آسمان بخلقان میرساند حقیقت این مقدمه چنان است که شیاطین بآسمان رفته در مقاعد استراق سمع می نشستند و هر چه در آن مکان می شنیدند زیرا که در آن زمان ایشان محجوب از آسمان و محروم از نجوم یعنی از شهب و تبارک آن مکان نبودند لهذا صعود و عروج بآسمان می نمودند و استراق سمع کرده مراجعت فرموده بکهنه اعلام و اخبار مینمودند اما در زمان حضرت رسول ایزد سبحان محجوب و مرجوم از آسمان بواسطه آن شدند که چون اخبار ایشان مشاکلت و مشابهت بوحی آسمان در باب اخبار سماوی داشت و خوف التباس و اشتباه برای اهل زمین بود در آنچه از خدای تعالی بواسطه اثبات حجّت و نفی تشبیه بوساطت جبرئیل امین به ایشان میرسید بناء علیه شیاطین را از عروج و صعود منع و رجم فرمود زیرا که شغل و عمل ملاعین بنوعی که مذکور شد که شیطان استراق کلمه و أخذ خبر آسمانی بآنچه حادث شود از خدای تعالی در خلقتان می نمود و بعد از هبوط و نزول بزمین آن را بزبان کاهن می انداخت چون کاهن بر آن امر مطلع میشد کلمات چند از پیش خود بر آن مخلوط میگردانید پس امور باطله را بامر حق ممزوج

ص: 275

پس آنچه بعضی کلمات حق و صواب که از کاهن مرتاب به خلقان میرسید از خیر و نیکوئی آن از جمله آن چیزها است که شیطان در آسمان استراق نموده بایشان رسانید و آنچه از امور باطله که در آن خطا فرمود آن بی شبهه و گمان از امور و کلمات زاید آن کاهن است فلهمذا همان که شیطان از استراق سمع از اهل آسمان ممنوع و محجوب شد کفایت نیز منقطع و مندفع گشت، الیوم کار شیاطین و عمل آن جمعی مردود قادر سبحان آنست که بکاهن خود خبر خلقان میرسانند که خلاق در فکر احداث فلان شغل، و علمند و چنین و چنان از ایشان صادر و عیان گردید و شیاطین بشیاطین به آنچه حادث شود در روی زمین در دور از دوری که دزدی کرده باشد و از قاتلی که کسی را بقتل رسانید و از غایبی که غایب شده و ایشان نیز در این زمان بمنزله سایر مردمان اند که بعضی صادق و گروهی کافرند.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله جعفر (ع) شیاطین در خلقت و کثافت بطریق سایر بنی آدم اند. پس صعود ایشان بآسمان چگونه میسر باشد و حال آنکه ایشان برای حضرت سلیمان بن داود علیه السلام عمارت چند بنیان نمودند که بنی آدم از بناء مثل آن عمارت عاجز بود.

حضرت امام (ع) فرمود که: چون شیاطین را قدرت تشکل به اشکال مختلفه است لهذا شیاطین از جهت انصراف خدمات حضرت سلیمان علیه السلام چنانچه مسخر آن حضرت بودند غلیظ وزینه و جثه شدند.

و اما ایشان خلق رفیق بودند و غذای ایشان نسیم است و دلیل رقت خلقت ایشان صعود بآسمان است بواسطه استراق سمع و جسم کثیف

را قدرت ارتقاء باسماں و استعلا بان مکان نیست مگر بنردبان یا سبب دیگر مثل معراج انبیاء.

زندیق گفت: یا امام الوری مرا از حقیقت سحر مطلع و مخبر گردان که اصل آن چیست و قدرت ساحر چگونه است بر آنچه صفت آن کند از عجایب و غرایب که بفعل و عمل آرد؟ حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: سحر بر چند نوع است یکی از آن بمنزله طلب است چنانچه اطبا برای هر درد دواء وضع و مقرر داشته اند علم سحر بر چنین است که سحره حیلها کرده برای هر صحت آفت و بواسطه هر آفت عاهت و برای هر معنی حیل اندیشیدند.

و نوع دیگر از سحر آنست که در او سرعت و مخاریق و سبکی است.

و نوع سیم از سحر آنست که اولیاء و احبای شیاطین از ایشان تعلیم میکردند.

زندیق گفت: شیاطین علم سحر از کجا تعلیم گرفته اند؟ ابو عبد الله جعفر علیه السلام فرمود که: از جایی که اطبا تعلیم علم طب گرفته اند و نیکو شناخته اند بعضی را بتجربه و بعضی را بمعالجه.

زندیق گفت: یا ابی عبد الله (ع) در حق ملکین هاروت و ماروت و در باب آنکه خلائق میگویند که تمامی بشر از ایشان تعلیم سحر میگیرند چه میگوئی؟ حضرت ابی عبد الله (ع) فرمود که: بدرستی که ایشان در مکان امتحان و در موقف فتنه ساکن و حیرانند الیوم در تسبیح و تقدیس اند. و اگر بعضی چنین و چنین کنند هر آینه چنین و چنین خواهد شد و اگر در

معالجه بیمار چنین و چنین کنند هر آینه اثر چنین و چنین ظاهر خواهد شد همچنین است انواع سحر و أصناف آن از عمل هر نوع آن اثر علاحده ظاهر و عیان خواهد شد.

پس خلاق آنچه از آن ملکین بیرون آید چون خواهند تعلیم گیرند ملکین بایشان گویند که زنهار از ما چیزی تعلیم نگیرید زیرا که ما در مکان فتنه هستیم پس باید که چیزی نیاموزند از ما که بشما نفع نرساند بلکه ضرر میرساند زندیق گفت: یا با عبد الله علیه السلام آیا ساحران را قدرت آنست که انسان را به صورت کلب یا حیوان دیگر مبدل و مصور گردانند؟ حضرت ولیّ ایزد اکبر فرمود که: او، یعنی ساحر أعجز و أضعف از آنست که تغییر خلق الله نماید ابطال ترکیب صور مثال آنچه حضرت ایزد متعال تصویر فرمود فرمایند زیرا که هر کرا قدرت ابطال ترکیب صور و غیرها که واجب تعالی آن را بقدرت کامله و ارادت شامله خود تصویر کرده باشد بود. پس آن کس شریک و سهیم خدای تعالی و تقدس در خلق و ایجاد هر نفس باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

ای زندیق اگر ساحر ماهر بر آن امر که تو بیان و ظاهر کردی عالم و قادر بودی هر آینه دفع پیری و آفت زمین گیری و أمراض و نفی بیاض از سرورفع غم و فقر از ساحت جسم و پیکر از ترکیب مستولی و عنصر خود میکرد.

بدرستی که بزرگترین سحر نیمه و سخن چینی است و باین افتراق میان دوستان و جلب عداوت فیما بین محبان صافی عقیدت و صوفی طویّت واقع گردد و بواسطه سخن چینی ضرر صوری و معنوی ظاهر و هویدا گردد و سفک دماء و خرابی خانها و کشف ستور خلق الله تعالی از شامت آن سانح

پیدا شود اکثر مردم عالم که طیّ مراحل زمین بقدم مینمایند سخن چین نامحرم است.

پس اقرب اقاویل سحر بصواب آنست که بمنزله طّب در هر باب بود مثل آنکه ساحر بسحر علاج مردی نماید و او را از مجامعت ممتنع گرداند، و نوع کند او قادر بجماع نبود، پس چون طیب حاضر شود او را معالجه بغیر آن علاج کند و او را از آن ألم صحیح و سالم گرداند چه او را از اعتلال خوف و نقص قدرت بواسطه امراض درون خواه لفیف مفروق و خواه مقرون هر چه متصرّف گرداند و برای او صحیح فرماید.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) از کجاست آنکه اولاد آدم، بعضی شریف و گروهی وضعی اند.

حضرت امام الشّفیع علیه السّلام فرمود که: شریف مطیع اوامر و نواهی ایزد سمیع و وضعی عاصی منیع آنست.

زندیق گفت: آیا در میان بنی آدم (ع) فاضل و مفضول نیست.

حضرت ابی عبد الله (ع) فرمود که: فضیلت بعضی ایشان بیعضی از آن نیست مگر بتقوی پس هر که بتقوی اکمل بود او بعلم و فضل افضل و اعلم است.

زندیق گفت: که ما میگوئیم که اولاد آدم همه مساوی در اصل خلقت ایزد تعالی اند و تفاضل بعضی بیعضی دیگر نیست الا بتقوی.

امام الاکرم الأعظم فرمود: نعم من یافتم که اصل خلقت بنی آدم از خاک است زیرا که پدر ما آدم و مادر ما حوا بحکم ایجاد حضرت خالق الأفلاک از خاکست همگی خلائق را خالق واحد خلق کرد و خلقت بالتمام

بندگان موجد مَنان اند بدرستی که قادر مختار از اولاد آدم اختیار بعضی مردم که میلاد ایشان طاهر و ابدان آن اعیان طیب ظاهر است نمود و ایشان را در اصلاّب مردان و ارحام نسوان نگاهداشت و انبیاء و رسل ایزد عالم که ازکی و اظہر انواع بنی آدم اند از ایشان اخراج نمود و بغير فعل و عمل که خدای عزّ و جلّ مستحقّ آن عنایت و تفضّل باشند این نوع شفقت و احسان از حضرت قادر لم یزل واقع و عیان شد زیرا که چون حضرت بیچون ایشان را در آن اصلاّب و ارحام گذاشت و آنست که جمعی از ایشان اطاعت و عبادت ذات بی امتنان او مینمایند و اصلا شرک باو نمی آرند.

پس این جماعت بوسیله اطاعت از حضرت ربّ العزّت شرف و کرامت و منزلت و رفعت یافته اند و این طایفه را شرف علم و نسب و فضل و حسب است و سایر الناس بی شبهه و التباس همه مساوی اند در اصل خلقت الاّ آنکه اتقی و اورع بود حضرت الله تعالی بواسطه تقوی او را اکرام و احترام نماید و هر که اطاعت او کند او را بدوستی گیرد و هر کرا ایزد غفّار دوست دارد او را به عذاب و آزار نار معاقب و گرفتار نگرداند.

زندیق گفت: مرا خبر ده که چرا عزّ و جلّ همه خلق را مطیع موحد خلق نگردانید با آنکه قادر بر آن بود.

حضرت ولیّ ایزد معبود فرمود که: اگر حضرت واجب الوجود خلق را مطیع موجود مینمود هرگز خلائق را ثواب نبود زیرا که هر کرا طاعت نبود، او مستحقّ ثواب و جنّت نگردد و آنکه مرتکب معصیت نشود داخل نار نمی شود لکن حضرت مهیمن چون خلق را ایجاد نمود ایشان را امر بطاعت و نهی از معصیت فرمود و رفع حجّت ایشان بارسال رسل عالیشان و دفع عذر ایشان



بکتاب تورات و انجیل و فرقان و غیر آن نمود تا آنکه از ایشان اطاعت کند- مستحقّ ثواب شود آنکه معصیت نماید سزاوار عتاب و آزار نار گردد.

زندیق گفت: پس عمل صالح از بنده و شرّ نیز از بنده صادر گردد.

حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که: عمل خیر صالح از بنده است که بامر واهب قادر مصدر آن گردد و عمل شرّ نیز از آن بنده است که ظاهر گردد و حال آنکه حضرت ایزد تعالی او را از آن نهی نمود.

زندیق گفت: آیا عمل نه آخر از آلت که ربّ العزّت در او خلق نمود از او موجود گردید.

حضرت امام فرمود که: اما این آلت همان آلت است که از او عمل خیر نمود و از او قادر بشرّ بود لیکن حضرت ذوالمنن او را از آن نهی فرمود.

زندیق گفت: پس بسوی بنده از امر و فعل اجبار چیزی باشد؟ حضرت امام جعفر الصادق (ع) فرمود که: حضرت الله تعالی بنده را نهی از عمل نمیکند الاّ آنکه علم دارد بر آنکه آن بنده را طاقت ترك آن عمل است و نیز بنده را امر بهیچ فعل خیر نکند مگر آنکه عالم است بآن که آن بنده را قدرت و استطاعت فعل آنست زیرا که ظلم و جور بحضرت ربّ غفور روا نیست و جور و ستم و عبث و ظلم بر خلق عالم در هیچ وقت و دم روا نبود و ایزد متعال این أفعال نکرد و نخواهد کرد و تکلیف بندگان بامر و کاری که در حصر قدرت و امکان ایشان نباشد آن بی گمان ظلم صریح و عیانست.

زندیق گفت: پس آن کس را که خدای تعالی و تقدّس کافر خلق کرده باشد او را استطاعت قبول ایمان بعد از آن هست و حال آنکه او را بر خدای تعالی بر ترك ایمان حجّت و برهان ظاهر و عیان است.

حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام گفت: که حضرت مهیمن عالم تمامی خلق خود را بر صفت تکلیف و اسلام ایجاد نمود و ایشان را امر بخیر و نهی از شرّ فرمود و کفر عبارت از فعل است که چون فاعل مرتکب آن فعل گردد او را بعد از انصرام آن عمل کافر گویند و ایزد اکبر در هنگام خلقت، و ایجاد بنده او را بر صفت کفر و کافر خلق ننمود زیرا که چون بنده بسنّ بلوغ و زمان رشد رسید بر خدای عالم اتمام حجّت بر آن بنده لازم است لهذا به ارسال انبیاء و رسل عرض حقّ بر آن بنده از روی صدق نمود و آن نالایق قبول قول و اطاعت پروردگار خالق ننمود پس بواسطه جحد و انکار حقّ - کافر خاکسار مطلق گردید.

زندیق گفت: آیا جایز است که قادر بصیر بنده را مأمور بخیر گردانید بعد از آنکه او را مقدر بشر بیشتر کرده باشد و حال آنکه آن بنده قدرت و استطاعت عمل خیر و طاعت نداشته باشد و در آخرت آن بنده را عذاب به واسطه آن معصیت نماید.

حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: ای زندیق، به درستی و تحقیق که این فعل از حضرت عزّ و جلّ و برأفت و عدل او سزاوار و یلیق نیست که بر بنده تقدیر شرّ او و اراده آن امر منکر کند و بعد از آن او را مأمور گرداند بچیزی که خود عالم و عارف باشد بر آنکه بنده مضطرّ به شرّ قادر و مستطیع بر أخذ آن امر نیست.

یا آن بنده را نهی و انزاع فرماید از چیزی که آن بنده متحیر مضطرّ قدرت بر ترك آن نداشته باشد. پس آنگاه آن بنده را حضرت اله بواسطه گناه ترك امر او که خود عالم بود بر آنکه آن بنده حیران را قدرت و استطاعت

أخذ و عمل آن بی شبهه و گمان نیست، مع هذا در یوم الحساب آن بنده را عتاب و عقاب نماید.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) جمعی که در سعت رزق و غنا فارغ البال و بواسطه آن بحصول دواعی و خواهش نفس مرفه الحال اند، آن جماعت بچه سبب مستحق آن احسان و رویت از حضرت ربّ العزت گشتند و نیز جمعی از فقر آنچه وسیله تقصیر پیوسته در تضییق و تغیر و محتاج و بی عزّ در نظر خلائق زار و حقیرند.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

أغنيا را باعطا اختیار و امتحان نمود تا به بیند که شکر سپاس ایشان در باب نعم و احسان بچه کیفیت و عنوانست و فقرا را از سعت رزق و شرف مال منع نمود تا ببیند که صبر ایشان در آن باب به چسان است.

و وجه دیگر در باب ثروت أغنيا و عسرت فقرا آنست که آنچه حضرت عزّ و جلّ بواسطه بعضی معین و مسجّل گردانید بعضی ایشان را در همین نشأ حیات دنیوی بایشان معجّل رساند و گروهی را در وقت حاجت در آجل به ایشان مفوض گرداند.

و وجه دیگر در باب غنا أغنيا و فقر طایفه فقرا آنست که حضرت عزّ و جلّ عالم بقدرت و تحمّل هر قوم است لهذا هر قوی را بقدر تحمّل ایشان اعطا و احسان نمود و اگر واجب تعالی تمامی خلق را أغنیا میگرداند هر آینه دنیا خراب و تدبیر آن فاسد بی آب و تاب شدی و أهل دنیا بسوی سرور و عنا میل کند لیکن حضرت مهیمن بعضی أهل دنیا را ممدّ و معاون بعضی دیگر گردانید و جمعی را سبب رزق گروهی دیگر ساخت و برخی را بواسطه ضروب أعمال و

تعلیم صناعات افعال و انواع مقرر داشت و هیچ احدی را بغیر شغل و امر نگذاشت و این نوع که حضرت قادر عالم در حقّ بنی آدم بعمل آورد، این بجهت بقاء نوع انسانی اُدم و در تدبیر اُصحّ و اتمّ است بعد از آن اختیار و امتحان اغنیا باستعطاف و مهربانی ایشان نسبت بفقیران نمود، و این لطف و رأفت و احسان و مرحمت است از حضرت حکیم که اصلاً آن را عیب در تدبیر و قدرت او نیست نسبت بانسان.

زندیق گفت: طفل صغیر بچه سبب و تقصیر مستحقّ اوجاع و امراض گردید نه گناه او بحیّز عمل و نه جرم در نامه عملش مسجّل گردید تا سزاوار آن امراض و علل گردد.

حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: مرض بچند وجه است مرض بلوی و امتحان و مرض عقوبت عصیان و مرض که علّت فناء و سپردن جانست و ترازم چنانست که هر کسی که او سیاست بدن خود کند در مآکل و مشرب.

یعنی: هر چه مشتهی نفس و اراده از و هوس بود در پی آن نرود و نظر در احوال خود کند و ضار از نافع بشناسد از آنچه تناول کند هرگز مریض نشود و گمانت آنست که مرض از غذاهای بد و از آب و شراب ناگوار یا از علّت که با مادر بود در مولود اثر نمود و این قول بآن ماند که تو نیز میل کنی به قول شخصی که میگوید که موت و مرض از مطعم و مشربست اگر چنین بودی بایستی که حکمای دانا که اعلم بمضارّ و منافع اشیاء بودند و در مطعم و مشرب احتیاط تمام مینمودند در سلسله اموات منخرط نگردند.

و حال آنکه ارسطاطاليس که معلّم الأَطبّاء و استاد اَحذقا بود و افلاطون

که رئیس الحکماء و استاد همه بود و جالینوس که حکیم فیلسوف بود مردند می بایست که هر يك بکمال پیری رسید بینی و بصر ایشان بغایت باریک گشتی و چون هر يك بساحت مرگ نزول نمودند موت از ایشان دفع نشد و نتوانستند که حفظ نفس شان و نظر بآنچه موافق بود نمایند.

بسا مریضی که از علاج معالج مرض او زیاده شدی و بسا از طبیبان عالم بصیر و معالجان دانا و خبیر بود بدردها و ماهر بعلتها که مردند و پی به معالجه نفس خود نبردند، و بسا جاهل بطبّ و بی خبر از علم و آداب که بعد از آن طبیب ماهر زمان بسیار بحیات مستعار باقی پایدار بودند پس آن طبیب را نفع بعلم طبّ حاصل نشد در هنگام انقطاع مدّت حیات و أمل و انفصام زمام زندگی و حضور أجل و این جاهل طبّ را با بقاء مدّت حیات و تأخیر أجل هیچ نوع آزار و ضرر از جهل نرسید.

بعد از آن حضرت امام الأنام(ع) فرمود: که اکثر اطباء میگویند که انبیاء و رسل عالم بعلم طبّ و عمل آن نبودند بنا بر قول ایشان و بر قیاس زعم آن طایفه انبیا را چه احتیاج بعلم طبّ است.

چه ایشان حجج خدای مّان بر خلقان و امناء حضرت رحیم الرحمن در زمین و زمان و خازنان علم و عرفان و وارثان حکمت ایزد سبحان و هادیان به سوی واحد دّیان و داعیان همگی و تمامی بندگان بطاعت حضرت قادر بی امتنان اند و من اکثر اطباء را یافتم که ببلائی مذهب خود گرفتارند و منکر - سبیل انبیاء و تکذیب کتب منزله بان اعیان از حضرت ایزد تعالی بودند و وجه زهد من از طبّ ایشان و عدم رغبت من بحاملی آن همین است.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام تو چون تزهد نمائی و رغبت به

قوم‌نمائی که تو مؤدّب و بزرگتر ایشان باشی.

امام الخلائق ابی عبد الله جعفر الصادق فرمود که: من چون شخصی که ماهر در علم طبّ و متفرد در فهم آن فنّ و ادب بود و او را دیدم و سؤال از آن طبیب از هر چه کرده پرسیدم و أصلاً از آن واقف و دانا نبود و اسئله آن بود که از طبیب چون حقیقت أحوال او استعلام نمودیم او واقف بر حدود نفس خود و تألیف بدن او و ترکیب اعضا و مجرای اغذیه در أعضاء و جوارح او و از مخرج نفس و روح او و از حرکت لسان مستقرّ کلام و بیان او و نور بصر و انتشار ذکر و اختلاف شهوات آن طبیب و ریختن عبرات آب چشم او و مجمع سمع او و موضع عقل او و مسکن روح او و مخرج عطسه او و هیجان غموم او و أسباب سرور او و علّت آنچه حادث گردد در او و أبکم و أصمّ از کری و گنگی و غیر اینها أصلاً او را هیچ گونه علم و اطلاع نبود و اطبّا بغیر که سخنان چند خود پسندیدند و علل که در میان ایشان خود بخود تجویز آنها نمودند و بوسیله همین خود را طبیب میدانند زندیق گفت: یا ابا عبد الله مرا خبر ده از خدای عزّ و جلّ آیا او را شریک در ملک و مضادّ در تدبیر هست یا نه؟ حضرت امام جعفر الصادق علیه السّلام فرمود: نه زندیق گفت: پس این فساد که موجود در این عالم است از درندگان ضارّه و دد و دام مؤذیه و هوام مخوفه خلائق بسیار که بغایت در صورت زشت و در فعل بد کردارند موجود گردانید و دود و پشه و مار و عقرب و أمثال این حشرات برای چه ایجاد نمود.

و حال آنکه زعم شما آنست که حضرت ربّ العباد هیچ چیزی از موجودات را بغیر علّت ایجاد موجود نگردانید بواسطه آنکه حکیم کار عبث نخواهد کرد.

ص: 286

أبو عبد الله عليه السلام فرمود که آیا زعم شما آنست که عقارب نفع دهد اوجاع مthane و حصاة و آن کسی را که پیوسته در خواب بول در فراش کند و نیز زعم شما آنست که أفضل تریاق آنست که از لحوم أفاعی معمول گردد.

بدرستی که اگر لحوم أفاعی با شبّ بخورد مجذوم دهند نفع دهد و نیز زعم شما آنست که کرم سرخ که در تحت الأرض است نافع است از برای اكله صاحب صحاح گوید: که اكله بکسر حکه و شب مشابه است بزاج.

زندیق گفت: آری.

حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: اما بعوض و بقی، بعضی أسباب ایجاد اینها آنست که حضرت ایزد خلاق آن حشرات أرزاق طیور گردانید و نیز جبّار متمرد را بآن پشه اهانت نمود و آن مردود نمرود بود که جبر و تکبر کرده منکر ربوبیت حضرت ربّ العزة گردید.

لهذا حضرت واجب الوجود آن مطرود را بأضعف موجودات عذاب فرمود و قدرت و عظمت خود بر سایر بریت ظاهر نمود و آن پشه بود که داخل سوراخ بینی او گشت تا بدماغ او رسید و شروع در اكل مغز آن کافر پای نغز نمود و او را بقتل رسانید.

ای زندیق بدان که ما بر هر چیز توقّف نمائیم از آنچه حضرت ایزد تعالی خلق را ایجاد فرمود که: گوئیم آن را برای چه خلق نمود و بواسطه انشاء و اختراع فرمود لکن نامساوی با ایزد باری در علم ما و علم او خواهیم بود، در آنچه از معلوماتست و استعانت ما از حضرت واجب تعالی است در معلومات که میان ما و او مساواتست.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) مرا خبر ده که آیا در خلق حضرت ایزد

مَنان و در تدبیر ایشان هیچ گونه عیب و نقصان هست.

آن حضرت (ع) فرمود که: هیچ عیب نیست.

زندیق گفت: یا ابی عبد الله حضرت ایزد خالق بیچون خلاق خود را أغلف غیر مختون خلق کرد، آیا این از حضرت ربّ العالمین از روی حکمت است یا عیب و ناپسند است.

امام علیه السّلام فرمود که: بلکه این امر از حضرت واهب اکبر عین - حکمت و مصلحت است.

زندیق گفت: پس شما تغیر خدای تعالی را بعمل خود صواب دانستید که آنچه واحد خالق برای أغلف خلق کرد شما او را عیب نمودید و آن را قطع فرمودید.

خلاصه آنکه آنچه فعل و خلق خدای تعالی است آن را عیب میدانند و دم و ختان که فعل شما است آن را صفت مدح می شمرند آیا شما آن را از خدای تعالی غیر حکمت و خطا میدانید.

حضرت امام جعفر الصادق علیه السّلام فرمود که: خلق أغلف به این صفت از حضرت وهّاب عین حکمت و صوابست الاّ آنکه آن را در سنت شریعت بر خلق خود واجب گردانید.

چنانچه مولود وقتی که از رحم ما در متولد گردد ناف مولود متّصل بسرهّ مادر اوست همین نوع حضرت حکیم علیم او را خلق کرد مع هذا ایزد تبارک و تعالی امر بقطع آن نمود چه در ترك و عدم قطع آن فساد میان فرزند و مادر بین و ظاهر گردد.

و همچنین است ناخن انسان که حضرت خالق سبحان خلق آن نمود



و فرمود که آن را دراز نکنند و همچنین است موی شارب و سرکه دراز می شود و قطع میکنند، و همچنین است ثیران که حضرت واجب تعالی آن را محوّل خلق گردانید و خصای آن اوفق است نظر بآن کرده و بحسب عقل هیچ عیب در این باب در تقدیر خدای عزّ و جلّ نیست.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله جعفر نه شما میفرمائید که خدای تعالی فرمود که: اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ مرا بخوانید تا اجابت کنم و حال آنکه می بینیم ما که مضطرّ بینوا هر چند تضرّع و دعا بحضرت ایزد و هّاب مینمائیم اصلاً جواب در هیچ مطلب و مآب نمی یابد و مظلوم مطیع هر چند طلب نصرت از بصیر و سمیع بر دشمن نمود حضرت معبود نصرت و یاری ننمود.

حضرت ولیّ خدای تعالی فرمود که: و يحك بدان که هیچ احدی بحضرت واهب متعال دعا نکرد و سؤال ننمود مگر آنکه واجب الوجود دعا و التماس او را مستجاب فرمود، اما دعای ظالم مطرود بی رویّه تا هنگام انابت و توبه مردود است اما محقّ و سزاوار از اجابت دعاء چون سؤال و دعا بحضرت مجیب- الدّعوات تبارك و تعالی نماید بی شبهه و ریب اجابت دعا او نموده از و دفع بلا و آسیب نماید بنوعی که او را علم بر آن نباشد و ثواب بسیار برای روز حاجت او ادّخار فرماید.

و اگر آنچه بنده بدعا و تضرّع سؤال از کریم لا یزال نماید و در حصول آن خیر به بنده عاید و عیان نگردد، حضرت خالق الأفلاك آن را از اجابت امساک فرماید و مؤمن عارف بذات خدای تعالی بسا باشد که دعا و استدعا بحضرت خالق البرایا نماید در باب چیزی که نداند آن صوابست یا خطا، و گاه بود که بنده از پروردگار خود هلاک کسی که ایّام حیاتش منقضی، و

و گاه بنده تا بر آن حضرت ایزد مٔان طلب نماید در زمان که تقاطر مطرود آن اثر مصلح و درخور نیست لهذا واحد اکبر دعای او را باجابت مؤخر گرداند زیرا که سمیع بصیر بتدبیر آنچه خلق و ایجاد برای خلاق کبیر و صغیر و مانند آن گردانید أعلم و أعرف بآنست و این بسیار قریبست بفهم این را نیکو فراگیر زندیق گفت: أيها الحکیم مرا خبر ده که چرا از آسمان بزمین نزول نکنند و از زمین بآسمان هیچ بشر صعود و عروج ننماید و هیچ مسلك و طریق از زمین بسوی آسمان بتحقیق نیست و اگر بنده ایزد اکبر در تمامی عمر خود در همه دهر يك بار از جمعی بشریکی را که بآسمان مسافر گشته صعود نماید و بعد از آن هر که از آنجا هبوط و نزول فرماید نظر و مشاهده افکند هر آینه این برای اثبات ربوبیت رب العزت اُثبت و برای نفی شك اقوی و از جهت تعیین أجدر و أحرى است زیرا که هر گاه چنین شود معلوم هر بنده و اهب اکبر که عالم و قادر بر تدبیر و تفکر باشند بعد از تعمق نظر و تصوّر از روی فراست و تدبیر بر او بین و ظاهر گردد که در آنجا مدبری است که تقاعد هر أحد بسوی آن - واجب الوجود واحد است که هر هابط و نازل از پیش او هبوط و نزول فرمایند.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بعد از استماع کلام آن زندیق منافق گفت: بدرستی و راستی تمامی و همگی آنچه تو در زمین از تدبیر رب العالمین ادراک نمائی همه آن منزل از آسمانست و از آنجا بین و ظاهر گردد.

آیا نمی بینی آفتاب که نور نهار و قوام دنیا و اعتبار از او برد وام و آشکار

است از آسمان طالع گردد و اگر آفتاب در آسمان محتبس گردد هر که در آسمان باشد از حرارت و گرمی آن هلاک و ویران شود و ماهتاب جهانتاب نیز از آسمان بحکم قادر و هاب طلوع کند و نور شب از روشنائی او است و با و عدد سنین و حساب و شهر و ایام بی شبهه و اریاب معلوم و مفهوم گردد و اگر قمر از ایشان محبوس و پنهان شود هر آینه امر بغایت دشوار و تدبیر فاسد و بی اعتبار گردد و نجوم در آسمان بارشاد حی قیوم و بهدایت ایزد قادر، و هادیان در ظلمات بحر و برآند و نیز باران حیات تمامی اشیاء از زراعات و نباتات و انعام و غیرها به آنست آن از آسمان آید اگر باران از آنها محبوس گردد، هیچ کدام این اشیاء را حیات و سرانجام بانصرام و انجام نرسد و نیز اگر باو چند روز محبوس شود همگی اشیاء متغیر و تباه شوند.

ای زندیق غیم و رعد و برق و سایر صواعق همه آنها دلیل بین و برهان روشن است بر آنکه در عالم کون و فساد مدبر است که تدبیر هر شیء نماید و از نزد او هر چیزی که نازل گردد و حضرت مهیمن معبود با موسی کلیم علیه التّحیّه و التّسلیم تکلم نمود و حضرت ایزد علام عیسی بن مریم علیه السّلام را با آسمان مرفوع گردانید و ملائکه کرام نیز از آن مقام بحضرات انبیاء علیهم السّلام از نزد ارحم الرّاحمین آیند لیکن تو ایمان نمی آری تا بچشم خود بینی.

اما آنچه مرئی و مشاهد تو گردید همان کافی است برای ایمان تو بحضرت عزّ و جلّ که از روی فراست و دانائی تفهّم و تعقل نمائی.

زندیق گفت: یا امام اگر حضرت علام در هر صد سال تمامی یکی از اموات را زنده گردانیده بنزد ما مراجعت میفرمود تا با او گفت و شنود و سؤال از آن کسی که از ما گذشتند و بر آن صفت و سیرت که در اینجا داشتندی پرسیدیم احوال

ایشان بچه کیفیت و عنوان است و بعد از موت ملاقات بچه کسان و بچه چیز از احوال و أفزاع آن جهان نمودند و با ایشان چه نوع سلوک کردند اگر چنین می شد هر آینه مردمان بی شبهه و گمان عمل بیقین میکردند و از ضمائر ایشان شك مضمحلّ و از دلهای خلاق رین غلّ بر طرف شدی.

حضرت ولیّ عزّ و جلّ امام جعفر الصادق علیه السّلام فرمود که این مقاله توقول منکران رسل و تکذیب کنندگان انبیای لم یزل است که آن جماعت به تصدیق انبیاء و رسل باخبر از خدای عزّ و جلّ و بسایر ما جاء به النّبیّ نمایند و گویند که خدای متّان در کتاب خود قرآن لازم الاذعان و غیره بر لسان انبیاء و رسولان حال آنکه از ما وفات یافته بیان و عیان گردانید.

ایا هیچ احدی از خلق از حضرت حقّ تعالی و تقدّس و از رسول ایزد خالق اصدق در قول و فعل هست چنانچه بامر و حکم خدای تبارک و تعالی از اموات جمعی بسیار بدنیا مراجعت نمودند.

از آن جمله اصحاب کهف عبارتست از غار جبل بتاخلوص قریب به شهر افسوس و آن جمعی از خداپرستان بودند که از دست آن ظالم پرفسوس - مدّعی الوهیّت گریخته پناه بآن غار بارشاد و ایزد غفّار بردند و بواسطه شهرة آن حکایت احتیاج بیان آن نیست.

خلاصه سخن آنکه آن طایفه را حضرت مهیمن سیصد و نه سال بعد از آن که ایشان را میرانید در ایّام زمان قوم که منکر بعث و نشور بودند زنده، و مبعوث گردانید تا قطع حجّت آن جماعت کند و قدرت خود بر ایشان ظاهر گرداند تا بدانند که بعث و نشور حقّ است.

و نیز خدای عزیز ار میا نبیّ علیه السّلام را که نظر بسوی خرابی بیت -

المقدّس و حوالی آن که بسعی بخت نصّر کافر در هنگامی که با بنی اسرائیل جنگ کرد و ایشان بقصد غزا و جهاد با آن رئیس اهل عناد و الحاد و نیز به واسطه ثواب و ذخیره یَوْمِ يُنَادِ الْمُنَادِ در قتال و جدال سعی بیداد کردند لیکن چون شکست یافتند آن کافر بتیر یعنی بخت التّصر بعد از قتل عام بنی اسرائیل و سبی و زراری ایشان بیت المقدّس حضرت ایزد تعالی و تقدّس را از بنیان خراب و ویران گردانید.

چون بتقدیر حضرت بیچون ارمیای پیغمبر بعد از تقصّی ایّام شهور و سنین بر آن سرزمین گذشت و آن مقام رفیع مکان را بغایت خراب و ویران دید قَالَ اَتَى يُحْيِي هَذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ .

یعنی: حضرت ارمیا بعد از مشاهده آن ویرانی گفت که: حضرت الله تعالی بعد از موت این جماعت و خرابی آن مأمن عزّ و کرامت در کدام وقت و ساعت احیاء آنها خواهد کرد.

و این کلام از آن پیغمبر عالی‌مقام از روی استعمال و استفهام بود نه بر سبیل انکار و استعظام و چون آن نبی (ع) این کلام باتمام و انصرام رسانید در همان مکان و مقام حضرت مهیمن علام او را تا صد سال میرانید.

پس آنگاه او را زنده گردانید او نظر به اعضای خود می نمود که بعد از انقطاع و انفصام چگونه اتّصال بیکدیگر و التیام لحوم لباس عظام و مفاصل و عروق و اصل و انجام یابد.

چون جمیع اعضای او بنهج اولی انصرام و سرانجام یافت برخاست و راست نشست و قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلِيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

یعنی: ارمیا بعد از رؤیت و مشاهدت حقیقت احیاء اشیاء فرمود که:

من الحال دانستم که ایزد تعالی قادر و توانا بر ایجاد و احیاء تمامی اشیاء است.

و نیز قوم را که از طاعون گریخته و وطن گذاشته بیرون رفته بودند چون اراده کامله و قدرت شامله بیچون بر موت ایشان تعلق پذیر گشته بود همان که آن قوم که احصاء عدد ایشان را جز حیّ قیوم کسی نداند بر کنار رودبار اراده رحل اقامت نمودند هنوز اُتقال و اُحمال فروز نیاورده بودند که بصدای ندای دو ملک از ملایک حضرت عزّ و جلّ یکی از أعلا و دیگری از أسفل موتوا موتوا میگفتند در حال رجال و نسوان و خورد و کلان همگی و تمامی تعب جان بقابض آن سپرده در سلك مرده گان منخرط گشتند و ربّ جلیل مدّت مدید طویل آن جماعت را بهمان صفت مرده گان گذاشته تا اعضا و جوارح ایشان از يك دیگر جدا گشته و گوشت پوسیده و عظام رمیم گردید.

پس حضرت ایزد جمیل در هنگام که اراده او تعلق گرفته که خلق او مشاهده قدرت او نماید پیغمبر جلیل القدر که او را حزقیل و گروهی ارمیا و برخی عزیر گفتند بر آن محلّ گذشت در حقّ ایشان دعا کرد و التماس احیاء آن جماعت از حضرت ربّ العزّت در خواست نمود تیر دعای آن نبیّ ایزد تبارک و تعالی بههدف اجابت کارگر آمد تراب اُبدان هر يك ایشان به فرمان خالق مَنان در يك محلّ و مکان جمع گشتند و ارواح ایشان مراجعت به اُبدان نموده برخاستند بر همان هیئت روز وفات که نقد جان بمتصدّی آن سپردند.

چنانچه يك کس از اعداد آن بندگان خدای تعالی و تقدّس معقود و محتبس نشد و بعد از احیاء مدّت بسیار تعیش در این دهر ناپایدار نمودند

و به تناکح و تناسل از ایشان خلق بیشمار موجود و آشکار شدند.

و نیز حضرت ربّ العزّت بر جمعی که با موسی (ع) کلیم علیه السّلام به میقاتگاه حضرت اله بیرون رفتند و چون بآن محلّ موعود حضرت عزّ و جلّ رسیدند فقالوا اَرِنَا اللهَ جَهْرَةً گفتند یا موسی تا خدای تعالی را بما بین و آشکارا ننمائی ما ایمان بخدای تعالی و اقرار به نبوت شما نمی آریم، الله تعالی به أخذ صاعقه آن طایفه را میرانید و بالتماس موسی علیه السّلام آن جماعت را زنده گردانید.

زندیق گفت: مرا خبر ده از آن کسی که قایل بتناسخ ارواح است در چه وجه قایل باین قول نامعقول گشتند و کدام حجّت بر مذهب خود اقامت نمودند؟ حضرت اَبی عبد الله علیه السّلام فرمود که: أصحاب تناسخ و این جمعی ناسپاس در ناسخ منهاج دین و مسالك طرق و آئین را پستی پشت انداختند و شیوه نامرضیه ضلالت را برای نفس خویش مزین ساختند و نفسهای خود را ممتزج بشهوات گردانیدند و زعم ایشان چنانست که آسمان خالیست از آنچه صفت و بیان وجود آن در آسمان میکنند و مدبر این علم بصورت مخلوقین است بحجّت و برهان آنکه روایت است که حضرت قادر عالم آدم صلی الله علیه و سلّم را بصورت خود خلق و ایجاد نمود و ایزد جبّار را جنّت و نار و بعث و نشور روز حساب و شما راست و قیامت در نزد ارباب تناسخ بی رویت عبارت از خروج روح از قالب و ولوج در قالب دیگر است اگر در قالب اول محسن و پسندیده عزّ و جلّ بود اعاده او در قالب دیگر که افضل و اکمل است از قالب اول که در حسن در أعلا درجه دنیا بود گردد.

ص: 295

و اگر مسمی بود و عارف بمعارف حقایق شرع شریف نبود روح او منقلب بقلب دواب تبعه دنیا یا هوام مشوهه الخلق بی سر و پا گردد و نماز و روزه و هیچ چیز از عبادت حضرت و اهب العطیه بر مردم واجب و لازم نیست بغیر از آنکه شناخت و معرفت آن کسی که شناختن او بر این کس واجب باشد چیزی دیگر واجب نیست.

و نیز اعتقاد اهل تناسخ آنست که همه چیز از شهوات دنیا مباحست بر ایشان از فروج نسوان و غیر اینها از خواهران و دختران و خالات و زنان شوهردار و همچنین مردار و خمر و خون را مباح و حلال میدانند و مقاله آن طایفه بیرویت بغایت در نزد هر فرقت قبیح و وسیله ذلت و خطیبت است و تمامی امت مذمت و لعنت آنها میکنند و چون از ایشان سؤال حجت و برهان نمایند تند و آشفته گردند تورات تکذیب مقاله ایشان و فرقان لعنت بر ایشان مینماید.

و نیز ارباب تناسخ را با این اعتقاد گمان چنانست که خدای ایشان منتقل از قالب اول بسوی قالب دیگر گردد.

و بدرستی که ارواح ازلیه همان روحست که در آدم علیه السلام بود باز همان روح کشیده آمده از یکی بدیگری منتقل گردید تا بروزگار ما رسید پس خالق در صورت مخلوق بود در آنچه استدلال کنند که یکی از ایشان خالق و موجد صاحب خود است.

و نیز اهل تناسخ میگویند که: ملایکه از اولاد آدم اند چون هر کدام در درجه اعلی در دنیا سرفراز و ممتاز گردند از درجه امتحان بیرون میروند و چون بمنزله تصفیه رسید بگذرد، پس آن کس ملک ایزد تعالی و تقدس



هست پس طور ایشان را طایفه نصاری در بعضی اشیاء اختیار نمودند و طور دیگر این طایفه مثل طور دهریه است که میگویند که: اشیاء بر غیر حقیقت خود باشند و آنچه در نظر شما است نه عین هر اشیاء است پس بر اهل تناسخ لازم است که از هیچ گوشت نخورند بواسطه آنکه دواب بالتّمّام از اولاد آدم اند که تحویل صور ایشان شده بسا باشد که بموجب اعتقاد ایشان آن جانوران خویشان پس جایز نباشد که اکل لحوم قربات و خویشان خود نمایند.

زندیق گفت: و از اهل تناسخ جمعی هستند که گمان ایشان چنان است که لم یزل و لا یزال با حضرت ایزد متعال طینت و داخل بآن گردد پس خدای تعالی را خلق بعضی اشیاء از این طینت مودیه هست که اصلا و قطعاً ایزد تعالی قدرت و استطاعت گریز از آن ندارد بلکه او ممتزج بآن طینت و داخل بآن گردد پس خدای تعالی خلق بعضی اشیاء از این طینت مودیه نمود.

حضرت امام الانام علیه السلام فرمود که: سبحان الله تعالی چون خدای متّان متّصف بصفّت قدرت و توان بود که او عاجز بود و او را استطاعت تفصّی و گریز از آن طینت مودیه نبود.

پس اگر آن طینت را که لازمه ذات الهیه است حیات ازلیّه بوده باشد بیقین لازم آید که دو اله که هر دو قدیم باشند بهم ممتزج و مرگب گشته تدبیر عالم هر دو با هم کنند و اگر این چنین باشد پس موت و فناء از کجا پیدا شد، و اگر آن طیب لازمه ذات میّت بود و بر صفت حیات ازلیّت نبود میّت را با ازلی قدیم بقاء و ثبات نیست و از میّت دمی حیات موجود نگردد.

و این قول مقاله جماعت دیصائیه که اشدّ طایفه و خیم العاقبه زنادقه

هستند در قول، و مهمل ترین آن جماعت اند در مثل، ایشان نظر در کتب که اوایل آن اهل ضلال تصنیف نمودند و خبر برای ایشان در أفعال و أعمال بألفاظ مزخرفه و کلمات مزینه اثبات و بیان نمودند که أصلاً آن دعوی بیمعنی آن جماعت را دلیل ثابت و برهان حجّت که موجب اثبات دعوی که گردید نیست تمامی و همگی قول آن طایفه بو الفضول خلاف بر خدای تعالی و رسول، و تکذیب ما جاء به من عند الله است.

و اما آن کسی که زعم و گمان او چنان بود که ابدان ظلمت و ارواح نور است و نور فاعل شرّ و ظلمت عامل خیر نیست، پس بر آن طایفه واجب و لازم نیست که الزام هیچ احدی بر فعل و ارتکاب معصیت و حرمت و اتیان فاحش است نمایند زیرا که این چیزها همه از ظلمت ظاهر و پیدا شد چه از ظلمت و اثر او پیدا شدن مثل این امر مستنکر نیست و او را نرسد که پروردگار را بخواند و تضرّع بسوی او نماید زیرا که نور ربّ است و پروردگار را سزاوار از تضرّع بسوی نفس خود نیست لهذا تضرّع بنفس خود ننماید.

و نیز پناه و استعاذه بغیر نماید و هیچ احدی از اهل این مقاله را نرسد که گویند خوب کردی یا بد کردی بواسطه آنکه اساءت از فعل و عمل ظلمتست و احسان از نور است و نور بنفس خود بگوید که یا محسن تونیکو کردی و ثالث در آنجا نیست، پس ظلمت بنا قیاس قول برویت ایشان در فعل محکمتر و در تدبیر استوارتر و در ارکان عزیز از نور بود زیرا که ابدان بغایت محکم در بنیانست، پس از این خلاق که تصوّر صورت واحده بر نعوت مختلفه نماید و همه اشیاء که مرئی و مشاهد ما گردد و از شکوفه و اشجار و از طیور و دوابّ و اثمار واجب و لازم است که همه اله و پروردگار باشند و نور در آن صورت محبوس و

دولت از جهت او مخصوص بود.

و آنچه اهل تناسخ ادعا نمودند که عاقبت بسا باشد که بجهت نور بود پس این قول مجرد دعوی پیش نیست و بر قیاس قول ایشان باید که نور را فعل نبود زیرا که او اسیر است نه سلطان نه امیر تا ایجاد فعل تواند نمود یا تدبیر و تقدیر شیء تواند فرمود و اگر نور را با ظلمت قدرت تدبیر بود بیقین نور امیر نبود بلکه مطلق و عزیز، و گر نور در هنگامی که او با ظلمت بود أصلاً او را قدرت تدبیر نبود، پس او اسیر ظلمت بود زیرا که مرئی و مشاهد ما میگردد و ما می بینیم که در این عالم کون و فساد احسان و خیر و فساد و شرّ بین و ظاهر میگردد.

پس وقتی که از نور تدبیر و تصرف متصوّر نبود البتّه این که گاهی خیر و احسان آشکارا و عیان گردد ظلمت آن چیز را نیکو دانسته معمول گردانید.

چنانچه شرّ را نیکو دانسته بفعل آورد اگر اهل تناسخ گویند محالست که از ظلمت فعل خیر ظاهر گردد بناء علیه نور و ظلمت هر دو حاصل و ثابت نباشند و دعوی ایشان باطل و از درجه استماع ساقط و عاطل گردد و امر مراجعت نماید بآن قول انبیاء و رسل که خدای عزّ و جلّ واحد و عادل و ما سوای ایزد لم یزل فاسد و باطل است و این قول اهل تناسخ که مذکور شد مقاله مانی زندیق است و أصحاب او.

و اما آن کسی که گوید: نور و ظلمت البتّه واقع است و میان ایشان بی شائبه گمان حکم ظاهر و عیان است که اگر یکی از ایشان اراده زیادتی و ظلم بر دیگری نمایند حکم ظالم را از عمل ظلم مانع آید.

این حکم بعقل محکم نیست زیرا که لازم آید که حکم ازین ثلثه اکبر و

أحکم بود و نور و ظلمت مغلوب و حکم غایب بود و مغلوب محتاج است زیرا که محتاج بحاکم نگردد الاّ مظلوم و ملهوف غیر کافل یا مغلوب و جاهل و این مقاله مانویّه از جماعت زنداقه و حکایت و قصّه ایشان بسیار بسیار طویل البیان است زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام قصّه قول مانی چه نوعست؟ حضرت امام التّاطق الأّمین جعفر بن محمّد الصّادق علیهم سلام الله أجمعین فرمود که: قول او بغایت منخفّض و بی اعتبار بود امّا بعضی مجوسیّه دور از رویت آن را اعتبار نموده فرا گرفتند و بعضی از نصرانیّه را نیز اشتباه بهم رسید.

و بعضی از آن سخنان مستحسن نصرانیان گردید و أصحاب این هر دو ملّت خطا کردند و هیچ یک از این دو مذهب عمل برای صواب نکردند و زعم و گمان ایشان چنانست که این عالم مدبّر بتدبیر دو خداست یکی نور و دیگری ظلمت و نور در حصار ظلمت است بر آن وجه که ما حکایت و بیان آن کردیم چون نصاری استماع قول زنداقه در این باب نمودند تکذیب آن جماعت کردند لیکن مجوس قبول قول آن طایفه تناسخیّه نمودند.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله مرا خبر ده از طایفه مجوس آیا الله تبارک و تعالی برای ایشان نبیّ یا رسول مبعوث و مرسل گردانید یا نه.

امّا من در پیش ایشان کتب محکمه و مواعظ بلیغه یافته ام و بأمثال شافیه و أحكام وافیه و مقرّ بثواب و عقاب اند و ایشان را شرایع و دین و ملّت و آئین است که بدان عمل مینمایند.

حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام این آیه مبارکه را در جواب آن زندیق تلاوت نمود که: **وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ**.

یعنی: هیچ طایفه از امت باین دار المحنة دنیا نیامد الا آنکه نذیر که عبارت از نبی و رسول ایزد سمیع بصیر است بایشان آمد و خدای تعالی برای مجوس نیز کتاب و رسول مبعوث و مرسل گردانید آن طایفه منکر پیغمبر، و جاحد کتاب ایزد و هاب گشتند.

زندیق گفت: آن رسول کیست یا ابا عبد الله علیه السلام وجه استعلام از اسم آن رسول قادر عالم آنست که جمعی کثیر از مردمان را زعم و گمان چنانست که آن نبی خالد بن سنانست.

آن حضرت فرمود که: خالد مرد عربی بدوی بود و نبی نبود و این حرفی است که مردم میگویند و هیچ احدی از انبیاء باین کلام متکلم نگردید.

زندیق گفت: آیا آن نبی زردشت بود؟ امام الأنام (ع) فرمود که: نعم زردشت با جمعی بنزد ایشان آمد و دعوی نبوت نمود گروهی از آن قوم بآن نبی حی قیوم ایمان آوردند، و جمعی از آن قوم جحد و انکار آن پیغمبر ایزد اکبر نموده او را از شهر اخراج به بیابان که در آن سرزمین دزدگان بسیار بود فرمودند آن نبی قادر سبحان در آن مکان طعمه سباع و دزدگان گردید.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام مرا خبر ده از مجوس که آیا این طایفه أقرب بصوابند یا مشرکین عرب؟ حضرت امام الأنام (ع) فرمود که: عرب در زمان جاهلیت بدین حنفی أقرب از مجوس بودند و بواسطه آنکه مجوس کافر بجمیع انبیاء و جاحد کتب ایشان و منکر براهین آن اعیان شدند و اصلاً هیچ چیز از سنن و آثار انبیا بر نداشتند و کیخسرو ملک مجوس و پادشاه آن جمع بافسوس در ایام حکومت

خود سیصد نبی ایزد تعالی را بقتل رسانید و مجوس غسل جنابت نمی کردند و کفره عرب غسل میکردند و غسل کردن از جنابت از خالص دین شرایع حنیفیه است و مجوس ختنه نیز نمیکردند و این ختنه از سنن انبیای خدای تبارک و تعالی است و اول آن کسی که عمل بدین سنت سنیه نمود خلیل - الرحمن ابراهیم علیه السلام بود و مجوس موتای خود را غسل نمیدادند، و تکفین نیز نمی نمودند اما عرب تمامی این افعال بتقدیم میرسانیدند، و مجوس موتی خود را در نوایس و صحاری می انداختند و عرب موتی خود را در گور لحد کرده دفن مینمودند و سنت انبیاء و رسول نیز چنین است.

و اول آن کسی که بجهت او قبر حفر کردند حضرت آدم ابو البشر بود و مجوس امهات که زنده در خانه بود مع هذا دختران آنها را نکاح میکردند و نکاح خواهران خود مینمودند و عرب آنها را حرام میدانستند.

و مجوس منکر بیت الله الحرام بودند و آن مکان را بیت الشیطان گفتند و عرب حج و زیارت آن خانه میکردند و تعظیم و تکریم آن می نمودند، و میگفتند که این خانه پروردگار ما خدای عز و جل است و عرب بتورات و انجیل قایل و مقر بودند و پیوسته از اهل کتاب سؤال مسایل ضروریه می نمودند و حقایق آن را از آن جماعت فرا میگرفتند و عرب در همه اسباب به دین حنیفیه اقرب از مجوسند.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله مجوس در نکاح اخوات محتج بان شدند که این فعل سنت حضرت آدم ابو البشر است.

حضرت امام جعفر الصادق(ع) فرمود که: حجت ایشان در اتیان، و نکاح بنات در حیات امّهات چیست؟ آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء بالتّمام این را حرام میدانستند و مجوس هر چه از خدای عزّ و جلّ آمد به انبیاء و رسل آن را میکردند.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله(ع) خدای غنیّ اکبر برای چه خمر را حرام گردانید و حال آنکه از مکئیّات هیچ چیز از آن بدتر نیست.

حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام فرمود که: ایزد علامّ شراب را بواسطه آن منع و حرام نمود که آن امّ الخبائث و سر همه بدیهاست زیرا که ساعت بر شارب الخمر میگذرد که او را عقل در سر نیست و پروردگار خود خدای عزّ و جلّ را نمی شناسد و چون مست لا یعقل گردد از فعل معصیت و انصرام هیچ عمل بد بر نگردد و هر فعل حرام که در آن حال بخاطر اُتر او رسد بعمل آرد و قطع رحم در آن دم کند و هر فاحشه که بود معمول گرداند البتّه زمام سکران بدست شیطان است اگر شیطان او را در حالت سکران امر بسجده بتان نماید در حال او سجده اُصنام بانصرام رساند و بهر مکمن و مقام که شیطان او را کشد و دواند او نیز در آن امر مسارعت تمام به انجام رساند.

زندیق گفت: چرا خدای تعالی خون مسفوح را حرام گردانید؟ حضرت امام الامین النّاطق جعفر بن محمّد بن علیّ بن الصادق(ع) فرمود که: دم مسفوح را ایزد سبوح بواسطه آن حرام گردانید که مورث قساوت - قلب و منتج سلب رحم از دل است و مغیّر لون انسان و وسیله تعفّن بدن

آدمیانست و اکثر جذام از اکل خون حرام است.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله اکل غدد جایز است؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: اکل غدد مورث جذام و حرام است.

زندیق گفت: اکل میته را چرا واجب تعالی حرام گردانید؟ امام جعفر الصادق (ع) فرمود: میته را بواسطه آن حرام گردانید که فرق باشد میان میته و میان آنچه تزکیه کنند و اسم خدای تعالی در هنگام ذبح بر آن ذبیحه مذکور گردانند و میته گاهست که خون آن منجمد شده رجعت بدن آن حیوان نماید، پس گوشت میته بواسطه آن بغایت ناگوارا و گران باشد زیرا که اکل آن گوشت را با خون تناول مینماید.

زندیق گفت: چون میته حرام است، پس ماهی میته است و حرام باشد؟ حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: سمک میته نیست و تزکیه آن اخراج اوست از آب در حالتی که زنده باشد و چون بیرون آرد در زمین گذارد و بگذارد که خودی خود بمیرد و اینکه او را ذبح نمیکنند بواسطه آنست که او را خون نیست و حکم ملخ نیز چنین است.

زندیق گفت: یا امام علیه السلام حضرت ایزد علام زنا را برای چه حرام گردانید؟ حضرت امام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: حرمت زنا بواسطه فساد بسیار است که آن عبارت از بر طرف شدن مواریث و انقطاع نسب است چه عورت زانیه هر گاه در شبانروزی سه چهار نفر برو وارد شوند چون حامله



گردد نمیدانند که او را حامله گردانید و مولود نیز مطلع و عالم بحال والد نیست و نمیدانند که والد او کیست و ارحام موصوله نیز معلوم نشود، و قرابت معروفه بهم نرسد و نتوان گفت که فلان صلهٔ رحم مولود و قرابت مشهور و معروف فلان است.

زندیق گفت: لواطه را حرام چرا گردانید در آن نسب نیست؟ امام الهام جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوة و السلام فرمود که:

وجه حرمت لواطه برای آنست که اگر لواطه حلال میشدی مردان را از زنان استغنا بهم رسیدی و این امر موجب قطع نسل و تعطیل فروج بودی و در اجازه این کار فساد بسیار ظاهر و آشکار گشتی.

زندیق گفت: وطی بهایم را چرا حرام گردانید و این نیز نوع اشفاعست از مال خود؟ حضرت امام التاطق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: حضرت صمدیت کراهیت دارد از آنکه مرد آب خود را ضایع گرداند و به غیر شکل و هیولی و عنصر خود آمده متصل گردد.

و دیگر آنکه اگر قادر سبحان اتیان بهایم را حرام نگردانیدی هر آینه هر مردی ما ده خری در خانهٔ خود بستی و نگاهداشتی بر پشتش سواری کردندی و دخول بفرجش نمودی، پس اگر چنین میکردندی فساد بسیار ظاهر و آشکار گشتی چنانچه بر ارباب عقل و عرفان ظاهر و عیان است پس حضرت ملك العلام بواسطهٔ آن فساد و آثار بر همگی خلائق ظهورش را حلال و فروجش را حرام گردانید.

و دیگر آنکه حضرت خالق زنان را بجهت مردان خلق نمود تا آنکه

رجال انس بنسوان گیرند و در پیش ایشان ساکن گردند و مواضع شهوات مردمان و امتهات اولاد ایشان زنانهند.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله غسل جنابت بر امت چرا واجب کردند و حال آنکه جنب بپهلوی حلال خود رفت و در حلال اصلا دنس و کثافت نیست تا رفع آن واجب و لازم بود؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

جنابت بمنزله حیض است بواسطه آنکه نطفه آدمی دم غیر مستحکم است و در جماع حرکت شدید و شهوت غالبه است و چون مجامع از جماع فارغ گردد بدن تنفس زند البتّه آن مرد رایحه کریه از نفس خود می یابد، پس غسل بواسطه همین واجب گردید مع هذا غسل جنابت امانت است که حضرت مهیمن میان بندگان خود را بر آن ایتمان نمود و ایشان را بآن اختیار، و امتحان فرمود.

زندیق گفت: ایها الحکیم ای امام حکیم حلیم و ای عارف علیم، چه میگوئی در حق آن کسی که زعم او چنانست که تدبیری که در این عالم ظاهر و قایم گردد آن تدبیر نجوم سبعة سیاراتست.

حضرت امام الأنام علیه الصلوة والسلام گفت که ایشان را دلیل بین و حجت واضح روشن بر اثبات دعوی لازم است که عالم اکبر و عالم اصغر از تدبیر نجوم است که در فلك تقدیر تبع حضرت سمیع قدیر ذاکر و بهر طرف که علیم قادر دایر گرداند از روی تعب بحکم ایزد واهب دایر غیر فاتر است و بهیچ مکان واقف و ساکن نگشته مدام سایر است.

پس آنگاه آن ولی الله فرمود که: هر نجم از نجوم به امر حی قیوم موکل

مدبّر است پس این نجوم بمنزله بندگان مأمور و منهیان ربّ غفور باشند که مترصد و منتظر حکم ایزد اکبرند که بهر چه مأمور گردند معمول گردانند و اگر نجوم قدیمه از لیه بودندی بایستی که متغیر از حال بحال دیگر نگشتندی.

زندیق گفت: اثر نجوم بطبایع است، یعنی بالطبع مدیر در عالم است.

حضرت امام جعفر الصادق (ع) فرمود که: این قول کسی است مالک بقاء و دوام نباشد و صرف حوادث از آیام بتغیر لیبالی و آیام نتواند نمود و ردّ هرم و پیری و رفع عجز و زمین گیری نتواند فرمود و هیچ مرد را دفع نتواند کرد از آنچه با او معمول گرداند.

زندیق گفت: مرا خبر ده از آنکه زعم او چنانست که خلق لم یزل توالد و تناسل مینماید و بهمین طریق قرن میگردد و قرن دیگر می آید و خلایق را صنوف آفات و أمراض و أسباب علل و أعراض فانی میگرداند چنانچه ترا اخیر خبر از اول دهد و خلف از سلف مخبر و مطلع گرداند و قرون از قرون و از حقایق شهور و سنون واقف گرداند و میگویند که خلایق را بمنزله شجر و نبات و بر صنعت اجسام که از اله و قطع آن در همه دهر و آیام تواند کرد دانستند ازین خلق بحکم واحد کریم و حکیم علیم وقتی دانای بطبع مستقیم بیرون آید که بمصالح مردمان عارف و دانا و واقف و شناسا بود و قادر بتألیف کلام باشد و کتاب تصنیف کند و بظنانت خود بهم مربوط گرداند و بحکمت خود آن را نیکو و مضبوط نماید و آن کتاب را حاجز میان مردمان فرماید که امر و تحریرص مردم بخیر و اتحاد و نهی ایشان از شرّ و فساد و زجر و منع از ایجاد نماید تا آنکه خلایق بعضی زیادتی ببعضی دیگر و قتل و افساد گروهی با جمعی آخر

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

ويحك بدرستی که آن کسی که از شکم مادر بیرون آید دیروز و فردا رحلت - نماید آن کس را علم بآنچه پیش از او بود و آنچه بعد از او خواهد بود بی شبهه نخواهد بود دیگر آنکه حال خالی از آن نیست که انسان ایجاد نفس خود نمود یا دیگر او را موجود فرمود، یا آنکه همیشه موجود بود.

پس آنچه شیء نبود قدرت ایجاد شیء دیگر ندارد و خلق پیشتر از آن که موجود شوند چیزی نبودند و همچنین مادامی که خلق وجود پیدا نمود چیزی نبود که از او سؤال توان نمود، پس معلوم نیست که ابتدا آن چگونه بود و اگر انسان ازلی باشند باید که حوادث که در او حادث نشود بواسطه آنکه ازلی ایام را بصرف ایام متغیر و فنا را برواه تصور نیست با آنکه هیچ بناء بغیر بناء معتبر و هیچ اثر بغیر مؤثر و هیچ تألیف بی مؤلف مخبر بيشبیه میسر نیست.

پس کسی را که زعم و کمان چنان بود که پدر ایشان ایجاد و خلق ترکیب صوری و پیکر هیولانی او نمود از او استعلام باید فرمود که پدر او را که خلق، و ایجاد کرد و اگر پدر او را موجود گردانیده باشد هر آینه خلق او بواسطه لذّة نفس و شهوت و تصویر آن مؤدّب و دوستی عشرت خود کرد و اگر پدر را قدرت میبود بایستی که او مالک حیات پسر بودی و حکمت در ولد جایز و ممتدّ گشتی و أصلاً هیچ نوع از انواع بلا یا بر او راجع نگشتی و حال آنکه اگر ولد مریض گردد والد أصلاً نفع او ندهد و اگر میرد والد عاجز از دفع درد آنست و موت از ولد نتواند کرد زیرا که هر کرا قدرت و استطاعت ایجاد خلائق و نفع روح در ایشان

بود بنوعی که آن مخلوق او بپا روان گردد و راه تواند رفت، پس بیقین آن کس را قدرت دفع اذیت و فساد از مخلوق خود تواند نمود.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) چه گوئی در عالم نجوم؟ حضرت امام الأنام فرمود که: آن علمست که نفعش قلیل و ضررش کثیر و جزیل است، زیرا که امر مقدر بعلم منجم و بسعی او در ازاله آن دفع و بر نگردهد و از محذور قدرت پرهیز ندارد و اگر منجم کسی را ببلاء ضرر عالم و مخبر گرداند آن کس را نجات از آن باحتراز از قضاء مئان در حیث قدرت و امکان نیست و اگر کسی را مطلع بخیر سازد و آن شخص را استطاعت تعجیل نیست که تا معجلاً بآن پردازد و اگر بدی بکسی رسد او را صرف و منع آن نرسد و منجم مضاد حضرت خلاق العباد در علم و حکم یزعم خود است زیرا که گمان منجم نادان چنانست که او ردّ قضاء ایزد سبحان از خلقان مینماید.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام رسول أفضل است یا ملك ایزد تعالی و تبارك که به رسالت ربّ العزت بنزد آن رسول آمدی؟ حضرت ابي عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که: بلکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم افضل است.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله (ع) علّت رفاقت ملایکه موکلین را ببندگان أرحم الراحمین و أرقام فعل و عمل آنها بر ایشان برای ایشان بیان نماید و حال آنکه حضرت واجب تعالی عالم السرّ و أخفی است.

امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که خدای معبود از بندگان خود طلب عبادت و بندگی نمود و این طایفه را شهود بر خلاق فرمود، زیرا که در هنگامی که ملائکه کرام در ملازمت ایشان باشند

بی شبهه و گمان بندگان بر طاعت و عبادت حضرت مهیمن منان در سعی اشد و در مواظبت آن بحدّ بیشتر باشند چنانچه حقیقت آن بر ارباب عقل و عرفان واضح و عیانست، و ایضا از معصیت خایف و هراسان گشته بسا باشد که مرتکب آن نگردند زیرا که گاهی بنده از روی خطا و نسیان قصد فعل عصیان کند و چون آدم دو ملک قادر بیچون که رفیق اند بخاطر رساند که کرام الکاتبین در ساعات لیل و نهار شهور و سنین همراه و هم نشین اند فی الفور از آن فعل منکر باز ایستد و گوید که پروردگارم مرا می بیند و حفظه من شاهد و کاتب بامر حضرت ایزد واهب اند بواسطه همان دست از آن عصیان بدارد و خود را از آتش نیران محفوظ و در امان دارد و نیز حضرت ربّ العزیز از روی احسان و رأفت و لطف و مرحمت ملکی کرام الکاتبین را به بندگان خود موکل گردانید تا آن دو ملک عزّ و جلّ ایشان را از مرده شیاطین و تبعه ملائعین و هوام و حشرات جنّ و آفات بسیار از مکان که بنده آن را نمی بیند باذن و فرمان ارحم الراحمین در حفظ حضرت ربّ العالمین تا آن محلّ که حکم و امر عزّ و جلّ بآن بنده و اصل و مسجّل گردد نگاهدارند.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله حضرت خالق و هاب خلق را برای رحمت ایجاد نمود یا بواسطه عذاب؟ حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: حضرت - مالک الرقاب خلق عباد برای رحمت و ثواب نمود و ربّ العباد قبل از ایجاد و ارشاد عالم بود که جمعی از این قوم بواسطه انکار و الحاد و ارتکاب اعمال ناصواب محروم از رحمت و ثواب و مستحقّ عذاب و عقاب گردند.

زندیق گفت: پس عذاب منکر بواسطه آن باشد او منکر ذات خالق

واحد اکبر گردید و بوسیله انکار مستوجب عذاب و آزار باشد لیکن چرا عذاب و عقاب عارف موحد که او را یکتای بی همتا داند، و شناسا بحال ایزد تبارک و تعالی باشد نماید؟ حضرت امام الصادق الأمجد جعفر بن محمد علیهم السلام فرمود که حضرت ربّ الأرباب منکر الوهیت ذات واحد خود را معذب بعذاب و عقاب ابد گرداند و مقرّ بذات کامل الصفات خود را بواسطه ارتکاب معصیت عذاب و عقاب بجهت عمل آن خطیئت نماید که ترك ما فرض الله نمود و چون خدای بیچون آن عاصی را بقدر فعل معاصی عذاب کشد بعد از آن آن بنده را از نیران بیرون آورده جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ داخل گرداند و بوصول حور و رضوان مبتهج و شادمان سازد وَ لَا يُظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا .

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام میان کفر و ایمان هیچ منزله واضح و عیانست یا نه.

حضرت امام الانس و الجانّ فرمود که: هیچ منزلت ظاهر درخشان- میان کفر و ایمان نیست.

زندیق گفت: ایمان چیست و کفر کدام است؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که: ایمان عبارت از تصدیق مهیمن سبحان است در آنچه از بنده غایب و پنهان بود از عظمت خدای تعالی مثل تصدیق آنچه آن را ببیند و مشاهده کند و کفر عبارت از انکار ذات حمیده صفات حضرت غافر الخطیئات است.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام شرك کدام و شك بچه کیفیت و انجام است؟

حضرت امام الأناام جعفر بن محمد الصّادق عليه السّلام فرمود که شرك عبارت از ضمّ شیء است بذات واحد که مثل آن شیء دیگر نیست و شك عبارت از آنست که آن کس بدل اعتقاد بآن چیزی که باو رسیده ننماید.

زندیق گفت: آیا عالم جاهل گردد؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصّادق عليه السّلام فرمود بلی عالم بما یعلم و جاهل بما یجهل گردد یعنی هر چه میدانند عالم بآنست و آنچه نمیدانند جاهل است بآن.

زندیق گفت: سعادت کدام و شقاوت چیست؟ امام الهمام جعفر بن محمد عليه السّلام فرمود که: سعادت سبب خیر است که سعید بآن متمسک شود تا او را بسوی نجات رساند و شقاوت شرّ است که شقیّ بآن متمسک نماید پس او را بهلاکت کشاند و خدا یتعالی عالم بهمهّ اینها است.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله عليه السّلام مرا خبر ده از حقیقت سراج که چون فرو نشیند نورش بکدام مقام رفته آرام گیرد؟ آن حضرت فرمود که: ضوء سراج میرود و هرگز عود نکند.

زندیق گفت: چه چیز شما را مانع است و منکر دارد از آنکه انسان نیز مثل و مانند آن سراج و هّاج باشد که چون از ضوء بازماند دیگر هرگز نور باو رجعت ننماید انسان نیز چون بفرمان قادر بیچون وفات یابد و روح از بدن او مفارقت کند بعد هّذا هرگز روح بامر مهیمن سبّوح رجعت بجسم آن میّت نکند چنانچه ضوء منطقی از سراج رجعت بآن نفرماید.

حضرت امام الأمام جعفر بن محمد بن علی علیهم السّلام فرمود که:



قیاس تو بصواب در این باب بی شبهه و ارتباب نیست زیرا که آتش در اجسام مکّمّن است و اجسام قایم بأعیان آنست مثل سنگ و آهن که چون یکی از اینها را بدیگری زنند آتش از میان این دو جنس ساطع و لامع گردد اقتباس ضوء سراج از آن آتش کنند که از سنگ و آهن حاصل گشته.

پس آتش در اجسام ثابت و ضوء ذاهب است و روح بحکم قادر سبّوح جسم رقیق است که ملبّس بلباس قالب کثیف شده و آن بمنزله سراج نیست که تو ذکر آن کردی آن پروردگار قادر عالم که از آب صافی خلق جنین در رحم نمود و در او ترکیب ضروب مختلفه و عروق و عصب متفاوته و أسنان، و استخوان و موی و غیر آن فرمود همان احیای مردگان بعد از موت ایشان و فناء اجسام و ابدان مینماید و این بر عاقل نکته دان بعد از تدبّر و تفکّر فراوان ثقیل و گران نمی نماید بلکه در غایت ظهور و عیان نماید.

زندیق گفت: پس روح بعد از مفارقت ابدان بکدام مکان رود؟ حضرت امام جعفر بن محمد (ع) فرمود که روح بامر ایزد سبّوح در بطن زمین در مکان مصرع و مدفن ابدان مکین گردد تا هنگام بعث مخلوقین.

و در بعضی احادیث معتبر بنظر مترجم أحقر رسید که ارواح را مکان علاحدّه است وراء عالم برزخ و آن را عالم ارواح نامند و چون تمامی خلقان از دو صفت بیرون نیستند محسن یا مسیء عالم ارواح نیز دو است هر گاه روح محسن از دار المحنّه دنیا متوجه مکان و محلّ روح نیکوکاران گردد، چون قریب بآن مکان شود جمعی از اقوام و خویشان نیکوکاران که پیشتر بآن مکان آمده اند استقبال او نمایند و از استعمال احوال متخلّفان دنیا میفرمایند اگر روح جدید الورد گوید که من او را بر صفت حیات باقی گذاشته ام ارواح

گویند که امید است که او بعد از وفات ناجی باشد و بنزد ما آید که فلانی، و فلانی قبل از این وفات یافتند بیکدیگر گویند که چون نزدیک ما نیامدند مشخص شد که خاسر و زیانکار و هلاک و گرفتارند البتّه اما روح مسیء در مقام هوان و خواری و در موضع ذلّت و سوگواری است و چون روح از دار الملک دنیا بآنجا رسد ارواح بعد از ملاقات و حسرت احوال او خبر از خویش و اقرباء دنیا پرسند اگر گوید که فلانی در دنیا باقیست امید نجات او دارند.

و اگر گوید که پیشتر از این وفات یافته با یک دیگر گویند چون باینجا نیامد البتّه نجات از این عذاب و عقاب یافت.

و از حضرت امام الباطن و الظاهر محمّد بن علی الباقر علیهما سلام الله الملك الغافر مرویست که ارواح با یک دیگر حلقه حلقه نشینند و اکل و شرب نمایند و روح هر کس کمال مشابَهت و مماثلت بصورت مثالی آن کس به حکم ایزد تعالی و تقدّس پیدا کند چنانچه اگر کسی روح مثالی کسی را به نظر آرد گوید که این فلانی است الحاصل در روح که مخلوق قادر سبح است در او خلاف و اختلاف بسیار است و أفضل المتقدّمین و المتأخّرين شیخ بهاء الملّة و الدّین العاملی أسکنه الله تعالی فی الفردوس العالی در بعضی از مصنّفات خویش مسمّی بکشکول چهارده قول در باب روح نقل نمود، و مترجم بعضی از آن اقوال که باعتقاد این شکسته بال بصحّت اقرب و بقرآن و حدیث انسب بود در بعضی از مؤلّفات خویش که ترجمه الاعتقاداتست به أوضح البرهان بیان نمود و الله أعلم بالصّواب.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله روح مصلوب بکجا مخفی و محجوب گردد؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام فرمود که:

روح مصلوب در کف فریخته ایست که قبض روح نموده تا هنگامی که آن مصلوب را در زمین مدفون محبوب گردانند و چون آن مصلوب مدفون گردد روح او بنزدیک او ممکن گردانند.

زندیق گفت: مرا خبر ده از روح که آیا آن غیر از خون است یا نه؟ حضرت اَبی عبد الله (ع) فرمود که: نعم، روح که من برای تو وصف و بیان آن کردم ماده آن از خونست زیرا که از دم صفای لون و رطوبت، و تراوت جسم است بلکه حسن صوت و کثرت ضحك نیز از دم است پس چون خون بفرمان حضرت بیچون منجمد و زبون گردد روح از بدن بیرون رود.

زندیق گفت: آیا روح وصف به سبکی و سنگینی و وزن گردد؟ حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود روح به منزله ریح است در مشک که چون مشک مملو از باد گردد هیچ چیز در وزن آن نیفزاید و چون باد از آن بیرون آید نقصان در آن پدید نیاید روح نیز چنین است که آن را ثقل و وزن نیست.

زندیق گفت: مرا از جوهر ریح خبر کن.

حضرت امام الهمام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که ریح هوای متحرک است، یعنی اگر هوا حرکت کند او را ریح گویند و چون ساکن باشد هواست و به باد قوام دنیا است اگر سه روز باد بامر خلاق العباد در دنیا نجهد هر آینه هر چه در روی زمین است فاسد و فتن گردد زیرا که ریح بمنزله مروحه است که دفع فساد از تمامی اشیاء کند و آنها را متطیب و نیکو گرداند و باد بمنزله روحست چون روح از بدن بیرون رود البتّه جسم متغیر گردد فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ .

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام آیا روح بعد از خروج از بدن متلاشی میگردد یا باقی بهمان حال است؟ حضرت جعفر بن محمد الصادق الامین رضوان الله علیهم اجمعین فرمود که بلکه روح باقی است تا وقتی که اسرافیل صور اول در زند در آن هنگام تمامی اشیاء باطل و فنا گردد پس حس و محسوس نگردد بلکه جمیع اشیاء فانی گردد یعنی هیچ چیز بغیر ذات حضرت واجب الوجود عزیز باقی نماند، و چون اسرافیل بحکم قادر بیچون صور دردمد دوم تراب اشیاء فانیه موجود هر چند متفرق باشد بفرمان ایزد خالق در يك جا جمع گردد و بعد از نفخ صور سیم حضرت قادر تعالی اعاده و ایجاد اشیاء چنانچه در مرتبه اولی بغیر ماده واضحه هویدا ظاهر و پیدا نموده کره ثانیه نماید و از نفخ صور اولی تا نفخه ثانیه چهار صد سال است خلایق بواسطه تمادی ایام احوال بین النفختین بر گردند.

پس آنگاه حضرت واهب اله جمیع خلایق را بجایگاه آرامگاه دهد و بعد از تشخیص حساب هر کسی را بمحلّ و مآب که بجزای عمل و اکتساب- لایق و مستحقّ آن باشد عطا و احسان نماید.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام بعث و ایجاد ابدان بعد از آنکه پوسیده و متفرق شده باشد چنانچه يك عضوی او را در شهرش سباع و سایر دژندگان اکل آن نمودند و عضوی دیگر را هوام و حشرات الارض قطعه قطعه کرده باشند و عضو دیگر تراب یعنی خاک بی تاب و آب گشته و بئاء آن خاک را برداشته و با گل بنای عمارت گذاشته باشد بغایت از عقل دور و از شیوه خرد مهجور است.

حضرت امام الاتقیاء اَبی عبد الله علیه التَّحِیَّه و الثَّنَاء فرمود که: حضرت واجب الوجود که ابداع و انشاء خلقان بغير ماده و بنیان در مرتبه اولی از غیر شیء و تصویر او را بر غیر مثالی که در سابق بر او بوده باشد فرمود همان خدای مَنان قدرت بر ایجاد و بعث و اعاده و خلقت خلقان بنوع اول دارد.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله از این واضحتر برای من بین و ظاهر گردان حضرت امام الانس و الجانّ علیه السلام فرمود که: روح بحکم قادر سبوح در مکان مقیم و در محلّ خود مستقیم است چنانچه روح محسن در ضیاء و فسحت و روح مسیء بدبخت در ضیق ظلمت است لیکن بدن خاک گردد همان نوع که پیشتر از ایجاد بشر بر آن صفت مستمرّ بود.

اما آنچه هوام و دزدگان از خلائق اکل نمودند یا پاره پاره فرمودند که در جوف شکم جانوران مقیم و مستحکم گردید چون رجعت همگی بخاک است تمامی آن در تراب بامر ایزد وهّاب محفوظست در نزد آن کس یعنی ایزد تعالی و تقدّس هیچ مثقال ذره در ظلمات زمین بر آن رحیم الرّحمن پوشیده، و پنهان نیست و او عالم و عارف و شاهد و واقف بر حقایق عدد اشیاء و وزن آن بی شبهه و گمانست.

ای زندیق خاک روحانیین بمنزله طلای احمر خالص در تراب دفین است و چون بحکم حضرت ربّ غفور هنگام بعثت و ایام نشور رسد زمین ممطر گردد بمطر نشور، پس زمین چون بیاران نشور تر گردد آن زمین بامر ربّ العالمین فی الجملة ببالا آمده، بعد از آن بدرد زائیدن آید و بیرون آورد بیقین از جوف بطن خود آنچه از مخلوقین در او مخزون و دفین است و کراء خود را پاک گرداند و خاک ابدان روحانیین مانند طلای آلوده بخاک که آن را به

آب بسته باشند و پاك ساخته و مانند مسكه (1) که از دوغ بیرون آورده باشند بیرون آید، پس تراب هر قالب در نزد آن قالب جمع گردد بعد از آن، آن خاك بحکم خدای عزّ و جلّ منتقل بمکان که روح در آن محلّ است نماید پس صورت هر صور باذن مصوّر مثل شکل اول مخلوق و موجود گردد.

و آنگاه بامر و حکم آله ابلاغ روح در آن صور بود پس در هنگام که آن شخص مستوی گردد، و خود را ملاحظه نماید صورت خود را از صنعت اول در هیچ وجه کمتر نبیند.

زندیق گفت: مرا خبر ده از مردمان که آیا در محشر برهنه و عریان در روز قیامت حاضر گردند؟ حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که خلائق بامر ایزد خالق در محشر با کفان خود بواسطه حساب حاضر شوند.

زندیق گفت: یا امام (ع) در آن زمان اثر از کفان نخواهد بود بلکه همگی آن پوشیده چنانچه اصلا از آن اثر ظاهر و عیان نیست.

امام التّاطق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود: معبود مجید که:

ایشان را احیاء نمود کفان آن جماعت را نیز تجدید خواهد فرمود.

زندیق گفت: کسی که مدفون بغیر کفن گردد؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد علیه السّلام فرمود که: عورت او را حضرت ستّار به هر چه خواهد می پوشاند از آنچه در نزد خدای تبارک و تعالی است.

زندیق گفت: آیا خلائق بر واجب تعالی عین صفة الخلق بر صفوف ایستاده عرض اعمال خود نمایند؟

ص: 318

---

1- مسكه: یعنی کره که در عربی زبد گویند.

امام الجنّ و البشر أبی عبد الله جعفر بن محمد بن علی علیه السلام فرمود: نعم خلاق در آن روز يك صد و بیست هزار صف در عرض زمین - است.

زندیق گفت: آیا وزن اعمال نمیکنند؟ حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: أعمال أجسام - نیست و جز این که أعمال صفت أفعال است امر دیگر نیست و صفت شیء موزون نشود و محتاج بوزن شیء کسی است که جاهل از عدد اشیا و عالم و عارف بثقل و خفت آنها نباشد و اما بر خدای تبارک و تعالی هیچ چیز مخفی و پوشیده نیست.

زندیق گفت: پس معنی میزان چیست؟ حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که: میزان عبارت از عدل است.

زندیق گفت: پس معنی میزان در کتاب ایزد منان در آیه: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ چیست؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که: ثقل میزان عبارت از رجحان عمل است.

زندیق گفت: مرا خبر ده آیا در نار دوزخ هیچ عذاب دیگر نبود که حضرت معبود قانع بآن عتاب گشته بندگان خود را بآن معذب گرداند و ایشان را بحیّات و عقارب عذاب و عقاب بفرماید؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

حضرت ایزد وهاب قومی بحیّات و عقارب عذاب کند که زعم آن مردم چنانست که ایشان از مخلوقات حضرت خالق الأرض و السموات نیستند، بلکه شريك

مهیمن سبحان خلق و ایجاد ایشان نمود لهذا حیّات و عقارب در نشاء آخرت بر آن جماعت بی شبهه مسلط و آن طایفه را بآن بلایا و شدت مرتبط گرداند تا در نیران عالم و بال که بواسطه جحد و انکار ذات واحد متعال مستحقّ آن شدند بچشند و بدانند که ایشان منکران صنعت حضرت ربّ العزت اند.

زندیق گفت: از کجا میگوئی که اهل جنّت چون اکل ثمره بهشت کنند و میوه از درخت تناول نمایند بحکم واهب العطیه مثل همان میوه که تو چیده بدل آن در همان موضع معاودت کند؟ حضرت امام الامین جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام أجمعین فرمود که: نعم این چنین است بر قیاس ضوء اسراج که قابس چون از اقتباس روشنائی کند و چراغ خود از آن سراج بحکم قادر وهاج درگیرد چیزی از سراج مقتبس منه نقصان نپذیرد و دنیا را از آن يك سراج پرتوان گردانید که أصلا از آن کمی و نقصان ظاهر و عیان نگردهد.

زندیق گفت: نه، ایشان از اثمار أشجار جنان و غیر آن اکل و شرب مینمایند و قوم را زعم آنست که آن امت را در آن مکان قضاء حاجت که عبارت از تقاضای بول و غایط است نیست.

حضرت امام الامة فرمود که بلی، چنانست بواسطه آنکه غذای اهل چنان بی شبهه بتحقیق بغایت صاف و رقیق است و بحکم عزّ و جلّ أصلا در او ثقل نیست و آن از اجساد آن انام بعرق بیرون رفته چنانچه اثر آن در بدن نماید.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام پس این چگونه است که هر گاه



زوج حور العین با ایشان ملاقات کند آن جماعت باکره باشند.

حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود: بلی این چنین است، زیرا که حضرت خالق مجیب حوراء حسنا را مخلوق از طیب گردانید که اصلاً عاهت در اجسام ایشان معتری و آفت بأجساد آن طایفه محتوی نگردد و در ثقب حوراء هیچ شیء از اشیاء مجری نیاید و آن ثقبه مدّس و ملوّث خون نفاس و حیض نگردد. پس رحم حوران بهم بسته است به واسطه آنکه در رحم حور برای سرایت احلیل مجرائی نیست.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام حوران را چنین گویند که هفتاد حله پوشند و شوهران ایشان در ورای حلال و بدن مغز ساق آن طایفه را میتوانند دید.

حضرت امام ابی عبد الله علیه التّحیّة و الثّناء فرمود که: نعم آری چنین است چنانچه شما دراهم که در آب صاف انداخته باشند اگر چه بقدر رمح باشدی بینید.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام اهل جنّت چون راضی بتنعّم در آن محفل و تغمّم از هر درد و ألم و مشغلت بعیش و طرب دمام گردند که هیچ احدی از ایشان نیست الا آنکه پدر یا خویش و پسر یا مادر و برادر در آن محضر مفقود دارد و چون آن جماعت را در جنّت نبیند هیچ شكّ نیست که گوید: البتّه مسیر این خویشان ما به نیران خواهد بود.

پس آن کس که داند خویش در جهنّم بهزار گونه بلایای معدّب و متألّم است او را چه نوع ذوق عیش جنّت و تنعم است؟ حضرت امام التّاطق الامین رضوان الله و سلامه علیهم اجمعین فرمود

که: اهل علم میگویند که اهل جنان اقربا و خویشان را فراموش کنند.

و بعضی ایشان گویند که: اهل جنت در آن مکان منتظر قدم خویشان اند و امیدوارند که در میان جنت و نار در سلك اصحاب اعراف منخرط و برقرار باشند.

زندیق گفت: مرا خبر ده از آفتاب که به حکم حضرت ایزد و هاب بکدام مقام غایب و یا سرانجام گردد؟ حضرت امام الهمام علیه السلام فرمود که: بعضی علماء گفتند که: در هنگام آفتاب منحدر گردد باسفل قبه دایر گرداند فلك او را بسوی بطن آسمان و آفتاب همیشه میل تصاعد کند با آنکه منحنی موضع مطلع خود گردد.

یعنی: چون آفتاب در چشمه حامیه غایب گردد از آنجا در هنگام مراجعت بمطلع خود خرق زمین کند و چون بمحلّ طلوع خود در تحت الأرض رسد متحیر گردد نه قدرت رجوع و نه رخصت عبور در آن مکان حیران چندان ایستد که او را مأذون بطلوع گردانند و چون هر روز نور آفتاب عالم افروز در وقت غروب سلب نمایند در هنگام طلوع بحکم حضرت ایزد علام نور جدید به او ارزانی فرمایند.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام آیا کرسی بزرگ تر است یا عرش؟ حضرت امام الخالق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

همه چیزها که خدای تعالی خلق کرد در جوف کرسی است و کرسی محتوی تمامی آنها است سوای عرش معظم زیرا که آن اعظم از آنست که کرسی احاطه آن تواند کرد.

زندیق گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام خلق نهار پیش است یا ایجاد شب صنعت بقدم دارد.

آن حضرت فرمود: آری خلق روز پیشتر از ایجاد لیل است و نیز خلقت آفتاب پیش از خلقت ماهتاب است و ایجاد زمین قبل از خلقت آسمان از حضرت ربّ العالمین واقع گردید و خالق جسم و عرض وضع ارض ماهی و حوت در آب و آب بر سنگ مجوّف و سنگ بر گردن فرشته و آن فرشته بر ثری و ثری بر باد عقیم و باد بر هوا نمود و هوا را قدرت واجب تعالی حفظ و صیانت فرمود و در تحت ریح العظیم بغیر هوا و ظلمات بتقدیر رحمان الرّحیم چیزی نیست و در وراء آن نه وسعت و نه تنگی است و هیچ چیز در آنجا ظاهر و پیدا نیست.

بعد از آنکه واجب تعالی از خلقت زمین و ترکیب و قرار آن پرداخت، کرسی را موجود ساخت، چون سموات و ارضین کرسی را بغایت عظیم، و رزین دید بغایت ترسیدند و کرسی اکبر از جمیع چیزها است که مخلوق شدند بعد از آن حضرت مهیمن مَنان خلق و ایجاد عرش اعظم نمود و آن را بزرگتر از کرسی گردانید.

### احتجاج امام صادق ع بر سعد یمانی

ابان بن تغلب روایت کند که من در خدمت حضرت اُبی عبد الله (ع) - حاضر بودم که ناگاه مردی از اهل یمن بخدمت آن امام الانس و الجانّ علیه السلام آمد و سلام بر آن برگزیده و قدوة اُنام کرد آن حضرت (ع) ردّ سلام نمود و گفت: مرحبا یا سعد.

چون سعد این نام خود شنید حیران گردیده گفت: یا ابا عبد الله (ع) این بغیر مادرم هیچ احدی از مردم مرا باین اسم نخوانده و گمان من آنست

که هیچ کس بغیر مادرم مرا باین نام نشناسد.

حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: راست گفתי یا سعد المولی آن مرد گفت: جعلت فداك فدای تو گردم یا سیدی، من باین اسم ملقب شدم.

حضرت ابا عبد الله علیه السلام فرمود که: هیچ چیز در این لقب نیست به درستی که تبارك و تعالی در کتاب مستطاب خود میفرماید: وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ، ای سعد چه صنعت داری؟ سعد گفت: پدر و مادرم فدای تو باد من از اهل بیت و سلسله اهل نجومم و هیچ احدی قایل نگردد که در تمامی ولایات بمن کس در نجوم، و مهارت آن فن مثل من باشد.

حضرت ابا عبد الله علیه السلام فرمود که: ضوء قمر چند درجه تفاوت دارد؟ یمانی گفت: نمیدانم.

آن حضرت فرمود: راست گفתי.

ضوء مشتری را بر ضوء عطارد تفاوت چند درجه است؟ باز یمانی گفت: یا حضرت مرا اطلاع بر حقیقت آن نیست.

ایضا آن امام البریه علیه الصلوة و التّحیه فرمود که: راست گفתי اما بگوی که نام آن ستاره چیست که چون بحکم قادر بیچون طالع گردد شتران مست گردند.

یمانی گفت: مرا علم بر آن ستاره نیست.

حضرت ابا عبد الله علیه السلام گفت: نام آن ستاره چیست که بعد از

طلوع آن گاوان بمستی و هیجان آیند.

یمانی گفت: نمیدانم.

حضرت امام الخلائق اَبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: این ستاره چیست که چون طلوع کند کلاب در هیجان و مستی آیند؟ یمانی گفت: نمیدانم.

اَبی عبد الله علیه السلام فرمود که: راست گفتمی نمیدانی اما بگوی که ستاره زحل را در نزد شما چه عزت شرف و محل است؟ یمانی گفت: که زحل ستاره نحس است.

امام التاطق الامین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و سلام الله رب العالمین فرمود که: ای یمانی زنهار این سخن نحوست زحل بر زبان نرانی زیرا که آن ستاره نجم امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین است، و آن حضرت سید الأوصیاء است او آن نجم ثاقب است که حضرت ایزد و اهب ذکر آن را در کتاب خود واجب دانسته مذکور گردانید.

یمانی گفت: یا امام الامه معنی ثاقب چیست؟ امام علیه السلام فرمود که: مطلع آن ستاره در هفتم است چون زحل در آن محل بحکم عز و جل طالع گردد اضاءت و روشنائی آن از تمامی آسمان درگذرد و سوراخ همه سموات کند تا آنکه با آسمان دنیا رسد پس از این جهت از تعدی ثقب او حضرت مهیمن و اهب آن را مسمی بنجم ثاقب گردانید.

پس آنگاه آن ولی الله فرمود که: یا اخا العرب ای برادر مردم عرب آیا در پیش شما عالم دانا و فقیه عارف شناسا است.

یمانی گفت: نعم جعلت فداك آری مادر و پدرم فدای تو باد در-

شهر یمن قوم هستند که هیچ طایفه مثل ایشان در علم و عرفان نیستند.

حضرت أبو عبد الله علیه السلام گفت: از عالم یمن چه چیز می رسد به مردم و چه هنر از فضل او بر تو ظاهر گردید؟ رجل یمانی فرمود که: عالم یمن مرغ را در سبقت سیر از طیران باز میدارد و در ساعت واحده بقدر مسیره يك ماهه راه راکب که بر مرکب تیزرو سوار گشته سیر نماید او بر اثرش رود که اصلاً ازو نماند.

امام التّائطی الامین جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام فرمود که:

عالم مدینه أعلم از عالم یمن است.

مرد یمانی گفت: که از علم عالم مدینه چه بمردم میرسد.

حضرت امام الهمام ابی عبد الله علیه السلام فرمود که: عالم مدینه را قدرت سیر و سفر چندانست که وقوف بر اثر راکب مرکب تیز تک و زجر طیر از طیران بهر ملک بی شبهه و شک نکند و در لحظه واحده عالم بمسیر آفتاب که قطع دوازده برج و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالم نماید.

یمانی گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام گمان نیست که هیچ احدی عالم باین مذکورات باشد و درک کنه آن چیزها تواند نمود.

راوی گوید که: یمانی بعد از آن از مجلس بهشت قرین ارم تزیین آن امام الامین علیه السلام برخاست و راه خود برداشت.

### احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی لیلی

و از سعید بن ابی الخصیف مرویست که گفت من و ابن ابی لیلی در زمان امامت حضرت امام الخلائق جعفر بن محمّد علیهما السلام به مدینه سید البریه رفتیم و چون باتفاق رفیق طریق بمسجد حضرت رسول شفیق داخل گشتیم و نشستیم، ناگاه حضرت ابی عبد الله (ع) از در مسجد در

آمد من با رفیق استقبال آن سرور نمودیم و چون عرض فدویّت و نیکو بندگی خود ظاهر نمودیم از احوال من و اهل و عیالم سؤال نمود و بنده نوازی به جای آورد.

بعد از آن گفت: این کسی که با تست کیست؟ گفتیم این ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان است.

آن حضرت فرمود که: نعم و بعد از لحظه روی بسوی ابن ابی لیلی آورد و گفت: ای فلان مال این را گرفته بآن میدهی و میان مرد و زن مفارقت، و جدائی بهم میرسانی و از ارتکاب این افعال از هیچ احدی نمیترسی؟ گفت: بلی آن حضرت فرمود که: تو بچه چیز حکم میان مردم میکنی؟ ابن ابی لیلی گفت: آنچه از حضرت رسول آخر الزمان و از ابی بکر و عمر بمن رسید من بهمان حدیث و خبر حکم و امر در میان مردمان مینمایم.

حضرت ابی عبد الله جعفر علیه السلام از ابن ابی لیلی پرسید که:

حضرت سیّد البشر علیه صلوات الملك الاکبر در شأن حضرت امیر المؤمنین حیدر فرمود که: أفضاکم علیّ علیه السلام.

قاضی گفت: نعم، بلی این حدیث فیما بین الناس مشتهر است.

ابی عبد الله جعفر بن محمد سلام الله تعالی فرمود که: هر گاه تو راه بخدمت رسول ایزد داور بردی و این چه صحیح بتو رسیده تو چون حکم و قضاء بغیر قضاء علی مرتضی میکنی؟ راوی گوید: که رنگ ابن ابی لیلی بعد از استماع کلام حضرت امام الوری معصفر گردید و گفت: یا ابا عبد الله التماس من از ذات ستوده صفات

شما آنست که در آن باب با من سخن نگویی و مرا نیز و الله بخدای عالم قسم است که من بعد أصلا و أبدا بر سر آن يك كلمه از آنچه مذکور شد نمیروم.

و حسین بن یزید از حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: یا فاطمه حضرت ایزد و اهب بغضب تو در غضب آید و برضای تو راضی گردد.

یعنی: هر کس که ای فاطمه تو از و راضی باشی حضرت واجب الوجود از و راضی است و خشنود و آنکه مغضوب تست واحد معبود نیز بی شبهه از او در غضب و ناخشنود است.

راوی گوید: که امام الهمام جعفر بن محمد علیه السلام این کلام صدق التیام در محضر جمعی کثیر از اهل اسلام بیان نمود محدثون این حدیث قایل گشته اند و در کتب خود نقل نمودند لیکن چون ابن جریج در آن محضر حاضر بود گفت: یا ابا عبد الله علیه السلام امروز حدیث برای ما نقل کردید که مردمان را در حیرت تمام دارد.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

آن کدامست؟ گفت: یا حضرت آن کلام آنست که حدیث نمودی که حضرت سید البریه خطاب بفاطمه نموده فرمود که:

یا فاطمه الله تعالی لیغضب بغضبك و یرضی لرضاک.

راوی گوید که: امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود که: شما می بینید که خدای تبارک و تعالی برضای بنده مؤمن راضی و بغضب او مغضوب و ناخشنود میگردد.



ابن جریج گفت: بلی آن حضرت فرمود: هر گاه حضرت آله بواسطه هر آحاد مؤمن این احسان بخیر ظهور ظاهر کند شما را چه انکار است از آنکه دختر حضرت رسول فاطمة البتول مؤمنه بود که حضرت واجب الوجود برضای آن بضعه نبیّ المحمود راضی و خشنود گردد و بغضب آن امّ الأئمة البریة در غضب آید.

آن مرد چون این سخن شنید گفت: راست گفتمی آنگاه فرمود که: **اللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ .**

### **احتجاج امام صادق ع بر ابن ابی العوجاء**

و از حفص بن غیاث مرویست که: گفت: من روزی داخل مسجد الحرام گردیدم در آن اثناء دیدم که ابن ابی العوجاء از امام البرایا ابی عبد الله علیه التحيه و الثناء سؤال از قول ایزد تعالی **كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ** مینمود که یا حضرت آن جلد غیر چه گناه دارد که خلاق و هاب او را عذاب و عقاب کند؟ امام الهمام علیه الصلوة و السلام فرمود که: **ويحك جلد آن همانست لیکن چون جلد اولی محترق گردید و باز مهیمن کار ساز کره ثانیه جلد اخری بر او ملبس گردانید.**

ابن ابی العوجاء گفت: یا بن رسول الله تعالی برای توضیح این بیان بواسطه خاطر من مثال از امر دنیا بیان فرمائی.

حضرت امام التاطق الامین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود آری اگر مردی خشت بردارد پس آن را بشکند و بعد از آن آن خشت شکسته را از آنجا که برداشته بیندازد پس این همانست و آن خشت که در اول برداشت غیر این خشت شکسته است زیرا که آن صحیح غیر مکسور بود.

روایت است که شخصی از حضرت امام الناطق جعفر بن محمد (ع) از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ در قصّه ابراهیم (ع) نمود که: **قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ**.

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که: کبیر آن اَصْنَام نکرده، و خلیل الرَّحْمَن علیه السّلام دروغ نگفت.

آن مرد گفت: پس این قول چگونه است؟ امام علیه السّلام فرمود که: ابراهیم (ع) بقوم گفت که: از آن اَصْنَام سؤال نمائید اگر آنها را قدرت نطق و بیان باشد و ایشان بنطق و بیان درآیند پس آن فعل کسر اَصْنَام از بزرگترین ایشان صادر و سانح گردید و اگر ایشان قادر بنطق و بیان نباشند آن کار بزرگترین اَصْنَام نخواهد بود و هیچ گونه فعل و عمل از آن مردودان یزد عزّ و جلّ صادر و مسجّل نگردد و آن جماعت بنطق و بیان درنیامدند یعنی اَصْنَام ناطق نگشتند و حضرت ابراهیم علیه السّلام دروغ نگفت.

و نیز از حضرت امام الامّه ابی عبد الله علیه السّلام و التّحیّه از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ در سوره یوسف علیه السّلام: **أَيَّتَهَا الْعِيبُ إِنْكُمْ لَسَارِقُونَ** سؤال شد.

حضرت امام الهمام علیه السّلام فرمود که: سرقت اخوان یوسف آن بود که آن حضرت را از پدرش دزدیدند.

آیا نمی بینید که در هنگام که وکلای حضرت یوسف علیه السّلام گفتند که:

**أَيَّتَهَا الْعِيبُ إِنْكُمْ لَسَارِقُونَ**.

برادران در جواب گفتند که: **مَاذَا تَقْقِدُونَ قَالُوا نَقْقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ**، و

نگفتند که شما صواع ملك را دزدیدید بلکه ایشان یوسف را از پدرش دزدیدند چون از آن ولیّ حضرت بیچون از قول حضرت ابراهیم علیه السلام فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي التُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ سؤال نمودند آن حضرت علیه السلام فرمود که: ابراهیم علیه السلام سقیم نبود و دروغ نیز نگفت بلکه مطلب ابراهیم علیه السلام از سقیم سقم در دین مهیمن کریم است.

### احتجاج امام صادق ع بر عبد المؤمن انصاری در معنی اختلاف امت

و از عبد المؤمن الأنصاری منقول و مرویست که من گفتم بحضرت ابي عبد الله عليه السلام که: جعلت فداك قوم از حضرت رسول حَيّ قیوم روایت میکنند که آن نبی الرَّحْمَه عليه الصَّلوة و التَّحِيَّة فرمود که: اختلاف امت من رحمت است.

حضرت ابي عبد الله فرمود که: راست گفتند.

عبد المؤمن الأنصاری گوید که: من گفتم پس هر گاه اختلاف رحمت باشد پس اجتماع ایشان وسیله عذاب و دخول نیران باشد.

حضرت امام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که: مطلب حضرت نبیّ المحمود نه بنوعی است تو و قوم بر آن رفته اند جز این نیست که مراد و مفاد از قول حضرت عزّ و جلّ فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ . آنست که حضرت واجب الوجود تعالی امر بندگان خود نمود که بخدمت حضرت نبیّ المحمود رفته و از آن حضرت شرایع و احکام دین اسلام را فرا گیرند و بعد از تعلیم چون- مراجعت بسوی قوم خود نمایند آن طایفه را از آنچه تعلیم گرفته اند بیاموزند پس ایزد تعالی و تقدّس اراده کرد که خلائق اختلاف از بلدان بنزد آن رسول آخر الزّمان بواسطه تعلیم آداب اسلام و ایمان نمایند نه آنکه مراد از

اختلاف ایشان در دین باشد زیرا که دین یکی است و در او اختلاف نیست.

### بیان امام صادق ع اختلاف احادیث و اختلاف حکام را

و از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول و مرویست که حضرت رسول خدای فرمود که: هر چه شما در کتاب خدای عزّ و جلّ بیابید، البتّه عمل بدان نمائید و اعتذار در ترك آن نکنید که عذر شما مسموع نیست و آنچه در کتاب منزل از حضرت عزّ و جلّ نباشد و در آن سنت من که رسول ایزد علام بود پس شما را هیچ گونه عذر در ترك سنت من نبود البتّه عمل بآن باید نمود و هر چه اصحاب من شما را امر بآن نمایند که چنین کنید و چنین گوئید باید که شما قایل بقول و فعل آن جماعت شوید و آن طایفه را هدایت دین ربّ العالمین و پیروان سید المرسلین دانید زیرا که اصحابم در میان شما مثل نجوم آسمانند که بهر کدام آنها که مستمسک و متشبّث میگردید ارشاد و هدایت مییابید و بقول هر يك از اصحاب من که فرا گیرید مهتدی خواهید شد و اختلاف اصحاب من از برای شما رحمت است.

جمعی پرسیدند که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب شما چه طایفه اند؟ حضرت نبیّ الرّحمه فرمود که: اصحاب من اهل بیت منند.

محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی رضی الله عنهم میگوید که:

اختلاف در میان اهل بیت رسول آخر الزّمان هرگز ظاهر و عیان نشد لیکن شیعیان ایشان فتوی بامر حقّ دهند و بمضمون الحقّ مرّ چون تلخی آن بمردمان رسد نوع دیگری در خاطر و ضمائر ایشان متمکّن و مستقرّ گردد و نیز بسا باشد که اختلاف شیعیان در قول و فتوی بواسطه تقیّه در دین سید البریه بود و تقیّه برای شیعه رحمت است و مؤید تأویل قول محمد بن علیّ

القمی رضی الله عنه اخبار بسیار احادیث نبی المختار و ائمه الأبرار است. واز جمله آن روایت محمد بن سنان از نصر خثمی است راوی گوید که: من از حضرت ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که میفرمود آن کسی که عارف امر ما باشد و حقایق احکام شرع سید الأنام را نیکو داند باید که بغیر حق امر دیگر چیزی مطلق نگوید و اکتفاء بهمان که از ما میدانند کرده بیان نماید، پس اگر خلاف آنچه میدانند از ما بشنود باید که آن کلام ثانی را بواسطه دفاع امر و اختیار آن داند.

و از عمر بن حنظله مرویست که: من از حضرت امام الخلائق ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام سؤال کردم از حال دو شخص که از اصحاب ما باشند و در میان ایشان منازعه در امر دین یا در میراث بهم رسد و ایشان هر دو محاکمه بسلطان وقت و بقاضی زمان برند آیا جایز است؟ امام التاطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: آن کس که محاکمه باو نمایند و در امر حق و باطل جز این نیست که محاکمه شما بطاغوت است که خدای تعالی نهی از آن نمود و آنچه او حکم بآن کند چون او را حکم به آن میرسد پس اگر حکم کند جز این نیست که یا مانع او گردد از روی بخل و جهل یا اگر حق او ثابت باشد چون برای او حکم کنند و گوید که استیفاء حق از مدعی علیه بحکم طاغوت نماید پس او مطیع طاغوت باشد و حال آنکه امر حضرت عز و جل صادر گشته که خلق منکر او شوند چنانچه در قرآن لازم- الاذعان واقع و عیان است که: يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ .

عمر بن حنظله گوید که: من گفتم در آن زمان که میان ایشان مخالفت

پیدا شود چه کنند؟ حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: که باید نظر کنند بآن که از شما باشد و حدیث از ما روایت کند و حلال و حرام ما را بداند و عارف بأحكام ما باشد.

چون چنین کسی بیاید باید که راضی شوید بآن که او حکم کند میان شما زیرا که من او را حاکم شما گردانیدم.

پس هر گاه او حکم کند و محکوم علیه که بر آن راضی نشود آن کس حکم ایزد تعالی و تقدس را خفیف دانسته ردّ قول ما نمود و ردّ قول ما موجب ردّ قول حضرت واجب تعالی است و آنکه ردّ قول حضرت ایزد اکبر کند آن اُتر بيشبهبه بیقین کافر است بلکه آن آن کسی است مشرک بخدای تعالی است.

من گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر هر يك از متخاصمین اختیار دیگر کنند یکی مثلاً گوید: که زید حاکم باشد و دیگر گوید که حارث برای حکم میان ما و شما بهتر است، بعد از آنکه ما راضی شویم که ناظرین در حقّ مدّعی و مدّعی علیه باشند در آن حال اختلاف در میان حکمین واقع گردد و ایشان را اختلاف در حدیث که از شما روایت میکنند بهم رسد در آن وقت ما را اعتماد و عمل بقول ایشان چه نوع باید کرد؟ حضرت امام علیه السلام فرمود که: حکم حکم اعدل وافقه و اصدق آن دو نفر است هر کدام ایشان که در صنعت ثلاثه طرف رجحان داشته باشد باید که عمل بحکم قول ایشان کند شرطی که در حدیث ما با این صفات ثلاثه مذکوره اُورع از أصحاب و رع بود در آن وقت که یکی از ایشان حکم کند بر کسی باید که همان را مجری و ممضی گرداند و ملتفت بحکم حاکم دیگر نگردد.

عمر گوید: که من گفتم: یا ابن رسول الله هر گاه هر دو حکمین عادل مرضی باشند و در معرفت و فضل نه مساوی باشند بنوعی که هیچ يك انسان را بر دیگر طرف رجحان در صفات ثلاثه مزبوره نباشد در آن حال مدعی و مدعی علیه مرافعه بکدام ازین دو نفر نمایند؟ حضرت امام النّاطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: در آن زمان نظر کند بسوی آنچه آن دو نفر از ما روایت کنند از احادیث حضرت سید البشر هر چه ملا-حظه نمایند ازین دو نفر مسموع در باب حکم و امر متخاصمین گردد به بینند که آن مجمع علیه میان اصحاب است یا آنکه آن روایت بطریق شاذّ و نادر است اگر مجمع علیه بود همان را در میان حکم حکمین اختیار نمایند و ترك شاذّ که مشهور در میان اصحاب نیست فرمایند زیرا که امر مجمع علیه حقّ است که اصلاً در آن شكّ و ریب نیست.

بدان که امور بموجب عقل و شعور بر سه وجه محصور و مقصور است:

اول- آنکه امر بین و ظاهر بود لیکن بطریق شاذّ نبود، پس مردم تابع آن گردند.

دوم- امر بین که غیّ آن ظاهر بود خلق از آن اجتناب کنند.

و سوم- امر شکل مبهم که بغیر ایزد عالم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین را بر او اطلاع و علم نباشد این امر مسترد به حکم خدای عزّ و جلّ و بحضرت خاتم الرّسل است در آن باب آنچه امر کند آن را بر خود فرض عین و عین فرض دانند.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حقایق تمامی اشیاء را در ضمن سه امر بین و ظاهر گردانید چنانچه فرمود که: هر چه هست یا حلال مبین

ص: 335

است یا حرام بین یا مشتبه است میان این دو چیز که اصلاً طرف حرمت و حلیّه بهیچ احدى از شما امت ظاهر نباشد.

پس هر که در أمثال این اوقات ترك شبهات کند او را معین نجات از محرّمات است، و اما آنکه أخذ شبهات نماید بی شبهه آن محروم از سعادت ادراك شفاعت سید البریّات مرتکب محرّماتست و منحصرط است در سلك - هلكات لیکن او را علم بحقیقت آن نیست.

راوی گوید که: من گفتم یا ابا عبد الله (ع) اگر آن دو خبر هر دو از شما مروی و مشتبه باشد که ثقات روایت از شما روایت کنند در آن وقت مترافعی عمل بقول کدام از این دو نفر مطیعین حضرت ائمة المعصومین علیه السّلام نمایند؟ آن حضرت علیه السّلام فرمود که: نظر کنند بآن حکم که موافق کتاب ایزد و هاب و سنّت رسالتّمآب بود و عامّه نیز در آن موافق باشند بدان عمل کنند.

گفتم: جعلت فداك من فدای تو گردم اگر به بینم که آن دو وفقیه حکمین را به پیش ایشان مرافعه نمودند هر دو حکم آن را از کتاب و سنّت نیکو دانند.

بعد از آن مطلع گردیم بآن که یکی از این دو چیز موافق است بقول عامّه و خبر آخر مخالف ما بکدام از این دو خبر مستمسك متشبّث گردیم؟ حضرت امام النّاطق الأمين جعفر بن محمّد الصادق سلام الله علیهم أجمعین فرمود که: نظر کنند بآن خبری که عامّه را میل بآن نباشد و بدان حکم عمل نمایند زیرا که هر چه مخالف رأی عامّه است در آن برای شما هدایت تامّه است.

گفتم: فدای تو گردم اگر آن هر دو خبر را موافق رأی عامّه یابیم در آن



اثر ما را اختیار بعمل کدام از آن دو خبر است؟ آن حضرت علیه السلام فرمود که: نظر کنید بسوی آنچه حکام و قضات ایشان را بالتّمام میل بدان امر ناتمام است همگی آن را ترك کنید، و آنچه مخالف آرای قضات و حکام و غیر آن باشد بدان حکم و عمل نمایند.

من گفتم: اگر حکام ایشان در آن دو خبر جمیعاً متفق باشند ما را چه باید کرد؟ حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که: هر گاه حال بدان منوال باشد پس امیدوار باحسان حضرت پروردگار خود گشته آن را موقوف دار تا آنکه ملاقات بامام خود از انّمة الأبرار نمائی زیرا که وقوف، و احتراز در نزد شبهات بسیار بسیار بهتر از وقوع و اقتحام در هلاکات است و ایزد تبارک و تعالی مرشد و هادی بریّات است و حافظ و حامی از تمامی زلّات و زاجر و مانع از ارتکاب خطیّاتست.

مصنّف این کتاب أبو علی الطبرسیّ أسکنه الله فی الفردوس العالی میفرماید که: این خبر بر تقدیر قیاس است که اگر چنین واقع شود حکمش آنست و الاّ در آثار و أخبار بسیار بسیار کم است که این چنین امر متفق گردد که دو خبر که هر دو مختلف یک دیگر در حکم از احکام باشند که آن هر دو موافق کتاب و سنّت باشند و این خبر مثل حکم شستن روی و دستها در وضو بواسطه بندگی و عبادت لا آله الاّ هو است زیرا که در أخبار و احادیث آمده که هر يك از روی و دستها را يك مرتبه بشویند و نیز در أخبار آمده که هر يك را دو مرتبه دو مرتبه بشویند و ظاهر قرآن مقتضی خلاف هیچ از این دو قول نیست بلکه محتمل هر دو روایتست و مثل این در احکام شرع حضرت سیّد المرسلین

موجود است.

و اما قول حضرت رسول مجتبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که به سائل فرمود که: ارجه وقف عنده حتی تلقی امامک بر أصحاب اولو الألباب واضح است که امر امت بتوقف در آن زمان تا هنگام ملاقات امام ایشان این در وقتی است که وصول بخدمت امام ممکن باشد.

و اما اگر امام غایب باشد و تمکن وصول بخدمت آن اولاد رسول نباشد و أصحاب همگی و تمامی اجتماع بر دو خبر کنند و أصلا در آن وقت رجحان روات از این دو خبر روات دیگر بکثرت و عدالت بیشتر نبود در آن زمان حکم ایشان من باب التّخیر است بهر کدام از این دو خبر که اختیار کند مختار است، و دلیل بر آنچه گفتیم: قول حسن بن جهم از حضرت امام رضاء علیه التّحیة و الثّناء است.

چنانچه حسن مذکور روایت کند که من روزی معروض رأی فیض - اقتضای حضرت امام البرایا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه سلام الله تعالی گردانیدم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از شما به ما احادیث مختلفه رسد ما را در آن باب حیرت و اضطراب بسیار بهم میرسد زیرا که ما را قدرت عمل بحدیثین بيشبهه بيقین میسر نیست.

حضرت امام الأتقیاء ابی الحسن الرضا علیه التّحیة و الثّناء فرمود که:

احادیث که از ما بشما رسد باید که شما آن را بکتاب حضرت واجب تعالی قیاس نموده بسنجانید و بباقی احادیث ما ائمة الهدی موازنه نمائید اگر آن احادیث را مشابه و مماثل بکتاب ایزد وهاب و بسایر احادیث ما یابید پس آن را از ما دانید و اگر آن احادیث را بهیچ وجه مشابه در کتاب و احادیث رسول و اوصیای ایشان نیابید پس آن را از ما ندانید.

ص: 338

من گفتم: یا ابا الحسن علیه السّلام دو کس بنزد ما با دو حدیث مختلف آیند و هیچ کدام ایشان را ما کاذب ندانیم بلکه هر دو را ثقه دانیم در این حال ما کدام را اَحَقّ از دیگر دانیم و عمل بقول کدام از این دو راوی صحیح القول نمائیم؟ حضرت امام الهدی فرمود که: هر گاه حقایق احوال هر دو بر تو ظاهر باشد که در فقاہت و عدالت و تقوی و ورع من جمیع الوجوه مساوی اند در آن زمان وقت بر تو موسّع است بقول هر کدام که خواهی عمل کن.

و اما آنچه حرث بن مغیره از حضرت اُبی عبد الله علیه السّلام روایت کرد که آن حضرت فرمود که: هر گاه تو از اصحاب خود حدیث بشنوی و حال آنکه همه آنها ثقه باشند پس وقت بر تو موسّع است بقول و حکم آنها که خواهید عمل نمائید تا آنکه قایم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم را دریابید در آن زمان که بشرف و ادراک ملاقات او مشرف گردید البتّه رجعت در هر باب بخدمت آن ولایتماّب نمائید.

از سماعه بن مهران مرویست که گفت: من از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام سؤال کردم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم هر گاه دو حدیث از شما بما رسد که یکی از آن دو حدیث ما را مأمور گرداند بفرآگرفتن چیزی و حدیث دیگر ما را نهی از أخذ کند در این حال از آن دو حدیث کدام را ترك و کدام را استعمال باید کرد؟ حضرت امام الأجد اُبی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السّلام فرمود که: هیچ کدام از این دو حدیث عمل نخواهی کرد تا آنکه بصاحب خود یعنی امام وقت ملاقات کنی پس در آن اثر تحقیق امر و نهی از آن سرور خواهی

سماعه گوید: که من گفتم فدای تو کردم لا بد ما را عمل بیکی از آن دو چیز لازم است.

آن حضرت علیه السلام فرمود که: هر چیز که خلاف عامّه در آن باشد آن را فراگیر آن ولی ایزد امر ترك آنچه عامّه را اتفاق در آن خبر است نمود بواسطه آنکه محتمل است که امر متفق علیه طرفی دارد و در مورد تقیّه باشد اما آنچه مخالف قول آن جماعت بود بی شبهه آن احتمال تقیّه و غیر آن ندارد، پس البتّه آن موافق مذهب اهل ایمان است.

و از ائمه المعصومین علیهم السلام روایت است که آن اعیان دین، و هدایت راه صدق و یقین فرمودند که ای معاشر المؤمنین هر گاه احادیث ما را بشما مختلف رسانند و ندانید که بعمل کدام از آن احادیث مختلفه براءت ذمه حاصل گردد در آن حال باید که مستمسک بآنچه اجتماع بر شیعیان، و محبتان ما در آن باشد گردید و عمل بدان نمائید زیرا که در حقیقت مجمع علیه شیعیان ما اصلاً بهیچ نوع شك و گمان نیست.

و أمثال این مقال و اخبار از ائمه الأبرار علیهم السلام الله الملك الجبار بغایت بسیار است بنوعی که در این کتاب احتمال ذکر آن من جمیع الأبواب محتمل و مستطاب نیست لیکن آنچه ما ذکر و ایراد آن در این کتاب نمودیم محض بواسطه معارضه بود و الا در این کتاب موضع ذکر آن نبود.

### احتجاج امام صادق ع بر ابی حنیفه

و بشیر بن یحیی العامری از ابن ابی لیلی روایت کند که او گفت: که من و نعمان ابو حنیفه بخدمت حضرت امام التّاطق جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام مشرف شدیم آن حضرت بسوی ما توجه نمود و فرمود که:

یا ابن ابی لیلی این مرد کیست؟ و خطاب بما کرده اشاره به ابو حنیفه نمود.

گفتم: جعلت فداک، فدای تو گردم این مرد از اهل کوفه و صاحب رأی و بصیرت و نقاد سخن از روی علم و معرفت است.

حضرت امام البرایا علیه سلام الله تعالی فرمود که: گوئیا اینست آنکه برای خود قیاس اشیاء مینماید.

پس آنگاه آن ولی الله خطاب مستطاب به ابو حنیفه فرمود که: یا نعمان آیا قیاس سر خود را نیکو میداننی و آنچه برای تو مقرر شده به قیاس توانی دانست؟ نعمان گفت: نه حضرت امام الأنام ابن محمد جعفر الصادق علیه السلام فرمود که:

پس قیاس اشیاء را چگونه نیکو توانی نمود آیا قیاس در شناخت ملوحت عینین و مرارت و تلخی اذنین و برودت در منخرین و عذوبت در دهان توانی نمود؟ گفت: نه آن حضرت فرمود که: ای نعمان کلمه که اولش کفر و آخرش ایمان است کدام است؟ گفت: نمیدانم.

در آن حال ابن ابی لیلی گفت: جعلت فداک ما را در کوری نگذارید و آنچه وصف آن کردی برای ما بیان کنید و ما را بتعلیم آن سرفراز و ممتاز گردانید.

حضرت امام الأکرم جعفر بن محمد صلوات الله علیه و سلم فرمود که:

نعم، حدیث و حکایت کرد پدرم از آبای کرام ما علیهم السّلام و آن اولیای ایزد علاّم روایت کردند که حضرت رسول ملک العلامّ علیه الصّلمة و السّلام فرمود که: خدای تعالی هر دو چشم این آدم از شحم نمود و آب هر دو چشم را شور گردانید چه اگر شوری نمیداشتی هر آینه آن شحم گداختی و هیچ چیز از قذی در عینین نیفتادی الاّ آنکه گداخته گشتی لیکن آن ملوحت هر قذی و چیزهای درشت که در چشمها می افتاد آن را بیرون انداخت و تلخی در گوشها بجهت آن مقرر داشت تا آن حجاب بواسطه دماغ باشد و آن محفوظ از اذیت جانوران ماند زیرا که حیانا جانوری اگر بگوش فرورود همان لحظه التماس خروج از آن مکان کند، و اگر تلخی آن نبودی هر آینه آن دانه به دماغ آن کس رسیدی و آزار رسانیدی.

و برودت در سوراخهای بینی بواسطه آنست که دماغ انسان از شرّ اذیت جانوران و غیرها مصون و محروس ماند.

و اگر برودت در منخرین نبودی هر آینه دماغ گداختی و فروریختی.

و عذوبت در دهان انسان بین و عیان از حضرت واهب مّتان محض از روی احسان و امتنان است تا آنکه بنی آدم لذّت طعام و شراب از دهان بیابد و اما کلمه که اولش کفر و آخرش ایمان است آن عبارت از گفتن لا اِلهَ اِلاّ اللهُ است که اول آن کفر است بواسطه نفی و آخرش ایمان بجهت اثبات ذات خلاق الموجوداتست.

بعد از آن آن امام الأّنس و الجانّ فرمود که: یا نعمان زنهار قیاس نکنی و پیرامون این کار بی هنجار نگردی زیرا که پدر بزرگوارم حدیث از آبای کرام عظام بیان نمود که: آن اعیان از حضرت رسول آخر الزّمان نقل

فرمودند که: آن رسول خیر البشر علیه صلوات الملك الاکبر روزی در محضر أصحاب نیکو سیر چنین فرمود اگر کسی در امر از امور دین قیاس برای خود کند بیقین حضرت ربّ العالمین او را با ابلیس لعین در أسفل السّافلین جلیس و قرین گرداند زیرا که اول قیاس کنندگان آن لعین بیدین بود چنانچه در هنگام که حضرت واجب الوجود آن مطرود و مردود را امر بسجده آدم نمود آن متمرد از روی جحود و عنود دعوی اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ نمود گفت: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ در آن زمان متکبر ختاس در حضور ملك التّاس دعوی رأی قیاس نمود.

و در روایت دیگر از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام مروی و مشتهر است که آن سرور به ابو حنیفه گفت: در وقت که او بخدمت آن حضرت مشرفشد که تو کیستی؟ ابو حنیفه گفت: من مفتی أهل عراقم.

حضرت فرمود: نعم یا نعمان بچه فتوای ایشان میدهی؟ ابو حنیفه گفت: بکتاب خدای وهّاب.

امام جعفر علیه السلام فرمود که: پس تو ای نعمان عالم بکتاب ایزد مَنّان و بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه آن باشی؟ ابو حنیفه گفت: بلی حضرت امام الهمام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که: پس مرا خبر کن از تفسیر و معنی قول خدای تبارک و تعالی وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَبْرًا فِيهَا لَيْالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ آن کدام موضع است که حضرت مهیمن علام امر بسیر آن مقام نمود؟

أبو حنیفه گفت: آن ما بین مکه و مدینه حضرت سید الأنام است.

امام الباطن و الظاهر جعفر بن محمد باقر روی مبارك بجلسای مجلس عالی و محفل متعالی خود آورده گفت: من شما را بحضرت واجب تعالی قسم می دهم که آیا شما سیر میان مکه و مدینه مینمودید که فیما بین آن دو محلّ شما مأمون از قتل بعض جдал و مال از سرقت و زوال نباشید؟ حصار گفتند: اللهم نعم، بار خدایا بلی بسیار بود که ما در ایام سیر از قتل نفوس و از سرقت اموال از قطاع الطریق در ترس و افسوس بودیم.

چون آن ولیّ حضرت بیچون از اهل حصار این سخن شنید روی به أبو حنیفه آورده گفت: یا ابا حنیفه حضرت ایزد خلاق نگوید الا حقّ.

دیگر مرا خبر ده از قول حضرت عزّ و جلّ: وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا آن کدام موضع است که بعد از دخول آن محلّ آن کس مأمون و مصون در پناه عزّ و جلّ است؟ أبو حنیفه گفت: آن موضع بیت الحرام است در آن هنگام امام الأنام ابي عبد الله جعفر بن محمد (ع) روی بجليسان مجلس بهشت آئین ارم تزئین خود آورده گفت شما را بحضرت خدای تبارك و تعالی قسم است که آیا میدانید که عبد الله بن الزبير و سعید بن جبیر هر دو در هنگام ترس و خوف داخل حرم حضرت رحیم الرءوف گشتند، مع هذا مأمون از قتل نگشتند؟ أصحاب حصار يك بار گفتند که: اللهم نعم، بار خدایا چنین است که امام التاطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود، و در آن خلاف نیست.

امام علیه السلام گفت: ويحك يا ابا حنیفه بدرستی که خدای تعالی



آنچه گوید حق است و أصلاً در آن خلاف ظاهر نگردد.

أبو حنیفه چون دانست که از جواب سؤال آن ولیّ ایزد متعال عاجز و لال است گفت: مرا علم به کتاب حضرت ذوالجلال نیست، و من مرد صاحب قیاسم.

أبو عبد الله علیه السلام فرمود که: تو چون مرد مقیسی پس نظر در قیاس خود نمای و ببین که در نزد ایزد اکبر قتل از ربا یا زنا از قتل کدام أعظم است؟ أبو حنیفه گفت: بلکه قتل أعظم از زنا است.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

پس چگونه است آنکه عزّ و جلّ در قتل راضی گردید بشاهدین و در زنا راضی نکردید الاّ بیچاره شاهد، بعد از آن گفت: یا أبا حنیفه نماز أفضل است یا روزه؟ أبو حنیفه گفت: بلکه نماز أفضل است.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

بنا بر قیاس تو بایستی بر حائض قضای آنچه ایام حیض از او فوت گشته لازم است از نماز و قضاء روزه لازم نباشد و حال آنکه حضرت قیوم قضاء نماز را ساقط گردانید و امر بقضاء صوم نمود.

باز حضرت ولیّ بی نیاز فرمود که: یا أبا حنیفه بول أقذر و أنجس است یا منی؟ أبو حنیفه گفت: بول.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: بنا بر قیاس تو لازم آید که

غسل از بول باید کرد نه از منی و حال آنکه خدای تعالی غسل از منی واجب گردانید نه از برای بول.

أبو حنیفه گفت: من مرد صاحب رأی ام.

حضرت امام جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: رأی تو در حق مرد که او را غلام باشد و خواجه تزویج بزنی نماید و غلامش نیز تزویج کند بزنی دیگر و این هر دو عقد در یک شب واقع گردد و خواجه و غلام هر دو در یک شب دخول کنند و بعد از آن هر دو در یکوقت مسافر گردند و هر دو زن خود را در یک خانه بگذارند قضا را بعد از مسافرت ایشان هر دو زن پسران زائیدند و بعد از تولد زنان دیوار خانه برایشان واقع گشته وفات یافتند و هر دو پسر باقیماندند در این حال برای تو مالک کدام و مملوک کدام و وارث که و موروث کدام است؟ أبو حنیفه چون جواب آن ولیّ ایزد و هاب در این باب نداشت پرده از حقیقت احوال خود برداشت و گفت: حقایق این مقدمات بر من مخفی است و من مرد صاحب حدودام.

حضرت اُبی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام گفت: چه نوع حدّ شخصی که یکی را چشم کنده باشد و بعد از آن دست دیگر را قطع کند مقرر خواهی داشت و اقامت حدود بر او چه نوع مینمائی؟ أبو حنیفه گفت: من مردی ام که مطلع به بعثت انبیاء عظام و رسل کرام آن حضرت فرمود: پس مرا خبر ده از قول حضرت عزّ و جلّ در هنگام که موسی و هرون علیهما السلام را بفرعون مبعوث گردانید و امر کرد که او را با سلام بخوانند لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى لفظ لعلّ در نزد تو بمعنی شكّ است؟

ص: 346

أبو حنیفه گفت: نعم.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود:

چنان که لعلّ در پیش تو موضوع از برای شكّ است ایضا در نزد خدای عزّ و جلّ لفظ لعلّ از برای شكّ مستعمل است چنانچه در قرآن فرمود که: لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى حقیقت این بیان ظاهر و عیان گردان.

أبو حنیفه گفت: مرا علم بحقایق آن کما ینبغی و یلیق نیست.

امام التّاطق الأمين جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهم أجمعین فرمود که: ای أبو حنیفه فتوی بکتاب خدای متّان میدهی و وارث آن نیستی و زعمت آنست که در مقدمات ذی أساس صاحب قیاسی و حال آنکه بنای دین اسلام بر قیاس انصرام نیافت و اوّل کسی که بر اساس قیاس شتافت ابلیس بود.

و نیز زعم تو آنست که صاحب رأی و حال آنکه رأی از حضرت رسول ملک تعالی صلوات الله و سلام علیه صوابست از غیر آن حضرت خطا و موجب محرومی از ثواب و جزاست، زیرا که خدای تعالی و تبارک خطاب بحضرت رسالتّمآب فرمود که: وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ الْآيَةَ وَ بغير نبیّ المحمود ایزد معبود این احسان و مرحمت بهیچ احدی ننمود.

و زعمت آنست که حدود و آن کسی باشی که مباعث انبیاء بتو نازل شد و خاتم الانبیاء محمد المصطفی علیه صلوات ربّ الأرض و السّماء أعلم بمباعث انبیاء علیهم سلام الله تعالی از تو و سایر خلق الله بود.

ای أبو حنیفه اگر نه آن بودی که تو بعد از خروج از منزل مادر هر مقام و مأوی در نزد احدی از خلق الله تعالی میگفتی که من در پیش پسر رسول

حضرت قادر عالم رفتیم و مدتی در نزد او نشستیم اصلاً از من حقیقت شیئی از اشیاء را سؤال ننمود من هرگز از تو سؤال نمی‌کردم.

أبو حنیفه گفت: مرا علم و کمال نیست.

امام الأنام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: حقایق احوال تو به نوعی است که مذکور شد قیاس حال خود نمائی اگر تو مرد صاحب قیاسی.

أبو حنیفه گفت: من بعد از این مجلس هرگز متکلم بقیاس نگردم زیرا که من از کلام صدق التیام شما قیاس اساس کار خود گرفتم.

حضرت امام الهام جعفر الصادق علیه السلام فرمود: حاشا و کلاً که حب ریاست دنیا ترا بگذارد و تو ترك آن توانی نمود چنانچه قبل از این ترك آن نتوانستی کرد الحال بر حال تو بهمان منوال حقیقت است تمامی خبر اینست که مذکور شد.

و از عیسی بن عبد الله القریشی مرویست که: أبو حنیفه در هنگام که به خدمت حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آمد آن حضرت (ع) فرمود که: یا ابا حنیفه بمن رسید که تو قیاس میکنی و مدار تو در احکام شرع سید الأنام بقیاس است؟ أبو حنیفه گفت: نعم امام علیه السلام فرمود که: قیاس مکن زیرا که اول آنکه قیاس کرد ابلیس بود، چنانچه در هنگامی که حضرت واجب الوجود او را بسجده آدم (ع) امر نمود از روی قیاس گفت:

أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ بَدْرَسْتِي كَمَا أَنْتَ بَدْرَسْتِي مِنْ نَارٍ وَ طِينٍ لِيَكُنَ قِيَاسِي  
میان

نوریت آدم بنوریت نار نمود چه اگر قیاس فیما بین این نورین و صفاء یکی از این دو نور بر دیگر مینمود هر آینه عالم و عارف بمراتب عزت و قدر و منزلت أب الأنبياء و الأوصياء آدم علیه سلام الله میبود یحتمل بعد از معرفت تام بحال آدم علیه السلام منکر سجده او نگشتی و ملعون سرمد و مطرود ابد نشدی.

و از حسن بن محبوب مرویست که گفت: من از سماعه شنیدم فرمود که:

چون أبو حنیفه بخدمت حضرت ابي عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام حاضر شد في الفور از آن حضرت سؤال نمود که مسافت میان مشرق و مغرب چه مقدار است.

آن ولی الملک الوهاب گفت: مسافت میان مشرق و مغرب سیر يك روزه آفتاب است بلکه کمتر از آن.

چون أبو حنیفه شنید گفت: این بغایت أمر عظیم و عجیب است.

حضرت امام علیه السلام فرمود که: ای عاجز این آفتاب از مشرق طالع گردد و در مغرب غروب کند، در أقل از يك روز این تمام خبر است.

از عبد الکریم بن عتبه الهاشمی مروی است که من در نزد حضرت ابي عبد الله علیه السلام در مکه بیت الله الحرام حاضر بودم که جمعی کثیر از معتزله که در میان ایشان در آن مکان و مقام حاضر گشته شروع بر کلام نمودند چون در آن مقصد و مرام بحد کثرت و ابرام رسانیده خبط در آن کلام فرمودند و مقالات فاسده آن لثام بسمع شریف أبو عبد الله علیه السلام رسید، آن حضرت فرمود که: شما کلام خود را بر من بغایت دراز بلکه طویل بی ساز گردانیدید، پس شما أمر خود را مستند بیک مرد گردانید تا او بوکالت جمیع متکلم بحجج و براهین شما با ما گردد بشرطی که بیانش بر سبیل ایجاز و اختصار

## احتجاج امام ع بر عمرو بن عبید در امر امامت

معتزله اسناد امر خود بالتّمام به عمرو بن عبید نمودند و آن لثام خاطر خود باو جمع فرمودند.

آن مرد شروع در بلاغت و اطاعت کلام نمود و آنچه گفت این بود که: یا ابا عبد الله اهل شام تا خلیفه خود را بقتل رسانیدند و شمشیر در يك دگر گذاشته اند بعضی از ایشان قتل بعضی دیگر از قوم و خویشان خود نمودند و چون امر و کار و عمل و کردار ایشان بغایت اُتّر و پریشان گشت بالأخره ما و ایشان فکر مآل حال خود في يوم لا ینفع بنون و لا مال نموده گفتیم:

لا- علاج ما محتاجیم بمرشد هادی که ما را ارشاد و هدایت نماید، چون نظر کردیم یافتیم مردی که او را عقل و دین و مروّت و معدن خلافت است و او محمّد بن عبد الله بن الحسن است ما را اراده چنان است که با او اجتماع نمائیم و باو بیعت فرمائیم بیقین بعد از متابعت ما باو احوال ما کمال قوّت بهم رساند و ما را مظاهرت تمام پیدا گردد و ما خلائق را بمتابعت و مبايعت او خوانیم.

پس هر که باو بیعت کند ما با ایشانیم و او نیز از ماست و آنکه از ما اعتزال نماید ما نیز از او باز ایستیم و آنکه با ما بقتال و جدال برخیزد ما نیز با او مقاتله و مجادله نمائیم تا او را از بغی و ضلال ردّ بحقّ و اهل آن من جمیع الوجود و الأحوال نمائیم.

و چون ترا صاحب فضل و کمال و بکثرت شیعیان و محبّان بی نظیر و أمثال یافتیم و ما را بی قیل و قال احتیاج بأمثال شما خداوندان علم و حال است لهذا دوست داریم که این مقال بسمع شما رسانیم و حقایق احوال بشما

معروض گردانیم زیرا که ما را از شما استغناء نیست، بلکه احتیاج ما در امر دین و دنیا بشماست.

چون آن مرد از کلام فارغ شد حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود که من اگر با شما تکلم نمایم بمثل کلام عمر و شما در آن امر مستمر خواهید بود؟ قوم گفتند: نعم راوی گوید: در آن دم حضرت امام الأکرم جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم حمد و سپاس و شکر و ثنای دور از حد بیان و احساس و نعت حضرت نبی المبعوث الی الجنّ و الناس بلسان معجز نشان بیان نمود.

پس آنگاه آن ولی الله فرمود که: یا عمرو و ما از کسی که عاصی از حضرت الهی باشد در سخط و غضبیم لیکن از مطیعان ایزد باری و تابعان حضرت رسالت پناهی شاکر و راضی در ازمینه حال و مستقبل و ماضی خواهیم بود.

ای عمرو مرا خبر ده که اگر امت سید البریه ترا متقلد امر خلافت خود گردانند و تو مالک خلافت بغیر قتال و ثنوت گردی و بتو گویند که اختیار امر ولایت امت بکف کفایت و بقبضه اقتدار و درایت آنست هر کرا خواهی والی و حاکم امت کن در آن وقت تو کرا متولی و متصدی امر خلافت خواهی گردانید؟ عمرو بن عبید گفت: من امر خلافت بشورای مسلمین میان امت مقرر خواهم کرد.

حضرت امام الخلائق فرمود که: میان جمیع امت یا بعض ایشان؟ عمرو گفت: میان تمامی ایشان.

آن حضرت علیه السلام فرمود که: آیا شوری میان فقهاء ابرار و علماء اخیار برقرار خواهی داشت یا برای سایر الناس خواهی گذاشت؟

عمر و گفت: بیقین شوری میان فقهاء و اخیار مسلمین است.

حضرت امام علیه السلام فرمود که: قریش و غیر ایشان نیز داخل در شورای خود میکنند؟ عمر و گفت: بلکه جمیع عرب و عجم را داخل شوری اگر توانم میگردانم.

امام الأنام جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که: مرا خبر ده یا عمر و آیا ابا بکر و عمر را بولایت می پذیری یا از ایشان هر دو تبرًا مینمائید؟ عمر و گفت: ایشان را بولایت و خلافت پذیرم.

آن حضرت فرمود که: یا عمر و اگر تو مردی باشی که تبرًا از ایشان هر دو مینمودی نمائی، جایز است که خلاف قول و فعل ایشان کنی، و اگر از موالیان و دوستان ایشان بودی پس الحال که این شیوه پیش گرفتی مخالفت با ایشان کردی و بر مذهب و کیش ایشان نرفتی زیرا که ابا بکر به عمر عهد کرد که اگر او بیعت به ابا بکر نماید چون آیام وفات او نزدیک رسد برای او بخلافت امت وصیت کند چون عمر از ابا بکر عهد و شرط گرفت بیعت کرد، و ابا بکر در باب ولایت عمر شور بهیچ احدی از جنّ و بشر ننمود.

اما عمر در آیام وفات امر خلافت بشوری انداخت میان شش نفر چنانچه سابقا حقیقت این خبر منقول و مستطر گشت و بغیر آن شش نفر از اصحاب ترا و اصحاب بلکه تمامی احباب راضی بآن نخواهد بود.

عمر و بن عبید گفت: یا ابا عبد الله عمر چه کرد؟ آن حضرت فرمود که: عمر صهیب را امر کرد که تا سه روز پیش نماز باشد مردمان اقتداء بایشان نمایند تا آن شش نفر شور با یک دیگر نمایند بشرطی که در میان اعیان شوری احدی بغیر ابن عمر نباشد و او را دخل در شوری



نمود، آیا امر اصحاب شوری باشد و ایشان را بتهاون و توجّه در باب تعین خلیفه نگذارد و عمر در محضر انصار و مهاجر وصیت کرد که سه روز بگذرد و اصحاب شوری مقدّمات خلافت بانصرام نرسانند گردن هر شش نفر را بزنند و اگر چهار نفر اتفاق کنند پیش از تقصی ایام ثلثه و دو نفر مخالفت نمایند باید که گردن آن دو کس را بزنند پس شما نیز راضی باین نوع شوری در میان مسلمانان خواهید بود؟ عمرو بن عبید و باقی اصحابش گفتند: ما هرگز راضی باین نوع شوری نخواهیم شد.

در آن حال ولیّ ایزد متعال جعفر بن محمّد الصادق علیه سلام الملك الفعّال گفت: یا عمرو در آن هنگام چنان می بینی که تو و اصحابت اگر مبايعت بصاحبت نمائید یعنی بمحمّد بن عبد الله بن الحسن بیعت کنید و مردم را بمبايعت ایشان بخوانید و امت بر سر او جمعیت کنید بنوعی که دو نفر از امت از آن جماعت با شما مخالفت نکنند پس شما نزد مشرکین که ایمان و اسلام نیاورده باشند و أداء جزیه نکرده کسی نزد آنها اگر بطلب جزیه فرستید یا آن طایفه را با سلام بخوانید و آن جماعت بقدم انکار و تمرد پیش آیند آیا در نزد شما یا در پیش صاحب شما از علم و حال و فضل و کمال آنقدر هست که آن مشرکان را بسیرت حضرت سیّد البریه صلی الله علیه و آله و سلّم که در ایام حیات مشرکان را به قبول جزیه ممنون میگردانید شما نیز آن طایفه را متقبّل شرایط ذمه و جزیه توانید نمود؟ ایشان گفتند: نعم آن حضرت فرمودند پس چگونه سلوک در این حال با منکران دین حضرت

رسول ایزد متعال مینمائید؟ معتزله گفتند که: ما اول مشرکان را باسلام و ایمان میخوانیم و چون ابا و انکار نمایند آن طایفه را بشرايط الزام جزیه ملتزم میگردانیم.

حضرت ابي عبد الله عليه السلام فرمود که: اگر منکران دین سید- المرسلین مجوسی باشند یا اهل کتاب چنین خواهید کرد؟ معتزله گفتند: خواه مجوس باشند یا اهل کتاب سلوک ما با اهل مرتاب بی شبهه و اریاب باین منهج مستطابست.

حضرت ابا عبد الله جعفر بن محمد فرمود: اگر متمرّدان پرستش اصنام و اوثان یا عبادت بهایم و نیران نمایند و از اهل کتاب خدای مّنان نباشند سلوک شما بآنان بچه کیفیت و عنوان خواهد بود؟ معتزله گفتند: جمیع اصناف کفار در پیش ما مساوی اند.

حضرت امام الناطق جعفر الصادق(ع) فرمود که: ای عمرو مرا خبر ده که آیا تو قرآن خوانده ای؟ عمرو گفت: نعم.

امام الانام(ع) فرمود که این آیه تلاوت کن که: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ .

ای عمرو حضرت ایزد تبارک و تعالی استثناء اهل کتاب و غیر ایشان را در این باب آیا مساوی میدانید؟ عمرو گفت: نعم حضرت امام علیه السلام فرمود: یا عمرو تو قول از که فرا گرفته ای؟

عمرو گفت: من از مردمان چنان می شنوم که تمامی کافران در این باب یکسانند.

امام (ع) فرمود که: این کلام واگذارید و از امثال این مقال بگذرید اگر اصناف کفره ابا از قبول جزیه نمایند پس اسما با ایشان بعد از مقاتله، و مجادله اگر مستظهر گردید و غنایم بسیار از آن اهل انکار بتصرف شما درآید چگونه آن غنیمت را در میان امت صرف و قسمت خواهید کرد؟ عمرو گفت: اول اخراج خمس آن نمائیم و چهار خمس دیگر را بر آن جماعت که با آن اهل ضلال قتال و جدال نمودند دهیم.

حضرت امام الأناام علیه الصلوة و السلام گفت: بر جمیع آن جماعت که ایشان مقاتله با اهل ضلال نمودند تقسیم خواهی کرد؟ گفت: بلی حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود: ای عمرو بدرستی که اگر قسمت غنایم بدین نهج نمائی هر آینه تو مخالفت بحضرت نبی الرحمة در فعل و در سیرت خواهی کرد و میان من و میان تو در این باب فقهاء مدینه و مشایخ آن مکان حاضرند اگر مرا صادق ندانی باید که از ایشان سؤال حقایق آن کنی زیرا که فقهاء و مشایخ مدینه در آن باب نزاع و اختلاف ندارند و نیز حضرت - رسول عزیز و هاب در آیام حیات آن رسالت مآب مصالحه با جماعت اعراب سکنه بادیه نموده مقرر فرمود که: آن حضرت ایشان را در مسکن و مآب و در دیار و موطن ایشان با اقوام و اصحاب ایشان بگذارد که آن طایفه را از آن مکان مهاجرت بمکان دیگر نفرماید و اگر جمعی از دشمنان قصد حضرت رسول آخر الزمان نمایند چون حضرت نبی الرحمة بواسطه امداد و معاونت آن طایفه را

ص: 355

طلبید آن جماعت اطاعت نبی الله را بر خود واجب و لازم دانسته امداد و اعانت نمایند و رسول ایزد مجیب شرط نمود که ایشان را بعد از اعانت أصلاً از غنایم حصّه و نصیب نباشد.

ای عمر تو میگوئی که غنایم میان سایر امم کفار بقسمت برقرار خواهد بود پس تو مخالفت با رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در سیرت آن حضرت در حقّ مشرکین نمودی و بهیچ باب تفکر در آن باب نفرمودی از این بگذر چه میگوئی در صدقه؟ آنگاه آن ولیّ الامّه تلاوت این آیه نمود که: *إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ، وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا* الی آخرها و گفت: نعم ای عمرو تو آن را چگونه قسمت در میان آن امت خواهی کرد؟ عمرو گفت: من آن را منقسم بهشت سهم گردانم هر جزو از اجزای ثمانیه را بجزو از قوم دهم.

حضرت امام الهمام علیه الصلوة و السلام فرمود که: اگر يك صنف ده هزار کس باشند و صنف دیگر يك نفر یا دو یا سه نفر باشند برای این صنف که یکی یا دو سه نفر باشند قسمت ایشان را مثل قسمت آن ده هزار نفر میگردانی عمرو گفت: بلی حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق (ع) فرمود که: وضع قرار قسمت میان حضری و بدوی چگونه مقرر خواهی داشت باید که قسمت میان این دو طایفه بالسویّه نباشد بلکه قسمت غنیمت بر قدر ما یحضر است از آن جماعت و بر قدر آنچه صاحب ولایت و خلافت برای خود صلاح داند و بر قدر آنچه از غنایم حاضر گردد و اگر خلافت آنچه ذکر شد معمول گردانی هر آینه

مخالف حضرت رسول در فعل و قول خواهی بود و اگر آنچه من گفتم تو را چیزی دیگر بخاطر رسد بدرستی که فقهاء أهل مدینه و مشایخ ایشان حاضرند و تمامی ایشان مخالفت در آن ندارند که نبی ایزد منان تقسیم صدقات، و غنایم بدین عنوان قسمت و اعطاء می نمود.

بعد از آن روی مبارك بجانب عمرو بن عبید آورده گفت:

یا عمرو اتق الله بخدای پرهیز ای عمرو نیز شما

ایها الرهط اتقوا الله.

بخدای عزیز پرهیزید بدرستی که پدر بزرگوام برای من حدیث و حکایت کرد و حال آنکه آن ولی ایزد متعال بهترین أهل زمین و أعلم انسان بکتاب خدای منان و أعرف بسنت حضرت رسول آخر الزمان بود آن سرور از سید البشر چنین خبر داد که آن رسول واهب معبود چنین فرمود که کسی اگر مردمان بضر بشمشیر خود بخود بخواند و خود را اولو الامر داند و حال آنکه در میان مسلمانان أعلم و أفضل از او در آداب شریع و احکام اسلام و ایمان موجود و عیان باشد پس آن مدعی ضال متکلف و غاوی متعسف است.

### احتجاج امام صادق ع بر شامی در امر خلافت و احتجاج اصحاب آن حضرت با او

از یونس بن یعقوب منقول و مروی است که من روزی در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام حاضر بودم که در آن وقت مردی از أهل شام بشرف دریافت ملاقات آن امام الهمام مستسعد و مقضی المرام گردید و گفت: من مرد صاحب فقه و کلام و عالم بفرایض بالتمام و از شام بواسطه مناظره با اصحاب تو باین مقام آمدم.

حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که: آیا کلام تو کلام حضرت رسول ملک العلام است یا از پیش تست.

شامی گفت: بعضی از آن کلام از حضرت رسول و بعضی از آن از پیش

امام الهمام گفت: ای غاوی شام پس تو شريك سيّد الأنام باشی؟ گفت: نه امام جعفر الصادق عليه السلام گفت: آیا تو وحی از حضرت ایزد تعالی شنیدی؟ شامی گفت: نه امام عليه السلام فرمود که: آیا اطاعت تو بر سایر انام واجبست چنانچه اطاعت رسول ملك العلام واجب و لازم است؟ شامی گفت: نه در آن اثر یونس بن یعقوب گوید که آن سرور ملتفت بجانب من أحقر گردید و گفت: یا یونس این مرد خصم نفس خود گردید پیش از آنکه متکلم شود پس آنگاه فرمود: یا یونس اگر تو کلام را نیکو میدانستی با تو مکالمه مینمودم و حقایق آن را بر تو آشکار میفرمودم.

یونس گفت: پس برای آن کس حسرت است که مطلع بحقایق کلام نباشد لیکن سابقاً من فدای تو گردم از لسان معجز نشان شما شنیدم که نهی از کلام مینمودی و میفرمودی: ویل لأصحاب الکلام که میگویند که این امر منقاد است و این منقاد نیست و این منساق است و آن منساق نیست و این معقول ماست و آن معقول ما نیست.

حضرت امام الهمام ابي عبد الله عليه السلام فرمود که: من گفتم ویل از برای قومیست که ترك قول من بواسطه کلام نموده اند و آن مذهب ناپسند را پسندیدند و آنچه در خاطر داشتند در پی عمل آن شتافتند.

پس آنگاه آن ولیّ الله بمن گفت: یا یونس بیرون رو و هر که را از متکلمین بیابی او را داخل این منزل گردان من غیر تراخی و مهل من حسب الأمر آن سرور چون از محلّ و منزل آن ولیّ عزّ و جلّ بیرون رفتی حمران بن أعین که حسن الکلام و عالم و محمّد بن نعمان أحول که مرد متکلم بودند و هشام بن سالم و قیس الماصر که این دو نفر نیز از متکلمان آن عصر بودند.

اما قیس چون تعلیم علم کلام از حضرت علیّ بن الحسین علیهما الصّلاه و السّلام گرفته لهذا در کلام أحسن و أعلم از تمام بود حاضر یافتم بعد از تبلیغ پیام آن امام الأمام(ع) ایشان را داخل منزل آن سلاله سیّد الرّسل - گردانیدم و آن حضرت در آن وقت در خیمه خود در طرف جبل در راه حرم تشریف داشتند و آن چند روز پیش از احرام و اتیان مناسک حجّ بیت الله الحرام بود چون ما با یاران بمجلس بهشت قرین ارم تزیین آن امام الثقلین در آمدیم آن سرور سر مبارک از خیمه بدر کرد ما بعد از عرض نیکو بندگی و اداء عبودیت و سر افکنندگی ناگاه دیدیم که در عقب آن سرور شتر در پس خیمه مخبی است، گفت: هشام و ربّ الکعبه که حضرت امام الجنّ و البشر ما را بواسطه تحقیق امر و خیر طلب داشت.

یونس گوید که ما را گمان چنان بود که هشام مردی از اولاد عقیل بن اُبی طالب باشد زیرا که آن عبد صالح ایزد علاّم شدید المحبّه بحضرت اُبی عبد الله علیه السّلام بود که ناگاه هشام بن الحکم وارد بخدمت آن امام اکرام گشت و در میان ما کسی بجز اکبر و اُسْن از او نبود و اوّل کسی که خطّ لحيه او نمود او بود.

یونس گوید که: حضرت اُبی عبد الله علیه سلام الملک المجید چون او

را بی جای دید برای جلوس او در پهلوی خود موسّع گردانید.

پس آنگاه فرمود که: این ناصر ما بقلب و لسان و بدست و باقی جوارح و ارکانست.

بعد از آن آن حضرت روی بحمران بن أعین آورد و گفت: با این مرد یعنی بشامی متکلم شو حمران حسب الأمر آن امام الانس و الجان با آن مرد شروع در تکلم و جدال و مباحثه و قیل و قال نمود تا آنکه بر او مستظهر، و غالب گشته الزام فرمود بعد از آنکه حمران الزام شامی نمود حضرت امام الأمام جعفر بن محمد علیه السلام روی بمحمد بن نعمان آورد فرمود که یا طاقی با شامی متکلم شوی حسب الأمر آن ولیّ ایزد باری طاقی بعد از تکلم با شامی او را الزام داده بر او مستظهر گردید.

پس آنگاه آن ولیّ مهیمن علامّ روی بهشام آورده گفت تو نیز به او تکلم نمای چون هشام را سابقه آشنائی بشامی بود بعد از ملاقات و تعارف يك دیگر حرف از آن ممرّ مذکور و مشتهر نگردانیدند.

بعد از او حضرت ابی عبد الله علیه السلام بقیس الماصر فرمود که: تو نیز با شامی متکلم شوی همان که هر يك ایشان با شامی بتکلم و بیان در- می آمدند، حضرت أبو عبد الله علیه الصّلاة و السلام از سخنان ایشان خندان میشد و چندان مباحثه در کلام نمودند که شامی بکام و ناکامی مستخذل و خجل گردید.

بعد از آن حضرت امام الاکرام جعفر بن محمد علیه السلام به شامی گفت: که با این غلام متکلم شوی یعنی به هشام بن الحکم در تکلم درآی.

شامی گفت: نعم

ص: 360



پس آنگاه شامی گفت: بهشام که از من سؤال در باب امامت حضرت ولیّ ایزد متعالّ اَبی عبد الله علیه سلام الملك الفعّال نمای.

هشام چون از آن اعلّم اهل شام استماع این کلام نمود در غضب تمام شد چنانچه مرتعد و مرتعش گردید بعد از آن گفت: ای شامی آیا پروردگار تو خلق خود را انظار و مهلت دهد یا خلائق ایزد خالق هر نفس انتظار و مهلت از برای نفس ایشان بهر کیفیت و عنوان که خواهند ظاهر و عیان گردانید؟ شامی گفت: بلکه حضرت پروردگار خالق مهلت خلق دهد.

هشام گفت: پس هر نظر و مهمل که از برای خلائق بود عزّ و جلّ آن را در دین ایشان بحیّز عمل آورد و آن کدام است؟ شامی گفت: آن چنانست که رحیم الرحمن تکلیف تمامی امت بمعرفت و عبادت و شناخت و طاعت نمود و اقامت دلائل و حجّت بر آن تکلیف ظاهر و عیان فرمود و علل ایشان را زایل نمود.

هشام گفت: کدام است آن دلیل که حضرت ربّ جمیل از برای بندگان خود نصیب فرمود؟ شامی گفت: که آن دلیل ظاهر و مشهور ارسال ذات رسول واجب الوجود بود.

هشام گفت: چون رسول ایزد بیچون وفات کرد بعد از آن حضرت دلیل واضح و مرشد لایح چه خواهد بود؟ شامی گفت: کتاب مالک الرّقاب و سنّت رسالتّمآب.

هشام گفت: ای شامی کتاب و سنّت الیوم برای ارشاد و هدایت نفع

تمام در جای که در آن اختلاف واقع گردد خواهد داد بنوعی که اختلاف از ما بغیر خلاف و گزاف واقع نخواهد شد و ما را تمکین تمام بر اتفاق پیدا خواهد گردید؟ شامی گفت: بلی هشام فرمود که: پس تو از شام باین محلّ و مقام برای چه آمدی و ما و ترا مخالفت از برای چیست و ترا زعم و گمان چنانست رأی در دین طریق پسندیده و آئین سنجیده است و قول تو آنست و مقرّی بآن که رأی مجتمع بر قول واحد که مختلف باشد نخواهد شد.

شامی ملزم و ساکت شد مانند منکران.

حضرت ابی عبد الله علیه السّلام فرمود که: یا شامی چرا متکلم نمیشوی شامی گفت: یا حضرت اگر من گویم که خلاف و اختلاف نکردیم مکابره است و اگر گویم که کتاب و سنّت رفع اختلاف میکنند و از ما دفع مخالفت مینمایند قول من باطل است زیرا که در هر يك از قرآن و سنّت وجوه بسیار محتمل است و مرا نیز بر هشام بمثل همین کلام است.

حضرت امام الاّمّه فرمود که: آن را سؤال کن که جوان آن را بر وفق دلخواه بلا اشتباه بسیار خواهی یافت.

شامی گفت: یا هشام آیا که خلق را انظار و مهلت دهد پروردگارشان یا آنفس ایشان؟ هشام گفت: بلکه پروردگار ایشان انظار و مهلت از جهت بندگان مقرر گرداند.

شامی گفت: آیا حضرت ایزد قادر تعالی برای ایشان کسی که جمع

کلمات و رفع اختلافات آن جماعت نماید و باین حقّ از باطل بواسطه آن طایفه فرماید؟ هشام گفت: بلی شخصی عالم کامل قادر بر ازاله جهل در هر وقت و محلّ از حضرت عزّ و جلّ معین و مسجّل است.

شامی گفت: یا هشام آن کیست؟ هشام فرمود که: اما در ابتداء شریعت آن رسول ربّ العزّتست لیکن بعد از فوت رسول حضرت مهیمن آن مرشد اهل زمین دیگری خواهد بود شامی گفت: کیست آن غیر که او نایب مناب آن نبیّ الرّحمه و قائم مقام آن حضرت در تبلیغ احکام اسلام و حجّت بعد از آن سید البریه بطوایف امت باشد؟ هشام گفت: در این وقت ما یا پیشتر از این؟ شامی گفت: بلکه در این وقت ما.

هشام گفت: امام امت در این وقت این کس است که در این مجلس نشسته است و او از این کلام اراده حضرت اُبی عبد الله علیه السّلام نمود و فرمود که:

آنست آن کسی که شدّ رحال بسوی او و مرجع و مآب رجال در یوم لا ینفع بنون و لا مال بر او است که بأمر حضرت واجب تعالی مخبر بأخبار سماء به وراثت اجداد و آبا است.

شامی گفت: مرا حقیقت صدق این کلام شما بچه نوع ظاهر و هویدا و معلوم و پیدا خواهد شد؟ هشام گفت: ای شامی سؤال کن از آن حضرت هر چه بخاطرت خطور و عبور کند.

شامی گفت: یا هشام باین جواب عذر مرا منقطع و بی آب و تاب گردانیدی الحال مرا سؤال از آن ولیّ ایزد متعال واجب است بی شبهه و احتیال.

حضرت اَبی عبد الله علیه سلام الملك الفعّال در آن حال بسعادت و اقبال باکمال استعجال فرمود که: یا شامی من کفایت مسألت تو نمایم ترا از سیر و سفرت آگاه فرمایم تو از شام در فلانه روز بیرون آمدی در راه تو بفلان محلّ بتقدیر حضرت عزّ و جلّ واقع شدی و در راه چنین و چنین دیدی و مرور در طریق با رفیق بصفت این و این کردی.

شامی گفت: و الله که هر چه در باب سیر و سفر در قفای من در هر منزل خبر دادی راست گفتم، و در غرر فواید سوانح احوال مرا بمتقّب صدق سفتی در آن وقت شامی گفت الحال من مسلمان گشته اقرار بحضرت ذو الجلال و به نبوت رسول ایزد لا یزال نمودم.

أبو عبد الله علیه السّلام گفت: یا شامی بلکه در این ساعت ایمان به واهب سبحان آوردی زیرا که اسلام پیش از ایمان است چه توارث و تناکح با سلام است و ثواب بایمانست.

شامی گفت: راست گفتمی آنگاه گفت: که أشهد أن لا اله الاّ الله، و أشهد أنّ محمّدا رسول الله و أشهد أنّك وصیّ الأوصیاء.

یونس گوید که: حضرت اَبو عبد الله علیه السّلام روی مبارك بحمران بن أعین آورده فرمود که یا حمران کلام مجری بر اثر کلام گردد پس هر چه جواب بصواب گفتمی صواب کردی.

و بعد از آن حضرت امام علیه السّلام ملتفت بهشام بن سالم گردید و گفت: اراده تو آنست که بر اثر آن روی و لیکن معرفت بحقیقت آن نداری.

پس آنگاه آن ولیّ حضرت عزّ و جلّ ملتفت بمحمّد بن نعمان الأحوال گردید و گفت: قیاس تو قیاس روّاغ است اراده باطل بیاطل دیگر کردی لکن باطل تو بغایت بین و ظاهر است.

پس از آن متوجّه به قیس الماصر گردید و گفت: یا قیس متکلم شو اما باید که کلام خود را نزدیک گردانی بخبر از رسول علیه الصّلمة و السّلام و سخنان خود را از کلام حقّ که ممزوح از باطل باشد دور گردان زیرا که حقّ اندک برای تو کافی است از باطل بسیار، ای هشام تو و محمّد بن نعمان الأحوال دو معاذ حاذق و صاحب فراست لا یقید.

یونس بن یعقوب گفت: ظنّ من چنان بود که آن حضرت و الله که هشام بن الحکم همان کلام که با آن دو شخص اول گفته بمثل آن یا قریب به همان خواهد گفت اما آن خلاصه اولاد رسول ربّ العباد فرمود که: یا هشام اگر نخواهی که پایهای تو در هنگام طیّ مسافت زمین که مثل طیران امثال خود کنی و آن بهم پیچد پس باید که متکلم بمردم از روی عرف و مکرم گردی و پرهیز از ذلّت و شفاعت آنکه در وراء تست نمائی.

### بیان مکالمه هشام با عمرو بن عبید در پیشگاه امام صادق ع

و از یونس بن یعقوب مرویست که: من در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السّلام مشرف شدم جماعت از اصحاب آن حضرت در آن وقت در خدمت آن سرور حاضر بودند و در میان ایشان حمران بن أعین و مؤمن الطّاق و هشام ابن سالم و طیّار یک بار بودند و نیز جمعی از اصحاب در خدمت آن ولایت‌مآب بودند که هشام بن الحکم که جوان نخواستہ بود او نیز در سلك آن طایفه منخرط بوده، حضرت ابو عبد الله علیه السّلام روی بجانب هشام آورد و گفت: یا هشام، هشام گفت: لبّیک یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله

وسلم.

حضرت امام الامة فرمود: بمن خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید چه کردی و با او چگونه سؤال نمودی؟ هشام گفت: جعلت فداک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا حیاء از جلالت قدر شما مانع از بیان آن است و زبانم در پیش دست شما یا رای گویائی و بیان ندارد.

حضرت أبو عبد الله علیه السلام فرمود: که یا هشام هر چه ما شما را مأمور بآن گردانیم شما را بنا بر وجوب اطاعت فعل آن بر شما لازم است.

هشام بعد از استماع این کلام گفت: سمعا و طاعتا یا ابن رسول الله (ص) حقیقت این امر چنانست که از عمرو بن عبید سخنان چند بمن رسید که در مسجد بصره می نشیند و سرانبان لاف و گزاف گشوده کلام خارج از طریقت و شریعت حضرت سید الأنام و ائمة المعصومین علیهم السلام در نزد عوام خاص و عام میگوید این مقدمه بر من بغایت گران آمد با خود گفتم که بهتر آنست که خود را ببصره رسانم و او را بامداد و اعانت حضرت رب العزة از این لاف بازگردانم بواسطه همین روانه بصره گشتم و روز جمعه داخل شهر بصره گشته بمسجد جامع آن بلده در آدم ناگاه دیدم حلقه مجمع بزرگ است چون نیک نظر کردم عمرو بن عبید را دیدم که شمله سیاه از صوف پوشیده و شمله دیگر را رداء ساخته در آن مجمع مربع نشسته و مردمان از او سؤال میکنند من از مردم راه طلبیدم و بهر نوع که خود را در آن ازدحام بر کنار حاشیه مجلس ایشان رسانیدم و در آخر محفل قوم بر زانو نشستم چون بسوی من نگریست گفتم:

ص: 366

اینها العالم ای مرد دانای کامل و ای فقیه فاضل، من مرد غریب و مسأله بر من مشکل است و چون اوصاف فضل و کمال و معرفت و حال شما در اطراف و اکناف عالم کالشمس فی رائعه النهار مشهور و آشکار است من بعد از استماع احوال خیر المآل شما خود را بهر حال بخدمت شما رسانیدم آیا مرا اذن هست که مسأله خود را سؤال نمایم؟ عمرو بن عبید گفت بپرس آنچه خواهی.

من گفتم: یا شیخ آیا چشم داری؟ عمرو گفت: ای پسر من این چه قسم سؤاست و چگونه تو آنچه بینی و مشاهده میکنی سؤال مینمائی؟  
من گفتم: یا شیخ مسأله من اینست.

عمرو گفت: ای پسر هر چند سؤال مسأله تو مثل مسأله احمقان است اما چون مشکل تو همانست سؤال کن.

من گفتم: آیا شما را چشم بینائی هست؟ گفت: بلی گفتم: از این چشم چه چیز مرئی و مشاهد شما است؟ گفت: ألوان و أشخاص.

گفتم: آیا شما را أنف که ادراک مشمومات نماید هست؟ گفت: بلی گفتم: باو چه میکنی؟ گفت: از او استشمام رائحه مینمایم.

گفتم: یا شیخ آیا با شما زبان گویا هست؟

گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: باو تکلم نمایم.

گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: نعم گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: اصوات اشیاء باو استماع میکنم.

گفتم: آیا تو دستها داری؟ گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: بطش من بدستهای من است و دیگر شناختن نرمی اشیاء، و درشتی آن، چون مرتبط بدان است من نیز مبروهات بآن مینمایم.

گفتم: آیا پایها داری؟ گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: باو نقل از مکان بمکان دیگر میکنم.

گفتم: یا شیخ آیا دهان داری؟ گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ گفت: بدهان اختلاف مطاعم و غیر آن شناسم گفتم: یا شیخ آیا قلب که مکان معرفت ایزد واهب است با تو هست؟



گفت: بلی گفتم: با او چه میکنی؟ عمرو بن عبید گفت: هر چه بر جوارح و ارکان من وارد گردد بمیزان بدل نمایم.

گفتم: آیا این جوارح از تمیز دل مستغنی نیست؟ گفت: نه گفتم: چون چنین باشد که تمامی جوارح صحیح و سالم باشند؟ عمرو گفت: ای پسر هر گاه جوارح شك در چیزی کنند آیا او را بو میکند یا بنظر می بیند یا می چشد بلکه بهیچ يك از اینها متمیز نگردد اما چون رد آن به قلب نماید آنچه یقین است بر او شود و شك باطل گردد.

من گفتم: پس حضرت عز و جل دل را برای شك جوارح اقامت نموده باشد.

گفت: بلی من گفتم: پس دل برای جوارح ضرور باشد چه اگر دل نباشد جوارح را تیقن حاصل نگردد.

عمرو گفت: بلی من گفتم: یا با مروان حضرت حق سبحانه و تعالی جوارح شما را بغیر هادی مرشد نگذاشت بلکه امام برای جوارح شما معین گردانید که هر چه صحیح است نزد او تصحیح یابد و هر چه در آن شك و گمان باشد در خدمت او نفی و بی بنیان شود چه اگر چنین نباشد لازم آید که حضرت ایزد خالق همگی و تمامی خلق را در حیرت و شك و اختلاف ترك کرده باشد و برای ایشان امام

و حجت معین و اقامت نکرده باشد که ایشان در حیرت و شك رجوع بآن نمایند و حال آنکه حضرت واهب متعال امام برای جوارح تو مقرر نمود که در شك و حیرت ترا البتّه رجوع باو باید نمود و آن ولیّ ایزد معبود حاضر و موجود است.

چون سخن باینجا رسانیدم عمرو بن عبید ساکت بلکه مبهوت گردید.

بعد از بهت مدّت بسیار ملتفت به جانب من گردید و گفت: تو هشامی؟ گفتم: نه گفت: با هشام مجالست و التیام داشتی؟ گفتم: نه گفت: پس تو از کدام صلابت عراقی؟ گفتم: من از اهل کوفه ام.

گفت: البتّه هشام تو خواهی بود.

بعد از آن بغل گشود و مرا در بغل گرفت و در آن زمان مرا در پیش خود نشانید و در اصل بعد از آن متکلم نشد تا آنکه من از نزد او برخاستم.

حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بعد از استماع کلام هشام تبسم نمود، بعد از آن فرمود که: یا هشام که ترا تعلیم این کلام نمود؟ هشام گفت: یا بن رسول الله (ص) حضرت ایزد باری این سخنان بر زبانه جاری گردانید.

امام جعفر الصادق علیه السلام فرمود: و الله که آنچه گفتمی همگی و تمامی آن در صحف ابراهیم خلیل و موسی کلیم علیهم السلام مکتوب و مرقوم است.

## احتجاج امام صادق ع بر مردیکه ظاهرش فریبنده و باطنش خراب بود

و بهمان اسناد سابق مذکور از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد - الصادق علیه السلام مرویست که فرمود: قول حضرت ایزد کریم در آیه إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ مراد از آن و مفاد ارشدنا الصراط المستقیم است، یعنی: ارشاد ما تمامی بلزوم طریق که مؤدّی بسوی محبّت تو گرداند و بی امتنان غیر ما را به جنت تو رساند و ما را محافظت کن از متابعت نفس و هوای ما که بوسیله اطاعت آن بعطب و مشقت گرفتار و بموجب تبعیت رأی نافرجام بی سرانجام خود به بلیت و هلاکت روز حساب و شمار بلکه در عذاب و عقاب دایم قایم و پایدار خواهیم بود زیرا که هر منابع آز و هوا و معجب برای ظلمت انتها مثل آن مردیست که من شنیدم از طوایف مردمان که تعظیم و توصیف او بعلم و عرفان مینمودند لهذا من مشتاق ملاقات او گشتم و خواستم که او را به بینم اما بنوعی که او مرا نشناسد تا من نظر در مقدار و محل او در قول و کردارش نمایم.

روزی او را در میان جمعی از خلائق که تمامی آن عامّه را چشم باو بود دیدم و از ایشان دورتر نقاب و لثام بسته بگوشه ایستادم بلکه خود را بلثام پوشیده نظر بسوی آن شیخ و آن عوام مینمودم و آن مرد همیشه در فکر مکر و فریب بود تا آنکه از آن طایفه در سلوک طریق و سیر مخالفت و مفارقت فرمود و آن جماعت او را نشناختند و از او آن عوام جدا گشته در پی مقاصد و مهام خود شناختند لیکن من تابع او شده بر اثرش میرفتم چون اندک راه رفت به در دگان خبّاز رسید بعد از لبث و مکث زمان قلیل خبّاز را غافل و ضلیل ساخته دو نان از دگان آن غافل نادان ربود و پنهان گردانید من از مسارت آن قلیل البصاعت حیران شدم و از آن تعجب فراوان نمودم اما خود را باو آشنا

نمردم و بخاطر خود رسانیدم که گوئیا این شیخ را سابقه معامله با خبّاز بود که این عمل ناساز از او بوجود آمد بعد از آنکه از دگان خبّاز آهنگ راه و ساز نمود و قدم چند طیّ فرمود بدگان انار فروش بیهوش رسید و آن غافل را مدهوش یافت از در دگانش مسافرت نمود تا آنکه دو انار از کنار آن خاکسار بر بود از عمل دزدی ناستود مرا از رؤیت این مسارقت حیرت و عجب بسیار افزود باز با خود گفتم امید است که معامله فیما بین ایشان بود که شیخ حرکت ناپسند چنین پسند نمود.

باز با خود گفتم: که اگر معامله در میان ایشان میبود شیخ را چه احتیاج بسرقت بود خلاصه من رعایت طریق مرافقت و متابعت او مینمودم و بر اثر او میبودم تا آنکه او بمریض رسید و آن دو گرده و دو انار که پنهان داشت، در پیش آن بیمار گذاشت و راه صحرا برداشت و گذشت و من نیز تابع او شدم.

و چون شیخ در صحراء ببقعه رسید و در آن مقرّر قرار گرفت باو گفتم: یا عبد الله بدرستی که تعریف تو از مردم شنیدم و آرزو داشتم که ملاقات با تو نمایم اما چون ترا دیدم آنچه از اوصاف تو شنیده بودم در تو موجود ندیدم لهذا مرا دل از حرکت و عمل تو مشغول گردانید، من نیز سؤال از حقیقت احوال تو نمایم باید که مرا از حقایق آن فعل مطلع و مکمل گردانی تا از دلم آن شغل را مهمل بلکه زایل گردانی.

شیخ گفت: از ما چه دیدی که موجب شغل دل شما از عمل ما گردید؟ حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

ای شیخ من ترا دیدم که بدگان خبّازی رسیدی و دو رغیف از دگان آن مرد ضعیف بسرقت و حیف برداشتی و بعد از آن بدگان صاحب الرّمان گذشتی

و دو انار از دگان آن مرد ذی عسار بدزدی بردی.

راوی گوید که: أبو عبد الله علیه السلام فرمود که من چون کلام به این محل و مقام انصرام و انجام دادم، شیخ فرمود که: شما پیشتر از سؤال حقیقه اشیاء از ما بگوئید که تو کیستی؟ حضرت امام الهمام جعفر بن محمد (ع) گفت: من مردی ام از فرزندان آدم از امت حضرت محمد (ص).

شیخ گفت: البته برای من حکایت کن که تو کیستی؟ آن حضرت فرمود که: من از اهل بیت رسولم.

شیخ گفت: مسکن تو در کدام شهر است؟ امام علیه السلام فرمود مسکنم مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم است.

شیخ گفت: گویا تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) باشی؟ آن حضرت علیه السلام فرمود که: بلی فی الفور شیخ گفت: این جهل که با تست شرف اصل تو معلوم شد که بهیچ وجه من الوجوه نفع بتو نرسانید و تو ترك علم جد و پدرت نمودی بدرستی که آنچه تو دوست داری که فاعل آن محمود و ممدوح گردد آن منکر خوبی من بهیچ عنوان نیست بلکه شاهد عادل مرسل از حضرت عز و جل است.

امام الانس و الجان فرمود که: چه چیز است آن شیخ گفت: قرآن لازم الاذعان.

حضرت امام علیه السلام فرمود: چیست آنکه در قرآن من جاهل از آن

باشم مرا بیان و عیان نمائی.

شیخ گفت: آن قول خدای عزّ و جلّ است: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا.

بدرستی من در هنگامی که سرقت آن دو کرده نمودم مرتکب آن دو سیئه گشتم و چون دو انار برداشتم دو سیئه دیگر را بر گردن خود گذاشتم پس چهار گناه از من در حضرت اله بحیّر صدور رسید لیکن در وقت تصدّق آن چهار چیز از برای تصدّق هر يك آن ملايك حضرت عزّ و جلّ ده حسنه، در دیوان عمل ما مسجّل گردانید، پس از چهل حسنه ما چهار حسنه بواسطه عمل آن چهار سیئه کم شد و بجهت من سی و شش حسنه باقی است نفع بهتر و زیاده از این چه خواهد بود.

حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرماید که: من بآن شیخ گفتم مادرت بمرگت گریان باد تو جاهل بکتاب حضرت ایزد وهّاب خواهی بود آیا تو نشنیدی که عزّ و جلّ در فعل و عمل میفرماید که: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ پس قبول عمل موقوف بتقوی و تحصیل رضای ایزد تعالی است تو چون دو نان سرقت نمودی دو سیئه حاصل کردی، و چون دو انار دزدیدی ایضا دو سیئه از برای خود تحصیل کردی و وقتی که بغیر اذن صاحب دو نان و مالک دو انار آنها را بکسی اعطاء کردی چهار سیئه بر سیئات اربع اولی اضافه نمودی و اضافه حسنات اربعین بر سیئات اربع نمودی زیرا که در تصدّق مال غیر بغیر اذن صاحب آن بغیر ذلّت و خسران چیزی ظاهر و عیان نیست.

آن شیخ شروع در لجاجت نمود و أصلاً بجواب صواب ملزم و مجاب نمیشد من او را گذاشتم و راه خانه خود برداشتم.

ص: 374

## احتجاج امام صادق ع بر بعضی از اصحاب در مورد مرد مؤمن که توره کرد

و باسناد سابق مذکور از حضرت اَبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیهم السّلام منقول و مرویست که آن حضرت فرمود که: روزی در حضور امام الصّبور الشّکور ولیّ ایزد خالق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام شخصی از نواصب بیکی از شیعیان ایشان گفت چه میگوئی تو در عشره بّشره از صحابه.

آن مرد مؤمن گفت: که در حقّ ایشان سخن خیر میگویم که حضرت واهب العظیّات بوسیله آن سخن خیرم حبط سیّئات و رفع درجات من نماید ناصبی چون این کلام از آن شیعه ائمّه المعصومین علیهم السّلام شنید فی الفور گفت: الحمد لله، شکر و سپاس مر خدای راست که مرا نگاه داشته از عداوت و بغض تو چه مرا گمان در حقّ تو چنان بود که تو رافضی باشی و به صحابه البتّه بغض و عداوت داری.

آن مرد گفت: هر که یکی از آن اصحاب را بغض داشته باشد، لعنت خدای بر او باد.

باز ناصبی گفت: چه میگوئی در حقّ کسی که مَبغض اصحاب عشره مبّشره بود؟ آن مرد گفت: هر که دشمن عشره مبّشره بود لعنت خدا و ملائکه و سایر مردمان بر آن جاهل نادان باد.

در آن وقت ناصبی برجست و سر او را بوسید و گفت: ای عزیز مرا حلال کن که ترا برفض دشنام دادم چه من پیش از امروز ترا رافضی میدانستم.

گفتم: من تو را حلال کردم سایل بعد از جواب مراجعت بمقصد و مآب خود نمود.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

خدای تعالی ترا خیر دهداد و الله که ملائکه از حسن توریه تو و بلطفی که بواسطه احسانت و محافظت دین خود کردی و قطع مذهب خود نکردی و عمی بر عمی مخالفان ما افزودی و حقیقت امر جمعی که بمودت ما متجلی اند در تقیه بر آن طایفه مردیه محتجب گردانیدی بسیار بسیار تعجب نمودند و بعد از آن که ترا ستایش بسیار کردند در آسمان بیکدیگر نمودند.

در آن اثر بعضی از اصحاب حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) به آن سرور گفتند: یا ابن رسول الله ما از کلام این مرد بغیر اتفاق در مخالفت و تمرد با این ناصبی متعنت متمرّد چیزی دیگر نیافتیم و عقل ما بجز اینکه به خدمت شما ای خلاصه اولاد حضرت سید المرسلین معروض گردانیدیم اصلاً بچیزی دیگر نمیرسد و شما او را میسر آن خیر بسیار از حضرت و اهب مختار گردانیدید حقیقت این امر پنهان از برای محبان از روی مکرمت و احسان عیان و بیان نمائی.

امام الانس و الجانّ علیه السلام فرمود که: اگر شما را استطلاع، و استعلام بحقیقت کلام این مؤمن نیکو سرانجام بانصرام و انجام نرسید، و مراد او از این کلام بعقل و فهم شما معقول و مفهوم نشد لیکن فهم و علم ما به حقایق کلام التیام این مؤمن ستوده ایزد مجید کما ینبغی و یلیق رسید و او مشکور و مغفور از ربّ غفور در یوم الثّشور گردید زیرا که هر گاه ولیّ ما که موالی اولیاء ما و دشمن اعدای ما باشد و خدای تعالی او را مبتلا گرداند به امتحان مخالفان و موفق سازد بجواب آن طایفه و خیم العاقبه که بوسیله آن دین و ایمان و عرض او و باقی اخوان در حرز سلامت و امان مانند و تقیه را در زمان



ضرورت بر لسان آن مؤمن جاری و عیان گرداند بی شبهه و اهاب بی امتنان ثواب او را بواسطه آن تقیه عظیم و گران سازد و او را باعطای جنان و بمواصلت حور و رضوان در آن مکان بنوازد و بدانید که این مؤمن صاحب شما که در جواب آن سایل فرمود:

هر آن کس که عیب یکی از عشره مبشره کند لعنت خدای تعالی و ملائکه ارض و سماء بر او باد آن مؤمن از واحد عشره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را اراده نمود و در مرتبه ثانیه گفت: که هر که عیب عشره مبشره نماید یا او دشنام ایشان دهد لعنت خدای تعالی و ملائکه ارض و سما بر او باد آن مؤمن راست گفت زیرا که بر کسی که عیب و شتم تمام اصحاب نماید البته آن جاهل غیبی عیب و دشنام حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام الملك العلی داد چه آن حضرت یکی از اصحاب سید البریه بود و اگر امیر المؤمنین علی علیه السلام را مذمت بعیب و دشنام ننماید.

پس آن کس عیب جمیع اصحاب رسول ایزد تعالی و تقدس ننمود بلکه عیب بعضی از اصحاب نبی المقدس نمود و عمل این مؤمن مطیع عزّ و جلّ بعینه عمل جزیل حزقیل مؤمن آل فرعون با قوم ایشانست.

مروست که چون گروه از قبطیان بر حقیقت اسلام و ایمان حزقیل مطلع و مخبر گشتند و بعد از آنکه او را از اطاعت و متابعت موسی و هارون مکرر منع بلکه زجر بزبان نصیحت در حضور و غیبت نمودند و از آن اصلاً نفع و اثر استشمام ننمودند.

و گروهی هم از قوم فرعون بسمع او رسانیدند که حزقیل که خویش نزدیک است بشما قبطیان بلکه همه اقوام و عشایر شما را بیگانگی خدای تعالی و

نبوت موسی علیه التّحیّه و الثّناء در تمامی ایّام شهور و سنین میخواند و به تفضیل محمّد خاتم الأنبیاء بر جمیع رسل حضرت عزّ و جلّ و پس از آن حضرت به تفصّل علی بن ابی طالب و خیار از ائمّه معصومین علیهم السّلام بر سایر اوصیاء پیغمبران قائل و مقرّ میگرداند و تمامی امت اقرار از ربوبیت تو ممنوع بلکه مأمور باظهار براءت از پرستش و عبودیت شما میگرداند.

فرعون گفت: بحقیقت این خواهم رسید چون آن لنام ملاحظه نمودند که فرعون توجه تمام بکلام نافرجام ایشان در باب حزقیل ننمود روز دیگر - جمعی از ایشان حزقیل را گرفته بنزد فرعون بردند و گفتند که: این حزقیل در پی اغواء و تضلیل است زیرا که مردم را بمخالفت تو میخواند و اعانت اعدای تو بر ضدّیت تو داده مقوی میگرداند.

فرعون گفت: ای قبطیان حزقیل ابن عمّ و خلیفه من بر ملک من است و بعد از من ولیّ عهد منست عجب است که او بامثال این حرکت قیام و اقدام باین جرأت نماید و راه مخالفت و شیوه معاندت ظاهر فرماید اگر چنانچه او اقدام باین فعل نافرجام که شما بیان و ابرام در آن مهام نمودید نموده باشد مستحقّ عقاب و عذاب از من بوسیله کفران نعمت من در آن باب گردید بی شبهه و ارتیاب بجزای عمل ناصواب خود خواهد رسید و اگر شما در حقّ او کذب و افتراء کرده باشید سزا و جزای خود خواهید دید چه شما در سیئات و بدی او قیام و اقدام نمودید و عتاب و خطاب خود را بر ما واجب فرمودید.

پس روز دیگر حزقیل و آن قوم ضلیل را بحضور خود طلبید و کشف این امر محجوب بر وجه مرغوب نمود.

آنگاه فرمود: ای قوم شما را بحزقیل چه نوع سؤال دعوی قیل و قال

است در بیان آن سعی و استعجال لازم دانسته جواز تأنی و اهمال را مجال ندانید؟ آن جماعت گفتند: ای حزقیل تو منکر ربوبیت فرعون ملک جلیلی و کفران نعمت او را بر تمامی خلقان ظاهر و عیان گردانیدی حزقیل روی به فرعون آورده پرسید که ای ملک در این مدت که در سلك چره خوان نعمت و احسان توئیم هرگز دروغ از زبان من جاری و ساری گردید؟ فرعون گفت: حاشا هرگز کذب از شما مرئی و مشاهد ما نشد.

حزقیل گفت: التماس این داعی قدیم در حضرت ملک کریم شما آن است که آن طایفه را از پروردگار ایشان استطلاع و استعلام نمائید، در حال فرعون از آن طایفه پرسید که خالق شما کیست آن قوم گفتند خالق و پروردگار ما فرعون است که در این مجلس بهشت قرین حاضر است.

فرعون گفت: رازق کافل از جهت معایش شما و دافع مکاره و اذیت از هر ظالم بیرویت از شما کیست؟ گفتند: این فرعون که شاهد حاضر است.

حزقیل گفت: ای ملک من شما را با سایر حضار این محفل جنّت آثار شاهد میگیرم که شما گواه باشید، و برای من در هنگام حاجت اقامت شهادت کنید که پروردگار این جماعت پروردگار منست و خالق ایشان خالق من و رزّاقشان رزّاق من و مصلح معایش ایشان مصلح معایش منست و مرا پروردگار و خالق و رزّاق جز پروردگار و خالق و رزّاق ایشان نیست و من از غیر خدای تعالی که پروردگار این جماعت است کافر و بیزارم و اقرار با آن ندارم.

حزقیل که این سخنان میگفت مطلب و مراد او آن بود که پروردگار ایشان

که واجب تعالی است همو پروردگار منست و بگفت که آن را که ایشان پروردگار میدانید همان پروردگار منست، چه آن فرعون ملعون بود و این معنی را بر فرعون و حصّار مجلس او مخفی و پنهان گردانید چه ایشان از قول حزقیل توهم نموده چنان دانستند که او میگوید فرعون پروردگار و خالق و رزّاق من است.

در آن هنگام روی بایشان آورده گفت: شما بسیار بسیار مردم بد و خواستگان فسادید در ملک من اراده فتنه میان من و پسر عمّ من حزقیل که بازوی ملک و دولت منست دارید و میخواستید که من او را بقتل آرم تا بعد از من ولیّ عهدم که حزقیل است در میان نباشد و این ملک و دولت بواسطه شما بلا منازعه باشد شما مستحقّ سیاست و عقاب و لایق ایذای تمام و عذاب لا کلامید چه شما در فساد امر من و هلاک ابن عمّ و در شکست دولتتم ساعی و جاهد بودید.

بعد از آن امر کرد که ایشان را بند و حبس نمایند پس در ساق هر يك ایشان زنجیرهای گران نهادند و روز دیگر حکم کرد گوشتهای ابدان آن جماعت را میتراشیدند و سیاست تمام آن طایفه خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ را بقتل رسانیدند و از اینجا است قول خدای تبارک و تعالی فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا وَ سَيِّئَاتِ أَنْ طَافِيهِ عِبَارَتِ از گفتن سخنان ایشان است بفرعون در باب قتل حزقیل مؤمن آل فرعون و هلاک آن بنده خاصّ و اهب بیچون وَ حَاقَّ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ .

یعنی: رسید بآل فرعون عذاب بدو آل فرعون عبارت از آن جماعت است که بفرعون سخنان اسلام و ایمان حزقیل بیان کردند و فرعون بعد از استماع

سؤال از حزقیل و جواب آن طایفه و خیم العاقبه را باوتاد امر نمود یعنی حکم کرد که آن جماعت را چهار میخ و گوشت ابدان ایشان را از مشاطه جدید جلا د میتراشید تا هر يك آنها بجزا و سزای خود رسید.

### احتجاج امام صادق ع بر جماعت زیدیه و بیان ودائع انبیاء

و مثل این توریه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام و التّحیّه در مواضع کثیره غیر عدیده بحیّز ظهور رسیده.

از آن جمله یکی آنست که معاویه بن وهب از سعید سَمّان نقل و بیان نمود که گفت: من در خدمت آن سرور زمن حاضر بودم که ناگاه دو مرد از گروه زیدیه بخدمت آن امام البریه آمدند و از آن حضرت پرسیدند که آیا در میان شما امام مفترض الطّاعه هست؟ آن حضرت در ساعت فرمود که: نه آن دو نفر گفتند: که ما را جمعی از ثقات شما خبر دادند که قایل به آن در این زمانید و اَسامی آن جماعت را یکان یکان بیان و عیان نمودند و گفتند ایشان که این سخن از شما بیان کردند آن طایفه اصحاب و صلاح و ارباب تقوا و فلاحند و آن جماعت از آن طایفه اند که هرگز دروغ از زبان بیان ایشان فروغ نگرفت.

حضرت ابو عبد الله علیه السلام از آن کلام در غضب و مستهام شد و فرمود من آن طایفه را مأمور بگفتن این کلام بهیچ محلّ و مقام نگردانیدم.

راوی گوید: که چون آن دو نفر زیدیه مردیه اثر غضب از روی مبارک آن ولیّ ایزد تعالی و تبارک مشاهده و ملاحظه نمودند از همان راه که آمده بودند مراجعت فرمودند.

سعید سَمّان گوید که: بعد از خروج ایشان از مجلس جتّ نشان آن

امام الأنس و الجانّ روی بجانب من آورده گفت: این دو کس را میشناسی؟ گفتیم: یا بن رسول الله این دو نفر از اهل بازار این شهر و از گروه زیدیّه بیرویه اند گمان ایشان چنانست که شمشیر حضرت رسول الزّمان در پیش عبد الله بن الحسن است.

حضرت امام الهمام جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود که: هر دو دروغ میگویند که لعنت خدای متّان بر ایشان باد.

و الله بخدای عالم قسم است که عبد الله بن الحسن آن سیف را به هر دو چشم بلکه بیک چشم خود نیز ندیده و پدرش هم مشاهده آن شمشیر ننموده مگر آنکه در نزد جدّ بزرگوارم علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام دیده باشد و اگر آن دو زیدی باعتقاد خود صادق باشند از ایشان نشان مقبض و اثر و علامت مضرت استعمال نمائید یعنی از قبضه و مکان ضرب آن نشان پرسید اگر شما را بحقایق صفت آن گاهی اعلام نمایند شما آن جماعت را صادق دانید و الاّ فلا.

ای سعید آن سیف رسول صلیّ الله علیه و آله و سلّم و رایت آن حضرت و درع و لامت و جوشن و مغفر سر حضرت سیّد البریه در نزد منست و اگر کسی دعوی کند که درع آن صاحب الکوّاء و الورع در پیش آن کس است باید که نشان آن را بیان و عیان نماید بدرستی که رایت مغلبه حضرت رسول صلیّ الله علیه و آله و سلّم و ألواح موسی و عصای آن حضرت علیه و علی نبینا السّلم و التّحیّه و خاتم سلیمان بن داود (ع) و طشت که با موسی کلیم بود که قربان بوسیله آن قبول حضرت مهیمن سبحان می شد و آن آلت تجربه و امتحان بود با منست و آن اسم که با حضرت رسول صلیّ الله علیه و آله و سلّم بود که چون آن را

آن رسول حضرت بیچون در میان مسلمانان و مشرکان میگذاشت اصلاً و قطعاً تیر آن طایفه متمرده بأهل اسلام و ایمان نرسیدی و گزندی بهیچ کس نرسانیدی در پیش منست.

و نیز تابوت که ملائکه آن را برای انبیای بنی اسرائیل آوردند مثل سلاح است در میان ما که آن مثل تابوتست در میان بنی اسرائیل که چون آن را بر در هر خانه یافتند نبوت برای اهل بیت آن خانه مقرر بود همچنین سلاح بهر خانه که بگردد امامت تعلق بأهل آن خانه دارد پدر بزرگوارم چون درع رسول صلی الله علیه و آله و سلم را پوشید آن درع بسیار دراز بود، چنانچه دامان اطراف آن بزمین میکشید و من نیز لبس درع رسول ایزد معبود نمودم چنانچه بقامت با استقامت آن حضرت دراز بود برای قد من بعینه همچنان بود و چون قائم ما ملبس بدرع حضرت رسول ایزد تعالی و تقدس گردد ابدان مبارك ایشان ملبان و موافق بان گردد ان شاء الله تعالی.

### **بیان امام صادق ع در مورد علم غابر و مزبور و جفر و جامعه و مصحف فاطمه**

و نیز مرویست که حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بلسان معجز نشان میفرمودند که علم ما غابر و مزبور و نکت در دل ها منشورست و نقر در اسماع مقرر و در عالم مذکور و مشتهر است و جفر أحمر و جفر أبيض و جفر جامع که در او جمیع ما یحتاج الیه مردم مذکور است و مصحف حضرت فاطمه علیها السلام در نزد ما است پس شما از هر چه خواهید سؤال کنید از تفسیر این کلام.

بعد از آن آن ولی ایزد سبحان فرمود که: اما غابر عبارت از علم بما یکون است یعنی آنچه بعد از این بحیث ظهور و تبیین رسد و مزبور عبارت از علم بما کان است، یعنی آنچه پیش از این بوده و اما نکت در قلوب آن بی شبهه

و ابرام عبارت از الهام است و امّا نقر در اُسماع آن حدیث و کلام ملانکه عظام علیهم السّلام است که ما کلام ایشان را می شنویم و اشخاص آن طایفه کرام را می بینیم و امّا جفر أحمر آن عبارت از ظرفیست که در آن سلاح رسول آخر الزّمان است و آن سلاح به حکم حضرت خالق الاصباح از آن مکان بیرون نیاید تا آنکه قایم اهل البیت ما بیرون آید و زمین را بعد از آنکه بظلم و جور مملوّ و محشوّ باشد بعدل و انصاف بیاراید.

و امّا جفر أبيض آن نیز ظرفیست که تورات موسی کلیم(ع) و انجیل عیسی علیه التّحیّه و التّسلیم و زبور داود و باقی کتب خدای تعالی که سابقا برسل و انبیاء مرسل گردانید همگی در آن مندرج و مضبوطست.

و امّا مصحف حضرت فاطمه زهراء علیه السّلام که در او جمیع آنچه بعد از این حادث گردد و از جزئیات و کلیات و نام جمعی که در دنیا مالک و پادشاه گردند تا قیام قیامت و اقامت آن ساعت بالتّمام در آن مسطور و مزبور است.

و امّا جامعه کتابیست که طول آن هفتاد ذرع است باملاء رسول ملک- العلامّ و بخطّ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام هر که پیدا گردد و آنچه سانح و عیان نمود بی شبهه و گمان و همه ما یحتاج الیه خلقان تا روز قیامت و نصب میزان همگی مذکور در آنست تا ارش خدشه و جلده و نصف جلده.

### احتجاج امام صادق ع بر زید بن علی بن الحسین ع در امر امامت

از روایت مرویست که زید بن علیّ بن الحسین علیه السّلام طمع داشت که برادر او از طرف پدر حضرت امام الباطن و الظّاهر محمّد الباقر علیه سلام الله الأکبر در هنگام وفات او را وصیّ و نایب مناب و قایم مقام در خلافت، و ولایت امت سیّد الأنام علیه الصّلموة و السّلام گرداند تا بعد از آن حضرات به ولایت امت مشغول باشد، چنانچه پیشتر محمّد بن الحنفیّه همین معنی



در خاطر داشت که بعد از وفات و شهادت سید الشهداء اَبی عبد الله - الحسین علیه سلام الله تعالی او وصی آن حضرت و خلیفه امت باشد و لهذا در آن مرام جهد و اهتمام تمام بظهور رسانید تا آنکه در آن باب دعوی بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام نمود و بعد از آنکه مرافعه بحجر الأسود نمودند و او از پسر برادرش زین العابدین علیه السلام معجزه داله بر صحت قول آن خلاصه اولاد سبط الرسول و امامت و ولایت آن سرور بنظر در آورد بنوعی که سابقا مذکور شد از آن ممنوع و منزجر گردید، زید بن علی بن الحسین علیه السلام نیز امیدوار بود که بعد از وفات امام محمد الباقر (ع) قایم مقام و نایب مناب آن سرور باشد تا آنکه شنید آنچه از برادرش شنید، و دید آنچه از پسر برادرش اَبی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام دید و حقیقت دعوی زید بن علی بن الحسین علیه السلام علی سبیل الاجمال بدین منوال مذکور خواهد شد.

از آن جمله روایت است از صدقه بن اَبی موسی که اَبی بصیر گفت: که چون حضرت اَبی جعفر محمد بن علی الباقر علیه صلوات الملك الأكبر محتضر گردید و وفات نزدیک رسید فرزند ارجمند یعنی خلف الصدق دلپسند خود جعفر الصادق (ع) را طلبید تا او را ولی عهد گرداند و عهد امامت و ولایت امت را به او سپارد.

برادر آن حضرت زید بن علی بن الحسین علیه السلام بعد از استطلاع و استعلام این امر بحضرت محمد الباقر (ع) گفت: ای برادر شما چرا در این باب متمثل بمثال لازم الامثال حسن و حسین علیهما سلام الملك المتعال نمی شوید که شیوه پسندیده و طریقه مرضیه است زیرا که مراجع و

ترقیب و استدعا و طلب از شما آنست که بهیچ وجه از وجوه امر منکر از تو ای برادر بمنصه ظهور ظاهر نشود.

حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود که: یا ابا الحسن بدان و آگاه باش و خاطر خود را بهوای آز و هوس محراس که امانات بمثال لزوم و بعهدود مرسوم نیست که الحال ما و شما را اختیار در آن کار باشد و خواهیم هر کس را بدواعی و خواهش نفس خویش یا بموجب آز و هوس نفس بدانیش تعیین توانیم نمود.

بلکه حضرت ایزد تعالی این امر را از امور سابقه از حجج خدای تعالی و تبارک گردانید و جمعی را برای این کار معین و برقرار داشت و به رأی و اختیار ما و شما و سایر خلق الله تعالی نگذاشت چنانچه در این باب احادیث از حضرت رسالتآب سید المرسلین و ولایتآب امیر المؤمنین علیه السلام - بسیار بسیار است.

بعد از آن حضرت محمد الباقر(ع) روی بابن عبد الله جابر الأنصاری آورده گفت: ای جابر آنچه در صحیفه که در خدمت جدّه ماجده ام سیده نساء العالمین فاطمه بنت خیر المرسلین دیدی برای ما حدیث و حکایت کن جابر گفت: نعم، یا ابا جعفر روزی داخل خدمت مولات و سیده خود فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شدم برای تهنیت ولادت امام حسن علیه السلام در دست مبارک آن بضعه رسول الثقلین از درّ سفید صحیفه دیدم گفتم: ای سیده من و سیده جمیع نساء العالمین این چه صحیفه است که در دست مبارک شما می بینم؟ گفت: یا جابر در این صحیفه أسماء ائمه از اولاد منست.

من گفتم: یا سَيِّدَةُ النَّسْوَانِ آن را بمن ده تا نگاه در آن نمایم.

آن حضرت فرمود که: یا جابر اگر نهی در آن باب از حضرت ایزد و هاب نمیبود بتو میدادم اما چون حضرت بیچون نهی نمود که بغیر نبی و وصی نبی و یا اهل بیت نبی کسی دیگر مس آن صحیفه ایزد داور نکند لهذا به تو نمی توانم داد اما ترا اذنست که از باطن آن نظر بمکتوبات ظاهره آن کرده تلاوت نمائی.

من چون این سخن از آن بضعه رسول شنیدم همان را شرف سعادت دنیا و آخرت خود دانستم شروع در قرائت آن نمودم در آن صحیفه بعد از تسمیه و حمد و ثنای خالق البریه نام نامی و اسم گرامی حضرت رسول علاّم به دین نهج و آئین مرقوم نمود که:

أبو القاسم محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف المصطفی مادرش آمنه.

أبو الحسن علی بن ابی طالب المرتضی مادرش فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف.

أبو محمّد حسن بن علی البرّ التّقی.

أبو عبد الله الحسين بن علیّ مادر ایشان فاطمه بنت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم.

أبو محمّد علی بن الحسين العدل مادرش شهربانو بنت یزدجرد بن شاهنشاه.

أبو جعفر محمّد بن علیّ الباقر مادرش امّ عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم أجمعین.

أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق مادرش أم فروه بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر.

أبو ابراهيم موسى بن جعفر الثقة مادرش جاریه نام آن حمیده.

أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام مادرش جاریه نامش نجمه أبو جعفر بن محمد بن علي الزكي النقي مادرش جاریه اسمش خيزران.

أبو الحسن علي بن محمد الأمين مادرش جاریه نامش سوسن.

أبو محمد الحسن بن علي العسكري مادرش جاریه اسمش سمانه و مكّني بأمّ الحسن است.

أبو القاسم محمد بن الحسن و او حجّت خدای تعالی و قائم است مادر او جاریه نامش نرجس صلوات الله عليهم أجمعين.

از زرارة بن أعين منقول و مرویست که گفت: من روزی در خدمت حضرت امام الخلاق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حاضر شدم زید بن علی ابن الحسین علیه السلام در محفل جنت قرین ارم تزین نیز حاضر بودند چون چشم او بمن افتاد گفت:

ای جوان چه میگوئی در حقّ مردی که از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم باشد، اگر از تو طلب نصرت کند امداد و اعانت او خواهی کرد؟ گفتم: اگر مفترض الطّاعه باشد نصرت او را بر خود واجب و لازم بلکه از فروض متحتّم دانسته بتقدیم رسانم و اگر آن کس که از آل رسول اقدس است مفترض الطّاعه نباشد پس مرا در باب نصرت اختیار است اگر خواهم نصرت دهم و الا فلا.

زید بن علی چون سخن از من شنید برخاست و از مجلس بیرون رفت.

بعد از خروج ایشان حضرت امام الانس و الجانّ أبو عبد الله علیه سلام الملك المَنَّان فرمود: ای زراره و الله که تو او را از پیش رو و از عقب و بین یدیه بنوعی گرفتی که أصلاً مخرج و بیرون شدی برای او نگذاشتی.

مرویسست که روزی شخصی بحضرت امام الهمام أبو عبد الله جعفر بن محمّد علیه السّلام گفت: یا بن رسول الله پیوسته از اهل بیت شما یکی خروج میکند و کشته می شود و جمعی کثیر با او بقتل میرسند.

حضرت امام النّاطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام مدّتی سر در پیش انداخت و پس از آن که سر مبارک برداشت و گفت که در میان ایشان دروغ گویان هستند و در میان این جماعت تکذیب کنندگانند.

و از حضرت امام الباطن و الظّاهر جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام مرویسست که آن سرور فرمود: هیچ احدی از ما أئمة المعصومین صلوات الله علیهم أجمعین نیست که از اهل البیت خود دشمن نداشته باشد.

شخصی گفت: یا بن رسول الله بنی حسن نمیدانند و معرفت ندارند بر آنکه حقّ ولایت و امامت امت متعلّق بکیست؟ امام الهدی فرمود: بلی لیکن تحمّل حسد ایشان مانع ایشانست.

و از ابی یعقوب روایتست که: گفت من و معلی بن خنیس به دیدن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام رفتیم چون ملاقات واقع شد روی بمن آورد و گفت: یا یهودی خبر ده بما آنچه جعفر بن محمّد بشما گفت:

پیش از آنکه من بتکلم در آیم باز خود گفت: و الله که او بیهودیّت از شما دو نفر اولی و سزاوارتر است زیرا که یهودی آن کس است که شرب خمر کند.

و بهمین اسناد راوی گوید که: من از حضرت ابی عبد الله علیه السّلام

شنیدم که بلسان معجز نشان چنین بیان فرمود که: اگر حسن بن حسن بن علیّ علیه السّلام بر اکل ربا و فعل زنا و شرب خمر متوقّفی میشد بسیار برای نجات آخرت در روز شمار بهتر بود از آن حال که او وفات بر آن نمود.

و از ابی بصیر رضی الله عنه مروی و منقول است که فرمود: من از حضرت أبو عبد الله علیه السّلام از این آیه ملك العالَم از حقیقت معنی و تغییر آن استعمال نمودم الآیه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا.

آن حضرت گفت: تو آیا چه میگوئی؟ من گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم میگویم که اهل اصطفاء مخصوص است برای اولاد فاطمه زهراء علیهما السّلام.

حضرت امام الخلائق جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام فرمود که:

آیا از اولاد فاطمه علیه السّلام کسی که شمشیر برهنه کرده بیرون آید مردمان بنفس خود بضلالت خواند، یعنی آنکه امام مفترض الطّاعه نبود خروج کند و مردم را باطاعت خود دلالت کند هر چند از اولاد فاطمه زهراء باشد داخل در این آیه نیست.

من گفتم: پس که داخل در این آیه است؟ آن حضرت فرمود که: که ظالم بر نفس خود که مردمان را بضلالت نخواند و بارشاد و هدایت دلالت نکند و معتقد ما اهل البیت که عارف بحقّ امام بود داخل است و سابق بخیرات امام است بنصّ آیات و احادیث سیّد البریّات محمد بن ابی عمیر الکوفی از عبد الله الولید السّمان روایت کند که او گفت: حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السّلام بمن گفت:

مردمان در حقّ اولو العزم عالیشان و صاحب شما امیر المؤمنین علی

علیه سلام الملك المَنَّان چه میگویند؟ عبد الله بن الولید گوید که: من گفتم یا حضرت معشر مردمان هیچ احدی را بر اولی العزم از پیغمبران مقدم نمیدارند.

چون آن امام الامّه از من این استماع نمود فرمود که: حضرت الله تبارک تعالی از برای موسی کلیم علیه التّحیّة و التّسلیم این کلام منزل گردانید که:

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً .

یعنی: در لوح موسی علیه السّلام از برای هر شیء از اشیاء موعظه است و نگفت که هر چیز موعظه است و از برای حضرت مسیح علیه السّلام گفت که:

وَ لِأَيُّبَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ نَكُفْتُ كَمَا نَكُفُّوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ شَيْءٌ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ .

و نیز حضرت عزّ و جلّ فرماید که: وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ای عبد الله علم این کتاب بی شبهه و ارتباب در نزد آن ولیّ ملك الوهابست.

و از عبد الله بن فضل الهاشمی مروی و منقولست که گفت: من از حضرت جعفر الصّادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: از برای صاحب این امر یعنی امر ولایت و خلافت امت غیبت که لا بدّ است از آن که شكّ در آن ندارد مگر مبطل نادان.

من گفتم: فدای تو گردم برای چه آن غیبت لازم باشد؟ آن حضرت باقبال و سعادت فرمود که: برای امر مکتوم مخزون که کشف آن بحکم بیچون برای شما مآذون نیست.

من گفتم: وجه حکمت در غیبت چیست؟

حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمود که:

هر چه وجه غیبت حجج سباق حضرت ایزد خلاق بود همان با اتفاق وجه غیبت حضرت الحجة بن الحسن خواهد بود.

و وجه حکمت منکشف نگردد الا بعد از ظهور و خروج آن حضرت علیه السلام چنانچه وجه حکمت خرق سفینه و قتل غلام غیر بالغ بغیر جرم و آثام و اقامت جدار بر موسی علیه السلام مخفی بود تا وقت افتراق میان حضرت (ع) و آن حضرت علیه الصلوة و السلام.

یا بن الفضل بدرستی که این امر غیبت امری است از امر خدا و سرّی است از سرّ الله، غیبی است از غیبت ایزد تبارک و تعالی.

و چون ما دانستیم که حضرت قادر بیچون حکیم است و بعدالت انصرام دارد هر چند وجه آن بر ما غیر منکشف و پنهان باشد.

### احتجاج محمد بن نعمان الاحول بر زید بن علی بن الحسین در خروج

علی بن الحکم از ابان بن تغلب روایت کند که گفت: مرا خبر داد احوال از ولیّ حضرت عزّ و جلّ أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (ع) و آن مؤمن مخبر نیکو سیر ابی جعفر محمد بن نعمان ملقب بمؤمن الطاق که در آن زمان با اتفاق در تشیع و ایمان مشهور آفاق بود فرمود که زید بن علی ابن الحسین علیه السلام در هنگام اختفاء که اراده خروج داشت کسی به طلب من فرستاد چون بنزد او رفتم بمن گفت:

یا ابا جعفر چه میگوئی اگر راه روی از سلسله ما براه رود تو با او بیرون روی و موافقت در مرافقت مینمائی؟ مؤمن الطاق گوید که: من در جواب گفتم: اگر پدر و برادر تو باشند



بلی زیرا که اطاعت ایشان بحکم خدای مٔان و أمر رسول آخر الزمان بیشبهه و گمان واجب و عیان است.

زید گفت: یا ابا جعفر من میخوامم خروج کنم و با این قوم شوم جهاد کنم با من خروج میکنی یا نه؟ گفتم: نه جعلت فداك زید گفت: چرا مگر تو بنفس خود خواهش و رغبت زیاده از نفس من داری و نفس تو عزیزتر از نفس منست؟ من گفتم: نفس یکی است خواه از تو و خواه از من بیقین که نفس هر کس در پیش آن کس عزیز است.

اما آیا حضرت رب العزت را در زمین حجت برای امت بغیر از شما کسی دیگر هست یا نه، اگر حجت دیگر موجود و باستقامت بود پس هر که از تو تخلف نماید و مستمسك بحجت ایزد تعالی و تبارك گردد ناجی و رستگار باشد و آنکه با تو خروج کند هالك و زیانکار و در قیامت خاسر و شرمسار بود، و هر گاه که تو حجت حضرت ایزد باری نباشی تخلف از تو و خروج با تو مساوی خواهد بود چون این سخن از من شنید و از رفاقت و همراهی من مأیوس شده محروم گردید.

گفت: یا ابا جعفر من مکرر با پدر بزرگوار بودم در هنگامی که بر سر خوان می نشستم بدست مبارك خود لقمه های چرب جدا کرده مرا میخورانید و لقمه گرم را بواسطه من سرد میگردانید و اشفاق و مهربانی بسیار بین و آشکار میفرمود، اما چنانچه ترا مکرر از امر دین مطلع و مخبر میگردانید و حقایق آداب شرایع و احکام آن را بشما می فهمانید مرا مطلع و مخبر و چنانچه سزاوار و در خور بود

واقف و خبردار نمود؟ مؤمن الطّاقی گوید: من در جواب زید گفتم اینکه امام العابدین سیّد السّاجدین علیّ بن الحسین علیه السّلام ترا بحقایق امر دین مخبر نگردانید آن عین احسان و اشفاق ایشان بود از خلاصی شما از آتش دوزخ در روز جزا و ترا خبر دار از اوصیاء حضرت نبیّ المختار بواسطه آن نمود که مبادا او را بقتل آری و بعذاب نار و عقاب روز شمار گرفتار گردی و مرا که خبر داد اگر قبول قول آن خلاصه اولاد رسول تمام نجات از عقوبات واهب الخطیّات نمایم و اگر قبول نمایم هیچ باک از دخول نار و شداید آزار خالق الأفلاك ندارم.

بعد از آن گفتم: جعلت فداك شما افضلید یا انبیاء؟ گفت: بلکه انبیاء.

گفتم: یعقوب نبی پسر خود یوسف گفت: لا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلٰی اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا چرا یعقوب، یعنی یوسف از حقیقت امر و احوال خود خبر بر برادران نداد تا آنکه ایشان کید بیوسف نمیکردند لیکن یوسف بحکم پدر بلکه بامر ایزد اکبر کتمان رؤیای رؤیت کوكب احدی عشر و شمس و قمر بر تمامی برادر مخفی و مستتر گردانید و حقیقت رؤیا و سجده نجوم بر او بر هیچ احدی از اخوان معلوم ننمود و عدم انکشاف امر از یوسف محض از بیم و خوف از هر برادر بود پدرت که کتمان این امر بتو نمود برای تو خایف بود.

مؤمن الطّاقی گوید که: چون من این سخن بخدمت زید بن علیّ بن الحسین (ع) عرض کردم گفت:

و الله که چنانچه گفتمی همان نوع بود زیرا که صاحب یعنی امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام در مدینه سیّد البریه مرا بقتل و بصلب

من بر کناسه خبر داد و در پیش آن حضرت صحیفه که در آن قتل و صلب من مکتوب و عیان است حاضر است.

مؤمن الطّاقی گوید: من در سالی که حجّ کردم و بشرف ملاقات فایض البرکات امام البریّات اَبی عبد الله جعفر بن محمّد علیه السّلام و التّحیات مشرّف شدم مقالت زید آنچه من آن روز نزد زید حدیث و حکایت کرده بودم بالتّمام معروض رأی بیضا ضیای آن ولیّ ایزد تبارک و تعالی داشتم و در بیان اصلا چیزی فرو نگذاشتم.

آن حضرت بمن گفت: تو زید را از پیش رو و پس پشت و از جانب چپ و راست و از بالای سر و تحت قدم بغایت سخت و محکم گرفتی و هیچ مسلکی برای بیرون رفتن او نگذاشتی.

گفتم: جعلت فداك حقایق امور که در حضور او مذکور شد همین بود.

ص: 395

## ذکر در بیان احتجاج و الزام اَبی حذره از اَبی جعفر

مؤمن الطّاقی و شهرت الزام او در اُکناف و آفاق

أحمد بن اَبی عبد الله البرقی از پدرش و او از شریک بن عبد الله و او از أعمش روایت کند که اجتماع شیعه و محکّمه با ناصبیّه در نزد اَبی نعیم - نجفی بکوفه واقع شد و اَبو جعفر محمّد بن النّعمان مؤمن الطّاقی در مجلس حاضر بود در آن اثر ابن اَبی حذره که خود را عالم و کامل میدانست گفت:

ای جماعت شیعه من امروز بر شما مقرّر از روی ظهور و وضوح لایح و هویدا و بین و پیدا گردانم که اَبی بکر أفضل از علی و از جمیع أصحاب حضرت رسالت مآب است بچهار خصلت که هیچ احدی از امت را قدرت دفع یکی از آن نیست.

خصلت اوّلی آنکه و ثانی اثّین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم است از آنکه در خانه آن حضرت مدفون است.

ص: 396

خصلت ثانیه ثانی اثنین سید المرسلین در غار بود، خصلت ثالثه: ابا بکر ثانی اثنین سید البشر بنماز آخر بأصحاب، و مهاجر بود که بمردمان گذارد و رسول بعد از آن نماز بجماعت نگذارد.

خصلت رابعه ثانی اثنین آن حضرت در تصدیق نبوت بود زیرا که پیش از صدیق هیچ احدی تصدیق رسول شفیق ننمود از تمامی امت آن حضرت.

أبو جعفر مؤمن الطّاق رحمة الله عليه گفت: یا بن ابی حذره من امروز بتوفیق الله تعالی ترا مقرر گردانم که حضرت امیر المؤمنین حیدر علی علیه السلام افضل از ابی بکر و از جمیع أصحاب حضرت پیغمبر است بهمان خصال که تو وصف و بیان آن کردی و حال آنکه صفات از صاحب تو مسلوبست و هر گاه تو کسی را که متّصف باین صفات باشد امام دانی پس بر تو لازم است که اطاعت علی علیه السلام بسه جهت نمائی.

اما از قرآن بواسطه وصف و بیان شأن علیّ عالی شأن و اما از حضرت رسول آخر الزّمان بواسطه نصّ و تعیین ایشان برای ولایت و امامت خلقان و اما از جهت عقل و اعتبار آن زیرا که عقل حاکم عدل بر ولایت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و التّحیّه است و اتّفاق بر ابراهیم نخعی و بر ابی اسحق السّبیعی و بر سلیمان بن مهران الأعمش نمودند.

در آن زمان أبو جعفر مؤمن الطّاقی گفت: یا بن ابی حذره مرا خبر ده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در هنگام سفر آخرت خانه که خدای متّان اضافه بآن رسول آخر الزّمان نمود چون گذاشت نه حضرت بیچون هیچ احدی را بدخول آن خانه بدون اذن آن نبیّ مهیمن مأذون ننمود بلکه از دخول آن بغیر اذن نبیّ نهی نمود اما نبیّ ایزد تبارک و تعالی آن را میراث

بجهت وراثت اهل و ولد خود گذاشت یا آنکه آن خانه را در وجه مسلمانان به صدقه مقرر داشت؟ از این دو وجه هر کدام که میخواهی بگو.

چون ابن ابی حذره بر آنچه بر او وارد میشد بر تقدیر اختیار هر يك از جهتین مطلع بود ملزم و منقطع گردید.

پس ابو جعفر مؤمن طاقی گفت: اگر گوئی که آن خانه را حضرت نبی - الرّحمة میراث بواسطه ولد و ازواج طاهرات گذاشت بدرستی که حضرت سید کائنات بر سر نه زن وفات یافت پس از برای عایشه از ثمن که اصل فریضه ازواج متعه است تسع ثمن خواهد بود، پس از آن خانه که آن حضرت بمیراث مانده که صاحب در آن محل مدفونست از آن خانه او را ذراع در ذراع در وقت تقسیم سهام نمیرسد و اگر آن خانه را صدقه دانید پس بلیه اتم و اعظمست زیرا که در این صورت آنچه سهم ادنی مسلمان باشد بتعین حصه هر يك از ابا بکر و عمر با آن مسلمان یکسان است پس دخول بیت نبی علیه السلام در ایام حیات آن حضرت و بعد از وفات او بنا بر عموم نهی مفاد از آیه کلام حضرت خلاق العباد معصیت باشد الا علی بن ابی طالب و اولاد امجاد او را بدرستی که حضرت عزّ و جلّ مر علیّ و اولاد او حلال نمود هر چه بر رسول متعال حلال کرده بود.

بعد از آن مؤمن الطّاقی روی بابن ابی حذره و سایر اهل نفاق که وفاق و اتّفاق بر جدال کرده بودند آورده گفت: شما همه مخبر و مطلعید بر آنکه حضرت نبی ایزد وهّاب امر بسدّ ابواب جمیع مردم که مشرعه بسوی مسجد مالک الرّقاب بود الا باب ولایت مآب امیر المؤمنین علیه السلام که بحکم ایزد سبوح که مفتوح ماند ابو بکر بعد از ملاحظه این احسان نسبت بامیر المؤمنین -

علی علیه سلام الملك الودود از حضرت رسول ایزد معبود التماس نمود که برای او در جایی که در خانه او بود سوراخ بقدری که ابو بکر از آن حال ملاحظه و مشاهده جمال رسول فرخنده خصال تواند نمود بگذارد و آن حضرت ابا فرمود و استدعا و التماس او را قبول ننمود و عم آن نبی الجن و الناس أبو الفضل عباس از آن در غضب شد و گفت یا محمد چرا بر مردمان مهربان نمی شوی حال آنکه تو ای سید المرسلین برای سایر مخلوقین رحمة للعالمین و شفیع یوم الدین بی شبهه یقین خواهی بود.

نبی المحمود چون استماع این کلام از عم خویش نمود خطبه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت مشتمل بر حمد و ثنای خالق البریه و نعت آن نبی الرحمة مؤدی فرمود و گفت:

ای معشر برایا حضرت خدای تبارک و تعالی بموسی و هرون علیهما السلام امر نمود که اَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتاً، یعنی واحد اکبر بموسی، و هرون امر کرد که برای قوم خود یکسر در شهر مصر منزل و مقر گیرند و حکم و امر بدین نهج مقرر کرد که در مسجد بیتوته نکنند در وقتی که جنب باشد و در آن مکان نزدیکی بزنان نکنند الا موسی و هرون و ذریت ایشان و چون به حکم حضرت بیچون علی بن ابی طالب نسبت بحضرت رسول ایزد و اهاب بمنزله هرون نسبت بموسی علیه السلام و ذریت علی ولی مثل ذریت هرون نبی علیه السلام است پس هیچ احدی از خلقان را مقاربت بنسوان در مسجد رسول آخر الزمان و شب بروز آوردن جنب در آن بی شائبه ریب و گمان حلال و جایز بتحقیق و عیان نیست مگر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و ذریت آن ولی ایزد تعالی علیهم صلوات من الرب العلی.

مؤمن الطّاقی کلام باین منهج بانجام و انصرام رسانید اهل نفاق و أرباب وفاق همگی باتّفاق گفتند که ای مؤمن راست گفتی چنین بود و در آن امر هیچ گونه خلاف و گزاف نیست.

أبو جعفر مؤمن الطّاقی گفت: یا ابن اَبی حذره ربع دین تو رفت و آنچه ذکر کردم که خاصّ و عامّ را اتّفاق در آن مقصد و مرام است آن منقبت صاحب من و اولاد او علیهم السّلام است که هیچ احدی را مثل این منقبت نیست و اما قول تو که فرمودی أبو بکر ثانی اثّین اذّ هُما فی الغار است با حضرت نبیّ المختار یا بن اَبی حذره مرا خبر ده از آنکه حضرت ذو الجلال انزال و ارسال سکینه برای رسول ایزد غفّار و مؤمنان در غیر غار در موضع حرب و کارزار هیچ نمود؟ ابن اَبی حذره گفت: نعم، بسیار بسیار این احسان از حضرت ایزد مختار بحیّی ظهور اصدار یافت مؤمن طاقی گفت: پس صاحب تو در غار از سکینه و اقتدار بیرون رفته مخصوص بحزن و ملال آزار گردید و مکان رتبه حیدر کزّار که در آن شب تار در فراش رسول مختار بذل مهجه و جان برای رسول آخر الزّمان نمود بسیار بسیار افضل از مکان صاحب تو در غار بود.

در ساعت مردمان که در آن مکان حاضر بودند گفتند: یا مؤمن راست گفتی.

در آن زمان أبو جعفر مؤمن الطّاقی روی بابن اَبی حذره آورده گفت نصف دین تو رفت.

و اما قول تو بر آنکه ابا بکر البتّه ثانی اثّین صدیق نبیّ الرّحمه بود بدان که ایزد غفّار استغفار برای حیدر کزّار بر صاحب تو واجب و لازم در آناء



اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ كَرَدَانِيْدٍ چنانچه در قول حضرت عزّ و جلّ مذکور است که وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا الْآيَةَ... .

و آنچه ادّعی سبقت او می نمائی آن قول مردمان است و امّا آنچه در قرآن حضرت ایزد منّاست امیر المؤمنین علی (ع) مسمی بآن و شهادت برای آن حضرت در قرآن لازم الاذعان واضح و عیان است و بی شبهه و گمان تصدیق قرآن و شهادت بر سبقت علیّ عالیشان بر اسلام و ایمان از سایر اصحاب پیغمبر آخر الزّمان اولی و اخیر و اصدق و بهتر از تسمیه مردمان است از آنکه گویند ابو بکر در اسلام سابق از یاران است و حضرت امیر المؤمنین حیدر (ع) روزی در بصره بمنبر در محضر اصحاب نیکو سیر فرمود که:

أَنَا الصَّدِيقُ الْاَكْبَرُ اَمْتٌ قَبْلَ اَنْ اَمَّنْ اَبُو بَكْرٍ وَ صَدَقْتُ قَبْلَهُ هَرَّ گَاهِ اَنْ وَلِيَ اللهُ خُودَ بَسْعَادَتٍ وَ اِقْبَالَ مُتَكَلِّمٍ بَايْنِ كَلَامِ صَدَقِ التِّيَامِ كَرَدَدٍ وَ كُوِيْدُ كِهْ مِنْ صَدِيقِ اَكْبَرٍ وَ اِيْمَانِ بِحَضْرَتِ دَاوْرٍ وَ بِهْ پِيْغَمْبِرِ قَبْلِ اَزْ اَبَا بَكْرٍ وَ تَصْدِيقِ بِهْ اَنْ حَضْرَتِ پِيْشْتَرِ اَزْ اَوْ اَزْ هَرِّ بَشَرِ كَرَدَمِ وَ اَنْ حَضْرَتِ بَاتِّفَاقِ خَاصِّ وَ عَامِّ خَلِيْفَةُ مَفْتَرَضِ الطَّاعَةِ وَ اِمَامِ بَاشَدِ هَرِّ كِهْ تَصْدِيقِ اَوْ نَمَايْدِ بَلَكِهْ تَكْذِيْبِ اَوْ كَنْدِ اَنْ كَسِّ مَسْلَمَانِ نَاتِمَامِ بَلَكِهْ كَافِرِ دَرِ نَزْدِ خَوَاصِّ وَ عَوَامِّ اسْتِ.

چون ابو جعفر مؤمن من الطّاق کلام باین مقام رسانید مردمان يك بار گفتند که: راست گفتی.

أبو جعفر محمّد مؤمن الطّاق گفت: یا بن ابي حذره سه ربيع دين تورفت.

و امّا قول تو در باب نماز ابي بکر بمردمان در ايام بیماری رسول آخر الزّمان

این دعوی فضیلت است از برای صاحب تو، اما دعوی تمام نیست بلکه این بتهمت نزدیکتر است از فضیلت پس اگر این اقامت ابا بکر بنماز جماعت بامر حضرت نبی الرَّحْمَه بود بایستی که خاتم الرّسل او را از اقامت همان نماز به عینه عزل نمیکرد آیا تو نمیدانی که چون ابا بکر اراده پیش نمازی مردمان نمود و مقدّم بر جمیع مردم گردید تا آنکه امام امت سیّد الأنام گردد همان که این خبر به سمع اشرف آن پیغمبر جلیل القدر رسید في الفور آن رسول مجید تکیه با بعضی از اهل بیت نموده پای از دولت سرای بیرون گذاشت بهر نوع که خود را بمسجد رسانید و ابا بکر را از اقامت خدمت پیشنمازی معزول گردانید و آن نبی واهب متعال خود بسعادت و اقبال نماز بمردمان گذارد و نگذاشت که ابا بکر يك نماز با امت او بجماعت گذارد فکیف او را بخلافت و ولایت امت واگذارد و این آخرین نماز جماعت بود که حضرت سیّد المرسلین بر آن اقامت نمود که حال خالی از آن نبود در وقتی که ابا بکر اقامت بر آن نماز جماعت مینمود چون از این دو وجه بیرون نبود:

اول- آنکه این نماز جماعت از روی مکر و حیلت از او واقع گردید و آن سرور بعد از اطلاع بر حیلۀ ابی بکر بیرون آمده با آن علّت و او را از آن مکر و حیلت و فریب و مخادعۀ امت منع و زجر نمود و خود با امت نماز بجماعت گذارد و بالفرض اگر حضرت نبی الاکرام مطلع بر حرکت ابی بکر بر امامت امت نمی شد و او نماز با مردمان بجای می آورد و بر آن يك نماز جماعت بر امت او را حجّت بر امت بعد از وفات نبی الرَّحْمَه نبود زیرا که امت در آن وقت معذور بودند چه اطلاع بر حرکت او نداشتند.

دوم- آنکه پیشنمازی امت بامر حضرت سیّد البریه کرده باشد، و آن



اما آنچه در قرآن در وصف علی علیه السلام ظاهر و عیان است قول حضرت عز و جل: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ .

چون حضرت بیچون اهل ایمان را مأمور به بیعت صادقان و اطاعت ایشان گردانید و ما امیر المؤمنین علیه السلام را باین صنعت پسندیده که بهترین صفات اهل ایمان است در قرآن متّصف یافتیم، و نیز در قول حضرت عز و جل: وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ مَرَادٍ مِنْ صَبْرٍ فِي الضَّرَّاءِ وَ حِينَ بَأْسٍ فِي حَرْبٍ وَ جِدَالٍ بِأَهْلِ ضَلَالٍ اسْتِ وَ نِيزٍ فِي الْقُرْآنِ وَاقِعٍ اسْتِ كِه: أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ اِجْمَاعِ امَّتِ وَاقِعِسْتِ كِه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اولی باین امر است از دیگران زیرا که ایشان هرگز از زحف و معرکه قتال مخالفان فرار بر قرار اختیار نکردند چنان که دیگران مکرر از جنگ فرار کرده گریزان شدند.

مردمان گفتند: یا مؤمن الطّاق راست گفتی.

آنگاه ابو جعفر مؤمن الطّاق گفت: اما حدیث و خبر در باب وجوب اطاعت امیر المؤمنین حیدر بر هر فرد از افراد بشر از حدیث نصّ پیغمبر (ص) اینست که مذکور و مشتهر است

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهَمَّا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي.

و در نسخه دیگر واقع است که

كِتَابِ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَأَنْهَمَا لَنْ يَفْرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

و نیز آن حضرت فرمود که:

أَتَمَّا مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رُكْبِهَا نَجَى وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

و در نسخه دیگر واقع است که:

هَلِكٌ وَ مِنْ بَعْدِ مِنْهَا مَرَقٌ وَ مِنْ أُمَّهَا لِحَقٌّ.

پس بنا بر این احادیث متمسک به اهل بیت رسول(ص) هادی و مهتدی است بشهادت حضرت نبی الرحمة و متمسک بغیر رسول ایزد تعالی و تبارک ضالّ و مضلّ هالك است.

مردمان گفتند: یا ابا جعفر راست گفتی.

بعد از آن مؤمن الطّاق گفت: اما وجوب اطاعت وصی خاتم الرّسل امیر المؤمنین علی علیه سلام الله عزّ و جلّ بنا بر حجّت عقل که مردمان همگی طلب عبادت و بندگی بطاعت عالم ربّانی نمایند و باجماع یافتیم که این صفت کمال در ذات خجسته خصال امیر المؤمنین علی علیه صلوات الملك المتعالست، زیرا که آن حضرت أعلم أصحاب حضرت رسول ربّ العزّت بوده و أصحاب و جمیع مردمان محتاج الیه در احکام اسلام و شرایع سیّد الأنام بودند و آن حضرت از ایشان مستغنی بوده و أصلا آن ولایت مآب در هیچ باب احتیاج به أصحاب نداشت و همه کس احتیاج باو داشت بیقین فاضل و مفضول در فروع و اصول نزد ارباب ذوی العقول مساوی نیستند و شاهد و برهان بر عدم تساوی میان این و آن آیه واقعه در قرآن لازم الاذعان است چنانچه میفرماید که: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چون ابی جعفر مؤمن الطّاق کلام باین رواج بر طاق سبع طباق به مسامع مجامع ملائکه ایزد خلاق رسانید و حقایق آن را از ارباب نفاق و أصحاب شقاق ظاهر گردانید بعضی تصدیق و گروهی سر خجالت در پیش انداختند راوی گوید که: هرگز قبل از آن مجلس بحث و جدال میان أصحاب شیعه و ارباب ضلال بخوبی آن روز اتّفاق نیفتاد و این داستان صدق نشان بلسان مردمان افتاد.

ص: 405

و مترجم این کتاب در بعضی از کتب پیروان حضرت ولایت‌مآب مطالعه نمود که روزی یکی از ظریفان فصیحان عرب بیکی از فحول علمای علم و ادب پرسید که دلیل و سبب ولایت و امامت علیّ بر تمامی عرب و عجم چیست؟ آن پسندیده عزّ و جلّ فرمود که: احتیاج الكلّ الیه و استغناؤه عن الكلّ و این کلامیست بغایت رشیق انیق که از مورد تحقیق و معتذر تدقیق محقّ گردید و جمعی از ارباب علم و عرفان صاحب کلام سیبویه را دانند.

ص: 406

و میان اَبو حنیفه در آفاق که بمطایبه دگّه بتفاهت اتَّفاق

افتاد

از آن جمله مرویست که اَبو حنیفه روزی از روزها در هنگام محاورات، و ملاقات بمؤمن الطَّاق گفت: شما زمره شیعه آیا فائلید بر رجعت؟ مؤمن گفت: نعم، ما متابعان حضرت رسول ایزد مَنان را تصدیق آن حضرت و ما ینبئ و اقتداء بآن نبی الوری واجب و لازم است و چون آن رسول صادق واجب تعالی بذریعه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هُو الا وحي یوحى .

فرمود که: هر چه در میان امم انبیای سباق باراده و مشیت ایزد خلاق سانح و صادر گشته از رجعت و بعثت فرق امت در میان امت من نیز واقع خواهد شد چنانچه حقیقت رجعت عزیز و اصحاب کهف سابقا سمت تحریر

ص: 407

یافت فلهدا أئمة المعصومین صلوات الله علیهم أجمعین أمر باقرار محبّین و پیروان ایشان بقول حضرت سیّد المرسلین نمودند و امت نبیّ الرّحمة، و محبّان أئمة البریة اقتداء بهم و امثالاً لأمرهم آن شیوه سنّیه و طریقه مرضیه را شعار و دثار خود ساخته بلکه آن را از متحتّمات دین و مستحسنات شرع و آئین سیّد التّبیّین صلوات الله علیه و علیهم أجمعین دانسته بر آن اعتقاد قویم پایدار و مستقیم اند.

أبو حنیفه گفت: چون شما را اعتقاد این و ملّت و آئین چنین است الحال مرا هزار درهم اعطا کن که وقتی مراجعت ما و شما بدنیا بود تا بتو من هزار دینار دهم.

مؤمن الطّاق چون از أبو حنیفه الباغی این سخن استماع نمود من غیر مهمل و تراخی فرمود که مضایقه در دین نیست اما بشرطی که کفیل دهی که تو در نشأ رجعت بصورت انسان مراجعت نمائی و بصورت خنزیر رجعت نمائی.

أبو حنیفه را بعد از استماع این کلام سکوت تمام و بهت لا کلام روی داد.

روزی دیگر أبو حنیفه در محضر جمعی از أصحاب علم و خبر که مؤمن الطّاق نیز در آن رواق حاضر بود گفت: اگر علی علیه السّلام را در خلافت امت و در آن امر بهره و قسمت می بود چرا بعد از وفات نبیّ الوری مطالبه حقّ خود از خلفاء نمود؟ مؤمن در جواب أبو حنیفه فرمود: مطالبه حقّ خود بواسطه خوف خود نمود که مبادا ایشان او را مقتول و نابود گردانند چنانچه سعد بن عباده به تیر سهم مغیره بن شعبه مقتول گردید و اکثر مردم و أصحاب فساد و ظلم شهرت میان خاصّ و عامّ دادند که جتّیان سعد بن عباده را شهید و



بی جان گردانیدند و از زبان جنّه شعر بسته بأفواه انداختند که:

نحن قتلنا سيّد الخزرج سعد بن عباده \*\*\* و رمينا به سهمين و لم يخطيء فؤاده

شغل أصحاب شما این و عمل أرباب دعوى چنین است.

و نیز روز دیگر أبو حنیفه با مؤمن الطّاق در کوئی میگذشتند از سلك کوفه ناگاه منادی ندا میکرد که کیست مسلمانی که ما را دلالت بر صبیّ گمشده کند مؤمن الطّاق في الحال بمجرّد استماع آن مقال گفت: ای طالبان صبیّ ضالّ من كودك گمشده پریشان حال ندیدم اما اگر پیر ضالّ خواهند در پیش من حاضر است و مطلب و مرام او از آن کلام أبو حنیفه در آن محضر اُنام بود.

مروی و منقول است که چون امام الهمام جعفر بن محمد صادق علیه السلام از این دار الاّیام اختیار سفر آخرت و سکنای مسکن دار الرّاحه جنّت ربّ العزّت نمود روزی أبو حنیفه را اتّفاق ملاقات بمؤمن الطّاق افتاد گفت:

یا مؤمن امامت وفات یافت و بسوی آخرت شتافت.

مؤمن الطّاق في الفور در جواب آن رئیس أهل شقاق گفت اما امام تو که ابلیس خسیس است فهو من المُنظَرینَ إلى یومِ الوَقْتِ المَعْلُومِ .

یعنی: امامت که ابلیس است او از منتظران و مهلت دادگان است تا روز قیامت که روز جزا و پاداشت اصناف هر نیّت و طوایف همه امّت است.

### احتجاج فضال بن حسن فضال بر ابی حنیفه

روایت است که فضال بن حسن بن فضال کوفی رضی الله عنه روزی به أبو حنیفه گذشت و او در مجمع بود که بر آن جماعت املاء فقه و حدیث و روایت خود می نمود.

در آن اثناء فضال روی بکسی که مصاحب او بود آورده گفت: یا فلان

و الله که من از این مکان نمی روم تا أبو حنیفه را ملزم و خجل و او را مفتضح، و رسوا در قول و عمل نمیکنم.

مصاحبش گفت: یا فضّال دست از این اعمال بدار و پیرامون این اقوال نگرد زیرا که حالت اَبی حنیفه بر ما ظاهر و روشن و حجّت و غلبگی او بر تو و بر همگنان واضح و بین است مبدا از عهده جواب و سؤال او بیرون نیائی و ما و سایر شیعیان ائمه الهدی علیهم السلام را فضیحت و رسوا نمائی.

مؤمن بعد از استماع قول من بر آشفت و گفت: ای برادر ساکن باش و خاطر خود و ما را بناخن یأس و حرمان از گفتن امثال این سخنان مخراش هرگز دیدی که حجّت ارباب معرفت و ایمان طرف زیادتی و رجحان ظاهر و عیان گرداند بی شبهه و گمان بمضمون صدق مشحون الحقّ یعلو و لا- یعلی علیه همین ساعت بامداد حضرت واهب عطایا او را خجل و شرمنده در نزد هر آزاد و بنده خواهم گردانید، بعد از آن به نزدیک ایشان رفت و سلام کرد.

أبو حنیفه و قوم بالتّمام ردّ سلام بأجمعهم بآن مؤمن ایزد علام نمودند در آن هنگام آن مؤمن یعنی فضّال بن حسن الفضّال گفت: یا با حنیفه مرا برادر است که از شیعیان و محبّان علی علیه السلام است هر چند او را نصیحت میکنم که از طرف حقّ میل بطرف حیف و ناحق نکند أصلا در او مؤثر نیست و میگوید که: أفضل و بهتر از تمامی جنّ و بشر بعد از حضرت پیغمبر علی بن اَبی طالب علیه السلام و باقی ائمه اثنا عشر است و من میگویم که أبو بکر بهتر است و بعد از او عمر أصلا از من قبول این کلام نمینماید و میگوید که در هیچ زمان و ایام دعوی بغیر بیّنه و حجّت بحیّز صحّت و اتمام نرسد و مرا قدرت حجّت و الزام او بهیچ وجه من الوجوه در آن مطلب و مرام نیست به رحمت

خدای علام بر تو و بر سایر اهل اسلام باد مرا اعلام و ارشاد فرمائی.

أبو حنیفه بعد از استماع این سخن سر در پیش انداخت و چون سر بر آورد و گفت: فخر و اکرام و عزّت و احترام این دو نفر یعنی ابا بکر و عمر از أصحاب سیّد الأنام همین کافیهست که هر دو ایشان در قرب جوار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم خوابگاه دارند چه حجت واضح تر از این بواسطه مزید شرف و رتبت و عزّت و کرامت انسان در کار است.

فضّال گفت: یا با حنیفه من این مقدمه را ببرادرم گفتم: و الله که در جواب من گفت: ای برادر اگر آن خانه از آن رسول یگانه بود و آن دو بیگانه را در آن خانه حقّ نبود پس بعد از دفن ایشان در آن موضع که حقّ آن بیگانگان نبود این ظلم و جور بود از ایشان نسبت بحضرت نبیّ المحمود المبعوث الی الانس و الجنّ و اگر آن موضع از ایشان بود که بحضرت رسول مجید بخشید و بعد از وفات سیّد البریّات از آن همه رجوع نمودند و عهد را فراموش کردند هر آینه بسیار بسیار بد کردند و اینکه رجوع بهبه و نیکوئی خود نمودند و خوب نکردند.

أبو حنیفه سر در پیش انداخت و بعد از ساعتی سر بر آورد و گفت که آن مکان نه از رسول آخر الزّمان و نه از ایشان بود بلکه بعد از وفات نبیّ ایزد مّتان آن خانه تعلق بوارثان گرفت و هر يك از ابي بکر و عمر نظر بحقّ دختران شان عایشه و حفصه کردند لهذا نظر بحقّ دختران ایشان هر دو مستحقّ دفن آن مکان گشتند.

فضّال گفت: من این سخن را بر برادرم گفتم او در جواب من گفت که تو میدانی حضرت نبیّ العدنانی از سر نه زن وفات یافت چون نظر در میراث

نسوان رسول حضرت واهب مَنّان بنمائیم همگی و تمامی نسوان نیست که میراث مستحقّ اند؟، پس هر يك از عايشه و حفصه نه يك از هشت يك ميراث دارند و آن در هنگام تقسيم آن مكان شبر در شبر يا كمتر از آن است پس چگونه آن دو مرد در آن مكان در حصّه و سهم دختران مدفون باشند مع هذا آن مكان مشاع و غير مقسوم است و ديگر آنكه چگونه است كه عايشه و حفصه از رسول ميراث برند و فاطمه بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم از ميراث آن- حضرت ممنوع است.

أبو حنيفة بعد از استماع این سخنان از فضال بن حسن بن الفضال گفت: ای یاران این شخص را از پیش من دور کنید که این رافضی خبیث بلکه از اعیان ایشان است.

### احتجاج مرد شیعی بر ابی الهذیل العلاف در امامت

حکایت کنند از ابی الهذیل العلاف که گفت: من در وقتی از اوقات ایّام مسافرت داخل رقه گشتم بمن گفتند که در دیر زکن مجنون نیکو کلام، بلکه شخصی پاکیزه سرانجام است مرا شوق ملاقات او دریافت قصد ملازمت او کردم و چون بخدمت او رسیدم مرد پیر نیکو منظر بنظر من درآمد که بر روی بالش راحت عزلت استراحت نموده سر و ریش را شانه میکند نزدیک رفتم و سلام کردم جواب سلامم از روی عزّت و احترام داد و گفت ای مرد از کجائی؟ أبو الهذیل گوید که: گفتم از اهل عراق عرب.

شیخ گفت: نعم اهل طرف و أدب.

آنگاه گفت: از کدام عراق؟ گفتم: از اهل بصره.

شیخ گفت: بلی اهل علم و تجارب.

پس از آن فرمود: از آن قوم کیستی؟ گفتم: أبو الهذیل العلاف.

شیخ گفت: از متکلمان آن مکانی؟ گفتم: بلی، فی الفور از جای برجست و دست من گرفت بر پهلوی خود جای داد و بعد از آنکه سخنان فراوان میان من و ایشان گذشت گفت: ای أبو الهذیل شما اهل بصره چه میگوئید در باب امامت؟ گفتم: کدام امامت قصد و ارادت نمودی؟ شیخ گفت: کرا مقدّم بعد از سید عالم محمد رسول (ص) برای امامت مردم میدانید؟ أبو الهذیل گوید که: گفتم آن کسی را که حضرت نبی الاکرام خود در آیام حیات ذات محترم برای امامت امت معین و مقدّم گردانید؟ شیخ گفت: کیست آن؟ گفتم: أبو بکر.

شیخ گفت: یا ابا الهذیل چرا شما أبو بکر را بر سایر انصار و مهاجر مقدّم داشتید؟ راوی گوید که: أبو الهذیل گفت: یا شیخ چون رسول بیچون فرمود:

قدّموا خیرکم و ولّوا فضلکم.

یعنی: تقدیم بهترین خود نمائید و افضل خود را بولایت بردارید بناء علی هذا جمیع مردمان راضی بولایت و خلافت ایشان گشتند و در عقب هر احدی از اصحاب رسالت مآب نگشتند.

ص: 413

شیخ گفت: یا ابا الهذیل در همین مکان از روی جهل افتادی زیرا که اینکه گفتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

قدّموا خیرکم و ولّوا أفضلکم بدرستی که من ترا و اکثر اصحابت را یافتم که روایت کنند که چون ابو بکر تصاعد بمنبر سید البشر نمود در محضر جمع کثیر از انصار و مهاجر فرمود که:

ولیتکم و لست بخیرکم و علیّ فیکم پس اگر شما دروغ بر او بستید، شما مخالفت امر رسول ایزد تبارک و تعالی فرمودید و اگر ابو بکر تکذیب نفس خود نمود و در آن باب کاذب بود بیقین صعود کذوب بر منبر رسول حضرت واجب الوجود جایز و محمود نیست.

و اما آنچه گفتمی که مردمان راضی بامامت و خلافت ایشان شدند حال آنکه انصار میگفتند که از ما امیر و از شما امیر برای انصرام امر خطیر خلافت امت در کار است تا آنکه خلافت بر نهج عدالت دلپذیر گشته دایر گردد، و اما مهاجران ایشان هم خلاف در باب ولایت و امامت ظاهر کردند، چنانچه زبیر بن العوام میگفت: که من بغیر علیّ بن ابی طالب (ع) بهیچ احدی بیعت نکنم زیرا که جز آن حضرت من دیگری را امام نمیدانم عمر بعد از استماع این سخن از زبیر بن العوام در عقب و قهقری رفت و امر کرد تا شمشیر او را شکستند و ابو سفیان بن الحرب نیز بخدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت:

یا ابا الحسن اگر بخواهی و مرا رخصت دهی شهر مدینه با سکنه را مملو از اسب و مرد گردانم و ابو بکر را بر تصاعد منبر سید البشر نگذارم و او را از تخت خلافت دور آرم و سلمان فارسی رضی الله عنه در آن روز پر خون حال چنان دید گفت: ای یاران کردید و نکردید و ندانید چه کردید، یعنی ای قوم

هر چه خواستید از خلاف و عناد با اهل بیت رسول أمجاد کردید و گمان شما آنست که هیچ تقصیر نکردید در ظلم و جور با اولاد و اوصیای نبی المشکور آیا شما نمیدانید چه کردید، یعنی تا هنگام مکافات و پاداشت عمل هر يك شما از حقیقت ظلم و ستم خود جاهل و غافلید و نیز مقداد و ابی ذر و جمعی دیگر از مهاجر هر يك در ایام خلافت ابوبکر حجّت بر او در باب ولایت امیر المؤمنین حیدر علیه السلام از قول حضرت سید البشر تمام ظاهر کردند و أكثر در ایام خلافت ابی بکر منکر ولایت او بودند و تا در حیات مستعار بودند باو بیعت نمودند.

یا ابا الهذیل مرا خبر ده از آنکه ابوبکر بعد از تصاعد بمنبر حضرت خیر البشر میفرمود که: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي فَاذَا رَأَيْتُمُونِي مَغْضَبًا فَاحْذَرُونِي يَا ابا الهذیل نه در کلام منظوم و منثور شما مذکور و مزبور و مشهور و منشورست که ابوبکر در منبر شما را مَطَّلَع و مخبر بر جنون و زبونی عقل و فکر خود نمود و گفت من مجنون و از ورطه عقل ذوفنون بیرونم آیا شما را رخصت و رواست که مجنون را ولیّ حضرت بیچون و وصیّ رسول شافع یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ نمائید.

و نیز مرا ای ابو الهذیل العلاف خبر ده از قول عمر که در منبر می گفت که:

أَتَى وَدَدْتُ أَنْ أَكُونَ شَعْبَةَ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ.

یعنی: من آرزو داشتم که يك موئی در سینه ابوبکر میبودم و بوطن در آن مکمن میداشتم و بعد از آنکه خلافت باو رسید در منبر میگفت که ان بیعتی لأبی بکر كانت فلتة وقى الله شرّها فمن دعاكم الى مثلها فاقتلوه.

پس بیان معنی این دو کلام بر وجه نیکو سرانجام و انصرام نمائی که عمر در يك موضع میگوید که: دوست دارم که يك موی در سینه او باشم و در محلّ

و موضع دیگر اظهار کراهیت خود بلکه امر هر احدى باجتناب بیعت ابی بکر مینماید و بعد از ارتکاب امر بقتل گوید.

دیگر مرا خیر ده از احوال آن کسی که زعم آن نادان چنان است که حضرت رسول ایزد منان در هنگام مسافرت بسوی چنان خلیفه برای خلقان تعیین و عیان نمود و ابوبکر خلیفه برای خلقان و وصی بواسطه خود عمر را معین کرد و نیز چون عمر در هنگام مسافرت خلیفه تعیین نمود و امر خلافت را بشوری مقرر فرمود زیرا که میان امت تناقض مشاهدت مینمود.

و مرا خبر ده یا ابا الهذیل از عمر خطّاب در هنگامی که خلافت امت را به شوری میان شش نفر مقرر گردانید و زعمش چنان بود که همگی آن جماعت اصحاب صلاح و ارباب فلاح و جنت اند مع هذا گفت: اگر دو نفر از این شش نفر در هنگام شور مخالفت با چهار نفر نمایند و از صلاح و صوابدید قول ایشان بیرون روند آن دو نفر را مقتول گردانند و اگر سه نفر از آن جماعت مخالفت با سه نفر که ابن عوف با او نباشد مقتول گردانند این دیانت عمر بود که امر بقتل اهل جنت مینمود و نیز یا ابا الهذیل مرا خبر ده از آنکه در وقتی که بعمر زخم رسید عبد الله بن عباس بیعادت ایشان رفت او را در کمال اضطراب و جزع دید و گفت یا امیر المؤمنین این جزع و قلق چیست؟ عمر گفت: یا ابن عباس جزع من بواسطه نفسم نیست و از مرگ نمیترسم اما جز عم بجهت این امر خلافت امت است که بعد از من متولّی این امر خطیر که تواند بود.

ابن عباس گوید که: من گفتم بواسطه خلافت طلحه حاضر است.

عمر گفت: که او مرد با حدت است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و



سَلَّمَ او را می شناخت لهذا او را بلکه هیچ مردی تند و متهتک را متولّی امور مسلمانان نمیگردانید.

من گفتم: زبیر بن العوّام نیز برای خلافت و انصرام این مهام حاضر است.

عمر گفت: او مرد بخیل است و همواره زن خود را بواسطه چرخه بگردن آزار میکند من دلالت مسلمانان را بدست بخیل نخواهم گذاشت.

ابن عبّاس گوید که گفتم: برای خلافت سعد بن ابی وقاص نیز حاضر است.

عمر گفت: او مرد صاحب اسب و کمان است، یعنی مرد سپاهی است و از اهل أحلاس خلافت نیست.

گفتم: عبد الرّحمن بن عوف نیز حاضر است.

عمر گفت: او کفایت مؤنث عیال خود را نیکو نمیداند فکیف خلافت امت کما ینبغی و یلیق تواند.

گفتم: عبد الله بن عمر نیز لایق امر خلافت امت است.

در آن اثر فی الفور عمر از جای بستر برخاست و راست نشست و گفت یا ابن عبّاس اما و الله اراده من آنست که متولّی امر خلافت کسی را گردانم که او طلاق زوجه خود را بهیچ وجه من الوجوه نیکو نداند و آن عمل مستحسن - نشمارد.

ابن عبّاس گوید: چون عمر را در باب خلافت جمعی مذکور راضی ندیدم گفتم برای این امر عثمان بن عفّان نیز حاضر است.

عمر گفت: و الله که من او را متولّی امر خلافت امت نمیگردانم زیرا که او بعد

از تسلط بنی اُمی معیط را بر رقاب مسلمانان بی شبهه و گمان مسلط گرداند و گمانم چنانست اگر من او را متولی امر خلافت امت گردانم او کار بجائی رساند که بدست مسلمانان کشته شود و این سخن را در باب خلافت عثمان سه مرتبه بیان نمود.

ابن عباس گوید که: چون من عالم و عارف بمعاندت و کین عمر نسبت بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بودم لهذا نام نامی و اسم گرامی آن ولی رب غفور را در حضور او بواسطه امر خلافت اظهار و مذکور نکردم.

عمر گفت: یا ابن عباس صحبت را ذکر کن.

ابن عباس گوید که: چون عمر ذکر نام حضرت امیر المؤمنین حیدر (ع) نمود من نیز گفتم پس علی (ع) را متولی امر خلافت گردان.

عمر گفت: یا ابن عباس فو الله پس بخدای عالم مرا سوگند و قسم است که جزع و حزن من نیست الا بجهت آنکه أخذ حق از او در باب آن و مستحق نمودم.

والله که اگر من امیر المؤمنین علی علیه السلام را متولی این امر گردانم هر آینه خلائق را حمل بر حجّت عظمی و برهان واضح و هویدا گردانم و هر که اطاعت و متابعت علی کند بی شبهه بجنت داخل گردد.

عمر یا ابا الهذیل العلاف این سخن در محضر ابن عباس و جمعی - دیگر در باب احقیت و اولویت امیر المؤمنین حیدر میگفت مع هذا بعد از آن امر خلافت را بشوری شش نفر از امت مقرر گردانید.

ویل له من ربّه از حضرت ایزد اکبر برای عمر بواسطه عمل این فعل منکر چاه ویل مکان و مقرّ مستقرّ باد.

ابو الهذیل گوید: در این کلام بود و با من تکلم و مجادله مینمود که عقل او مختلط گردید و از هوش و تمیز برگردید، من با کمال تحیر از پیش آن شیخ نیکو محضر بدر رفتم و همان که بخدمت مأمون عباسی رسیدم قصه و حکایت او را یکسر باو خبر دادم.

مأمون از جمعی کثیر از حقیقت احوال او استعلام و استطلاع فرمود.

گفتند: یا امیر المؤمنین (ع) وجه اختلاط عقل او آنچه بر معاشر بشر بین و ظاهر است آنست که او را مال بسیار و ضیاع و عقار بیشمار بود جمعی از روی غضبه و عناد مکر و غدر باو ظاهر کردند و تمامی ملک و مواشی و اموال او را یکسر از دست او بدر کردند بعد از آن در عقل او خلل و نقصان ظاهر و عیان گردید.

مأمون چون حکایت او شنید او را بخدمت خود طلبید و معالجه کوفت او نموده اموال او را از تصرف ارباب عناد بیرون آورده باو بخشید و او را ندیم مجلس خاص خود گردانید و تشیع مأمون در میان مردمان بواسطه این عمل مشهور گردیده الحمد لله علی کل حال.

و در آثار حضرات ائمة الأبرار (ع) و اخبار ایشان منقول و مرویست که اگر از علماء شیعه کسی خود را منصوب گرداند برای منع اهل بدعت و ضلال و نگذارد که آن طایفه جهال مسلط بر ضعیفاء شیعه و مساکین این جماعت گردند و بحسب تمکن و اقتدار خود و بموجب طاقت و شعار بسبب تقویت و وسیله قدرت پیروان ائمة البریه گردد بی شبهه آن عالم صاحب کمال و معرفت را فضل و ثواب بسیار است چنانچه از حضرت ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام منقول و مرویست که حضرت امام الخلائق ابی عبد الله جعفر بن

محمّد الصّادق علیه السّلام فرمود که: علماء شیعیان ما مرابطین اند در ثغر و سرحدّ که در پهلوی ابلیس و جوار عفاریت او واقع است و پیروان ما منع او و تبعه آن مردود سیاه روی از خروج بر شیعیان ما مینمایند و نمیگذارند که ابلیس و شیعیان نواصب او مسلط بر محبّان ما گردند و هر که از شیعیان ما خود را منصوب برای این خدمت داند و بقدر وسع و امکان سعی در آن نماید او افضل است از مجاهدین که ایشان جهاد با کفره روم و چین و خزر و ترک اهل ما چین نمایند هزار مرتبه.

ص: 420

- احتجاج حسن بن علی علیهما السلام بر حضرت خضر علیه السلام در مسائل سه گانه 3-8
- احتجاج حسن بن علی علیهما السلام از مسائلی که اهل شام و روم فرستاده بودند 9-15
- احتجاج امام مجتبی علیه السلام بر جماعتی از معاندین در حضور معاویه 16-58
- کلام قوم در قتل عثمان و خونخواهی ایشان از امام مجتبی 20-25
- کلام امام مجتبی علیه السلام با معاویه و عداوت او با رسول صلی الله علیه و آله 26-40
- کلام امام مجتبی علیه السلام با عمرو بن عثمان و بیان حماقت و عداوت او با اهل بیت علیهم السلام 41-43
- کلام امام مجتبی علیه السلام با عمرو بن عاص و بیان نسب و عداوت او با اهل بیت 44-47
- کلام امام مجتبی علیه السلام با ولید بن عقبه و بیان عداوت او با اهل بیت و بی حمیتی او 47-49
- کلام امام مجتبی علیه السلام با عتبه و بیان بی غیرتی او و عداوتش با اهل بیت 49-51
- کلام امام مجتبی علیه السلام با مغیره بن شعبه و بیان حال او و دشمنی او با اهل بیت 51-53
- شنیدن مروان حکم اجتماع قوم و مغلوب شدن آنها را و حضورش در مجلس 55-57
- کلام مروان حکم با حسن مجتبی علیه السلام در قتل عثمان و سب اهل بیت 57-58
- کلام امام مجتبی علیه السلام با مروان حکم و استشهاد امام در لعن او با قرآن 58
- احتجاج حسن بن علی علیه السلام با معاویه در مفاخرت 59-65

خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و بزرگان اهل شام در بیان فضل اهل بیت 66-69

خطبه حسن بن علی ع در حضور معاویه و عامه مردم در فضیلت امیر المؤمنین 69-70

خطبه حسن بن علی علیهما السلام در مسجد کوفه در حضور معاویه و عامه مردم در بیان فضیلت اهل بیت 70-72

احتجاج حسن بن علی علیهما السلام بر معاویه باب خلافت و احتجاج جمعی از اصحاب بر او 73-89

احتجاج حسن بن علی علیهما السلام بر عموم مردم در امر صلح و ترك خلافت بر معاویه 90-100

احتجاج حسین بن علی علیهما السلام بر عمر بن الخطاب در امر خلافت 101-107

احتجاج حسین بن علی علیهما السلام بر معاویه در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام و اهلیت علیهم السلام 108-122

علت کثرت احادیث موضوعه در زمان معاویه و کشتار شیعه به دست زیاد 114-119

احتجاج حسین بن علی علیهما السلام بر معاویه در قتل شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام 123-124

نامه حسین بن علی علیهما السلام بر معاویه و احتجاج بر او در مورد اموری چند 125-131

احتجاج حسین بن علی علیهما السلام بر معاویه در مفاخرت نسب و امامت 132-136

احتجاج حسین بن علی علیهما السلام با اهل کوفه بی وفا در کربلا 137-146

۱

احتجاج فاطمة الصغرى بر أهل كوفه بعد از شهادت امام حسين عليه السلام 147-153

احتجاج زينب الكبرى عليها السلام بر اهل كوفه 154-160

احتجاج على بن حسين زين العابدين عليهما السلام بر اهل كوفه 161-165

احتجاج على بن حسين زين العابدين عليهما السلام بر أهل شام بر در مسجد 166-168

احتجاج زينب الكبرى عليها السلام بر يزيد در دار الاماره يزيد 169-178

احتجاج على بن الحسين (ع) بر يزيد در شام و مراجعت اهل بيت بمدينه 179-183

احتجاج على بن حسين عليهما السلام بر اباد در علوم متفرقه 184-189

احتجاج على بن حسين عليهما السلام بر حسن بصرى در منى 189-191

احتجاج على بن حسين عليهما السلام بر مرد قرشى 191-194

احتجاج على بن حسين عليهما السلام بر شخصى در باره سكوت و تكلم 194-196

احتجاج على بن حسين عليهما السلام بر محمد بن الحنفيه در مورد امامت خویش 196-198

احتجاج على بن حسين عليهما السلام بر عده اى و طلب باران او و باريدن ابر 198-201

بيان امام زين العابدين عليه السلام در خالى نبودن زمين از حجت 202-204

بيان امام سجاد عليه السلام در مورد هدايت و ايمان و قصاص 205-208

احتجاج على بن حسين عليهما السلام بر شهاب زهرى 208-214

احتجاج امام باقر عليه السلام بر جمعى از خوارج 215-217

احتجاج امام باقر عليه السلام در معرفت خدا 217-

احتجاج امام باقر عليه السلام بر عمرو بن عبيد در رضا و غضب 217-218

- بیان امام علیه السّلام در صورت آدم و خلقت او 219-220
- احتجاج امام علیه السّلام بر سالم غلام هشام در احوال قیامت 220-221
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر گروهی از خوارج 221-222
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر منکرین حسنین بر رسول الله ص 223-224
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر نافع عمر بن خطاب در مسائلی چند 224-229
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر طاوس یمانی 230-231
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر عمرو بن عبید در امور مختلفه 231-232
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر حسن بصری 232-235
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر سالم در امر امیر المؤمنین ع 236-237
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر طاوس یمانی در مسائل متفرقه 238-242
- احتجاج امام باقر علیه السّلام بر شخصی در امامت و فضیلت امیر المؤمنین ع 242-248
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر أهل ملل و زندق 249-253
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر ابو شاکر دیصانی 253-254
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر هشام بن الحکم در معنی اسماء الله 255-256
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر عبد الملک زندق 256-259
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر ابن ابی العوجاء 260-264
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر زندق 264-323
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر سعد یمانی 323-326
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر ابن ابی لیلی 327-328
- احتجاج جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام بر ابن ابی العوجاء 329-



احتجاج حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بر قوم در معنی آیات قرآن 330-331

احتجاج حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بر عبد المؤمن انصاری در معنی اختلاف امت 331-332

بیان امام صادق علیه السلام اختلاف احادیث و اختلاف حکام را 333-340

احتجاج امام صادق علیه السلام بر ابی حنیفه 341-349

احتجاج امام صادق علیه السلام بر عمرو بن عبید در امر امامت 350-357

احتجاج امام صادق علیه السلام بر شامی در امر خلافت و احتجاج اصحاب آن حضرت با او 357-356

بیان مکالمه هشام با عمرو بن عبید در پیشگاه امام صادق علیه السلام 365-370

احتجاج امام صادق علیه السلام بر مردیکه ظاهرش فریبنده و باطنش خراب بود 371-374

احتجاج امام صادق علیه السلام بر بعضی از اصحاب در مورد مرد مؤمن که توریه کرد 375-381

احتجاج امام صادق علیه السلام بر جماعت زیدیه و بیان ودائع انبیاء 381-383

بیان امام صادق علیه السلام در مورد علم غابر و مزبور و جفر و جامعه و مصحف فاطمه 383-384

احتجاج امام صادق علیه السلام بر زید بن علی بن الحسین ع در امر امامت 384-390

احتجاج محمد بن نعمان الاحول بر زید بن علی بن الحسین در خروج 392-395

احتجاج محمد بن نعمان الاحول بر ابی حذره 396-406

احتجاج محمد بن نعمان الاحول بر ابی حنیفه 407-409

احتجاج فضال بن حسن فضال بر ابی حنیفه 409-412

احتجاج مرد شیعی بر ابی الهذیل العلاف در امامت 412-

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

